

میر محمد مؤمن استر آبادی

-----♦ مروج تشیع در جنوب هند ♦-----



تالیف: دکتر سید محی الدین قادری

ترجمہ: عون علی جازوی

پیر محمد بن اسحاق بن ابی جری
مفتی شریف
مفتی شریف

کتب

تبراج

تک نگاری

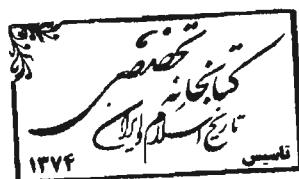
۱۹

۵

۲۵

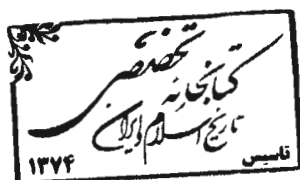


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



میر محمد مؤمن استرآبادی

مروج تشیع در جنوب هند



تألیف:

دکتر سید محی‌الدین قادری (زور)

با مقدمه‌ای از:

سید علی‌قلی قرائی

ترجمه:

عون علی جازوی

قادری، سید محی الدین (زور)

میر محمد مؤمن استرآبادی مروج تشیع در جنوب هند / ترجمه میر محمد مؤمن، حیات اور

کارنامه؛ سید محی الدین قادری، مترجم: عون علی جاروی؛ مقدمه از سید علی قرائی

قم: نشر مورخ، ۱۳۸۶ش

کتابنامه به صورت زیر نویس، فهرست راهنما [۳۴۳] - ۳۶۰

چاپ اول

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

۱. تاریخ، تاریخ تشیع ۲. تاریخ هند، جنوب هند ۳. تاریخ تشیع در جنوب هند ۴. ایرانیان هند،

میر مؤمن استرآبادی

الف. مؤلف. ب. عنوان. ج. عنوان: میر محمد مؤمن استرآبادی مروج تشیع در جنوب هند

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۰۵-۱۸۹-۰

میر محمد مؤمن استرآبادی مروج تشیع در جنوب هند

سید محی الدین قادری، مترجم: عون علی جاروی

چاپ اول: ۱۳۸۷ش

نشر مورخ (قم: ۷۷۳۱۳۵۵-۰۲۵۱)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۰۵-۱۸۹-۵

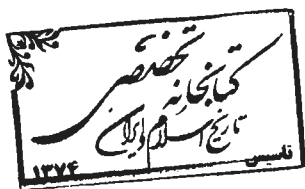
شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ اعتماد، قم

قیمت: ۴۶۰۰ تومان

مرکز پخش: پکتا: تهران، خیابان انقلاب، چهار راه کالج، ابتدای حافظ شمالی نبش کوچه بامشاد، شماره ۵۲۵

تلفن: ۸۸۹۲۶۲۷۰، تلفکس: ۸۸۹۲۶۲۷۱



فهرست مطالب

۸۶.....	قرن چهاردهم.....	۵.....	فهرست.....
۹۱.....	دیباچه.....	۱۱.....	مقدمه مترجم.....
■		۱۲.....	مختصری درباره مؤلف.....
بخش اول:		۱۵.....	مقدمه.....
آغاز زندگی / ۹۵		۱۶.....	سوابق تاریخی.....
۹۵.....	نام و لقب او.....	۱۸.....	سلطه سیاسی مسلمانان بر دکن.....
۹۷.....	خاندان میر محمد مؤمن.....	۱۹.....	دولت بهمنیان.....
۹۸.....	ولادت.....	۲۴.....	سه دولت شیعی در دکن.....
۹۹.....	تعلیم و تربیت.....	۲۵.....	نظام شاهان.....
۹۹.....	در دربار شاه ایران.....	۲۹.....	عادل شاهان و قطب شاهان.....
۱۰۰.....	هجرت از ایران.....	۳۵.....	عصر سلطان محمد قلی در دکن.....
۱۰۱.....	ورود به دکن.....		میر مؤمن در منابع رجالی و کتابشناسی
۱۰۲.....	نخستین سالهای اقامت در گلکنده.....	۳۸.....	شیعه.....
■		۴۲.....	یادی از شهدی هجتم.....
بخش دوم:			دورهی محمد قطب شاه (۱۶۱۲ - ۱۶۲۶ / ۱۰۳۵ -
منصب پیشوایی میر محمد مؤمن / ۱۰۵		۴۵.....	۱۰۲۱).....
۱۰۵.....	آغاز اقتدار در دربار محمد قلی.....		دورهی عبدالله قطب شاه (۱۶۲۶ -
۱۰۸.....	در منصب پیشوایی.....	۴۹.....	۱۶۷۲ / ۱۰۳۵ - ۱۰۸۳).....
۱۱۳.....	حقوق ماهیان و موقعیت پیشوا.....	۴۹.....	ابن خاتون (زنده در سال ۱۰۶۸).....
۱۱۵.....	میر مؤمن و ترویج مذهب.....	۵۶.....	عالمان دیگر.....
۱۱۸.....	بنای شهر حیدرآباد.....	۶۴.....	آخرین دورهی حکومت قطب شاهان.....
۱۲۰.....	بنای قبرستان «دایره».....	۶۹.....	قرن دوازدهم.....
۱۲۲.....	بنای دولخانه میر مؤمن.....	۸۰.....	قرن سیزدهم.....

مسجد مامرپلی..... ۱۶۷	تولد سلطان محمد قطب‌شاه و تربیت او .. ۱۲۴
جرله‌پلی..... ۱۶۸	نصب میرجمله..... ۱۲۶
جرله‌پلی نزد کوه مولاعلی..... ۱۶۸	ازدواج حیات بخشی بیگم..... ۱۲۷
جرله‌پلی نزد نارکت‌پلی..... ۱۶۸	

بخش سوم:

اقتاعات و روستاها / ۱۳۱

سلطنت سلطان محمد قطب‌شاه / ۱۶۹	آباد ساختن روستاها و بنای مساجد ۱۳۱
جلوس سلطان محمد قطب‌شاه بر تخت سلطنت	سیدآباد..... ۱۳۴
..... ۱۶۹	مسجد و کاروانسرای سیدآباد..... ۱۳۴
جلوس بر تخت سلطنت..... ۱۷۱	کتیبه میر مؤمن..... ۱۳۸
قصیده تهنیت..... ۱۷۱	مولانا حسین شیرازی..... ۱۳۹
یاد شاه فقید..... ۱۷۲	معماری مسجد سیدآباد..... ۱۴۶
ترویج ایرانیت..... ۱۷۲	عاشورخانه سیدآباد..... ۱۴۸
علقه‌های شخصی..... ۱۷۴	سرای سیدآباد..... ۱۴۹
قصیده دوم..... ۱۷۵	میرپیشه..... ۱۴۹
ارتباط او با دولت ایران..... ۱۷۵	ظل‌الله گوره..... ۱۵۱
پیام شاه ایران برای جناب میر..... ۱۷۶	معبد هندوان در ظل‌الله گوره..... ۱۵۲
اذعان به خدمات جناب میر..... ۱۷۸	مسجد میرپیشه..... ۱۵۳
پیام شاه عباس صفوی..... ۱۷۹	وضع ظاهری مسجد میرپیشه..... ۱۵۳
اخلاص جناب میر..... ۱۸۰	کتیبه مسجد میرپیشه..... ۱۵۶
جواب پیام..... ۱۸۱	میرپیشهی دیگر نزد شکرالله گوره..... ۱۵۸
استقبال از سفیر ایران..... ۱۸۲	مسجد..... ۱۵۸
بازگشت سفیر ایران..... ۱۸۳	تالاب..... ۱۵۹
اعزام علامه ابن خاتون به ایران..... ۱۸۴	کتیبه جناب میر..... ۱۵۹
تولد شاهزاده عبدالله میرزا..... ۱۸۴	اُپلی..... ۱۶۱
پیش‌گویی..... ۱۸۵	مسجد اُپلی..... ۱۶۱
تولد شاهزاده علی میرزا..... ۱۸۶	راوربال مشهور به مؤمن پور..... ۱۶۲
قطعه (سروده) تاریخی..... ۱۸۶	بنده راوربال..... ۱۶۴
قطعه تاریخ از سفیر ایران..... ۱۸۸	کنگره راوربال..... ۱۶۴
انتخاب اراکین سلطنتی..... ۱۸۸	کنگره..... ۱۶۵
خواجه مظفر علی منشی الممالک..... ۱۸۹	مامرپلی..... ۱۶۶

گوشت‌نشین و عبادت.....	۲۲۰	میر محمد رضا استرآبادی، منشئ الممالک و	
بیماری.....	۲۲۱	پیشوا.....	۱۹۰
تاریخ وفات.....	۲۲۱	میرزا حمزه استرآبادی، مجلسی و سرخیل.....	۱۹۲
تجهیز و تدفین.....	۲۲۲	خواجده افضل ترکه، سرخیل.....	۱۹۲
قبر و حصار دور آن.....	۲۲۵	یولچی بیگ.....	۱۹۵
مراسم غُرس (سالگرد).....	۲۲۸	دیگران.....	۱۹۷



بخش ششم:

تصنیفات و تألیفات / ۲۳۱

نثر فارسی.....	۲۳۲	میزرا بیگ سلحدار نسخه‌ای از «شرح گلشن راز»	
رساله مقداریه.....	۲۳۲	را به سلطان محمد هدیه داده.....	۲۰۰
مقدمه.....	۲۳۲	تألیف رساله مقداریه به سفارش سلطان.....	۲۰۰
مآخذ.....	۲۳۴	جمع‌آوری کتب نفیس و نایاب.....	۲۰۱
فصل.....	۲۳۴	اهدای کتاب «کثیرالمیامن» و ترجمه آن.....	۲۰۱
قیراط.....	۲۳۵	دیباچه جناب میر.....	۲۰۲
درهم.....	۲۳۶	ارادت شاگرد.....	۲۰۳
خاتمه کتاب.....	۲۳۷	عرب شیرازی، کاتب.....	۲۰۴
میل، فرسخ و برید.....	۲۳۸	شاگردی دیگر.....	۲۰۴
مقبولیت رساله مقداریه.....	۲۴۰	اصلاحات مذهبی.....	۲۰۷
کتاب رجعت.....	۲۴۱		
سلسله اجازات.....	۲۴۲		
نویسندگان هم‌نام.....	۲۴۲		
نظم فارسی.....	۲۴۳		
دیوان.....	۲۴۴		
نمونه‌ای از کلام جناب میر.....	۲۴۵		
قصائد.....	۲۴۵		
قصیده.....	۲۴۷		
قطعات.....	۲۴۸		
قطعه تاریخ ولادت سلطان محمد قطب‌شاه.....	۲۴۸		
غزلیات.....	۲۴۹		
رباعیات.....	۲۵۹		



بخش پنجم:

زندگی شخصی / ۲۰۹

تأهل.....	۲۰۹
فرزند.....	۲۱۰
سَمَدَهی (پدرعروس) جناب میر.....	۲۱۱
مرگ فرزند.....	۲۱۲
قطعه تاریخ.....	۲۱۳
کلام فرزند.....	۲۱۳
خصوصیات کلام.....	۲۱۷
قبر مجدالدین.....	۲۱۸
اشتغالات دیگر.....	۲۱۸
درس و تدریس.....	۲۱۹

۲۵۹	میر محمد حسین و میر کاظم علی	۲۵۹	میر محمد حسین و میر کاظم علی
۲۸۹	میر علی	۲۵۹	میر علی
۲۸۹	میر فتح علی	۲۵۹	میر فتح علی
۲۸۹	میر عباس علی	۲۵۹	میر عباس علی
۲۹۰	میر حیدر علی	۲۵۹	میر حیدر علی
۲۹۰	میر عباس علی	۲۵۹	میر عباس علی
۲۹۲	میر محمد مقیم و اولاد او	۲۵۹	میر محمد مقیم و اولاد او
۲۹۳	میر مؤمن علی خان	۲۵۹	میر مؤمن علی خان
۲۹۴	میر خیرات علی	۲۵۹	میر خیرات علی
۲۹۴	میر برکت علی نجیب	۲۵۹	میر برکت علی نجیب
۲۹۵	میر محمد مؤمن مشهور به سید بادشاه	۲۵۹	میر محمد مؤمن مشهور به سید بادشاه
۲۹۵	دیگر خویشاوندان جناب میر	۲۵۹	دیگر خویشاوندان جناب میر
۲۹۵	میرشاه علی، برادر جناب میر محمد مؤمن	۲۵۹	میرشاه علی، برادر جناب میر محمد مؤمن
	بخش نهم:		بخش هفتم:
	قبرستان، مقبره (دایره) / ۲۹۷		کرامات / ۲۶۳
۲۹۷	هدف	۲۶۳	اخلاق و عادات
۲۹۸	محل وقوع	۲۶۴	خدمت‌رسانی
۲۹۸	مناسب بودن مکان	۲۶۶	زهد و تقوا
۳۰۱	آوردن خاک کربلای معلی	۲۶۶	علم و فضل
۳۰۱	امکانات دیگر	۲۶۶	نجوم و تسخیر اجنه
۳۰۲	وقف‌نامه	۲۶۷	ستون بطلان سحر
۳۰۲	آموزش غسال‌ها	۲۶۷	تسلط بر اجنه
۳۰۴	مقبره‌های مشهور قبرستان	۲۶۸	قول اعتصام الملک
۳۰۴	شاه‌چراغ	۲۶۹	آزادی از قید اجنه
۳۰۵	شاه نورالهدی	۲۷۲	دلیلی دیگر بر تسخیر اجنه
۳۰۷	در زمان جناب میر	۲۷۲	کرامات
۳۰۷	قبور متعلق به زمان محمد قلی	۲۷۳	مشاهده عینی میر عالم
۳۰۷	صفی شیرازی	۲۷۴	درمان جنون همت‌یار جنگ
۳۰۷	افراد دیگر	۲۷۶	داستان یک جوان حبشی
۳۰۷	قبور متعلق به عهد سلطان محمد قطب‌شاه	۲۷۷	کوزه و ظرفهای آب
		۲۷۷	مثالهای جدید
		۲۷۸	پرچم فتح
			بخش هشتم:
			بازماندگان / ۲۷۹
۲۸۱	نوه‌های جناب میر	۲۸۱	نوه‌های جناب میر
۲۸۱	میر محمد جعفر	۲۸۱	میر محمد جعفر
۲۸۲	فرمان عبدالله قطب‌شاه	۲۸۲	فرمان عبدالله قطب‌شاه
۲۸۵	لیاقت میر محمد جعفر	۲۸۵	لیاقت میر محمد جعفر
۲۸۵	اولاد میر محمد جعفر	۲۸۵	اولاد میر محمد جعفر
۲۸۷	میر محمد شفیع و اولادش	۲۸۷	میر محمد شفیع و اولادش
۲۸۸	میر سید محمد	۲۸۸	میر سید محمد

۳۱۶	عمادالسلطنه	۳۰۸	بی بی خدیجه
۳۱۸	حسام الملک، خان خانان	۳۰۸	علی گل استرآبادی
۳۱۸	شهاب جنگ	۳۰۸	کوکبی گرجی
۳۱۸	مشاهیر دیگر	۳۰۹	افراد دیگر
۳۱۸	وضعیت کنونی	۳۰۹	پس از جناب میر
	■	۳۰۹	در عهد عبدالله قطب شاه
	بخش دهم:	۳۰۹	فکری اسفهان‌نی
	ضمائم / ۲۲۱	۳۱۰	فطرت مشهدی
۳۲۱	ضمیمه اول	۳۱۰	خداویردی سلطان
۳۲۱	کتاب رجعت	۳۱۱	میرمیران
۳۲۲	آغاز	۳۱۲	میر زین العابدین
۳۲۲	موضوع و ترتیب بحثها		میر محمد جعفر فرزند میر محمد رضا
۳۲۲	عبارت خاتمه	۳۱۲	استرآبادی
۳۲۳	ضمیمه دوم	۳۱۳	افراد دیگر
	افراد که مورد عنایت جناب میر قرار	۳۱۳	زمان ابوالحسن، قطب شاه
۳۲۳	گرفتند	۳۱۳	الفتی یزدی
۳۲۳	عشرتی یزدی	۳۱۴	اوحدی
۳۲۳	علی گل استرآبادی	۳۱۴	قبر دیگر
۳۲۴	ادابی یزدی	۳۱۴	پس از عهد قطب شاهی
۳۲۵	ضمیمه سوم	۳۱۵	نعمت خان عالی
۳۲۵	شخصیت میر محمد مؤمن	۳۱۵	در عهد آصفی
۳۲۵	مسیح کاشی	۳۱۵	شاه تجلی علی
۳۲۶	ضمیمه چهارم	۳۱۵	میر عالم
۳۲۶	روستای مؤمن یته	۳۱۶	میر دوران
	فهرست‌ها	۳۱۶	خانواده مختارالملک



تمثال جناب میر محمد مؤمن (چاپ شدہ بر روی جلد کتاب اصلی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

◀ مقدمه مترجم

تاریخ ورود اسلام به شبه قاره به صدر اسلام بر می‌گردد. ورود اسلام و سپس تشیع به این خطه و گسترش آن بیش از آنکه با لشکرکشی و جنگ و اسارت همراه باشد، با مهاجرت سادات و اولیاء و بزرگان از ایران و خراسان بزرگ به آن دیار و تبلیغ و معاشرت آنها با مردم بوده است.

میر محمد مؤمن، از بزرگان و اعظم قرن ۱۰ هجری می‌باشد که از استرآباد ایران به هند سفر نموده و در آن دیار ساکن شد و به تبلیغ و نشر مذهب حقه مبادرت ورزید. ایشان به علت تبحر در امور دینی و نیز خصال شخصی و همچنین قرب به دستگاه حاکمیت «قطب شاهان» توانست در امر ترویج تشیع، نام خود را در تاریخ حیدرآباد جاودانه کند و به پاداش خدمات بی شائبه و بزرگ منشانه خود عنوان تاسیسی «پیشوا» را از آن خود کند. وی در مقام استادی «سلطان محمد قطب شاه» توانست از وی فردی فرهنگ‌دوست و خدوم نسبت به دین و فرهنگ بوجود آورد. لذا در زمان حکومت این سلطان فرهنگ و ادب حیدرآباد بسیار شکوفا شد بگونه‌ای که بسیاری از اعظم و بزرگان آن دوران به سوی حیدرآباد سرازیر می‌شدند.

کتاب حاضر برگردان فارسی از کتابی است به نام ایشان یعنی «میر محمد مؤمن، حیات اور کارنامه» که به زبان اردو تألیف شده است. اگرچه تاریخ تألیف این کتاب به علت قدیمی بودن نسخه‌ای که در دسترس مترجم بوده، زیاد خوانا نیست؛ ولی گویا در سال ۱۹۴۱ میلادی توسط «سید محی الدین قادری» ملقب به «زور» نگاشته شده است. این کتاب بار دیگر در سال ۱۹۵۷ میلادی در دکن حیدرآباد تجدید چاپ شده است.

در ترجمه این کتاب سعی شده است، با توجه به حفظ امانت، جز در مواردی که نیاز به توضیح بیشتر داشته‌اند و در پاورقی توضیح آن آورده شده است، چیزی از آن کاسته یا به آن اضافه نگردد. البته قسمت پایانی یعنی قسمت تصاویر، در کتاب اصلی نبوده است و برای کامل بودن این کتاب، تصاویری از حیدرآباد از گذشته و وضعیت کنونی آن آورده شده است.

ترجمه این کتاب به اهتمام فراوان دکتر سید علی قرائی و همچنین راهنمایی و حمایت بی دریغ استاد محترم حجة الاسلام والمسلمین رسول جعفریان آماده گردیده تا در اختیار اهل علم و تحقیق قرار گیرد. جای دارد مراتب تشکر و امتنان خود را از این دو بزرگوار که با صبوری کامل مرا در این مهم یاری فرمودند، بجای آورم.

◀ مختصری درباره مؤلف

مؤلف این کتاب یکی از مفاخر ادب اردو در هند شمرده می‌شود. در ۲۸ رمضان سال ۱۳۲۲ هجری قمری در حیدرآباد چشم به جهان گشود و پدرش به سفارش پیر طریقت خویش، حضرت محدث عبدالوهاب نقشبندی وی را «سید محی الدین» نام نهاد. عبدالوهاب با دیدن این کودک فرموده بود که آثار بزرگی و عظمت در وجنات وی مشاهده می‌شود. سلسله نسب مؤلف به سید احمد کبیر رفاعی می‌رسد. جدش سید ابراهیم سپه‌سالار در زمان تغلق به حیدرآباد وارد شده بود. از فرزندان سید ابراهیم، افراد زیادی به مسند وعظ و ارشاد مفتخر شدند. از جمله‌ی این بزرگان جناب صاحب عالم، پدر بزرگ مؤلف می‌باشد که احوال و زندگی‌نامه ایشان در کتابی بنام «روضة الشهداء» گردآوری و

چاپ شده است. وی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری به همراه تمام خانواده‌اش در طغیان رود موسی که از کنار حیدرآباد می‌گذرد، دیده از جهان فرو بست. در جریان این طغیان از کل خاندان وی فقط پدر دکتر زور توانسته است جان سالم بدر ببرد زیرا وی در وقت طغیانی در مسافرت بسر می‌برده است و لذا تنها یادگار این خاندان محسوب می‌شد.

دکتر سید محی‌الدین قادری زور از جمله بزرگترین نام آوران عرصه فرهنگ و زبان خطه دکن بود. وی به سرزمین دکن والهاغه عشق می‌ورزید. او سرود آداب و سنن دکن را سرایید. به ذره ذره خاک دکن عشق می‌ورزید، و حتی به جزئی‌ترین رسوم آن نیز احترام می‌گذاشت و دوست داشت آثار تمام شعراء و ادبیات آن سرزمین به دست مردم برسد و به علت علاقه ایشان در راه رسیدن به این هدف، خلاء بزرگی از ادب اردو را پر نمود.

از دکتر قادری بیش از پنجاه اثر بر جای مانده است که یا خود مؤلف آنها بوده و یا در تدوین آن سهیم بوده است. بیشترین آثار دکتر قادری در زمینه ادب اردو می‌باشد ولی علاقه به مفاخر دکن از وی یک محقق و مورخ در باب بزرگان آن خطه پدید آورد.

ایشان بسیاری از بزرگان را از تاریکی گمنامی بیرون کشیده و آثار فراموش شده آنها را برای همیشه بر صفحه کاغذ جاودان ساخت به این ترتیب گنج‌های فراوانی که سالها مدفون بوده‌اند را آشکار ساخت.

وی صرفاً محقق، متخصص زبان و ادب و یا فقط شاعر نبود بلکه صلاحیت فوق العاده‌ای در کارهای علمی در وی وجود داشت. بطور حیرت انگیزی علم و عمل در وی جمع شده بود که بسیار به ندرت در کسی این گونه جمع می‌شود.

عون علی جاووی

قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

◀ مقدمه

کتاب حاضر تحقیقی است درباره‌ی زندگانی میر مؤمن استرآبادی و نقش او در مقطعی از تاریخ دکن. شرح حال او بعنوان «پیشوا» و «وکیل» در دوران سلطنت قطب‌شاهان می‌تواند از دو جهت مورد توجه قرار گیرد. اول از نظر تاریخ اسلام در دکن بطور عموم و تاریخ تشیع بطور خصوص؛ و دوم از نظر سیر تاریخی نقش نیروی انسانی مهاجر در تاریخ اسلام و بویژه علماء و دانشمندان ایرانی و تأثیری که آنها در توسعه نفوذ سیاسی و تثبیت فرهنگ اسلامی در مناطق مختلف شبه‌قاره‌هند و دیگر نقاط جهان داشته‌اند.

دوران زندگی و فعالیت وی در گولکنده که در زمان ورودش (محرم سال ۹۸۹ / ۱۵۸۱) به آن دیار پایتخت سلطنت قطب‌شاهان بود، و بعدها در شهر نوساز حیدرآباد، که خود وی طراح و معمار آن بود، صفحه‌ای است بسیار جالب از تاریخ قریب به هفتصد ساله‌ی اسلام در سرزمین دکن که در آن سلاطین، وزیران، فرماندهان، مدبران، عالمان، دانشمندان، مورخان، شاعران، نقاشان، خوشنویسان، سربازان و هنرمندان ایرانی برای چندین قرن نقشی فعال داشته‌اند.

مرحوم دکتر محی‌الدین قادری زور، مؤلف کتاب حاضر، توانسته است این برگ تاریخ را از طاق نسیان نجات داده آن را در برابر دید علاقمندان قرار دهد و از این نظر در کنار

خدمات علمی برجسته خود به تاریخ و ادب زبان اردو، خدمتی ارزشمند نیز به تاریخ اسلام و دکن نموده است.

ولی این صفحه از تاریخ، جزئی است از داستان و «گلی» است «کنده»^۱ از باغی که به دست حوادث به تاراج رفته است، و مبادا که دوباره به دست فراموشی سپرده شود! به علاوه، ارزش و معنای آن تنها در صورتی مشخص خواهد شد که در سیاق کلی و سیر تاریخ دکن مورد مطالعه قرار گیرد.

◀ سوابق تاریخی

همانطوریکه می‌دانیم تاریخ ورود مسلمانان به سرزمین های شمالی هند از فتح سند به فرماندهی محمد بن قاسم در سال ۹۲ ه. ق. / ۷۱۱ م و در اواخر حکومت حجاج آغاز می‌شود. ولی تاریخ روابط تجاری از راه دریا بین سواحل عرب و خلیج فارس از یک طرف و سواحل غربی و شرقی هند از طرف دیگر بسیار قدیمی است و به دوران ماقبل میلاد مسیح برمی‌گردد. نیز گفته می‌شود که عملیات نظامی محمد بن قاسم در پاسخ به عدم امنیت کشتیرانی در سواحل سند بوده است. حاکم لنکا تحفی را برای حجاج از طریق کشتی ارسال داشته بود. کشتی حامل مسافران هندی که از سواحل هند عازم حج بودند، نزدیک سواحل سند مورد دستبرد قرار گرفت و مسافران آن نیز به اسارت گرفته شدند. با دریافت این خبر حجاج نامه‌ای به داهر، پادشاه سند، فرستاد و از وی خواست تا مردان و زنان مسلمان را آزاد نموده تحفی را نیز که مورد دستبرد قرار گرفته بود برای وی ارسال نماید. داهر در پاسخ، اسارت مسلمانان را به دزدان دریایی نسبت داده از خود سلب مسئولیت نمود. افزون بر این، طبق روایتی، در دوره‌ی حجاج تعدادی از طرفداران خاندان بنی‌هاشم، که به ظن قوی شیعه بوده‌اند، از طریق دریا از ظلم حجاج گریخته و به سواحل جنوب هند مهاجرت کرده‌اند.

بهر حال وجود آبادیهای مسلمانان از نخستین قرون اسلامی در سواحل شرقی و غربی

۱. طبق روایتی، «گولکنده» از «گل کنده» مأخوذ می‌باشد.

هند (از تهانا تا بهتکل) از مسلمات است اگرچه تاریخ آنها از نظر تفصیل در نوعی از ابهام قرار دارد، و گفته می‌شود طوایف «نویطه» ها در سواحل غربی و «لَبَه» ها که در مناطق ساحلی شرقی «کورومندال» ساکن می‌باشند از بازماندگان تاجران و مهاجران عرب و ایرانی اند که در طول قرن‌ها در آن نواحی رفت و آمد داشته و ساکن گردیده‌اند. نظر به اینکه اکثریت آنها، بر خلاف سنیان مناطق داخلی و غیر ساحلی دکن که غالباً حنفی مذهب‌اند، شافعی می‌باشند، شاید ناشی از همین تفاوت منشاء با سایر مسلمانان هندی باشد.

حادثه‌ای که بعد از فتح سند در تاریخ سیاسی اسلام در هند دارای اهمیت است عبارت است از لشکرکشی‌های محمود غزنوی (۱۰۳۰ - ۹۹۸ / ۴۲۱ - ۳۸۸) به مناطق شمالی که نه به هدف استیلای سیاسی بلکه برای بدست آوردن غنایم مالی و به یغما بردن ثروتهای سرشار آن منطقه صورت گرفت. بین سالهای ۱۰۰۴ - ۱۰۰۶ / ۳۹۴ - ۳۹۶ وی چندین بار ملتان را مورد حمله قرار داد و در سال ۳۹۸ / ۱۰۰۸ برای بار دوم به پنجاب حمله برد و با اموال هنگفتی مراجعت نمود. بین سالهای ۴۰۱ - ۴۱۷ / ۱۰۱۰ - ۱۰۲۶ وی به شهرهای شمالی هند که دارای معابدی بوده‌اند لشکرکشی نمود و ثروتهای معابد متھرا، تھانیسر، قنوج و سومات را به یغما برد. مملکت محمود در زمان وفات وی، بزرگترین امپراتوری مسلمانان بعد از دوران عروج عباسیان بوده و علاقه‌ی او به فرهنگ و ادب فارسی و سرپرستی آن در تثبیت فرهنگ ایرانی در مناطق خراسان بزرگ، خوارزم، و پنجاب بسیار مؤثر بوده است.

ظهور سلاطین غور (۱۱۰۰ - ۱۲۱۵ / ۴۹۳ - ۶۱۲) در مرکز افغانستان باعث تنگ تر شدن حیطه حکومت خسرو شاه (۱۱۵۲ - ۱۱۶۰ / ۵۴۷ - ۵۵۵) و خسرو ملک (۱۱۶۰ - ۸۶ / ۵۵۵ - ۵۸۲) آخرین شاهان غزنوی گردید که کم و بیش منحصر به پنجاب شده بود تا اینکه سلسله غزنویان بدست غیاث‌الدین محمد غوری برچیده شد.

برادر وی شهاب‌الدین، که بعداً بنام سلطان معزالدین محمد غوری (۱۲۰۳ - ۱۲۰۶ / ۵۹۹ - ۶۰۲) به سلطنت رسید، اولین فاتح اسلامی بود که با سیاست سلطه سیاسی بر هند شمالی وارد صحنه گردید و با پیروزی بر افواج هندی به سرکردگی پریتهوی راج چوهان

در جنگ تراین در سال ۱۱۹۲ / ۵۸۸ بر دهلی و اجمیر دست یافت. بعد از وفات وی سلطنت مسلمانان در شمال هندوستان، که در تاریخ از آن به نام «سلطنت دهلی» یاد می‌شود، بدست قطب‌الدین ایبک، عامل غوریان و سرسلسله شاهان ممالیک، پایه‌گذاری شد.

قرن هفتم، که در ایران قرن فاجعه بود، در هند مربوط است به حکومت دودمان ممالیک که از ۱۲۰۶ / ۶۰۲ تا ۱۲۹۰ / ۶۸۹ برای نزدیک به ۹۰ سال سلطنت دهلی را رهبری کردند. امواج مهاجران و پناهندگان از ایران و ماوراءالنهر که در اثر یورش چنگیز و هلاکو در دوران سلطنت التتمش (۱۲۱۱ - ۱۲۳۶ / ۶۰۷ - ۶۳۳) و بلبن (۱۲۶۶ - ۱۲۸۷ / ۶۶۴ - ۶۸۶) راهی هندوستان شدند، با فراهم کردن منبعی عظیم از نیروی انسانی، در تثبیت و توسعه سلطنت دهلی و استقرار سلطه‌ی مسلمانان بر شمال هند سهم بسزای داشته است.

بعد از دوره‌ی ممالیک، سلطنت دهلی در قالب سلسله‌های شاهان خلجی (۱۲۹۰ - ۱۳۲۰ / ۶۸۹ - ۷۲۰)، تغلق (۱۳۲۰ - ۱۴۱۴ / ۷۲۰ - ۸۱۷)، سید (۱۴۱۴ - ۱۴۵۱ / ۸۱۷ - ۸۵۵)، لودهی (۱۴۱۵ - ۱۵۲۶ / ۸۵۵ - ۹۳۲)، و سوری (۱۵۴۰ - ۱۵۵۵ / ۹۴۷ - ۹۶۲) تا ورود گورکانیان به صحنه‌ی شمال هند ادامه داشت، لیکن آنچه برای تاریخ دکن اهمیت دارد حوادثی است که در زمان علاءالدین محمد خلجی (۱۲۹۶ - ۱۳۱۶ / ۶۹۵ - ۷۱۵) سومین پادشاه خلجی و غیاث‌الدین محمد تغلق (۱۳۲۵ - ۱۳۵۱ / ۷۲۵ - ۷۵۲) دومین فرمانروای سلسله‌ی تغلق رخ داده است.

◀ سلطه سیاسی مسلمانان بر دکن

لشکرکشی‌های علاءالدین خلجی به دکن علیه سلطنت‌های هندو در جنوب که از حمله متهورانه و غافلگیرکننده‌ی وی به دیوگیر (۱۲۹۵ / ۶۹۵) آغاز شد و به دست ملک‌کافور فرمانده وی ادامه داشت تا حدودی شبیه لشکرکشی‌های محمود غزنوی است که بیشتر جنبه‌ی مالی داشته است. سلطنت‌های هندی در جنوب که با شکست نظامی وادار به دادن

باج به دهلی شده بودند، عبارت بودند از یادواهای دیوگیر، کاکتیا‌های ورننگل، هایسلاهای دُوارا سَمُدرا، و پاندیا‌های مدورا. تنها دیوگیر بود که به علت سرکشی حاکم هندو و عدم پرداخت باج سالیانه به دهلی، اشغال شده و به سلطنت دهلی الحاق گردید. علاءالدین، حیطه سلطنت دهلی را در شمال شرق و شمال غرب نیز توسعه داد.

روند سلطه سیاسی مسلمانان بر دکن با لشکرکشی‌های دهلی به فرماندهی محمد تغلق ادامه یافت. او با تسلط بر تقریباً همه سرزمین‌های جنوب، تمام هند را تحت تسلط سلطنت دهلی درآورد و با تکمیل فتوحات در جنوب، سلطنت دهلی به وسیع‌ترین حدود خود رسید. این بطوطه که در زمان حکومت وی در دهلی بسر برده است گزارشات تفصیلی از اوضاع سلطنت و نیز باسفرهایی که در مناطق ساحلی غربی و شرقی هند داشته تفصیلی از آبادیهای مسلمانان در آن نواحی را ارائه کرده است.

محمد تغلق برای تثبیت حکومت خویش در جنوب، دیوگیر را که دولت‌آباد نامیده شد، در سال ۱۳۲۷ / ۷۲۷ پایتخت دوم خویش قرار داد. ولی این اقدام نتوانست اوضاع متزلزل جنوب را سامان دهد و بخشی از جنوب دکن بزودی خود را از سلطه‌ی دهلی رها نمود. علاوه بر این حاکمانی که بر استانهای جنوب گماشته شده بودند با سرپیچی از سلطان دهلی اعلام خودمختاری نمودند و در نتیجه سه سلطنت مستقل در جنوب بوجود آمد که عبارت بودند از: سلطنت معبر (۱۳۳۳ - ۱۳۷۸ / ۷۳۴ - ۷۸۰) با پایتخت در مدورا، سلطنت بهمنیان (۱۳۴۷ - ۱۵۲۷ / ۷۴۸ - ۹۳۴) در دولت‌آباد، و دولت هندو وجیانگر (۱۳۳۶ - ۱۵۶۵ / ۷۳۶ - ۹۷۲) در بخش جنوب. سلطنت معبر که شاهان آن مسلمان بودند بیش از چهل و اندی سال دوام نیاورد و با شکست نظامی، در وجیانگر ادغام گردید.

◀ دولت بهمنیان

تأسیس دولت بهمنیان مصادف است با اوضاع آشفته ایران بعد از ایلخانیان یعنی دوران آل مظفر در فارس و کرمان (۱۳۱۴ - ۱۳۹۳ / ۷۱۳ - ۷۹۵)، سربداران در خراسان (۱۳۳۶ - ۱۳۸۶ / ۷۳۶ - ۷۸۸) و آل جلائر (۱۳۳۶ - ۱۴۳۲ / ۷۳۶ - ۸۳۵) در عراق و

آذربایجان. حسن گنگو که بعنوان فرمانده سپاه به ظفرخان ملقب گردیده بود و خود را از سلاله بهمن (اردشیر) فرزند اسفندیار از شاهان ایران کهن معرفی می‌کرد در روز جمعه ۲۴ ربیع الثانی سال ۷۴۸ هجری به عنوان ابوالمظفر بهمن‌شاه، پایه‌گذار سلسله بهمنیان گردید. حضور نیروهای مهاجر ایرانی در جنوب هند از همان اوائل سلطنت بهمنیان پیدا است. در زمان علاءالدین بهمن‌شاه (۱۳۴۷ - ۱۳۵۸ / ۷۴۸ - ۷۵۹)، صدرالشرف سمرقندی صدر حکومت و میر محمد بدخشی قاضی القضاات سپاه بوده‌اند. گفته می‌شود هر دو ریاضیدان و ماهر در علم هیئت و نجوم نیز بوده‌اند. حکیم ناصرالدین شیرازی و علیم‌الدین تبریزی طیبیان دربار وی بودند. وی روز نوروز را عید می‌گرفت و عالمان و شاعران را در این روز بار می‌داده است. علاوه بر اشخاصی که نام آنها ذکر شد بین آنها فضل‌الله اینجو، مفتی احمد هروی، لطف‌الله سبزواری، سیف‌الدین غوری، و عصامی شاعر و نویسنده‌ی مثنوی تاریخی فتوح السلاطین را می‌توان نام برد. به گفته‌ی فرشته، پسر وی محمد شاه اول صدرالشرف سمرقندی را همراه مادر خود ملکه جهان برای حج و زیارت کربلای معلی فرستاد. همچنین در زمان وی مسجد بزرگ گلبرگه بنا گردید. بالای محراب آن مسجد اسامی پنجن کنده کاری شده و زیر آن اسامی خلفای چهارگانه آمده است، که حاکی از رجحانات شیعی بین شاهان بهمنی از همان ابتداء می‌باشد اگر چه شاه و مردم پیرو مذهب حنفی بوده‌اند.

محمد شاه دوم (۱۳۷۸ - ۱۳۹۷ / ۷۸۰ - ۷۹۹)، پنجمین سلطان این سلسله، شاعری صاحب دیوان، عالم و دوستدار ادب عربی و فارسی بوده است. سالهای آخر حکومت وی با ورود امیر تیمور (۱۳۷۰ - ۱۴۰۵ / ۷۷۱ - ۸۰۷) به صحنه‌ی ایران و حمله‌ی وی به دهلی (۹۹ - ۱۳۹۸ / ۸۰۰) مصادف است. در پی آشفتگی اوضاع شمال هند که در آن سلطنت دهلی اقتدار خویش را در شمال تا حدود زیادی از دست داد، چندین سلطنت کوچک مانند خاندیش (۱۳۷۰ - ۱۶۰۱ / ۷۷۲ - ۱۰۰۹)، گجرات (۱۳۹۱ - ۱۵۹۳ / ۷۹۳ - ۹۹۱)، جونپور (۱۳۹۴ - ۱۴۷۹ / ۷۹۶ - ۸۸۳)، و مالوا (۱۴۰۱ - ۱۵۳۱ / ۸۰۴ - ۹۳۷) پدید آمدند. در عصر وی سبلی از عالمان و شاعران از ایران و عراق به سوی دکن سرازیر شد و

همو بود که گفته می شود حافظ شیرازی را به دکن دعوت نموده است. طبق همان روایت حافظ این غزل خود را خطاب به وی نوشته است:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد بمی بفروش دلق ما که کزین بهتر نمی ارزد

وی مدارس متعددی را بنیان نهاد و به محدثان ارج می گذاشت و بسیاری از شاعران عرب که به دکن می آمدند بوسیلهی فضل الله اینجو، صدر سلطنت، به شاه معرفی می شدند. در عهد وی ملا عبد الکریم همدانی تاریخ محمد شاهی را نوشت، ولی این اثر مانند سراج التواریخ از ملا محمد لاری و تحفة السلاطین از ملا داود بیدری، که متعلق به تاریخ بهمنیان بودند، مانند بسیاری از آثار علمی و ادبی دورهی بهمنیان از جمله بهمن نامه از بین رفته؛ گرچه گفته می شود محتویات آنها در کتب تاریخی دیگر مانند فرشته و طباطبا باقی مانده است.

فیروز شاه (۱۳۹۷ - ۱۴۲۲ / ۸۰۰ - ۸۲۵)، هشتمین پادشاه بهمنی از فرزندگان این سلسله محسوب می شود. او که زیر نظر فضل الله اینجو تعلیم دیده بود مردی عالم و علاقه مند به تفسیر، فقه، کلام و فلسفه بوده است و هفته ای سه روز کتابهای منطق، حساب و هندسه، کلام و علم معانی و بیان تدریس می کرده است. وی که عروجی و فیروزی تخلص می نموده، بسیاری از عالمان و شاعران ایرانی و خراسانی را به دکن دعوت نمود.

در زمان وی سید محمد حسینی، عارف نامدار دکن که به «خواجه بنده نواز» و «گیسو دراز» معروف است، در سن ۸۴ سالگی از دهلی به گلبرگه آمده و سکنی گزید و بعد از بیست سال سکونت در سن ۱۰۴ سالگی به سال ۱۴۲۲ / ۸۲۵ چند ماه بعد از وفات فیروز شاه درگذشت. تفسیر قرآن با عنوان *ام المعانی*، حواشی بر کشاف زمخشری و مشارق الانوار صاغانی، شرح هایی بر متونی مانند *فصوص الحکم*، رساله قشیریه و *عوارف المعارف*، و کتاب *الخاتمه*، *جوامع الکلم*، *امصار الاسرار*، *شرح فقه الاکبر*، *شرح تمهیدات*، *مکاتیب*، *جواهر العشاق*، *انیس العشاق*، مجموعه یازده رسائل و نیز رساله فی رؤیة باری تعالی از تصانیف وی می باشد. خواجه احمد نظامی در مقاله ای در *دائرة المعارف اسلامی* ۲۳ مورد از تصانیف وی را اسم برده است که از گزند حوادث محفوظ مانده اند.

شهاب‌الدین احمد شاه اول (۱۴۲۲ - ۱۴۳۶ / ۸۲۵ - ۸۳۹)، جانشین فیروز، که به نام «احمد شاه ولی» معروف است، مردی متشرع و عارف مآب بود. بعد از درگذشت گیسودراز وی در تلاش راهنمای روحانی بود و به همین سبب از شاه نعمت‌الله ولی در کرمان دعوت بعمل آورد. شاه نعمت‌الله نیز در پاسخ ضمن معذرت خواهی از سفر به دکن یکی از شاگردان خود به نام ملا قطب‌الدین را همراه نامه‌ای و تاجی سبز که به مناسبت دوازه امام دارای دوازه‌کنگره بوده روانه‌ی بیدر ساخت. گفته می‌شود که شاه نعمت‌الله در نامه وی را «ولی» خطاب کرده بود و همین باعث شهرت شاه به این لقب گردید. در پی اصرار مکرر احمد شاه، شاه نعمت‌الله نوه‌ی خود نورالله را نیز که بعداً از سوی شاه به «ملک‌المشایخ» ملقب گردید روانه دکن ساخت. وی در دربار احمد شاه بسیار مورد احترام و تکریم بود و با ازدواج با دختر احمد شاه در سلک اعضای خانواده شاهی در آمد. دختر دیگر احمد شاه نیز به زوجیت محب‌الدین حبیب‌الله برادر نور الله در آمد. لذا خانواده نعمت‌اللهی در دکن جزو خانواده سلطنتی محسوب می‌شدند. بعد از وفات شاه نعمت‌الله در سال ۱۴۳۱ / ۸۳۴ فرزندی و جانشینش برهان‌الدین خلیل‌الله با اکثر اعضای خانواده‌ی خویش راهی دکن شد. به اینصورت شهر بیدر برای بیش از سه قرن مرکز سلسله‌ی نعمت‌اللهی قرار گرفت، حتی در حدود سال ۱۷۷۰ / ۱۱۸۴ سید میر عبدالحمید، معروف به معصوم علی شاه، از سوی رضا علی شاه دکنی، سی و چهارمین قطب سلسله نعمت‌اللهی، به ایران اعزام و باعث تجدید حیات تصوف در ایران گردید.

احمد شاه ولی به شیعه بودن معروف است. وی تعداد زیادی از ایرانیان و نیز سادات نجف و کربلا را به دکن دعوت نمود. وی علاقه‌مند به شعر و موسیقی نیز بوده است و تعداد زیادی از شاعران در دربار وی حضور داشته‌اند. در زمان وی نورالدین حمزه آذری بهمن‌نامه را که منظومه‌ای به سبک شاهنامه فردوسی بود در تاریخ بهمنیان تألیف نمود، که بخشی از آن را در دکن و بخشی دیگر در خراسان نگاشت. وی با اجازه‌ی احمد شاه به ایران مراجعت نمود. افزون بر بهمن‌نامه، وی مصنف جواهرالاسرار (یا مفتاح‌الاسرار)، مثنوی مرآت‌الاسرار، کتاب عجائب‌الغرائب و صاحب دیوان شعر نیز می‌باشد.

در عصر جانشینش سلطان علاءالدین احمد شاه دوم (۱۴۳۶ - ۱۴۵۸ / ۸۳۹ - ۸۶۲) نظیری که در طوس به دنیا آمده بود به بیدر وارد و ملک الشعراى دربار گردید. وی از پیروان شاه نعمت الله بود و با خاندان نعمت اللهی روابط صمیمانه‌ای داشته است. بعداً وی به محمود گاوآن نیز وابسته گردید. گفته می‌شود که وی با همکاری ملا سمیعی و دیگران بهمن‌نامه را که آذری نیمه تمام گذاشته بود به عنوان ملحقات بهمن‌نامه تکمیل کرد.

دوران سلطنت شمس الدین محمد شاه سوم ملقب به لشکری (۱۴۶۳ - ۱۴۸۲ / ۸۶۷ ج ۸۷)، سیزدهمین سلطان سلسله بهمنیان، بیشتر بجهت وزیر دانشمند وی خواجه محمود گاوآن (م ۱۴۸۱ / ۸۸۶)، ملقب به خواجه جهان، معروف است.

براستی می‌توان محمود گاوآن را، کنار شاه طاهر و میر محمد مؤمن استرآبادی، یکی از سه برجسته‌ترین و پر نقش‌ترین شخصیت‌های سیاسی علمی شیعی ایرانی در دکن شمرد. وی انسانی وارسته، دانشمندی فرزانه، سیاستمداری مدبر، فرماندهی مقتدر و ادیبی با کمال بوده است. در زمان وزارت وی، سلطنت بهمنی به وسیع‌ترین حدود خود، و شهر بیدر از نظر آبادانی و رونق به اوج خود رسید و سلطنت بهمنیان به میعادگاه دانشمندان، ادیبان و تاجران در سراسر هندوستان تبدیل گشت. در زمان وی محمد شاه بهمنی تماس‌های مکرر و مکاتبه‌هایی با سلاطین عثمانی، شاهان گیلان، عراق و مصر داشته است و خود خواجه نیز، که اصالتاً از اهل گیلان بود، شخصاً دارای روابطی وسیع بوده است و دانشمندانی مانند جلال‌الدین دوانی (م ۱۵۱۲ / ۹۱۸)، عبدالرحمن جامی (م ۱۴۹۳ / ۸۹۸)، خواجه عییدالله احرار نقشبندی، شرف‌الدین علی یزدی مصنف ظفر‌نامه، شمس الدین سخاوی از جمله‌ی عده کثیری هستند که خواجه با آنان مکاتبه و روابط دوستانه داشته است. او موجد اصلاحاتی جدید در سازماندهی و نظم و نسق سلطنت بود و همین امر تا حدود زیادی باعث تشدید کینه‌ی دشمنان گردید که منجر به قتل او به حکم شاه شد. وی مدرسه‌ای در بیدر ساخت (۱۴۷۱ / ۸۷۶) که با نام او در جهان شهرت دارد و آثار آن هنوز مورد توجه جهانگردان می‌باشد. بین آثار ادبی دوره‌ی بهمنیان، مناظر الانشاء و ریاض الانشاء در هنر نویسندگی از تصانیف وی باقی مانده‌اند.

جلال‌الدین دوانی شرح *هیاکل النور* را به نام محمود گاوآن نگاشته است. مولانا رئیس شاخنی نیز حاشیه علی شرح *هدایة الحکمة المیبدی و حاشیة علی شرح مطالع* را به نام او نگاشت.^۱ یک اثر جالب که از اواخر دوره‌ی بهمنیان باقی مانده است تألیفی است بفارسی به عنوان توضیح *الالحن* در علم موسیقی که اسم مؤلف آن مشخص نیست.^۲ ترجمه‌ی فارسی از کتابی درباره‌ی دامپزشکی به زبان سنسکریت از مؤلفی به نام درگاداس نیز باقی مانده است.

قتل ظالمانه‌ی محمود گاوآن آینده‌ی دولت بهمنی را تیره کرد و اوضاع سلطنتی را که بعثت رقابت‌های فرقه‌ای مبتنی بر قوم و نژاد بین دکنیان بومی (که بسیاری از آنها از شمال به دکن مهاجرت نموده بودند) و خارجیان مهاجر (که آنها را آفاقی یا پردیسی می‌گفته‌اند)، و توطئه چینی‌ها، رقابت‌ها و جاه‌طلبی‌های رؤسا و فرماندهان بشدت شکننده و آسیب پذیر بود، بکلی دگرگون ساخت که در نهایت منجر به انحلال تدریجی آن و ظهور پنج دولت مستقل گردید. این دولتها عبارت بودند از: دولت نظام شاهان در احمدنگر (۱۴۹۱ - ۱۶۳۳ / ۸۹۶ - ۱۰۴۴)، عادل شاهان در بیجاپور (۱۴۹۰ - ۱۶۸۶ / ۸۹۵ - ۱۰۹۷)، قطب شاهان در گولکنده (۱۵۱۲ - ۱۶۸۷ / ۹۱۸ - ۱۰۹۸)، عماد شاهان در منطقه برار (۱۴۸۵ - ۱۵۷۲ / ۸۹۰ - ۹۸۰)، و دولت برید شاهان. سلطنت عماد شاهان به دولت احمدنگر، و دولت برید شاهان بیدر، که باقیمانده دولت بهمنی را از بیدر زیر نفوذ داشتند، در سال ۱۶۱۹ / ۱۰۲۸ به سلطنت بیجاپور ملحق گردید.

◀ سه دولت شیعی در دکن

بروز سلطنتهای شیعی در گولکنده و بیجاپور، و گرایش نظام شاهان احمدنگر به تشیع

۱. برای نسخه‌های این آثار نک: فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱، ص ۱۸ - ۱۹، ش ۳۲ و ۳۲ / ۱، ج ۶ ص ۱۰۲، ش ۱۸۱۳.

۲. نک: مقاله نذیر احمد، در شیروانی، ص ۱۱۱-۱۰۹.

در زمان برهان نظام شاه، مصادف است با زمان ظهور دولت صفوی در ایران (۱۵۰۱ - ۱۷۳۲/۹۰۷ - ۱۱۴۵) که نقطه‌ی عطفی در تاریخ تشیع محسوب می‌شود.

◀ نظام شاهان

احمد نظام شاه (۱۴۹۰ - ۱۵۰۹/۸۹۶ - ۹۱۵) مؤسس سلسله‌ی نظام شاهان، پسر ملک حسن بحری بود که از دین هندو به اسلام گراییده و موقعیتی خطیر در حکومت بهمنیان بدست آورده بود. ملک حسن بعنوان یکی از رهبران جبهه طلب حزب دکنی‌ها مخالف نفوذ خارجی‌ان بود و گفته می‌شود که در توطئه قتل محمود گاوآن نقش عمده‌ای داشته است.

در دوران طولانی حکومت برهان نظام شاه (۱۵۰۹ - ۱۵۵۳/۹۱۵ - ۹۶۰)، جانشین احمد نظام، با آمدن شاه طاهر حسینی (۱۴۷۵ - ۱۵۴۵/۸۸۰ - ۹۵۲) در سال ۱۵۲۰/۹۲۶ از ایران در زمان شاه اسماعیل صفوی و نصب او به مقام وزارت، دوره‌ی جدیدی در تاریخ سیاسی و فرهنگی نظام شاهان آغاز می‌شود. تحت تأثیر او بود که برهان نظام شاه به تشیع گرایید و آنرا به عنوان مذهب رسمی اعلام نمود. به فرمان شاه با حذف نام خلفای سه گانه، خطبه‌ها به نام امامان دوازده گانه خوانده می‌شد. به همت شاه طاهر که خود نیز عالم و شاعری برجسته بود، مدرسه‌ی دینی در احمدنگر بنا گردید که باعث جلب تعدادی از عالمان، دانشمندان و شاعران به احمدنگر گردید که بین آنها میتوان از مولانا زاده بدیعی سمرقندی نام برد. حداقل دو اثر با عناوین فتح نامه و منشآت از شاه طاهر باقی مانده است.^۱

۱. در منابع شیعی عناوین تعدادی از تألیفاتش ذکر شده است: شرح الباب الحادی عشر (فی العقائد و الکلام)، و شرح الجعفریة (فی الفقه)، و هو باللغة العربیة، و حاشیة علی تفسیر البیضاوی باللغة العربیة، و حواشی علی شرح الإشارات باللغة العربیة، و حاشیة علی محاکمات الشفاء باللغة العربیة، و حاشیة علی المجسطی باللغة العربیة، و حاشیة علی المطول باللغة العربیة، و حواشی علی گلشن راز باللغة الفارسیة، و شرح تحفة الشافعی (مستدرکات أعیان الشیعة، ج ۵، ص: ۲۴۴)، حاشیة بر شرح هیاکل التور (الذریعة، ج ۶، ص: ۱۴۲)، دیوان شعر (الذریعة، ج ۹، ص: ۴۹۹)، أنموذج العلوم (الذریعة، ج ۲، ص: ۴۰۶)، الوثیقة شرح شافیه ابن حاجب (الذریعة،

در زمان شاه طاهر ملا محمد رازی نوربخشی که سیری و فکری تخلص می‌کرد به دکن آمد و از محضر علمی شاه طاهر بهره‌مند گردید.^۱ طیبی به نام رستم جرجانی کتابی در مورد داروشناسی ذخیره نظام شاهی و قرابادین شفائی را به سال ۱۵۴۷ / ۹۵۴ در شهر دولت‌آباد برای برهان نظام شاه تألیف نمود.^۲

در عهد سلطنت حسین نظام شاه (۱۵۵۳ - ۱۵۶۵ / ۹۶۰ - ۹۷۳) ابن شدقم مدنی، یکی از علمای بزرگ آن زمان در سال ۱۵۵۵ / ۹۶۲ به احمدنگر آمده و مورد تکریم و تعظیم شاه قرار گرفت و با ازدواج با خواهر شاه در زمره‌ی خانواده‌ی شاهی درآمد. وی مدتی بعد از قتل حسین نظام، دکن را ترک گفت ولی دوباره به سال ۱۵۸۸ / ۹۸۸ در دوره حکومت مرتضی نظام شاه (۱۵۶۵ - ۱۵۸۶ / ۹۷۳ - ۹۹۵) به احمدنگر بازگشت و تا زمان وفات (۱۵۹۰ / ۹۹۹) در احمدنگر ماند. بعداً جنازه‌اش بتوسط حسین،^۳ فرزند وی، به مدینه منتقل شد و در قبرستان بقیع دفن گردید. دو اثر وی الجواهر النظامیه و زهر الریاض و زلال الحیاض در سال ۱۵۸۴ / ۹۹۲ در دکن تألیف شده است.^۴ فرزند

۱. ج ۲۵، ص: ۲۶، حاشیه بر الهیات شفا (الذریعه، ج ۶، ص: ۱۴۲). درباره نسخه‌ای از منشآت شاه طاهر نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ، ج ۳، ص ۷۲، ش ۷۸۳؛ گزارشی از مناظره‌ی وی با علماء اهل سنت در رساله‌ای باعنوان مباحثه‌ی طاهر دکنی با علماء اهل سنت (همان، ج ۷، ص ۳۵۰، ش ۲۹۵۲) آمده است.

۲. الذریعه، ج ۹، ص: ۴۸۴.

۳. برای نسخه‌ای نادر از آن نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه‌ی سالارچنگ، ج ۱۰، ص ۴۹، ش ۴۰۲۱ - ۴۰۲۲.

۴. درباره‌ی وی نک: أعیان الشیعه، ج ۵، ص: ۴۸۴.

۵. نام و نسبش در أعیان الشیعه باین صورت آمده است: سید أبوالکرام بدر الدین حسن النقیب بن نورالدین علی النقیب بن الحسن بن علی بن شدقم بن ضامن بن شمس الدین محمد بن عرمة بن ثویه بن مکینه أو نکیته بن شبامه بن أبی عماره حمزة بن علی بن عبد الواحد بن مالک بن أبی عبدالله الحسین بن المهنا الأكبر بن داود بن هاشم بن أبی احمد القاسم بن نقیب المدینة المنورة عبیدالله الأول (و فی الذریعه ابن القاسم نقیب المدینة بن عبیدالله) ابن أبی القاسم طاهر المحدث بن یحیی النسابة بن الحسین بن جعفر الحجة بن عبیدالله الأعرج بن الحسین الأصغر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب (ع). (أعیان الشیعه، ج ۵، ص: ۱۷۵). نیز نک:

وی علی بن حسن نیز از اکابر عالمان زمان محسوب میشود و او هم مدتی را در دکن گذرانده است.^۱

در این زمان میرزا صادق اردوبادی (زنده در ۱۵۸۰ / ۹۸۸) از ایران به دکن مهاجرت نموده و وابسته به دربار نظام شاهان گردید.^۲

محمد بن صالح اسدی جزائری کتاب *النظامیة فی فقه الامامیة* به عربی بنام مرتضی نظام شاه (۱۵۶۵ - ۱۵۸۶ / ۹۷۳ - ۹۹۵) تألیف نمود.^۳ عالمی به نام سید شاه فتح الله بن حبیب الله حسینی در دوره‌ی سلطنت او در احمدنگر بسر برده است. وی در سال ۱۵۸۶ / ۹۹۴ رساله‌ای فارسی با عنوان *الاسئلة السلطانیة* در جواب سؤالاتی تألیف کرد که سلطان آنرا مطرح نموده بود.^۴ رساله‌ای در توحید مطابق با مشرب عرفان نیز توسط محمد بن محمود دهدار برای همین مرتضی تألیف شده است.^۵

برهان نظام شاه دوم (۱۵۹۱ - ۱۵۹۴ / ۹۹۹ - ۱۰۰۳)، هفتمین سلطان این سلسله، نیز علاقه‌مند به ترویج علم و هنر بوده است. ابوالفضل محمد فضلی رساله‌ای در فقه شیعه با عنوان *القوائد البرهانیة* را بنام او تألیف نمود.^۶ نورالدین ظهوری ساقی نامه‌ی خویش را به نام او سرود. وی که در قائن به دنیا آمد، در دوران سلطنت مرتضی نظام شاه (۱۵۶۸ - ۱۵۸۶ / ۹۷۳ - ۹۹۵) به احمدنگر آمد و بعد از مرگ برهان نظام شاه رهسپار بیجاپور شده به دربار عادل شاهان پیوست. بیشتر قسمت کلیات او که بیش از سی هزار بیت می‌باشد متعلق به دوران سکونت وی در بیجاپور است، جایی که وی تا آخر عمر ماند و همراه

→

أمل الأمل، ج ۲، ص: ۷۰، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۰، ص: ۷۵، درباره‌ی شرح حالش و الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۵، ص: ۲۸۵ درباره‌ی جواهر النظامیة.

۱. أعیان الشیعة، ج ۸، ص: ۱۸۵.

۲. درباره‌ی دیوان شعر او نک: الذریعة، ج ۹، ص: ۵۷۷.

۳. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۴، ص ۱۸۴، ش ۱۱۹۰.

۴. الذریعة، ج ۲، ص: ۸۵.

۵. الذریعة، ج ۱۱، ص: ۱۵۹.

۶. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۴، ص ۱۸۵، ش ۱۱۹۱.

ابوالزوجه اش ملک قمی به قتل رسید (م ۱۶۱۵ / ۱۰۲۴).^۱

غیر از ظهوری، شاعران دیگر نیز مانند ملک قمی و حیدر ذهنی وابسته به دربار برهان نظام شاه بوده‌اند. مولانا ملک قمی که در قم به دنیا آمد و در کاشان نشو و نما نمود، بعد از اقامت در قزوین راهی دکن شده و در دوره‌ی سلطنت مرتضی نظام شاه به احمدنگر وارد شد.^۲ حیدر ذهنی کاشانی، که شاعری برجسته و نقاشی چیره دست بود، از اهل کاشان بوده است. وی در ایران از مقربان سید رکن الدین مسعود بود و در پی او از ایران به احمدنگر آمد و بعد از محاصره‌ی احمدنگر توسط قوای گورکانیان رهسپار بیجاپور گردید.^۳

مهمترین اثر تاریخی که از دوران نظام شاهان باقی مانده برهان مآثر تألیف سید علی بن عزیز الله طباطبا است که از اهل سمنان بود. وی بعد از مدتی سکونت در عراق در حدود سال ۱۵۸۰ / ۹۸۸ راهی گولکنده شد و بعد از معتوب شدن میر شاه، میر به احمدنگر رفت. وی از طرف برهان نظام شاه دوم مأمور نوشتن تاریخ نظام شاهان و پیشینیان آنها از بهمنیان گردید. برهان مآثر در سال ۱۹۳۶م به همت آقای هاشمی به چاپ رسیده است.

از شاعرانی که در آخرین دوره‌ی حکومت نظام شاهان به احمدنگر آمده‌اند شیخ عبد السلام پیامی جبل عاملی از شاگردان جلال الدین دوانی است.^۴ در این عصر مثنوی فارسی شرائع الاسلام در فقه توسط یکی از عالمان این دوره برای یکی از نظام شاهان ایراد شده است.^۵ در سال ۱۶۱۶ / ۱۰۲۵ محدث و فقیه شافعی به نام شیخ بن عبدالله عیدروس حسینی حضرمی از حضرموت به دکن آمده به مرتضی نظام شاه و ملک عنبر پیوست و متعاقباً به

۱. درباره‌ی آثار ظهوری ترشیزی نک: الذریعه، ج ۹، ص: ۶۵۶، ج ۲۲، ص: ۱۰۴، ج ۲۴، ص: ۳۶۸، ج ۱۹، ص: ۳۲۸، ج ۱۸، ص: ۲۱۵. برای نسخه‌های رسائل وی بنگرید: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۳، ص ۸۴ ش ۸۰۳ - ۸۱۳، ج ۵، ص ۱۰۸، ش ۱۸۲۵ - ۱۸۳۰.
۲. درباره‌ی دیوان و مثنوی متبع الانهار و نورس نامه نک: الذریعه، ج ۹، ص: ۱۰۹۹، ج ۱۹، ص: ۹۲، ج ۱۹، ص: ۳۲۸.

۳. درباره‌ی دیوان شعرش نک: الذریعه، ج ۹، ص: ۳۴۳.

۴. الذریعه، ج ۹، ص: ۱۶۰.

۵. الذریعه إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۹، ص: ۲۲۳.

بیجاپور رفته منزلتی نزد ابراهیم عادل شاه دوم داشته است.^۱ غیر از عالمان و شاعران، حضور شخصیت‌های سیاسی با نام‌های ایرانی در احمدنگر تا دورانهای پسین دولت نظام شاهان مشهود است. در هیأتی که از طرف چاند بی بی سلطانه در روز دهم رجب سال ۱۰۰۴، ۲۹ فوریه ۱۵۹۶ برای مذاکره با شاهزاده مراد، که لشکرش قلعه‌ی احمدنگر را در محاصره داشت، به اردوگاه گورکانیان فرستاده شد، افضل خان قمی، میر محمد زمان مشهدی، و شاه بهرام استرآبادی از طرف چاند بی بی درباره‌ی شرایط رفع محاصره با قوای مهاجم به توافق رسیدند.

◀ عادل شاهان و قطب شاهان

فرهنگ اسلامی و ایرانی که پایه‌ی آن در دوره‌ی بهمنیان گذاشته شده بود در زمان سلطنت عادل شاهان و قطب شاهان به اوج خود رسید. یوسف عادل خان (۱۴۸۹ - ۱۵۱۰ / ۸۹۵ - ۹۱۵)، بانی این سلسله، شاعر و مردی دوستدار ادب و فرهنگ بوده است. فرشته او را، که وفائی تخلص داشت، چیره دست‌ترین شاعر بین شاهان دکن می‌داند. وی در سال ۱۵۰۲ / ۹۰۸ تشیع را مذهب رسمی سلطنت اعلام کرد و در بیجاپور و گولکنده، مانند ایران صفوی، تشیع مذهب رسمی گردید و این امر باعث تقویت روابط سفارتی و فرهنگی بین ایران و دکن گردید.

اسماعیل عادل شاه (۱۵۱۰ - ۱۵۳۴ / ۹۱۵ - ۹۴۱) جانشین وی، بیش از پدر علاقه‌مند به توسعه این روابط بود و در نمازهای جمعه دست‌ها برای طول عمر شاه اسماعیل صفوی (۱۵۰۱ - ۱۵۲۴ / ۹۰۵ - ۹۳۰) به دعا بلند می‌شد. در عصر وی شهیدی قمی که قبلاً به دربار سلطان یعقوب در تبریز وابسته بود و مدتی چند در هرات با مولانا جامی بسر برده بود از گجرات به بیجاپور آمد و ظاهراً آخرین ایام عمر خود را در دربار عادل شاهان بیجاپور گذرانده است.^۲

۱. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص: ۱۲۱.

۲. درباره‌ی دیوان او نک: الزریعة، ج ۹، ص: ۵۶۲.

سلطان قلی قطب الملک (۱۵۱۲ - ۱۵۴۳ / ۹۱۷ - ۹۵۰) بنیان‌گذار سلسله‌ی قطب‌شاهان که هم‌عصر اسماعیل عادل شاه بود، بیش از آنکه حامی و سرپرست فرهنگ و هنر باشد، یک مدیر و فرمانده نظامی بوده و سید حسین بن روح الله حسینی طبسی، قاضی القضاات، شاعر (متخلص به آسان) و نویسنده مرغوب القلوب، ذخیره الجنة (فی اعمال السنة و الادعية و الآداب)، و رساله صیدیه در صید و ذبائح (تألیف ۱۵۷۵ / ۹۸۳)، از حمایت وی بهره‌مند بوده است.^۱ جمشید، جانشین وی، خود شاعر بود و ملا محمد شریف وقوعی نیشابوری شاعر دربار وی بوده است. وقوعی تا وفات ابراهیم قطب‌شاه (م ۱۵۸۰ / ۹۸۸) در خدمت قطب‌شاهان ماند و کتاب تاریخ خود با عنوان مجمع الاخبار (یا نجم الاخبار) را به نام ولی نعمت خود تألیف نمود. گفته می‌شود بعد از رسیدن به دربار اکبر شاه وی آنرا به نام وی تغییر داده است. وی در سال ۴ - ۱۵۹۳ / ۱۰۰۲ در لاهور درگذشت. مولی محمد بن احمد معروف به جواجکی شیخ شیرازی شرح فصول (الفصول فی علم الکلام تألیف خواجه نصیرالدین طوسی) را به سال ۱۵۴۶ / ۹۵۳ که متعلق به دوره جمشید است در گولکنده تألیف نمود.^۲ کتابی با عنوان انشای قاسم طبسی، که مجموعه‌ای از نامه‌های

۱. درباره‌ی وی و تألیفاتش بنگرید: أعيان الشيعة، ج ۵، ص: ۵۸، ج ۶، ص: ۲۲، الذريعة، ج ۱۰، ص: ۱۵، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۰، ص: ۸۳. درباره‌ی ذخیره الجنة و رساله صیدیه و مصنف آن در اعیان الشيعة (ج ۶، ص: ۲۲) می‌نویسد: نزیل حیدرآباد الدکهن المتخلص باسان المعروف بصدر جهان فی الرياض: فاضل جلیل کان یسکن حیدرآباد من بلاد الهند إلى ان توفي بها و هو من المتأخرین رأیت من مؤلفاته ذخیره الجنة فی اعمال السنة و الادعية و الآداب بالفارسیة ألفه للسلطان ابراهیم قطب‌شاه ملک حیدرآباد الشیعی اه. و له الرسالة الصدیرة فی الصيد و الذبائح الفها للسلطان قطب‌شاه ذکر فیها أسماء الحيوانات و الطیور و الحشرات بالفارسیة و العربیة و ترکیة و الذکھنیة مرتبة علی حروف المعجم و ذکر حکم کل واحد منها و حکمته و فائدته الطبیة و غیرها مع حکایة متعلقة به جیدة نافعة یروی بالاجازة عن الشیخ محمود بن محمد بن علی بن حمزة اللاهیجی تلمیذ الشہید بتاریخ ۲۳ شوال سنة ۹۷۴ و یروی بالاجازة أيضا عن السید حسن بن نورالدین الحسینی الشفتی و فی الذریعة ان صاحب الرياض ترجمه فی موضعین بعنوان حسن و حسین اه لکنی لم أجده فی الرياض الا بعنوان حسین.

۲. در الذريعة در این باره آمده است: شرح الفصول المذكور، للمولی محمد بن أحمد المعروف بخواجکی شیخ شیرازی نزیل حیدرآباد دکن الهند، فارسی ألفه سنة ۹۵۳ ه یوجد فی (المکتبة الرضویة) بخراسان تاریخ کتابته سنة ۱۰۰۰ ه كما فصله فی فهرس المکتبة. (الذريعة، ج ۱۳، ص: ۳۸۵)

رسمی و غیر رسمی سلطان ابراهیم قطب‌شاه به شاهان بیجاپور و سلاطین صفوی است، منسوب به قاسم طبسی است که در زمان جمشید قلی به گولکنده آمد و بیشترین قسمت عمر خود را در سمت منشی دربار در زمان ابراهیم قطب‌شاه گذراند.

ابراهیم عادل شاه اول (۱۵۳۵ - ۱۵۵۷/۹۴۱ - ۹۶۵) سنی متعصب بود و او سیاست مذهبی پدران خویش را برگرداند. آثار فارسی که در این زمان بوجود آمد عبارت است از *فقه ابراهیم شاهی* تألیف نظام الدین احمد بن محمد که به نام ابراهیم عادل شاه اول نوشته شده است. *براهین قاطعه* (ترجمه‌ی صواعق محرقه ابن حجر) نگارشی است از کمال الدین ابراهیم بن فخر الدین جهرمی که آن هم بنام همان شاه نگاشته شده است.^۱ مترجمی ناشناس در دوران حکومت همین ابراهیم عادل ترجمه *عجائب المخلوقات و غرایب الموجودات*، تألیف قزوینی را در شعبان ۱۵۴۷/۹۵۴ باتمام رساند.^۲

علی عادل شاه اول (۱۵۵۷ - ۱۵۸۰/۹۶۵ - ۹۸۷) پنجمین سلطان سلسله عادل‌شاهان، بین سلاطین این سلسله فرهنگ دوست، به دوستداری علم، و ادب و هنر معروف است. وی که شخصا در ادب و هنر ید طولی داشت بسیار علاقه‌مند به مطالعه بود و گفته می‌شود حتی در میادین جنگ چهار صندوق پر از کتاب همراه خود می‌داشته است. وی بعد از تسنن ابراهیم شاه اول تشیع را دوباره مذهب رسمی گردانید و سرپرستی «آفاقی‌ها» را از سرگرفت. شاه فتح الله شیرازی، رفیع الدین شیرازی، افضل خان شیرازی، حکیم احمد گیلائی، میر شمس الدین محمود اصفهانی، شاه ابوالقاسم اینجو و مرتضی خان اینجو بعضی از علماء و شخصیت‌های مشهور دربار وی می‌باشند.^۳

معاصر وی از قطب‌شاهان سلطان ابراهیم قطب‌شاه (۱۵۵۰ - ۱۵۸۰/۹۵۸ - ۹۸۸) بود که مرزهای گولکنده را تثبیت نمود و امنیت شهرها و راهها را برقرار کرد. به نظر می‌رسد که سید محمد اکبر، فرزند میر محمد باقر داماد (م ۱۶۳۱/۱۰۴۱)، در همین زمان به گولکنده

۱. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۷، ص ۳۵۵، ش ۲۹۶۱ - ۲۹۶۲.

۲. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۲، ص ۲۵۳، ش ۶۰۲ - ۶۰۵.

۳. *أعیان الشیعة*، ج ۲، ص: ۱۹۹.

آمده است.^۱ همانطوریکه اشاره شد سید حسین طبسی، معروف به صدر جهان، که تا سال ۱۵۸۸ / ۹۹۷ زنده بود،^۲ ذخیره الجنة را در فارسی به نام ابراهیم قطب‌شاه تألیف نمود. صراط مستقیم و دین قویم به زبان فارسی از نویسنده‌ای ناشناس در اثبات اهل نجات بودن شیعه است که برای ابراهیم قطب‌شاه نوشته شده است.^۳ ظاهراً حاجی ابرقوهی، شاعر ایرانی، در همین دوره در گولکنده بوده و تا زمان محمد قلی زنده ماند.^۴ دو کتاب تاریخی که در دوران او نوشته شد عبارت‌اند از تاریخ ایلچی نظام شاه (۱۵۶۴ / ۹۷۵) از خورشاه حسینی و مجمع الاخبار از محمد شریف نیشابوری. در مجموعه‌ای از نامه‌های رسمی زمان که بوسیله‌ی قاسم طبسی گردآوری شد، اکثر نامه‌ها خطاب به همین ابراهیم قطب‌شاه می‌باشد.^۵ امیر تقی اصفهانی و شاعری به نام معزالدین وفا خان، مصنف پروانه شکار، در عهد ابراهیم قطب‌شاه به گولکنده آمده‌اند. محمد اصفهانی، اسماعیل بن ملا عرب شیرازی و تقی‌الدین محمد صالح بحرینی از خوشنویسان مشهور دوره‌ی ابراهیم شاه بوده‌اند. عالمی بنام علاءالدین تبریزی در این زمان بعلتی در گولکنده در زندان بسر می‌برد، چه وی نسخه‌ای از نزهة الارواح را بسال ۱۵۷۸ / ۹۸۵ در اسارت نوشته است.^۶ شیخ محمد

۱. درباره‌ی وی در اعیان الشیعه آمده است: السید محمد اکبر بن میر محمد باقر الداماد قبره فی حیدرآباد دکن و کان یعد من علماء السلاطین القطب‌شاهیة فی حیدرآباد لا یعلم تاریخ وفاته. (ج ۹، ص: ۱۲۵)

۲. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۰، ص: ۸۳.

۳. برای نسخه‌ی آن نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۷، ص ۳۵۴، ش ۲۹۶۰.

۴. آقا بزرگ در معرفی دیوان وی می‌نویسد: دیوان حاجی ابرقوهی، من شعراء القرن العاشر. ترجمه معاصره سام میرزا فی (تس ۶- ص ۱۸۷) المؤلفه (۹۵۷) وقال کان من اولاد انا بکیه لرستان. و کان مدة رئیس مضیف البلاط ثم صار یوزباشیا. و لو لم ینظم الشعر لکان أحسن. قال ابن یوسف فی فهرس مکتبه (المجلس - ج ۳ - ص ۲۵۱ - ۲۵۴) إنه سافر إلى الهند و نظم ناظر و منظور و جمع دیوانه بنفسه و أهدها إلى مصطفی خان من أمراء الهند و یظهر من دیوانه أنه عمر أكثر من ستین سنة و کان حیا إلى (۹۷۲). و مدح محمد قلی قطب‌شاه بدکن و حیث ذاک کان عمره ثلاثین سنة. و له قصیده ذکر فیها أحوال نفسه و ما جرى علیه فی عمره و دیوانه یشتمل علی القصائد فی مدح الأئمة الاثنی عشر و الشاه طهماسب و ملوک الهند ۲ - ناظر و منظور ۳ - غزلیات ۴ - رباعیات و کلها فی (۲۵۰۰ بیت) و النسخة موجودة بمکتبه (المجلس) تحت رقم (۹۶۴). (الذریعه، ج ۹، ص: ۲۱۷).

۵. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۳، ص ۷۴، ش ۷۸۶.

۶. همان، ج ۸، ص ۱۲۹، ش ۳۲۳۹.

صفی شیرازی (م ۱۵۶۶ / ۹۷۵) که سمت «میر منشی» را داشته، نیز متعلق به همین دوره است.

نام ابراهیم عادل شاه دوم (۱۵۸۰ - ۱۶۲۷ / ۹۸۷ - ۱۰۳۵) جانشین علی عادل، در سرلوحه‌ی شاهان فرهنگ دوست این سلسله قرار دارد. دوره‌ی حکومت وی مصادف است با سلطنت شاه عباس اول در ایران (۱۵۸۸ - ۱۶۲۹ / ۹۹۶ - ۱۰۳۸) و حکومت سلطان محمد قلی قطب‌شاه (۱۵۸۰ - ۱۶۱۲ / ۹۸۸ - ۱۰۲۱) در گولکنده، یعنی همان زمانیکه جناب میر مؤمن استرآبادی در دکن حضور بهم رسانیده و به دست مبارکش شهر حیدرآباد فرخنده بنیاد گردید.

ابراهیم عادل شاه دربار خود را با جمع غفیری از عالمان، محدثان، ادیبان، شاعران، مورخان، نقاشان، خوشنویسان، و موسیقی دانان برجسته آراست که از نظر نیکوئی با دربار دهلی و آگره یا اصفهان و قزوین رقابت می‌کرد. شیخ خواجگی شیرازی *المحجة البيضاء فی مذهب آل‌العباء* را به نام همین ابراهیم عادل شاه تألیف نمود،^۱ در زمان وی محمد هارون عبد‌السلام متخلص به سلامی *مجمع الغرائب* را به سال ۱۶۱۸ / ۱۰۲۷ تألیف کرد و میر رفیع الدین شیرازی *تذکرة الملوك* را که در تاریخ عادل‌شاهان است در سال ۱۶۰۸ / ۱۰۱۷ به پایان رساند. بامر او ابولقاسم فرشته^۲ *گلشن ابراهیمی*، تاریخ معروف خود را به رشته تحریر در آورد^۳ و رفیع الدین شیرازی *روضة الصفا و حبيب السیر* را خلاصه کرد. در سایه‌ی حمایت او ظهوری ترشیزی آثار معروف خود را نگاشت و او و ملک قمی جوایز هنگفتی را برای نوشتن *گلزار ابرهیم* و *خوان خلیل* از شاه دریافت نمودند. نظیر مشهدی در همین عصر (۱۶۲۰ / ۱۰۳۰) در بیجاپور حضور بهم رسانیده و از

۱. الذریعه، ج ۲۰، ص: ۱۴۶. وی از شاگردان دوانی است و مقیم کونکن از مناطق ساحلی دکن بوده است. وی که دارای تألیفات متعددی است، کتابی دیگر با عنوان *النظامیة فی مذهب الإمامیة* برای یکی از سلاطین نظام شاهی نوشت. (الذریعه، ج ۲۱، ص: ۳۵۱)

۲. فرشته اصالتاً از اهل استرآباد بوده است. در باره‌ی دیوان شعر او نک: ذریعه، ج ۹، ص: ۸۳۴

۳. وی مؤلف دستور *الاطباء* کتابی در طب نیز می‌باشد: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱۰، ص ۶۳، ش ۴۰۳۹.

کاتبان دربار ابراهیم عادل گردید.^۱ شاه خود به زبان دکنی شعر می‌گفت و مجموعه‌ای از سروده‌های دکنی را به نام کتاب نورس جمع‌آوری نمود. وی ذوقی سرشار نیز در فهم و نقد شعر فارسی داشته است. ملک قمی مثنوی منبع الانهار را به خواست شاه با الگوی خمسه‌ی نظامی سروده است. در دوران حکومت وی مکتب نقاشی بیجاپور که باعث شهرت جهانی هنر نقاشی دکن گردید به نقطه‌ی اوج خود رسید.

یکی از شاعران دربار ابراهیم عادل، محمد هاشم سنجر کاشانی (۱۵۷۲ - ۹۸۰/۱۶۱۵ - ۱۰۲۱) پسر میر حیدر معنائی طباطبائی و داماد دیگر ملک قمی است. وی در سال ۱۵۹۰/۹۹۹ از کاشان از راه سند به هند آمده به دربار اکبر شاه رسید و مدتی با شاهزادگان سلیم، دانیال و خسرو بسر برد. بعد از گذراندن سالی در زندان گجرات، راهی بیجاپور شد و تا آخر عمر تحت حمایت ابراهیم شاه بسر برد و در آنجا قصائد و مثنویات خود را نوشت.^۲

باقر کاشانی،^۳ شاگرد محتشم و برادر کوچک مقصود خورده فروش، شاعر دیگری است که پس از مدتی زندانی بودن بامر شاه عباس و مواجهه با مسائلی راهی هند شد و در دربار ابراهیم شاه مورد استقبال قرار گرفت. وی در بیجاپور مسؤولیت اداره‌ی کتابخانه‌ی شاهی را نیز به عهده داشت و مثنوی‌ای را به سبک مخزن الاسرار به ایمای شاه انشاء نمود. شاعری دیگر بنام میر حسن عسکری کاشانی^۴ نیز در همین زمان نزدیک هشت سال در بیجاپور و گولکنده بسر برده است. آقا محمد نامی تبریزی نیز شاعری است که بعد از مدتی بودن با خان خانان راهی بیجاپور شد. رشید قزوینی شاعری دیگر در بیجاپور است که «نورس» تخلص داشت. ذکری کاشانی (تقی الدین محمد)^۵ و عتابی گلپایگانی (میر سید

۱. الذریعه، ج ۹، ص: ۱۲۱۲، أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص: ۲۲۳.

۲. درباره‌ی وی و دیوان شعرش نک: الذریعه، ج ۹، ص: ۴۷۳.

۳. درباره‌ی نسخه‌ای از کلیات وی نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۱۶، ش ۱۸۴۲.

۴. الذریعه، ج ۹، ص: ۷۲۱، شرح حالی مختصر از وی دارد.

۵. الذریعه، ج ۹، ص: ۳۳۹.

محمد شاگرد حضوری)^۱ از شاعرانی هستند که ملازم دربار عادل شاهان بوده‌اند. شاعری به نام مقیم شیرازی متعلق به دوره‌ی محمد عادل شاه (۱۶۲۶ - ۱۶۵۶ / ۱۰۳۶ - ۱۰۶۷) است. وی که در شیراز به دنیا آمد، راهی دکن شده و در بیجاپور اقامت گزید.^۲ کتاب تاریخی بفارسی درباره‌ی سیره‌ی امامان با عنوان *سفینه اهل البیت* از مؤلفی ناشناس است که آنرا در سال ۱۶۶۸ / ۱۰۷۹ به نام علی عادل شاه دوم (۱۶۶۰ - ۱۶۷۲ / ۱۰۷۰ - ۱۰۸۳) نوشته است.^۳

◀ عصر سلطان محمد قلی در دکن

محمد قلی قطب شاه، سلطان گولکنده و هم‌عصر ابراهیم عادل شاه دوم، مهم‌ترین شخصیت ادبی قطب شاهان می باشد و عهد وی شاهد بزرگترین توسعه در فرهنگ، شعر و هنر بوده و دربار وی مملو از دانشمندان و شاعران برجسته بوده است. میر مؤمن استرآبادی، میرزا محمد امین شهرستانی،^۴ میرزا رضا قلی بیگ معروف به نیک نام خان، غیاث‌الدین اصفهانی، سراج‌الدین عارف ایگی،^۵ ملا میرک معین سبزواری (شاعر دربار)، رکن‌الدین مسعود کاشی (حکیم و شاعر، معروف به رکن مسیح)، میر مجد‌الدین، محسن همدانی، وحشی جوشقانی کاشانی (م ۱۶۰۴ / ۱۰۱۳)، میرزا محمد شریف کاشی، کامی شیرازی، وجیهی (یا وجهی)^۶ و اشرف از شخصیت‌های معروف گولکنده در زمان وی بوده‌اند. غیاث‌الدین منصف اصفهانی شاعر نیز در همین دوره مدتی در گولکنده بسر برد.

۱. الذریعه، ج ۹، ص: ۷۰۷.

۲. درباره نسخه ای از دیوان مقیم نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۵۸، ش ۱۸۹۷.

۳. الذریعه، ج ۱۲، ص: ۱۹۵، نسخه‌ای از آن در ۱۶۳ برگ، احتمالاً بدست مؤلف، در کتابخانه‌ی موزه‌ی سالار جنگ (فهرست ج ۱، ص ۱۳۹، ش ۱۲۴، مناقب ۳۳) موجود است.

۴. وی مثنوی *مطمح الانظار* را در سال ۱۰۱۹ / ۱۶۱۰ برای محمد قلی قطب شاه سروده است. برای نسخه‌ای از آن و دیوانش نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۲۹، ش ۱۸۵۹ - ۱۸۶۰.

۵. الذریعه، ج ۹، ص: ۶۶۶.

۶. درباره‌ی نسخه‌ای از دیوانش نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۳۱، ش ۱۸۶۱.

غیر از میر مؤمن استرآبادی، عالمانی دیگر نیز در این زمان در گولکنده حضور داشته‌اند که عبارت‌اند از شیخ محمد علی شحوری عاملی، مصنف *تحفة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب*^۱، سید امیر زین العابدین بن عبد الحی موسوی، مؤلف رساله *الهیة در اصول دین*^۲، و علی بن حسین ابیهی نجفی نگارنده‌ی حاشیه بر مصباح کفعمی (سال نگارش ۱۶۰۵/۱۰۱۴)^۳.

اطبایی مانند تقی‌الدین محمد (بن صدرالدین علی) طالقانی (یا فارسی) مصنف *میزان الطبائع قطب‌شاهی*^۴، سید احمد بن علی حسینی (یا حسین) اردستانی مصنف کتاب *معالجه امراض، شرح کلیات قانون ابن سینا، شرح طب الاثمة*، شرح *طب النبی ﷺ* و تفسیر قرآن^۵، شمس‌الدین علی حسینی جرجانی مؤلف ترجمه *تذکرة الکحالیین*^۶ و

۱. حر عاملی نسخه‌ای از آن را بخط مؤلف که در سال ۱۰۱۲ هـ ق در حیدرآباد نوشته شده بود در دست داشته است. (أمل‌الآمل، ج ۱، ص: ۱۶۹)

۲. درباره‌ی وی در اعیان الشیعه آمده است: السید الأمير زین‌العابدین بن عبد الحی الموسوی، فی الرياض فاضل عالم متکلم مدقق رأیت من مؤلفاته فی استرآباد الرسالة الالهية فی أصول الدین الفها فی کلکنده حیدرآباد من بلاد الهند للسلطان محمد علی (کذا در اصل) قطب‌شاه سنة ۱۰۰۳ و هی کبيرة مبسطة حسنة الفوائد جلیلة المطالب لا سیما فی بحث إثبات الواجب جزاء الله خیرا اه. (أعیان الشیعة، ج ۷، ص: ۱۶۶)

۳. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۹۳، ش ۱۵۰۱.

۴. صاحب‌الذریعه در معرفی کتابهای وی می‌نویسد: میزان الطبائع القطب‌شاهی: فی الطب، لتقی‌الدین محمد بن صدر الدین علی الفارسی، ألفه سنة ۱۰۰۰، للسلطان محمد القطب‌شاه علی الترتیب الصغری و الکبری، و النتيجة و اللازمة. و جاء ذکر المؤلف فی «حجلة العرائس» لمحوی الیزدی بعنوان الطالقانی - بدلا من الفارسی و ذکر رسالتین باسم «طریق دانستن درجات معاجین» و «تحقیق درجات طبایع معاجین» و اکثر مرکبات از روی حساب و ذکر بعضی تراکیب مشهور» له و إنه ألف الثاني باسم محمد قلی قطب‌شاه. نسخه من «میزان الطبائع» فی (طهران، سنا ۲۸۰۶) کتبت بقلم المستعلیق فی القرن الحادی عشر و صورته فی (دانشگاه، رقم ۱۷۷۰) و أخرى فی (المتحف البريطاني ۵۸۶۰) کتبت فی القرن الثاني عشر أو الثالث عشر. (الذریعه، ج ۲۳، ص: ۳۱۵). نسخه ای دیگر آن (بتاریخ ۱۷۳۲/۱۱۴۵) در کتابخانه موزه سالار جنگ موجود است (فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۱۰، ص ۶۲، ش ۴۰۳۷).

۵. اعیان الشیعه در معرفی وی می‌نویسد: السید احمد بن علی الحسین الاردستانی، عالم فاضل من علماء الدولة القطب‌شاهیة الشیعیة فی الهند له کتاب معالجة الأمراض ألفه باسم السلطان محمد علی {کذا} قطب‌شاه، منه نسخة مخطوطة فی المكتبة الرضویة، قال فی أولها بعد التسمية و التحمید و الصلاة علی سید الأنبياء محمد المصطفی و آله مفاتیح الهدی و مصابیح الدجی: أما بعد فهذا ما جمعه العبد الواثق بالملک الغنی احمد بن علی

میرزا عبدالله طیب مؤلف *الفريد في الطب*^۷ وابسته به دربار محمد قلی بودند و کتابهای خویش را برای وی نوشته‌اند. مؤلفی ناشناس در این دوره کتاب *صوامع الملکوت*، در ادعیه، را برای محمد قلی نگاشت.^۸

محمد بن عبدالله نیشابوری، مورخ عهد قطب‌شاهان و مؤلف *مأثر قطب‌شاهی* در دوره‌ی حکومت محمد قلی به حیدرآباد آمد.

میرزا محمد امین شهرستانی تا زمان وفات محمد قلی در سمت «میر جمله‌گی» ماند. وی که بعد از آن به بیجاپور و از آنجا به ایران مراجعت نمود و دوباره به هند بازگشته (۱۶۱۷/۱۰۲۷) وابسته به دربار گورکانیان گردید. او که امین و روح‌الامین تخلص می‌کرد، شاعری برجسته و صاحب دیوانی به عنوان گلشن‌راز است و مثنویات به سبک خمسه نظامی سروده است.

حکیم عارف ایگی در سال ۱۶۰۵/۱۰۱۴ در عهد محمد قطب‌شاه از الله‌آباد به گولکنده آمد. وی *ساقی‌نامه* و *اندرزنامه* رانگاشت که دارای بیش از دوهزار بیت است. میر محمد مؤمن ادائی (م ۱۶۲۳/۱۰۳۰)، سیدی از یزد، شاعر دیگری است که در این زمان مدتی در گولکنده بسر برد.

→

الحسینی الاردستانی فی معالجة كل الامراض من الرأس إلى القدم و ما يناسب لها من الأدوية المركبة و المفردة مشتملا على ۴۲ بابا عسی أن یثمر لی ما هو ثمرة تعینتی و فاکهة مرادی من الانتظام فی سلک خواص حضرة من هو کعبة الآمال و قبلة الإقبال السلطان الأکمل الأعظم و الخاقان الأعدل الأکرم مالک رقاب اشخاص الأمم حامی أصناف العرب و العجم ممهد قواعد العدل و الإیتصاف ماحی آثار الظلم و الاعتصاف مشید قواعد الشرع فی الأفاق مرقی أرباب الفضل علی الإطلاق ملجأ الفرقة الناجية الامامية الاثنی عشرية فی الملة البيضاء الحنیفة المحمدية المؤید من عند الله السلطان محمد علی قطب‌شاه «اه» و هو من أصل الأربعمائة کتاب التي وقفها الشيخ أسد الله بن محمد مؤمن الخاتونی العاملی علی الخزانة. و له شرح کلیات قانون ابن سینا و شرح طب الائمة (ع) و شرح طب النبی ص و تفسیر القرآن. (أعیان الشیعة، ج ۳، ص: ۴۱)

۶. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱۰، ص ۶۰ ش ۴۰۳۴.

۷. درباره‌ی وی در *أعیان الشیعة*، ج ۸، ص: ۴۵، آمده است: المیرزا عبدالله، طیب له الفريد فی الطب ألفه باسم

السلطان أبي‌المظفر محمد قلی قطب‌شاه مرتباً علی مقدمة و ۲۱ باباً فرغ منه سنة ۱۰۲۸.

۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۸، ص ۳۷، ش ۳۰۸۶.

حسین بن علی فرسی منظومه تاریخی با عنوان نسبنامه قطب‌شاهی را به سال ۱۶۱۱/۱۰۱۹ در عهد محمد قلی تألیف کرد.^۱ تاریخی منظوم با عنوان تواریخ قطب‌شاهی که به نام محمد قلی قطب‌شاه است در عهد وی نوشته شد و تواریخ قطب‌شاهی که آن نیز منظوم می‌باشد متعلق به همین دوره است. منتخب التواریخ از نویسنده‌ی مجهول ایرانی نیز در همین دوره به سال ۱۶۱۱/۱۰۲۰ تألیف شده است.^۲ مترجمی ناشناس نیز کتاب خلاصة الحساب را برای محمد قلی بفارسی نگاشته است.^۳

امیر عبد القادر الحسینی الشیرازی از خطاطان نامدار قرآن نیز مربوط به همین دوره‌ی قطب‌شاهان می‌باشد.^۴ اختری یزدی (م ۱۶۱۷/۱۰۲۶) که هیئت‌دان نیز بوده است، و محمد رضا فکری اصفهانی (م ۱۵۹۳/۱۰۰۲)، ملا عبدالباقی دماوندی و محمد حسن کاشانی متخلص به تجلی، از شاعران این دوره‌اند.

◀ میر مؤمن در منابع رجالی و کتابشناسی شیعه

میر مؤمن استرآبادی که کتاب حاضر درباره‌ی زندگانی و نقش وی می‌باشد، از نظر فضائل انسانی، جایگاه علمی، مقام و نفوذ سیاسی، و آثار فرهنگی و اجتماعی که از وی باقی مانده، برجسته‌ترین شخصیت عهد قطب‌شاهان است. علاوه بر تبحر در علوم عقلی و نقلی، وی شاعری چیره دست و وارد در علوم مهندسی و معماری نیز بوده است.

در مستدرکات اعیان الشیعه در ذیل معرفی قطب‌شاهان، ذکری نیز از میر محمد مؤمن استرآبادی به میان آمده است:

۱. همان، ج ۵، ص ۷۷، ش ۱۷۷۹.

۲. در الذریعه آمده است: منتخب التواریخ، و یوجد بهذا العنوان مجهولة المؤلف فی (حیدرآباد، موزه سالار جنگ ۴۲۹ تاریخ- ۲۶۴ ف) بخط من القرن الحادی عشر ذکر أنه تألیف أحد الإیرانیین فی ۱۰۲۰ و هو فی ستة دفاتر: ۱- فی تاریخ الأمير تیمور گورکان و أولاده ۲- ظهیرالدین بابر إلی سنة السادسة من جلوس جهانگیر، سنة ۱۰۲۰، ۳- حکام دکن ۴- حکام سند ۵- سلاطین گجرات و مالوه ۶- سلاطین بنگال أوله: [چون سلطنت بعد از قتل میر حسین با محمد قرار گرفت، ضرورتاً جمعی از احوال میر حسین و إلی بلخ] (الذریعه، ج ۲، ص: ۳۸۹)

۳. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۹، ص ۲۳۶، ش ۳۸۸۶.

۴. مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۱، ص: ۳۷.

... و حين أعلن الشاه إسماعيل المذهب الجعفرى رسميا للدولة فى ايران، تبعه فى ذلك قطب الملك فى الهند و عمل على نشره و التبليغ عن التشيع سعيًا بليغًا، و هاجر على عهدهم جمع من ايران إلى الدكن و عملوا على نشر الإسلام و التشيع. و كان أحد كبار الشخصيات العلمية التى هاجرت من ايران إلى الهند على عهد القطب شاهين هو المير محمد مؤمن الاسترآبادى، و استمر هذا العالم مدة خمسة و عشرين عاما فى منصب (وكيل السلطنة) يعمل فى نشر الإسلام و التشيع الكثير، و كان يعتبر متبحرا فى أكثر العلوم العقلية و النقلية على عهده بل كان من اعلم العلماء فى عصره. و استمر القطب شاهيون فى حكم هذه المنطقة قرنين من الزمن، و لهم تاريخ فى ذلك طويل مفصل.^۱

از وی (۱) دیوان شعر فارسی، ۲^۲ رساله ای در عروض، ۳) رساله ای فارسی درباره‌ی اصطلاحات مربوط به مقادیر و واحدهای پیمایشی با عنوان میزان المقادیر (یا رساله مقداریه)، و ۴) کتاب یا رساله ای با عنوان کثیر المیامین به عربی (نسخه ای از ترجمه فارسی آن که بدست شاگردش به نام شاه قاضی احمد استرآبادی انجام گرفت در کتابخانه موزه سالار جنگ موجود است. ولی به نقل آقای حیدر ضابط از محمد عبد الجبار ملک پوری در محبوب الزمن آن قصیده ای است از قاضی احمد که در وصف محمد قطب شاه سروده شده است) و احتمالا ۵) اختیارات قطب شاهی (کتابی در علم طب)^۳ بجا مانده است. آقا

۱. همان، ج ۱، ص: ۱۹۲.

۲. بگفته دکتر نذیر احمد، که مقاله ارزشمند وی درباره‌ی ادبیات فارسی در دکن از مأخذ اینجانب در تدوین بعضی از مطالب این مقدمه است، نسخه ای از دیوان جناب میر محمد مؤمن که دارای غزلها، مراثی و قصائد است در ۱۷۵ برگ در کتابخانه India Office موجود میباشد. نذیر احمد کتاب الترجمة به عربی را نیز به وی منسوب میکند. نک:

شیروانی، همان، ج ۲، ص ۹۷.

۳. دو نسخه از این اثر در کتابخانه موزه سالار جنگ موجود است. نک: فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱۰، ص ۶۱-۶۲، ش ۴۰۳۵ - ۴۰۳۶.

بزرگ تهرانی در معرفی میزان المقادیر و نسخ آن می گوید:

میزان المقادیر أو «مقداریة» فارسی، للسید محمد مؤمن الاسترآبادی
الذی ألفه فی دکن - ظاهرا - للسلطان محمد قطب شاه (۹۸۹ - ۱۰۲۰)
و رتبه علی مقدمة فیها بیان مجمل من المقصود و فصل فی بیان
المقادیر الاثنی عشر المشهور و خاتمة ذات فوائد ثلاث و ذکر فی
الخاتمة من تحديد الكر و الفرسخ بالأشبار و فوائد أخرى و استفاد
فی التألیف من الكتب الطیبة و الفقهیة. أوله: [بعد از حمد و سپاس
افزون از حد و مقدار و صلوات و سلام بیرون از عد و شمار چنین
گوید راقم این سطور عبد مأمور مؤمن بن علی الحسینی که قدر و
مقدار...] و آخره: [...و جب که در این بیان مذکور شد وجیست که
در بزرگ و کوچکی میانه باشد]. رأیت منه نسخا، منها فی مجموعة
السید محمد الخطیب التي فیها فوائد بخط مصنف الرسالة،^۱ و قد
کتبتها تذکارا للدعاء للسید المشهور صاحب المجموعة فی سنة
۱۰۳۱. و المجموعة من وقف الحاج عماد للرضویة كما ذکرنا فی (۴):
(۲۰) ذیل «التذکارات» و نسخة أخرى أيضا فی (الرضویة) مجهول

۱. صاحب الزیمره در معرفی «مجموعه» سید محمد حسینی، خطیب قطب شاه، مینویسد: مجموعه السید محمد
خطیب قطب شاه الحسینی، دونها من ۱۰۲۱ إلى ۱۰۶۴، فیها فوائد علمیة بخطه و استدعی من جمع معاصریه من
العلماء فکتبوا فیها بخطوطهم تذکارا له فهو نظیر جنک التذکارات المذكور فی حرف الجیم و فیہ أيضا عدة رسائل
منها میزان المقادیر للمیر محمد مؤمن بن شرف الدین بن علی الحسینی الاسترآبادی الذی کتبه باسم السلطان
محمد قطب شاه و رسالة ضروریات أصول الدین الذی إملاء الأمير معزال دین محمد بن أبی الحسن الموسوی علی
السید محمد الخطیب یعنی مدون المجموعة فکتبه من إملائه فی ۱۰۳۷ و المجموعة الیوم وقف الحاج عماد
الفهرسی للخرانة الرضویة. (ج ۲۰، ص: ۱۱۸)

صاحب أعیان الشیعة نیز ذکرى از این مجموعه که میزان المقادیر و «فوائد تذکاری» به خط جناب میرا در بر
دارد، به میان آورده می نویسد: السید محمد مؤمن بن علی الحسینی له میزان المقادیر فارسی کتبه فی عهد
السلطان محمد قطب شاه نسخ منه فی مجموعته السید محمد الخطیب التي فیها فوائد بخط السید محمد مؤمن
مصنف الرسالة و قد کتبتها تذکارا للدعاء للسید محمد الخطیب المشهور [خطیب قطب شاه سنة ۱۰۳۱. (ج ۱۰،

الواقف، و نسخه عند الشيخ مهدي شرف الدين في تستر، وأخرى في
(دانشگاه ۲۸ / ۱۲۵۷) كتبها على نقي بن الحاج محمد أمين القاري
الساووي في ذي الحجة سنة ۱۰۸۵، و مر للمؤلف «رسالة في
العروض» في (۱۵: ۱۵۷ و ۳۸۲) و شرح الرسالة و تعليقها الموسوم
ب«لعل قطبي» ذكرناه في (۱۸: ۳۲۷).^۱

آقا بزرگ، رساله‌ی عروض مير مؤمن را، که به عنوان عيون الشرف موسوم است، نیز
معرفی کرده می‌نویسد:

رسالة في العروض للمير محمد مؤمن بن علي الحسيني الأسترآبادي
المترجم في عالم آرا الذي ذهب إلى الهند بعد وفاة الشاه طهماسب و
اتصل بسلطانها محمد علي {كذا} قطب شاه و ألف باسمه في ۱۰۰۷
رسالة العروض المكتوب عليها عيون الشرف و لعله اسمها، يوجد مع
التعليقة عليها الموسومة ب«لعل قطبي» في مكتبة (سپهسالار) كما في
فهرسها ج ۲ ص ۴۴۲ و له رسالة ميزان المقادير الموجودة ضمن
مجموعة التذكارات للسيد محمد الخطيب، كما يأتي في الميم و له
أيضا تذكاري بخطه في المجموعة تاريخه ۱۰۳۱ فيظهر حياته إلى
التاريخ و ذكرنا التذكارات في ج ۴- ص ۲۰ و قد ذكر الرسالة في
نجوم السماء- ص ۸۲ في ذيل ترجمة السيد الشهيد ۱۰۸۸ في بيت
الله الحرام، الأمير محمد مؤمن بن دوست محمد الحسيني
الأسترآبادي نزيل مكة و الراوي عن السيد نورالدين العاملي و
معاصر المحدث الحر و شيخ المجلسي الثاني، و حكى في نجوم
السماء عن المجلد الأول من تاريخ عالم آراي عباسي أنه لم يكتب
مثله في فنه إلى اليوم، لكنه خلط مؤلف نجوم السماء بين هذا المؤلف

۱. الذريعة، ج ۲۳، ص: ۳۲۵؛ برای نسخ خطی رساله مقداریه نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه
سالار جنگ، ج ۷، ص: ۲۳۹، همان، ج ۹، ۲۳۷، ش ۳۸۸۸ - ۳۸۸۹، ج ۱۱، ص ۱۷۱، ش ۴۴۳۹.

و بین الشہید الذی هو مؤلف رسالة الرجعة.^۱

نیز وی در معرفی لعل قطبی که تعلیقه‌ای بر رساله‌ی عروض بوده، و نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار موجود است، می‌نویسد:

لعل قطبی لنصیر الهمدانی، المذكور فی (۹: ۱۲۰۰) حاشیة علی رسالة العروض الموسومة بـ «عیون الشرف» تألیف السید محمد مؤمن بن علی الحسینی فی ۱۰۰۷ الذی کتب باسم محمد قلی قطب‌شاه و عبر المحشی عن تألیفه هذا بـ «لعل قطبی» و عن نفسه بمحمد الشهير بـ (نصیر الهمدانی) و ترجمته فی تذکرة النصرآبادی: ۱۶۶ و ذکر أنه توفي النصیر فی ۱۰۳۰. راجع (۹: ۱۲۰۰ و ۱۵: ۲۵۷). فرغ من الحاشیة عند قراءة الرسالة علی مؤلفه فی ۱۰۲۱ أوله: [گوهی غریب بدیع که بدستیاری غواص فکر سریع از بحر ضمیر کاملان اقلیم معنی متواتر مکشوف گردد...] یوجد نسخة منه فی (سپهسالار: ۲۸۷) بخط من القرن الحادی عشر.^۲

◀ یادی از شهیدی همنام

بالا در ذیل معرفی رساله عروض، آقا بزرگ به خلطی که بعضی از نویسندگان بین مؤلف رسالة الرجعة، یعنی امیر محمد مؤمن بن دوست محمد حسینی استرآبادی (شهادت به سال ۱۶۷۷ / ۱۰۸۸)، نزیل مکه که کمی متأخرتر از همنام خویش بوده، و میر محمد مؤمن بن شرف‌الدین علی استرآبادی نزیل حیدرآباد (متوفی شعبان ۱۶۲۵ / ۱۰۳۴)، نموده‌اند، اشاره میکنند. همین خلط باعث شده که بعضی کتاب‌الرجعة را به میر محمد مؤمن بن شرف‌الدین علی استرآبادی نسبت دهند، و رساله میزان‌المقادیر را از امیر محمد مؤمن بن دوست محمد بدانند. میرزا عبدالله افندی در تعلیقه بر امل الآمل می‌نویسد:

السید الجلیل الأمير محمد مؤمن الأسترآبادی هو صهر مولانا محمد

۱. الذریعة، ج ۱۵، ص: ۲۵۷

۲. الذریعة، ج ۱۸، ص: ۳۲۷

أمين الأسترآبادی، و هو صهر ميرزا محمد الأسترآبادی. و رأيت في بلدة لاهيجان رسالة في المقادير و الأوزان بالفارسية للأثير محمد مؤمن بن علي الحسيني ألفها للسلطان محمد قطب شاه. و يقال انها لهذا السيد، فإنه أمكن أن التمس ذلك السلطان من السيد و هو في مكة. و الحق المغايرة. و له أيضا تعليقات على كتاب المدارك، رأيتها بخطه. مات شهيدا في مكة سنة سبع و ثمانين و ألف في مسجد الحرام لأجل تهمة التغوط بمقام الحنفى فيه، و قد أدركته في الحجة الأولى، و لعل في السنة التي بعد سنة حجنا.^۱

آقا بزرگ کتاب الرجعة وی را در دو جا از الذریعه معرفی کرده است. در یکی از آنها می نویسد:

إثبات الرجعة و ظهور الحجة و الاخبار المأثورة فيها عن آل العصمة (ص) لسيد الجليل ميرزا محمد مؤمن بن دوست محمد الحسيني الأسترآبادی الشهيد في حرم الله سنة ۱۰۸۸ فرغ من تأليفه بمكة المعظمة في شهر رجب سنة ۱۰۶۹ (أوله الحمد لله على نعمائه و الشكر على آلائه إلخ) توجد نسخة منه بخط الحاج المولى باقر بن عبد الكريم الدهدشتي البهبهاني صاحب الدعة الساكية عند الحاج الشيخ محمد سلطان المتكلمين ابن المولى إسماعيل الكجورى و أخ الحاج المولى باقر الراعظ بطهران و نسخة في مكتبة راجه فيض آباد (المارى) نمرة (۳) و نسخة ترجع إلى عصر المصنف في خزانة كتب سيدنا الحسن صدر الدين تاريخ كتابتها سنة ۱۰۸۱ و كتب المصنف بخطه الشريف على ظهر تلك النسخة حديثا في التعقيب إلى طلوع الشمس، ذكر أنه وجده بخط عبد الله الصيرفى و لفظه (قال النبي (ص) ألا أدلكم على قوم أفضل غنيمة و أفضل رجعة، قوم شهدوا صلاة

الصبح ثم جلسوا يذكرون الله حتى طلعت الشمس فأولئك أسرع رجعة وأفضل غنيمة انتهى) و تاریخ کتابه المصنف لهذا الحديث سنة ۱۰۸۵ و كأنه استدراك منه لأحاديث الرجعة و هذا السيد هو صهر المولى محمد أمين الأسترآبادى و هو غير ميرزا محمد مؤمن العقيلى الأسترآبادى الأصفهانى صهر المولى لطف الله العاملى المنسوب إليه المسجد و المدرسة بأصفهان و والد ميرزا محمد رحيم العقيلى و ميرزا محمد نعيم العقيلى و ليس هو أيضا ميرزا محمد مؤمن الحسينى الأسترآبادى المعظم عند شاه طهماسب الذى توفى سنة ۹۸۴^۱.

شيخ حر عاملى نیز، که همعصر وی بود و در سال واقعه قتل مظلومانه عالمان شیعه و ایرانیان دیگر بدست ترکها به اتهام تلویت مسجد الحرام در مکه حضور داشت،^۲ کتاب یا رساله الرجعة را از وی می داند:

[السيد الجليل] / الأمير محمد مؤمن الأسترآبادى: ساكن مكة عالم فاضل فقيه محدث صالح عابد شهيد، له رسالة فى الرجعة [من المعاصرين].^۳
سيد محسن امين درباره او می نویسد:

۱. الذريعة، ج ۱، ص: ۹۵. در جای دیگر درباره ی این کتاب و مؤلف شهید آن می نویسد: الرجعة و ظهور الحجة فى الاخبار المنقولة عن آل العصمة للسيد الجليل الميرزا محمد مؤمن ابن دوست محمد الحسينى الأسترآبادى الشهيد فى مكة (۱۰۸۸) أوله [الحمد لله على نعمائه والشكر على آلائه] فرغ منه (رجب ۱۰۶۹) و النسخة الموجودة فى مكتبة (الصدر) كتبت فى عصر المؤلف (۱۰۸۱) و فى ظهورها كتب المصنف بخطه حديثا فى التعقيب إلى طلوع الشمس، ووجه بخط عبدالله الصيرفى وكتبه فى (۱۰۸۵) و الحديث [قال النبى (ص) الا أدلكم على قوم أفضل غنيمة وأفضل رجعة، قوم شهدوا صلاة الصبح ثم جلسوا يذكرون الله حتى طلعت الشمس، فأولئك أسرع رجعة وأفضل غنيمة]. (ج ۱، ص: ۱۶۳)

۲. تكملة أمل الأمل، ص: ۳۴۱

۳. أمل الأمل، ج ۲، ص: ۲۹۶. نیز در تعلیقه ی امل الأمل آنجا که از نقل مطالبی از کتاب البشارة ابن طاوس در کتاب الرجعة صحبت می کند کتاب مزبور را به امیر محمد مؤمن استرآبادی نسبت داده می نویسد: (کتاب البشارة) و قد نقل أيضا من كتاب البشارة لهذا السيد المذكور - أعنى ابن طاوس - المولى السيد السند أمير محمد مؤمن الأسترآبادى فى رسالته المعمولة للرجعة، و قد صرح فى حواشى تلك الرسالة باسمى الكتب الماخوذة منها وعد من جملتها كتاب البشارة للسيد ابن طاوس. (تعلیقاً أمل الأمل، ص: ۲۱۷)

السید محمد مؤمن الحسینی الأسترآبادی الشہید المجاور بمكة المكرمة. ذكره في روضات الجنات في ترجمة صاحب المدارك و وصفه بالجليل النبيل صاحب كتاب الرجعة. و في إجازة الشيخ أحمد الجزائري لولده محمد بن احمد أنه يروى عنه المولى محمد باقر المجلسي و المولى عبدالله الشوشتری و يروى هو عن شيخه الأفضل السید نورالدين على ابن أبي الحسن أخى صاحب المدارك.^۱

بهر حال به نظر نمی‌رسد که منبع موثقى کتابى درباره‌ی رجعت را مير محمد مؤمن استرآبادى نزىل گولکنده منسوب کرده باشد.

◀ دوره‌ی محمد قطب‌شاه (۱۶۱۲ - ۱۶۲۶ / ۱۰۳۵ - ۱۰۲۱)

محمد قطب‌شاه، برادر زاده و داماد محمد قلى، که تحت نگه‌داشت و تربيت مير مؤمن پرورش يافت، شايد يکى از وارسته‌ترين اشخاص در تاريخ ملوکيت است. راجع به او که مکه مسجد را در حيدرآباد بنیان نهاد، معروف است که هيچگاه نماز شبش ترک نمی‌شد. از وی که ترجمه اربعين بهائى را با عنوان لباب الأحاديث قطب‌شاهى خلاصه کرد^۲ ديوان

۱. أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص: ۴۵. صاحب الذريعة كتاب الادعية را نیز از وی می‌داند: كتاب الأدعية للسيد محمد مؤمن بن دوست محمد الحسینی الأسترآبادی الشہيد فی بیت الله الحرام فی سنة ۱۰۸۸، كما فی فهرس کتبه. (الذريعة، ج ۱، ص: ۳۹۱). همو اجازہ‌ای از آن شہيد به شيخ أحمد بن محمد بن يوسف المقابى البحرانى متوفى کاظمين را ذکر می‌کند: إجازة، السيد مير محمد مؤمن بن دوست محمد الحسینی الأسترآبادی مجاور بيت الله الحرام الشہيد فی الحرم سنة ۱۰۸۸ للشيخ أحمد بن محمد بن يوسف المقابى البحرانى المتوفى بالکاظمية بالطاعون فی سنة ۱۱۰۲، (أولها نحمدک يا من یکل لسان الحديث) متوسطة تاريخها سنة ۱۰۸۱. (الذريعة، ج ۱، ص: ۲۵۲).

۲. صاحب الذريعة درباره‌ی اين تأليف می‌نويسد: لباب الأحاديث قطب‌شاهى، هو مختصر ترجمه اربعين بهائى كما مر و هو تصنيف السلطان محمد قطب شاه بن (کذا) السلطان محمد قلى قطب شاه، فإنه بعد ما أمر الشيخ محمد بن على بن نعمة بن خواتون العالمى بترجمة و شرح الأربعين للشيخ البهائى، و كتب الشيخ ابن خواتون ترجمته شرحا، و كتب الشيخ تقريظا عليه و سمى تلك الترجمة بترجمة الأحاديث و ترجمه القطب شاهية و غيره، كما مر فى (۱۷: ۱۵۶) بعنوان قطب‌شاهى فاختره السلطان المذكور بعد ما توفى الشيخ البهائى فى ۱۰۳۱ و اقتصر على مجرد ترجمة الأحاديث و أسقط النكات الزائدة حسب نظره و سماه لباب الأحاديث قطب‌شاهى أوله بعد القطعة الفارسية الموجودة فى ترجمة ابن خواتون يعنى قوله: [إى از تو حديث معرفت را تبیین - إلى قوله - اما بعد بنده شاه نجف سلطان محمد قطب شاه بلغه الله غاية ما يتمناه، بر ألواح دلهاى آگاه نگاشته] إلى آخر ما ذكرناه من البيان المختصر لكلامه، و النسخة بخط ولى الحسینی، فرغ من الكتابة فى ربيع الأول ۱۰۳۵ فى دار السلطنة حيدرآباد

شعری باقی مانده است.^۱ میر محمد مؤمن تا اواخر دور محمد قطب شاه در منصب پیشوائی باقی ماند و طبق تحقیق دکتر زور در شوال ۱۰۳۴ چند ماه قبل از وفات محمد قطب شاه چشم از جهان فرو بست. با ملاحظه‌ی کتابهایی که در زمان وی تألیف و ترجمه شد این امر به وضوح آشکار است که شاه توفیق و علاقه بیشتری از نیاکان خویش به ترویج علوم دینی داشته است، و بدین طریق دوره‌ی جدیدی در سلطنت قطب شاهان آغاز شد که در زمان عبدالله به اوج خود رسید، جریانی که باید آنرا ثمره‌ی رهبری حکیمانه‌ی میر مؤمن شمرد. چندین کتاب به امر محمد قطب شاه به فارسی ترجمه و یا تألیف شد که بعضی از آنها در منابع آمده است:

ترجمه اربعین شیخ بهائی از ابن خاتون (با عنوان ترجمه قطب شاهی که به سال ۱۰۲۹ / ۱۶۱۹ پایان یافت)،

ترجمة مصباح الکبیر کفعمی از قاضی جمال الدین فضل الله بن صدر الدین الشیرازی،^۲

ترجمه تجرید خواجه نصیرالدین طوسی از زین الدین بدخشی^۳ (نذیر احمد اسم مترجم را ذکر نکرده، ولی می‌افزاید که همان مترجم شرحی نیز بر تجرید به عنوان تحفه شاهی نوشته است)،

-
- برسم خزانه سلطان محمد قطب شاه المؤلف، و علیه فی أوله خط ابن خواتون ما لفظه: [فی تصرف أضعف العباد محمد المشتهر بابن خواتون الماملی] و فی آخره أيضا بخطه: [چهل حدیث تألیف سلطان محمد قطب شاه خلد الله ملکه] و النسخة مجدول مذهب فی (الرضویة) (الذریعة، ج ۱۸، ص: ۲۷۴).
۱. درباره‌ی دیوان وی که ظل الله و سلطان تخلص داشت نکت: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۱۹، ش ۱۸۴۵ - ۱۸۴۶.
 ۲. الذریعة، ج ۴، ص: ۱۳۶، أعیان الشیعة، ج ۴، ص: ۲۰۶. برای نسخه آن نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۸، ص ۳۵، ش ۳۰۸۲.
 ۳. مقاله‌ی آقای دکتر حیدر ضابط با عنوان زیر از تاریخ محمد قطب شاه، نسخه خطی به شماره ۸۵ در موزه سالار جنگ:

ترجمه کثیرالمیامین، تألیف میر مؤمن، به فارسی از شاگردش به نام قاضی احمد (نسخه‌ای از این ترجمه در کتابخانه‌ی موزه‌ی سالار جنگ موجود است)،
ترجمه کتاب روضة الریاحین یافعی از فضل‌الله حسینی سمنانی با عنوان نزهة العیون (تألیف ۱۳۲۶ / ۱۰۲۶)،

زبدة الرموز، ترجمه داستان امیر حمزه، از محمد حاجی همدانی.^۱
چندین کتاب نیز بامر همین سلطان در حیدرآباد تألیف شد که عبارت‌اند از:
تفسیر قطب‌شاهی، بفارسی درباره‌ی آیات احکام، از ملا محمد یزدی، معروف به شاه قاضی، که در شب قدر سال ۱۰۲۱ به اتمام رسید.^۲ ظاهراً همو صاحب ترجمه فقه الرضا علیه السلام به فارسی است که در سال ۱۶۲۰ / ۱۰۲۹ خاتمه یافت و بخواست محمد قطب‌شاه و زیر نظر میر محمد مؤمن به انجام رسیده است.^۳ وی رساله‌ای نیز در جمع بین اقوال پیامبر (ما عرفناک...) و امیرالمؤمنین (لو کشف الغطاء...) دارد که در سال ۱۰۳۱ از آن فارغ شده است.^۴

شرح حدیث الغدیر، فارسی، از مولی عبدالله بن عبدالله قزوینی،^۵ و وفاة‌النبی، به فارسی، از همین مصنف،^۶
دانشنامه شاهی، درباره‌ی مطالب متفرقه علم کلام بفارسی، از مولی محمد امین بن

۱. نذیر احمد، همان، ص ۱۱۳.

۲. نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۷، ص ۷۳، ش ۲۵۱۷ - ۲۵۱۸.

۳. برای نسخه ترجمه فقه الرضوی نک: همان، ج ۷، ص ۱۹۸، ش ۲۷۱۶.

۴. الذریعه، ج ۴، ص: ۳۰۱.

۵. الذریعه، ج ۱۳، ص: ۲۰۴.

۶. محتویات و موضوع آن شباهتی با کتاب اول وی دارد و درباره‌ی آن در الذریعه آمده است: وفاة‌النبی، لملا عبدالله بن عبدالله القزوینی. قال فی الریاض: رأیت فی تبریز و تاریخ کتابته ۱۰۲۷ فارسی فیہ شرح الفتن بعد وفاته (ص) و وصیتہ لعلی و تنصیصاته بخلافته سیمای الغدیر، فأورد خطبة الغدیر أبسط مما هو المشهور بكثير، ثم شرح الخطبة و ذکر منازعات الصحابة فی أمر الخلافة بعد الوفاة. وأظن أنه ألف فی حیدرآباد الهند للملوك القطب‌شاهی معاصری الشاه عباس م ۱۰۳۰. (الذریعه، ج ۲۵، ص: ۱۲۰)

محمد شریف اخباری استرآبادی متوفی در مکه معظمه (۱۰۳۶)،^۱

کتاب مناقب قطب‌شاهی یا هدیه العالمین نیز در همین زمان تألیف گردید.^۲

تاریخ محمد قطب‌شاه از نویسندہ‌ای ناشناس که حاوی تاریخ قطب‌شاهان تا سال ۱۰۲۶ / ۱۶۱۷ است به دستور محمد قطب‌شاه نوشته شده است.^۳

شیخ هارون جزائری از عالمان و مجتهدان این دوره است که در حیدرآباد فقه تدریس می‌کرد و در سال ۱۶۳۸ / ۱۰۴۷ در دورہ‌ی عبد‌الله قطب‌شاه درگذشت.^۴ عالمی بنام میر

۱. الذریعه، ج ۸، ص: ۴۶، برای نسخه‌های آن نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ، ج ۹، ص ۵۲، ش ۳۵۸۵-۳۵۸۳.

۲. آقا بزرگ درباره‌ی این کتاب می‌نویسد: مناقب قطب‌شاهی أو هدیه العالمین أو تحفه بهشت آیین أو کاشف الأسرار أو وسیلة النجاة أو فوز النجاة أو کشف الحق أو کاشف الحق كما مر فی (۱۷: ۲۳۶ و ۱۸: ۳۲) للمولی معزالدين الأردستانی مؤلف تفسیر سورة هل أتى المذكور فی (۴: ۳۴۳) و المناقب هذا فی مقدمه و باب و اثنی عشر فصلا و خاتمة، وقعت فی يد بعض فغیروا مواضع منها و زادوا فيه و أسقطوا عنها و سموا المحرف ب حدیقة الشیعة و نسبوه إلى المقدس الأردبیلی و لكن الحاج میرزا حسین النوری یعتقد خلاف هذا و یقول بتحریف الحدیقة و سرقته علی صورة المناقب المذكور، كما مر فی (۶: ۳۸۶) ذیل حدیقة الشیعة المحرفة، و فی (۲: ۳۲۲) بعنوان الإمامة فراجعها و راجع أيضا (۱۰: ۲۰۵) المتن و الحاشیة (الذریعه، ج ۲۲، ص: ۳۳۴).

جای دیگر از الذریعه (ج ۲۵، ص: ۱۸۳) درباره‌ی آن می‌نویسد: هدایة العالمین إلى الصراط المستقیم فی إثبات إمامة أمير المؤمنين، و فی الخلافة المبتدعة لغيره قبله و بعده من حکام الجور. أثبتها بالآیات القرآنية و الروایات المجمع علیها عند الفريقین. للمولی معزالدين (محمد) بن ظهیرالدين (محمد) الشهير میر میران الأردستانی قم و: ۴۸۸ ب. ألفه بحیدرآباد الهند. أوله: إحمدی که حامدان ملا أعلى و ذاكران... ذکر اسمه فی أوله و أهده إلى أبی المنصور أبی المؤید أبی المظفر عبد‌الله قطب‌شاه أبدالله ظلالة. رتبہ علی مقدمة و باب و خاتمة. و رتب الباب علی ۱۲ فصلا و التزم ألا یذكر فيه الا الأحادیث المتفق علیها عند الفريقین و المروية فی كتب المخالفین الدالة علی إمامته، و کذا الآیات القرآنية. رأیت النسخة فی بعض المكتبات بالنجف و ذکرتها بعنوان الإمامة فی ذ ۲: ۳۲۲ و هی التي قال عنها شیخنا النوری (۱). فی خاتمة المستدرک- ص ۳۹۴ إنها مسروقة من حدیقة الشیعة للأردبیلی ذ ۳: ۳۸۶، و قد یسمى أيضا کاشف الحق ذ ۱۷: ۲۳۶ و ۱۰: ۲۰۵، قال فی وصفه:

بود پنجاه و هشت بعد هزار	که به پایان رسید این گفتار
سنیان گر عناد بگذارند	همه ایمان بدین کتاب آرند
شود از خواندنش عقیده درست	هر که را اعتقاد باشد سست
از عناد و تعصب است بری	به حقیقت اگر درو نگری

۳. دو نسخه از آن در کتابخانه موزه سالارچنگ موجود است. (فهرست، ج ۱، ص: ۴۱۲ - ۴۱۴، ش ۳۶۷ و ۳۶۸، تاریخ

قطب‌الدین نعمه‌الله دشتکی شیرازی (م ۱۰۲۳ یا ۱۰۲۸) در این دوره مأمور به معلمی و تربیت عبدالله پسر محمد قطب‌شاه شد.^۱ عشرتی یزدی (م ۱۶۲۷/۱۰۳۷)، وصالی اردستانی، جلال‌الدین نیشابوری، علی گل استرآبادی، حمزه استرآبادی، حاجی همدانی، ملا حکمی شیرازی، و میرزا اویس بیگ فطرت^۲ از شاعران متعلق به دوره‌ی محمد قطب‌شاه هستند.^۳

◀ دوره‌ی عبدالله قطب شاه (۱۶۲۶ - ۱۶۷۲/۱۰۳۵ - ۱۰۸۳)

سرپرستی و حمایت از عالمان و ادیبان در دربار قطب‌شاهان در سلطنت جانشینان محمد قطب‌شاه یعنی عبدالله و ابوالحسن (۱۶۷۲ - ۱۶۸۷/۱۰۸۳ - ۱۰۹۸) نیز با شدت بیشتر ادامه داشت. مهمترین شخصیت این دوره ابن خاتون عاملی است.

◀ ابن خاتون (زنده در سال ۱۰۶۸)^۴

مقام علمی و فعالیت درسی میر محمد مؤمن را از این امر میتوان دریافت که شخصی مانند علامه ابن خاتون، شاگرد و خواهر زاده شیخ بهائی، شاگرد وی نیز بود و از وی اجازه داشته است.^۵ وی بعد از وفات میر مؤمن در سال ۱۶۲۸/۱۰۳۸ به منصب وکالت و پیشوای

۱. أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص: ۲۲۵.

۲. برای نسخه‌ای از کلیات فطرت نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۴۳، ش ۱۸۷۸.

۳. دکتر حیدر ضابط، همان.

۴. نک: فهرس التراث، ج ۱، ص: ۸۳۷.

۵. آقای سید احمد حسینی درباره‌ی او می‌نویسد: الشيخ محمد بن علی بن خاتون العینائی العاملی مذکور فی ریاض العلماء ۱۰۲/۵، ۱۳۴، ۲۰۶ و أعيان الشيعة ۱۰/۱۰ و غیرهما و نقول: أجازة المولى محمد مؤمن بن شرف‌الدین علی الحسینی فی سنة ۱۰۱۴ فی آخر «الحاشية الشریفة» و قال فیها «وكان ذلك ببركة مباحثة الفاضل الكامل الأملی اللوذعی التقی النقی الرضی المرضی العالمی العاملی المستغنی عن الأطناب فی الألقاب الشیخ الأجل الأكمل...»، و صرح فیها أيضا أن المجاز ولد بطوس. کان یدرس بالهند فی التفسیر و الحدیث، و قد ربی فیهما جماعة من العلماء، منهم المولى محمد علی الکربلائی كما صرح التلمیذ بذلك فی أول کتابه «هدية قطب‌شاهی». و یبدو من بعض تعابیر التلمیذ المذكور أن أستاذہ کان یتولی بعض شئون الدولة، فإنه قال «عمدة وكلاء السلاطین

سلطنت منصوب شد. اسم کامل ابن خاتون شیخ شمس الدین أبو المعالی محمد بن سدید الدین علی بن شهاب الدین أحمد بن نعمة الله بن خاتون العاملی العینائی است. آل خاتون خانواده‌ای قدیم، علمی و معروف‌اند.^۱ سید محسن امین، ابن خاتون را که اصالتاً از اهل جبل عامل بوده با تفصیل بیشتری معرفی نموده و درباره‌ی مقام علمی و موقعیت وی در اعیان‌الشیعه مطالبی آورده است:

الشیخ محمد بن علی بن خاتون العاملی الطوسی، نزیل حیدرآباد الدکن الشهیر بابن خاتون. من أهل القرن الحادی عشر و كان من العاملين الذين هاجروا إلى بلاد ایران و نالوا بها مقامات سامية و هو ابن أخت الشیخ البهائی و لا نعلم هل هاجر أبوه أو أحد أجداده إلى المشهد الرضوی فتزوج هناك أخت الشیخ البهائی فولد له منها

→

العظام فی العالم». (مستدرکات اعیان‌الشیعه، ج ۷، ص: ۲۵۸). نیز بنگرید: أمل‌الآمل، ج ۱، ص: ۱۶۹، تکملة أمل‌الآمل، ص: ۳۶۳، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص: ۲۸۲.

۱. سید محسن امین در معرفی خانواده‌ی آل خاتون می‌گوید: و آل خاتون «من بیوتات العلم القديمة فی جبل عامل بل من اقدمها كانوا معروفین بالعلم قبل المائة السابعة و كانوا أولاً فی قرية امية من قرى جبل عامل بقرب قرية ارشاف و تتصل أرضها بقرية (دبل) و كانت ملكاً لآل السبیتی فباعها الشیخ حسن ابن الشیخ محمد السبیتی من أهل دبل بستین ریالاً مجیدیا:

رزقت ملكاً فلم أحسن سياسته كذاک من لا یسوس الملك یخلعه

و هی اليوم خراب و انتقلوا منها إلى عیناتا و استقروا أخيراً فی جويا (و خاتون) هذه التي ینسبون إليها إحدى بنات الملوك الایوبية و هی كلمة فارسية معناها السيدة و الأميرة كان أبوها مجتازاً بقرية امية فنزل هناك و كان فیها جد آل خاتون و هو من العلماء الزهاد فلم یذهب لزيارة الملك و زاره جميع أهل القرية فأرسل الیه الملك یسأله عن سبب تركه زیارته و یظهر له استیائه من ذلك فأجابه بما هو مأثور: إذا رأیتم العلماء علی أبواب الملوك فبئس العلماء و بئس الملوك و إذا رأیتم الملوك علی أبواب العلماء فتعجبوا الملوك و نعم العلماء. فعضم فی عینه و زوجه ابنته الملقبة بالخاتون و نسبت ذریته إليها. هذا خبر مشهور مستفیض عند أهل جبل عامل یرویه خلفهم عن سلفهم و یتناقله شیوخ علمائهم و مؤرخیهم. و خرج من آل خاتون ما لا یحصی من العلماء فی جبل عامل و العراق و ایران و الهند و غیرها و إلیهم كانت الرحلة فی عیناتا فهاجر إليها ابن ناصر البویهی لیقراً علیهم و قصدهم بعض أعظم علماء ایران مع ولده بطریقه إلى الحج للاستحابة منهم فی عیناتا و وزر أحد علمائهم لبعض الملوك القطب شاهیة فی الهند و استمر فیهم العلم إلى هذا العصر ثم تراجع بتطور الزمان و انقلابه رأساً علی عقب نسأله تعالی اللطف و العافیة». (أعیان‌الشیعه، ج ۲، ص: ۱۲۵)

المترجم أو أن أباه تزوجها في جبل عامل فولد له منها المترجم ثم هاجر المترجم إلى طوس في عصر خاله الشيخ البهائي، وأحد هذين الأمرين قد حصل.

و قد ذكره السيد علي البلكرامي الهندي المعاصر الموظف في إدارة الآثار القديمة في الهند في كتابه (مأثر دكن) الذي هو بلسان (اردو) واستحصل صورته النادرة من المتحف البريطاني في لندن و هي هذه التي تراها.

كان المترجم من العلماء الأجلاء، رحل من المشهد الرضوي المقدس بطوس إلى بلاد الهند و تولى وزارة السلاطين القطب شاهية في حيدرآباد الدكن و كان هؤلاء السلاطين من الشيعة وكانت طريقة الملوك في ذلك العصر في الهند وإيران أن يولوا الوزارة والصدارة العظمى أجلاء العلماء. و مات المترجم في بلاد الهند في حيدرآباد و دفن فيها و قبره هناك معروف مشهور مزور و قد أخبرنا بعض المترددين إلى تلك الناحية أن في حيدرآباد قبورا كثيرة للعلماء لا يعرف أسماء أصحابها غير قبر المترجم، و هكذا كان العاملون يهاجرون من مضیعة العلماء جبل عامل إلى ایران و الهند و غيرها و ينالون بها مشیخة الإسلام و القضاء و الوزارة و غيرها.

قال في مآثر دكن في حق المترجم ما تعريبه: هو ابن أخت الشيخ البهائي و كان في أيام ملوك القطب شاهية ملوك حيدرآباد الدكن و قبره الآن في حيدرآباد معروف في جنب القصر الملكي القديم أمام قصر «قدير جنك بهادر» وكذلك قبر زوجته، و يقصد قبره الزائرون كل وقت من قريب و بعيد و قد كان في أيام السلطان محمد قطب شاه السادس من المقربين في الدولة و يرجع إليه في أمور الملك و الملة و له وظيفة (منشی الملك) و هي تشبه سكرتارية البلاط و كذلك قد

بعثه ملك حيدرآباد و معه هدايا و تحف إلى ملك إيران الشاه عباس الصفوى و بعث معه السفير حسين بيك قباجى و لما رجع من إيران كان السلطان محمد قطب شاه قد توفى و تولى الملك بعده السلطان عبدالله قطب شاه الملك السابع من سلسلة القطب شاهية فعظمه الملك الجديد غاية التعظيم و أسند اليه منصب الصدارة العظمى و إمارة المملكة بأسرها سنة ١٠٣٨هـ / ١٦٢٨م و أعطاه لقب (بيشوا) و لقب (مير جملة) و هذان اللقبان من أعظم ما فى الدولة فى تلك الأيام و صار المترجم عندئذ ملازما للبلاط فى الأوقات الرسمية.

و كان دأبه أنه فى كل يوم يأتى إلى المدرسة و يحضر عنده القضاة و العلماء و الشعراء و يلقى عليهم دروسا فى التفسير و المعقول و الرياضيات و كان يوم الثلاثاء فى كل أسبوع خاصا للمذكرات الشعرية حيث يجتمع كثير من شعراء العرب و الفرس فيتناشدون الشعر أما تاريخ وفاته فغير معلوم على التحقيق لكن الظاهر أنه توفى فى زمان الملك عبدالله قطب شاه.

و من الكتابة الموجودة فى (تولى مسجد) يظهر أن هذا المسجد من مؤسسات الشيخ ابن خاتون و فى المتحف البريطانى فى لندن توجد صورة الشيخ بلباسه الخاص و رأيناها فى كتاب تاريخ حديقة السلطان القطب شاهية مأخوذا عنها «ه».

وهو تلميذ الشيخ البهائى و مترجم كتاب اربعينه ترجمه فى بلاد الهند و لما عاد إلى بلاد إيران سفيرا من ملك حيدرآباد إلى الشاه عباس عرض على استاذة ترجمته المذكورة فكتب استاذة التقريض المشهور عليه سنة ١٠٢٩ ثم عاد هو فى تلك السنة إلى الهند إلى القطب شاهية.^١

١. أعيان الشيعة، ج ١٠، ص: ١٠. در موسوعة طبقات الفقهاء (ج ١١، ص: ٢٨٢ - ٢٨٣)، در معرفى ابن خاتون آمده

آنگاه اعیان الشیعه چهار تألیف از وی اسم می‌برد: ۱) تکمیل الجامع العباسی، ۲) شرح الإرشاد (إرشاد الاذهان إلى أحكام الإيمان از علامة حلی)، ۳) ترجمه کتاب الأربعین، ۴) حاشیه علی الجامع العباسی.^۳ و درباره‌ی ترجمه‌ی کتاب اربعین شیخ بهائی و تعریفی که

است:

ابن خاتون (المتوفی بعد ۱۰۵۵ هـ) محمد بن سدید الدین علی بن شهاب الدین أحمد بن نعمه الله علی بن أحمد ابن خاتون، شمس الدین أبو المعالی العاملی العینائی، الطوسی ثم الحیدرآبادی کان فقیهاً، أدیباً، جامعاً للفنون، من أجلاء الامامیة ولد فی مشهد (فی طوس من بلاد ایران) و تلخّذ علی العالم الشهیر بهاء الدین محمد بن الحسین بن عبد الصمد العاملی (المتوفی ۱۰۳۰ هـ) ثم ارتحل إلى الهند، فسکن حیدرآباد و قرأ علی السید محمد مؤمن بن شرف الدین علی الحسینی الأسترآبادی ثم الحیدرآبادی «الحاشیه الشریقیة»، فأجاز له فی آخرها فی سنة (۱۰۱۴ هـ) و برّز فی فنون عديدة و تقدّم عند السلطان محمد قطب شاه بن المیرزا محمد أمين، و عظم محلّه عنده، و أسند إليه وظيفة منشی الملك، و صار مرجعاً له فی تدبیر شئون الدولة و فی القضايا الدینیة و أرسله السلطان المذكور إلى ایران سقیراً عنه إلى ملکها عباس الاول الصفوی، فلما رجع کان السلطان قد توفی، و تولی الملك بعده ابنه عبدالله قطب شاه، فعظمه غاية التعظیم ثم قلده منصب الصدارة العظمی و إمارة الدولة فی سنة (۱۰۳۸ هـ) و استمر علی بث العلم، و تدريس التفسیر و الحديث و غیرهما فی المدرسة الکائنة هناك، فیحضر عنده القضاة و العلماء و الشعراء کلّ يوم إلا يوم الثلاثاء، فقد خُصّص للمناکرات الشعریة، حيث یجتمع کثیر من شعراء العرب و الفرس فیتناشدون الشعر و للمترجم تلامذة منهم محمد علی الکریلائی ثم الحیدرآبادی، أخذ عنه فی القرائة و التفسیر و الحديث وله تصانیف، منها: شرح «الجامع المباسی» فی الفقه لأستاذ بهاء الدین، حواش علی «تحریر الاحکام الشرعیة» للعلامة الحلی، شرح «إرشاد الاذهان إلى أحكام الإيمان» للعلامة الحلی، کتاب فی الامامة بالفارسیة، شرح «أخلاق ناصری» لنصیر الدین الطوسی سفاہ توضیح أخلاق عبدالله شاهي، و ترجمه «شرح الاربعین حدیثاً» لبهاء الدین العاملی إلى اللغة الفارسیة، قرّظه أستاذہ المؤلف و أثنی فیہ علیه و امتدح ترجمته قیل: توفی المترجم بعد سنة خمس و خمسين و ألف فی حیدرآباد، و قبره بها معروف مزور.

۱. الذریعة، ج ۱۳، ص: ۸۰.

۲. الذریعة (ج ۱۷، ص: ۱۵۶) عنوان آن را قطب شاهي آورده می‌نویسد: قطب شاهي، ترجمه بالفارسیة لأربعین البهائی للشیخ محمد بن علی بن خاتون العاملی العینائی، و یظهر من الشیخ الحر العاملی: أن الشیخ البهائی کتب علی ظهر هذه الترجمة تقریظاً أوله:

ای از تو حدیث معرفت را تبیین
گر شکر تو آرایش عنوان نبود
وی ترجمه و وصف تو تنزیل مبین
تبلیغ رسالت نکند روح امین

رأیت منه نسخة فی (الملک: ۶۱۵۷) بخط محمد رضا القائنی کتبت فی حیدرآباد الهند فی ۲۲ رمضان ۱۰۶۳ ترجمهما باسم السلطان محمد قطب شاه الهندی المتوفی ۱۰۳۵.

۳. درباره‌ی این حاشیه در الذریعه آمده است: الحاشیه علیه (الجامع العباسی) المدونة للشیخ محمد بن علی بن

شیخ بهائی از ترجمه‌ی ابن خاتون نمود مطالب جالبی نقل می‌کند:

و کتاب الأربعین هو شرح کتاب الأربعین حدیثا لخاله البهائی ترجمه من العربية إلى الفارسية رأيته في النجف الأشرف. و قد صنفه باسم السلطان محمد قطب شاه ابن الملك قطب شاه المتقدم ذكره قال في أوله أما بعد فيقول داعي الدولة القاهرة محمد بن علي المشتهر بابن خاتون العاملي عامله الله بلطفه الأزلي لما كان السلطان العادل البازل العارف الغازي في سبيل الله المخلص في حب أهل بيت رسول الله الخاقان الأكرم و الهاميون الأعظم أبو النصر السلطان محمد قطب شاه من أول جلوسه على سرير السلطنة مائلا إلى أن يكون موكبه الهاميون مشحونا بالعلماء و الفضلاء و تمام رويته منصرفة إلى إحياء المآثر النبوية و ترويج الدين المبين المصطفوي و إنارة مقاصد التفسير و الكلام و إفادة معاني أحاديث خير الأنام و أمالي الأئمة ذوى المقام العالی علیه و عليهم صلوات الله الملك العلم، إلى آخر ما ذكره، و ذكر أنه أمره بترجمة أربعين الشيخ البهائی إلى الفارسية فترجمه و سماه بترجمة قطب شاهي ثم ذكر في سند رواية الشيخ البهائی عن الشهيد الثاني عن الشيخ جمال الدين أحمد بن خاتون ان أحمد ابن خاتون هذا هو جد المترجم بواسطة واحدة و أنه كان في نهاية التبحر في علوم الدين. و الترجمة المذكورة وجدت منها نسخة مخطوطة و في آخرها بلغ العراض بقدر الوسع في اليوم العاشر من جمادى الثانية سنة ١٠٧٠ في بلدة كشمير كتبه ملك

→

خاتون العاملي العینائی، دونها باستصواب المحشى المذكور المولى برهان التبریزی فی (١٠٥٤) أولها (بر ضمیر منیر) آریاب کیاست، و خاطر عاطر أصحاب فراست، پوشیده نیست که شرح جلال ألوهیت و وصف کمال ربوبیت جل شأنه) و لعله عین الشرح الذى عبر به فی الروضات - ص ٢٢ و نسبه إلى مترجم أربعین البهائی. (الذریعه، ج ٦، ص: ٥٦). الذریعه مدخلی دیگر برای شرح جامع عباسی نیز اختصاص داده است. نک: الذریعه، ج ١٣، ص: ١٧٢.

یوسف بن ملک غفر الله ذنوبه. و علی نسخه تفویض (تقریظ؟)
للشیخ البهائی هذه صورته:

بسم الله الرحمن الرحيم، أيها الفاضل العالم الالمعی زیدة الفضلاء
العظام و خلاصة الاجلاء الكرام و سلالة الأصفیاء الفخام و نتیجة
العلماء الاعلام أحسنت أحسنت فی توضیح المبانی و تنقیح المعانی
بعبارات أصفی من الزلال و ألطف من السحر الحلال كاشفة للثام عن
حور مقصورات فی الخیام و رافعة للنقاب عن وجوه الكواعب
الأتراب أفاظها تزرى بالدرر الغوالی و تكسر قيمة الجواهر الغوالی قد
جمعت من المزايا ما سلم برهان السلم عدم حصرها و إحصائها و نطق
برهان التطبيق بالعجز عن إثبات انقطاعها و انتهائها حتى صار أكثر
الكتب المتداولة و الزبر المتناولة تتمنى أن تعرى عن الملابس العربية و
تحلى فی الحلل الفارسية فشكر الله مساعيك و أدام معاليك فقد
كشفت الأستار عن أبكار الأفكار على نهج قريب تهش اليه الطباع و
نمط غريب يكاد يدخل القلوب قبل الأسماع و ليس هذا عجيبا من
فطنتك الوقادة و فطرتك النقادة و طبيعتك الالمية و سجيكتك
اللوزعية لأنك عنصر دوحة العلم و الكمال و ثمرة شجرة الفضل و
الإفضال. كتب هذه الأحرف مؤلف الكتاب أقل العباد محمد المشهور
ببهاء الدين العالمی تجاوز الله عن سيئاته فی شهر شوال ختم بالسعادة و
الإقبال سنة ١٠٢٢ حامدا مصليا مستغفرا.^١

آقا بزرگ در الذریعه چندین اثر از وی معرفی می کند که عبارت اند از: دیوان شعر،^٢

١. أعيان الشيعة، ج ١٠، ص: ١٠.

٢. الذریعه در این باره می نویسد: دیوان محمد خاتونی و هو الشیخ شمس الدین أبو المعالی محمد بن سدید الدین
علی بن شهاب الدین أحمد بن نعمه الله بن خاتون العالمی العینانی تلمیذ الشیخ البهائی و مترجم أربعینه الذی
فصلناه فی ج ٤ ص ٧٦ و ذکرنا حیاته إلى ١٠٥٥ لکن رأیت بعد ذلك نسخه من ترجمه الأربعین أهداها المؤلف

شرح بر جامع عباسی (که احتمالاً همان «تکمیل» و «حاشیه» ذکر شده بر این کتاب است)،^۱ حاشیه بر الفیه شهید الأول،^۲ و جواب رسالة اللغزیه البهائیه.^۳ سید حسن صدر از کتاب بزرگ وی درباره‌ی امامت سخن به میان آورده است،^۴ و چندین نسخه از این تألیف در کتابخانه‌ی موزه‌ی سالار جنگ موجود است.^۵

◀ عالمان دیگر

علاوه بر ابن خاتون عالمان دیگر نیز از ایران و مناطق دیگر در حیدرآباد حضور داشته‌اند:

میرزای جزائری (م ۱۶۸۶ / ۱۰۹۸)،^۶ از شاگردان ابن خاتون است.^۷ نام وی سید محمد

-
-
۱. إلى الأمير روح الله في ١٠٥٦ فيظهر وفاته بعد التاريخ وقد ترجمه النصرآبادی فی (نر ۶- ص ۱۵۹) و ذکر وفاته فی دکن و وصيته إلى الرجل الصالح الموسوم بميرزا أسد والمتخلص عريان فحمل هوأثاته إلى إيران و سلمها إلى ورتته بشهادة جمع أنا واحد منهم، و آورد شعره الفارسی فی (تش- ص ۱۸۶). (الذريعة، ج ۹، ص: ۹۹۶).
 ۲. در معرفی این کتاب در الذريعة آمده است: شرح جامع عباسی للشيخ محمد بن علی بن نعمة الله تلميذ الشيخ البهائي و نزيل حيدرآباد الدکن بالهند، قال فی (الروضات): عندنا صاحب الروضات منه نسخه. و قد ذكره فی ترجمة الشيخ أحمد بن خاتون يعنون الحاشية. (الذريعة، ج ۱۳، ص: ۱۳۵).
 ۳. الحاشية عليها (ألفية الشهيد الأول) للشيخ محمد بن أحمد بن نعمة الله علی بن خاتون العاملي. نسخه منها بخطه الشريف كتبها فی مكة المعظمة فی (۱۰۰۳) موجودة فی (الرضوية) أولها (نحمدك اللهم علی ما كلفتنا بالعبادات) من وقف الشيخ أسد الله بن محمد مؤمن الخاتوني فی سنة (۱۰۶۷) و ترجمه الواقف هذا فی أعيان الشيعة- ج ۱۲- ص ۱۶۳. (الذريعة، ج ۶، ص: ۲۲؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص: ۲۱۲).
 ۴. الذريعة، ج ۵، ص: ۱۸۰؛ جواب رسالة اللغزیه البهائیه لمحمد المشتهر بابن خاتون أوله (الحمد لله وحده ذكره فی كشف الحجب و مر له ترجمه أربعين البهائي فی (ج ۴- ص ۷۶). این جواب نامه شیخ بهائی است که به ابن خاتون نوشته است. درباره لغز الزبده، نک: الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۱۸، ص: ۲۳۵.
 ۵. الشيخ محمد بن علی بن نعمة الله العاملي، ذكره فی الأصل و هو المعروف بابن خاتون العاملي. جاور حيدرآباد الهند و لم يذكر صاحب الأصل فی مصنفاته «شرحه علی الجامع العباسي» لشيخه البهائي، و لا كتابه الكبير فی «الامامة» بالفارسية أيضا. و رأيت ترجمته لكتاب الأربعين لاستاده البهائي. و توفي فی عصر الشيخ الحر. (تكملة أمل الأمل، ص: ۳۶۳). در موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص: ۲۸۲ آمده که این کتاب بفارسی است.
 ۶. نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۷، ص: ۳۵۸ - ۳۶۱، ش ۲۹۶۸ - ۲۹۷۴.
 ۷. أعيان الشيعة، ج ۹، ص: ۴۳۳. در موسوعة طبقات الفقهاء (ج ۱۱، ص: ۲۹۳) درباره‌ی اساتید، شاگردان و تصانيف

بن سید شرف‌الدین علی بن نعمه‌الله بن حبیب‌الله بن نصر‌الله حسینی جزائری و کتاب وی **جوامع الکلم**،^۸ در کنار بحار مجلسی، وافی فیض کاشانی و وسائل حر عاملی، یکی از مجامع حدیثی بزرگ این دوره محسوب می‌شود.

حکیم حسین کرکی عاملی (شیخ حسین بن شهاب‌الدین بن حسین بن محمد بن حیدر (خاندار) العاملی الکرکی الحکیم)، متوفی سال ۱۶۶۵ / ۱۰۷۶ در حیدرآباد. صاحب اعیان الشیعه شرح حال مفصلی به وی اختصاص داده و تعدادی از اشعار وی را در مدح اهل بیت (ع) نقل کرده است.^۹

شیخ جامعی (حسن بن علی بن احمد بن محمد بن ابی جامع عاملی نجفی) یکی دیگر

وی آمده است: روی عن جماعة من كبار علماء عصره، منهم: السيد نورالدین علی بن علی ابن أبی الحسن الموسوی، و المیرزا محمد الأسترابادی الرجالی، و السيد فیض الله بن عبد القاهر التفریسی و اعتنی بالحديث جمعا و حفظا و تصنیفا، و اعتمده فی طريقة استنباطه، و تقدّم فی معرفة علومه، و بحث فی رجاله روی عنه بالاجازة المحذّون المشهورون: محمد بن الحسن الحزّ العاملی، و محمد باقر المجلسی، و السيد نعمه‌الله بن عبدالله الجزائری و روی عنه أيضاً: محمد إسماعیل بن محمد باقر الحسینی الخاتون آبادی، و أحمد بن إسماعیل الجزائری الغروی و ناظر جعفر بن کمال الدین البحرانی فی جامع شیراز و صنّف کتاباً کبیراً فی الحديث سقاہ جوامع الکلم (مخطوط)، جمع فيه أحاديث الكتب الأربعة عند الامامية و غيرها مع البحث عن أسانیدها و التکلم فی أحوال رجالها و له أيضاً: تعلیقة علی «من لا یحضره الفقیه» للصدوق، تعلیقة علی «الکافی» للکلینی، تعلیقة علی «الصحیفة السجادیة»، و دیوان شعر توفی سنة ثمان و تسعين و ألف.

۷. أمل الآمل، ج ۲، ص: ۲۷۵؛ السيد میرزا محمد بن شرف الحسینی الجزائری، کان من فضلاء المعاصرين، عالما فقیها محدثا حافظا عابدا، من تلامذة الشیخ محمد بن علی بن خاتون العاملی ساکن حیدرآباد، له کتاب کبیر فی الحديث جمع فيه أحاديث الكتب الأربعة و غيرها، نرویه عنه.

۸. الذریعة، ج ۵، ص: ۲۵۳.

۹. تصانیف وی بر اساس آنچه در سلافه ابن معصوم و أمل الآمل آمده، عبارت‌اند از: (۱) شرح نهج البلاغة کبیر، (۲) هداية الأبرار إلى طریق الأئمة الاطهار (ظاهرا در حمایت از مذهب اخباری نوشته شده است؛ مؤلف در ربیع الثاني سال ۱۰۷۳ از تألیف آن فارغ شد؛ نسخه‌ای از آن در مکتبه الحسینیة در نجف اشرف وجود داشت و این کتاب به تحقیق رؤف جمال الدین در نجف اشرف، به سال ۱۳۹۶ ه. به چاپ رسید)، (۳) عقود الدرر فی حل ابیات المطول و المختصر که در ایران چاپ سنگی شد، (۴) حاشیة علی المطول، (۵) حاشیة علی البیضاوی، (۶) رساله فی أصول الدین، (۷) مختصر الاغانی، (۸) کتاب الطب الکبیر، (۹) کتاب الطب الصغیر، (۱۰) کتاب الاسعاف، (۱۱) ارجوزة فی النحو، (۱۲) ارجوزة فی المنطق، (۱۳) دیوان شعر، (۱۴) رساله فی طريقة العمل- (أعیان الشیعة، ج ۶، ص: ۳۶، فهرس التراث، ج ۱، ص: ۸۶۸). دیوان وی به سال ۱۲۹۰ در اسکندریه به چاپ رسید.

از شاگردان ابن خاتون و عالمان این دوره است. وی از شوستر به حیدرآباد مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شد و در همان شهر نیز وفات یافت. صاحب ریاض بعضی از تألیفات او را دیده است.^۱

در این دوره سید نورالدین عاملی (بن ابی الحسن حسینی موسوی، م ۱۶۵۷ / ۱۰۶۸) مؤلف الشواهد المکیة فی مداحض حجج الخیالات المدنیة که ردیه‌ای بر فوائد المدنیة و مذهب اخباری است به نام عبدالله قطب‌شاه نوشت.^۲

عارفی به نام سید عماد الدین حسینی معروف به میر محمود در دوره‌ی حکومت عبدالله قطب‌شاه از نجف به حیدرآباد آمده بالای کوهی در نواحی آن اقامت گزید. وی تا سال انقراض دولت قطب‌شاهان در سال ۱۶۸۶ / ۱۰۹۸ زنده بود. مرقد وی بالای آن کوه هنوز هم زیارتگاه مردم است.^۳

أمیر نظام الدین احمد، والد السید علی خان صاحب سلافه. خانواده وی شیرازی بوده‌اند و او متولد و بزرگ شده‌ی حجاز است. وی در سال ۱۶۴۵ / ۱۰۵۵ وارد دکن شد و بسیار مورد تکریم عبدالله قطب‌شاه قرار گرفت و مفتخر به دامادی شاه گردید.^۴ حر عاملی درباره‌ی وی می‌نویسد: «عالم فاضل عظیم الشأن جلیل القدر شاعر اَدیب، و قد مدحه شعراء زمانه و کان کالصاحب بن عباد فی عصره توفی فی زماننا بحیدرآباد و کان مرجع علمائها و ملوکها، و کان بیننا و بینة مکاتبات و مراسلات... له دیوان شعر و رسائل متعددة». رسالة فی المعاد الجسمانی و النبوة الخاصة^۵ و اجازه‌ای^۶ به نام سید جمال الدین محمد

۱. و فی ریاض العلماء الحسن بن علی بن أبی جامع فاضل عالم فقیه و کان من تلامذة الشیخ محمد بن خاتون العاملی الساکن فی بلاد الهند فی حیدرآباد و رأیت من مؤلفاته بعض الفوائد (أعیان الشیعة، ج ۵، ص: ۱۶۰). نیز نک: موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص: ۷۲.

۲. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱، ص ۱۹۴، ش ۲۹۶. الذریعة، ج ۱۴، ص: ۲۴۴.

۳. أعیان الشیعة، ج ۱۰، ص: ۱۰۹.

۴. نام وی نظام الدین احمد بن أمیر محمد معصوم بن سید نظام الدین احمد بن إبراهیم بن سلام الله بن عماد الدین مسعود بن صدر الدین محمد بن سید أمیر غیاث الدین منصور بن أمیر صدر الدین محمد الحسینی دشتکی شیرازی مکی است. نک: أعیان الشیعة، ج ۳، ص: ۱۵۴.

۵. أعیان الشیعة، ج ۳، ص: ۱۵۴.

بن عبد الحسین بتاریخ سه شنبه شانزدهم صفر ۱۰۶۴ از آثار او است.

سید علی خان شیرازی، معروف به ابن معصوم (متولد مدینه منوره بسال ۱۰۵۲ و متوفی ۱۱۱۸ در شیراز) در سن ۱۶ سالگی وارد حیدرآباد شد و تا ۳۳ سالگی (۱۰۶۸ هـ - ۱۰۸۵ هـ) در آن دیار بسر برد. وی که از بزرگان و ادیبان علمای اسلام محسوب می شود دارای تألیفات متعدد و مشهور می باشد و شرح حال مفصلی از وی و تألیفاتش در مستدرکات اعیان الشیعه آمده است.^۷

علی ابن طیفور بستامی (م ۱۱۰۰/۱۶۸۸) صاحب چندین اثر ارزشمند در ترجمه و تاریخ است. وی مصنف حدائق السلاطین فی کلام الخواقین^۸ و آخرین تاریخ نویس دوره ی قطب شاهان است و اظهارات او درباره ی میر مؤمن استرآبادی و میر محمد امین اصفهانی بسیار ارزشمند است.^۹

شیخ عبدالعلی بن محمود خادم جابلقی مؤلف شرح الفیه شهید اول. وی که گفته می شود دانی ابن خاتون بوده، این شرح را برای «والی حیدرآباد سلیمان میرزا بن شاه طهماسب» نوشته است.^{۱۰} اما از آنجا که ما چنین والی را در حیدرآباد سراغ نداریم، گمان

عر الذریعه، ج ۱، ص: ۱۴۵.

۷. مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۷، ص: ۱۸۹ - ۱۹۴.

۸. نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۲، ص ۱۰۴، ش ۵۳۷.

۹. درباره ی وی در مستدرکات اعیان الشیعه (ج ۶، ص: ۱۸۶) آمده است: «علی بن طیفور، توفی سنة ۱۱۰۰ فی الهند. کان عالما فاضلا من سكان حیدرآباد الدکن (الهند) و کان السلطان قطب شاه کثیر الاحترام له. کان مؤلفا مکترا، ألف فی الأخلاق والقانون والحديث والفقه، و من مؤلفاته: تحفة قطب شاهی، تحفة ملکی، ترجمة عیون أخبار الرضا، ترجمة کتاب الشیخ الصدوق». آثار دیگر او عبارت اند از: گنج نامه در حل لغات شاهنامه: آنرا در سال ۱۰۷۹ / ۱۶۶۸ بخواست رضا قلی بیگ معروف به نیک نام خان تألیف نمود (فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۴، ص ۱۷، ش ۱۱۲ - ۱۱۳)؛ تحفة القرائب، ترجمه فارسی مسائل عبدالله بن سلام (همان، ج ۷، ص ۳۰۱، ش ۲۸۷۶)؛ منهاج النجاح، ترجمه مفتاح الفلاح شیخ بهائی (همان، ج ۸، ص ۴۲، ش ۳۰۹۶)، انوار التحقیق، منتخبی از مقالات خواجه عبدالله انصاری (همان، ج ۸، ص ۲۰۰، ش ۳۳۵۱).

۱۰. الذریعه، ج ۲، ص: ۲۹۶ و ج ۱۳، ص: ۱۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص: ۳۰۱، و ج ۸، ص: ۳۱. طبق أمل الأمل، ج ۲، ص: ۱۵۵، و اعیان الشیعه، ج ۸، ص: ۳۱ و نیز الذریعه، ج ۴، ص: ۴۱۲ میر یاقر داماد از وی روایت می کند (جای دیگر از الذریعه عکس این مطلب را گفته می افزاید: الراوی عن المحقق الداماد، ألفه بأمر سلیمان میرزا بن الشاه

می‌رود که آنرا برای سلیمان پسر ابراهیم عادل شاه دوم (۱۵۸۰ - ۱۶۲۷) فرزند طهماسب برادر علی عادل شاه اول نوشته باشد. ادیبی به نام عبدالعلی طالقانی ملقب به «ناظر الانشاء» کاتب عبدالله قطب‌شاه بود و احتمال دارد با سابق‌الذکر یکی باشد.^۱ پسر او عبد العظیم طالقانی نیز جانشین پدر شده سمت دبیرالملکی را در عهد ابوالحسن داشته است.^۲

رضی‌الدین محمد بن محمد امین حسینی تفرشی (م بعد از ۱۶۶۶ / ۱۰۷۶) مصنف شرح زبدة الاصول به عربی است.^۳

سید امیر معزالدین محمد بن ظهیرالدین محمد حسینی اردستانی معروف به لویزان و میر میران، شاگرد ابن خاتون. وی مصنف چندین کتاب است، منجمله تفسیر سوره هل آتی (سال تألیف ۱۰۴۴)،^۴ و هدایة العالمین الی الصراط المستقیم در اثبات امامت

→

طهماسب الصفوی سلطان حیدرآباد، وکان طلبه لأخته پری خانم، أوله: لك الحمد یا ذا الجود والمجد والعلیٰ إلخ، يوجد فی مكتبة الإمام الرضا (ع) بخراسان منذ عصر الشيخ الحر إلى الآن، و تاریخ وقفه سنة ۱۰۶۷ هـ و له علیه حواش كثيرة، وقد كان والدهذا الشارح من كبار تلامذة المحقق الكرکی. (الذریعة، ج ۱۳، ص: ۱۱۱). صاحب ریاض احتمال اتحاد وی را با شیخ عبد علی بن محمود بن زین‌العابدین مؤلف تكملة الدرر که حاشیه بر المختصر النافع است داده است.

۱. برای مجموعه‌ای از ۱۱۳ نامه با عنوان انشاء طالقانی نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۳، ص ۱۱۰، ش ۸۴۶ - ۷.

۲. دکتر حیدر ضابط، همان، بنقل از علی بن طیفور در تحفه ملکی و انوار التحقيق، مخطوط.

۳. برای نسخه‌ای از آن نک: فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۴، ص ۱۱۲، ش ۱۰۶۴. درباره‌ی حاشیه‌ای از او بر قواعد الاعراب در الذریعة (ج ۶، ص: ۱۶۹) آمده است: المعروفة بالحاشية الرضوية تألیف السيد رضی‌الدین محمد بن محمد امین الحسینی التفرشی رأیت نسخة عتیقة منها، و لعلها كتبت قبل مائتي سنة فی خزانة (الشريعة) و هی حاشية مفيدة. همچنین وی فوائد المدنیة را تلخیص نمود. الذریعة در این باره می‌نویسد: العشرة الكاملة فی اختصار الفوائد المدنیة و ترتیبها فی عشر مقالات. للسید رضی‌الدین محمد بن محمد امین الحسینی التفرشی، ألفه باسم مقرب الخاقان الأمير قلی رضا بیگ (كذا) الملقب نیک نام خان أوله [الحمد لله الذي شرع الأحكام و بین لنا الحلال و الحرام] فی أوله فهرست المقالات و كل مقالة فیها عدة فصول. و جاء فی آخره بعد ذكر آیات فی القصص [قال تعالى: نحن نقص عليك أحسن القصص. و فی هذا القدر كفاية...] نسخة منها ليس فیها تاریخ، عند السيد محمد الموسوی الجزائري و هی عتیقة كتبت قبل مائتي سنة و علیها تملك ۱۲۵۹. (الذریعة، ج ۱۵، ص: ۲۶۷)

۴. أعيان الشيعة، ج ۹، ص: ۴۱۰؛ الذریعة، ج ۴، ص: ۳۴۳. يوجد نسخة منه فی الخزانة الرضوية یحتمل إنها خط المؤلف.

امیرالمؤمنین که کشف الحق، کاشف الحق، تحفه بهشت آیین و وسیلة النجاة نیز نامیده شده است (سال تألیف ۱۰۵۸).^۱

مجموعه‌ای با عنوان خرقة علماء از روزبهان بن عماد اصفهانی در دست است که در سال ۱۶۳۵ / ۱۰۴۶ در زمان عبدالله قطب‌شاه تألیف شد و دارای ۶ مقاله درباره‌ی تفسیر، حدیث، فقه، فلسفه، حکمت و علوم متفرقه است.^۲

بعضی از آثار متعددی که در دوران عبدالله قطب‌شاه پدید آمد عبارت‌اند از:

رساله در معرفت نفس به زبان فارسی از مؤلفی ناشناخته،^۳

ترجمه کشکول بهائی، از شیخ احمد شهیدی عاملی به فارسی،^۴ که برای عبدالله قطب‌شاه نگاشت،^۵

کشف الآیات قرآن کریم با عنوان هادیة قطب‌شاهی در استخراج آیات الهی یا الرسالة الواضحة لاستخراج الآیات القرآنیة از مولی محمد علی کربلائی، شاگرد ابن خاتون، که به عبدالله قطب‌شاه اهداء شده است،^۶

نظم لآلی، منظومه‌ای درباره‌ی تجوید از ابوالقاسم مشهدی متخلص به ناظم، تألیف سال ۱۶۵۱ / ۷۱۰۶۱

دبستان مذاهب از ذوالفقار آذر ساسانی؛ وی در دوره‌ی عبدالله به حیدرآباد آمد و

۱. بگفته الذریعه، ج ۲۵، ص: ۸۹، ۱۸۲، ج ۱۸، ص: ۳۲، ج ۱۷، ص: ۲۳۶، مؤلف از سوی محدث نوری به سرقت از حدیقة الشیعة اردبیلی متهم شده است. عده‌ای دیگر قضیه را طوری دیگر فهمیده‌اند، نک: الذریعه، ج ۲۲، ص: ۳۳۴. برای نسخه اثبات امامت نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۷، ص ۳۶۱، ش ۲۹۷۵.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۱۲۸، ش ۴۴۲۲ - ۴۴۲۳.

۳. درباره‌ی آن در الذریعه (ج ۲۱، ص: ۲۶۳) آمده است: رسالة فی معرفة النفس الإنسانیة و قواها و التميز بینها و معرفة کمالها و نقصها، فارسیة فی عدة فصول، الموجود منها ستة بخط العارف محمد باقر الأصفهانی فرغ منه فی حیدرآباد الهند فی غرة رجب ۱۰۵۶ فی بیاض عند المیرزا محمود الکلباسی فی المشهد الرضوی.

۴. الذریعه، ج ۴، ص: ۱۳۰، أعیان الشیعة، ج ۲، ص: ۶۰۳.

۵. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱۱، ص ۴۴۲۴، ش ۴۴۲۴.

۶. الذریعه، ج ۲۵، ص: ۱۵۶، ج ۱۱، ص: ۲۲۹؛ أعیان الشیعة، ج ۹، ص: ۴۳۲.

۷. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۷، ص ۱۲، ش ۲۴۰۸.

تحت حمایت ابن خاتون قرار گرفت.

فرهنگ برهان قاطع از محمد حسین بن خلف تبریزی (متخلص به برهان) در سال ۱۰۶۲ / ۱۶۵۲.

جنگ قطب‌شاهی که مجموعه‌ای از آثار اخلاقی و کلامی از مؤلفی ناشناس متعلق به دوره‌ی عبدالله قطب‌شاه است،

کتابهای مومیایی،^۱ طب فارسی، أسرار الأطباء و شجرة دانش (که شامل رساله‌ای در علم موسیقی است)،^۲ رسالة فی بیان الحرارة الغریزة به عربی^۳ و رساله‌ی خواص ادویه از حکیم نظام الدین أحمد گیلانی (م ۱۶۴۹ / ۱۰۵۹) شاگرد میر محمد باقر الداماد،^۴ حواشی علی حل مشکلات احادیث کتاب من لایحضره الفقیه به عربی نیز از تألیفات اوست.^۵

حدیقة السلاطین که بیشتر سرگذشت دوران عبدالله قطب‌شاه را در بردارد از میرزا نظام الدین احمد صاعدی شیرازی از نزدیکان ابن خاتون،^۶

۱. آقا بزرگ در معرفی مومیائی می‌نویسد: مومیائی للحکیم نظام الدین أحمد الگیلانی تلمذ علی المیر محمد باقر الداماد، سکن حیدرآباد فی عهد السلطان عبدالله القطب‌شاه، و توفی سنة ۱۰۵۹. و له «أسرار الأطباء» و «شجرة دانش» و الأخير موسوعة فارسیة جمعت فیها ۱۰۲ رسالة فی مسائل مختلفة من الطبیعیات و الطب و الفلسفة و الکلام و الدعاء و العلوم الغریبة و التفسیر و الأخلاق و الأدب و المنطق و الموسیقی و الفقه و تاریخ الملوك و العلماء و غیرها، و منها هذه الرسالة فی صفات المومیائی و خواصه. ألف ثمانین رسالة منها - بل الأكثر - بنفسه و انتخب الباقین من كتب غیره من المؤلفین، نسخة منه فی ۴۳۹ ورقة فی (الأصفیة، ۳۹، المجامیع) و بعض رسائله بخط المؤلف تاریخها سنة ۱۰۴۵، و لها فهرس فی الورقة الثامنة و العشرين کتبه بنفسه، و كتب الحکیم السید حسین فی أول الکتاب ترجمة المؤلف. و مر للمؤلف «طب فارسی» فی (۱۵: ۱۴۲). (الذریعة، ج ۵، ص: ۴۷).

۲. الذریعة، ج ۲۳، ص: ۲۵۸.

۳. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۸، ص ۱۰۰، ش ۲۳۳۹.

۴. الذریعة، ج ۱۵، ص: ۱۴۲، ج ۲۳، ص: ۲۷۹. برای نسخه رساله خواص ادویه نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱۰، ص ۱۵۹، ش ۴۱۹۸.

۵. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۴، ص ۳۴، ش ۹۴۴. برای رساله فی النحو نک: همان، ج ۷، ص ۸۵، ش ۲۱۰۳.

۶. نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱، ص ۴۱۵، ش ۳۶۹. تاریخ ۲۱۴. ادیبی به نام نظام الدین احمد بن محمد صالح صدیقی حسینی مؤلف مجمع الصنائع است که آنرا در سال ۱۶۵۰ / ۱۰۶۰ تألیف نمود. (همان، ج ۳، ص ۲۳۶، ش ۱۰۵۰).

لمعات قطب‌شاهی از ابن حسین بن جمال الدین، دانشمند دوره‌ی عبدالله قطب‌شاه،
درباره علم هوا شناسی،

تحفه خانی، ترجمه و شرح خلاصه الحساب از حسین شریف بن حاجی ابراهیم
شهروردی، که در ۱۶ صفر ۱۶۳۶ / ۱۰۴۶ در حیدرآباد پایان یافت و به نام الله‌وردی‌خان
(م ۱۶۵۶ / ۱۰۶۹) تألیف شده است.^۱

جامع التمثیل از میرزا محمد علی حبله رودی، که در سال ۱۰۵۴ (مطابق با: إن المتقین
فی مقام أمين) تألیف یافت و مکرراً در ایران چاپ شده است،

نکات دوام دودمان قطب‌شاهی از حسین حسینی یزدی، سال تألیف ۱۶۳۳ / ۱۰۵۴،^۲
عقائد قطب‌شاهیه، مجموعه‌ای از مقررات و دستور العملها برای ماه محرم که رعایت
آن به دستور عبدالله قطب‌شاه برای همگان الزامی بوده است،^۳

ریاض الصنائع قطب‌شاهی در علم عروض از الفتی حسینی ساوجی (تألیف
۱۶۳۶ / ۱۰۴۶)،^۴

روضه گلشن قطب‌شاهی از مولانا الفتی یزدی، و رساله‌ای در علم عروض از او،^۵
مآثر قطب‌شاهی از محمد بن عبدالله نیشابوری که تکمله تاریخ محمد قطب‌شاه است
و حوادث دوره‌ی وی را تا رحلتش در سال ۱۶۲۵ / ۱۰۳۵ یادداشت نموده است،
لذت النساء، ترجمه کتاب کوکھشاستر از محمد قلی جامی از سنسکریت درباره‌ی
امور جنسی (۱۶۲۶ / ۱۰۳۶)،^۶

عالمی دیگر به نام سید قاسم بن میر نور الله مثنوی مطلع الشمس در موضوع تجوید را

۱. همان، ج ۹، ص ۲۳۸، ش ۳۸۹۰.

۲. نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ، ج ۷، ص ۲۹۰، ش ۲۸۶۰ - ۲۸۶۱.

۳. همان، ج ۷، ص ۲۹۶، ش ۲۸۷۱.

۴. همان، ج ۳، ص ۲۳۶، ش ۱۰۴۹.

۵. نسخه‌های از آن موجود است؛ نک: دکتر حیدر ضابط، همان.

۶. درباره‌ی نسخه‌های آن نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ، ج ۵، ص ۱۲۲، ش

به سال ۱۰۴۵ در حیدرآباد ایراد کرد.^۱ مجموعه‌ای از نامه‌های سلاطین دکن و شاهان صفویه به عنوان مکاتیب زمانه سلاطین صفویه در کتابخانه‌ی آصفیه‌ی حیدرآباد موجود است.

شاعرانی نیز مانند میر رفیع دستور^۲ و محمد قاسم مشهدی متخلص به ارسلان^۳ شمس اصفهانی،^۴ میر رضی بن میر تراب رضوی مشهدی، سالک یزدی، محمد قاسم قسمت مشهدی، فرج الله شوشتری،^۵ میر محمد کاظم حسینی متخلص به کریم (منشی قصیده گنجنامه^۶)، بیان اصفهانی،^۷ عبدالله امانی، رونقی همدانی، غیاث‌الدین علی منصف تهرانی (اصفهانی)، سید رضا دانش مشهدی، میرزا ابو تراب فطرت مشهدی (م ۱۰۶۰/۱۶۵۰)، شیخ عبد اللطیف خلقی شوشتری، در این دوره از ایران آمده، ساکن حیدرآباد شدند.

◀ آخرین دوره‌ی حکومت قطب‌شاهان

ابوالحسن (۱۶۷۲ - ۱۶۸۶ / ۱۰۸۳ - ۱۰۹۸) داماد عبدالله، آخرین شاه سلسله قطب‌شاهان است. جریانات فرهنگی که در دوره‌ی میر مؤمن پایه ریزی شد و در دوره‌ی عبدالله توسعه یافت، در زمان ابوالحسن ادامه داشت. علاوه بر کسانی که از قبل در حیدرآباد ساکن بوده‌اند بعضی از عالمانی که در این دوره در حیدرآباد فعالیت علمی داشته‌اند عبارت اند از:

سیدجمال الدین ابن ابی الحسن حسینی موسوی عاملی (م ۱۶۸۷ / ۱۰۹۸) او از عالمانی

۱. الذریعه، ج ۱۹، ص: ۲۹۸؛ مثنوی مطلع الشمس للسید قاسم بن المیر نور الله، فی التجوید اوله: ای به نام تست مفتاح کلام هر زبان نظمه بحیدرآباد فی ۱۰۴۵ یوجد فی (الرضویة: ۳۲ تجوید) من القرن الحادی عشر، من موقوفات ابن خاتون سنة ۱۰۶۷ کما فی فهرسها.

۲. الذریعه، ج ۹، ص: ۳۷۸.

۳. أعیان الشیعة، ج ۱۰، ص: ۴۱.

۴. دکتر حیدر ضابط، همان.

۵. برای انتخاب دیوان فرج نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۱۱، ش

۱۸۳۱.

۶. دکتر حیدر ضابط بنقل از صادق نقوی در: *Iran-Deccan Relations, Hyderabad, 1994*.

۷. همان، بنقل از محبوب الزمن.

است که در دوران سلطنت ابوالحسن قطب‌شاه در حیدرآباد سمت مرجعیت دینی داشته است.^۱

شیخ مذهب الدین أحمد بن عبد الرضا (بصری)، معاصر حر عاملی، به خراسان رفته مدتی آنجا بسر برد (۱۰۶۸ - ۱۰۸۰). سپس وی از راه کابل، قندهار و شاهجهان آباد راهی حیدرآباد شد. در اعیان الشیعه فهرستی از ۱۹ تألیفات وی آمد است و طبق بعضی از تفصیلی که در الذریعه آمده تعدادی از آنها را میان سالهای ۱۰۸۱ - ۱۰۸۵ در حیدرآباد نوشته است.^۲

۱. حر عاملی در ذکر اسم وی می‌نویسد: «السید جمال الدین بن علی نورالدین ابن علی بن الحسین المشتهر بابن ابی الحسن الحسینی الموسوی العاملی؛ و در تکمله أمل‌الآمل می‌افزاید: «ذکره فی الأصل و ذکر ارتحاله إلى حیدرآباد، قال: و هو الان سکن بها مرجع فضلائها و اکابرها. روی عن أبيه و جده لامة الشيخ نجيب الدين. أقام مدة بدمشق يحضر عالي مجلس السيد العلامة محمد بن حمزة نقيب الاشراف، ثم ارتحل إلى مكة عند والده حيث كان ساكنا بها، ثم بعد مدة ارتحل إلى اليمن أيام أحمد ابن الامام الحسن، و بعد مدة ارتحل إلى حیدرآباد الهند، و كان المرجع العام هناك، و عظمه الملك أبو الحسن، و لما نكب الملك سنة ۱۰۸۳ تقلبت الأمور و توفي السيد سنة ألف و ثمان و تسعين». سپس از قول برادر زاده وی در نزهة الجلس می‌افزاید: «ثم انه أقلم بالدكن و اختارها مقرا و سکن، و ما زال بها مقيما بزم و سؤدد و جاه و مکان مکین بجانب سلطانه ابی الحسن قطب‌شاه، يقصده العفاة من كل مكان فيمتعون بالفضل و الإحسان كأنه في عصره سليمان، و ما برح في دلالة و رئاسة و إكرام و كرم يخجل قطر الغمام إلى أن دعاه إلى قربه رب العباد فنقله إلى الجنة من حیدرآباد. قدس الله روحه الطاهرة و أفاض عليه شتایب رحمت متواترة. و له النظم الجيد الفريد، الفائق على نظم جرير و لبید...» طبق گفته اعیان الشیعه، وی برادر زاده‌ی صاحب مدارک می‌باشد. (تکملة أمل‌الآمل، ص: ۱۲۱، أمل‌الآمل، ج ۱، ص: ۴۵، أعيان الشيعة، ج ۴، ص: ۲۱۷).

۲. (۱) کتاب تحفة ذخائر كنوز الأخبار فی بیان ما يحتاج إلى التوضيح من الأخبار فی مجلدين ينقل عنه فی دانشوران ناصری (۲) آداب المناظرة ألفه فی حیدرآباد الدكن سنة ۱۰۸۱ و هو مختصر يذكر بعد الآداب من باب المثال مسألة حدوث العالم و احتیاجه إلى المؤثر و يذكر كيفية المناظرة فيها و آخره فالعالم له مؤثر و هو المطلوب و هو ضمن مجموعة لطيفة من رسائل المصنف ألفها من سنة ۱۰۷۷ إلى سنة ۱۰۸۵ و توجد فی بعض خزائن الكتب فی النجف (۳) عمدة الاعتماد فی كيفية الاجتهاد ألفه فی کابل سنة ۱۰۸۰ (۴) العبرة الشافية و الفكرة الوافية فی الكلمات الحکمیة و النكات الاخلاقية (۵) العبرة العامة و الفكرة التامة فی المواعظ و الحكم من الخطب و الاشعار و التواريخ و الآثار (۶) التحفة الصفوية فی الأنباء النبوية ذکر فيه انه ألفه بقندهار بالتماس بعض علمائها ذکر فيه الأحاديث المختصرة المروية عن النبي ص على ترتيب حروف المعجم فرغ منه سنة ۱۰۷۹ (۷) التحفة العلوية فی الأحاديث النبوية (۸) الزبدة فی المعانی و البیان و البديع (۹) مختصره الموسوم بخلاصة الزبدة (۱۰) رسالة فی القيافة (۱۱)

شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی (فرزند محمد بن سعید بن ناصر بحرانی) (متولد ۱۶۰۵/۱۰۱۴ و متوفی ۱۶۷۷/۱۰۸۸ یا ۱۶۸۰/۱۰۹۱) در بحرین به دنیا آمد و در جوانی به ایران رفته ساکن شیراز گردید و در دوره حکومت عبدالله قطب‌شاه به هند آمده ساکن حیدرآباد شد و در آنجا به ریاست علمی نایل آمد.^۱

→

رسالة فی التجوید (۱۲) فائق المقال فی الحديث و الرجال فرغ منه سنة ۱۰۸۵ بحیدرآباد الهند (۱۳) غوث العالم فی حدوث العالم و رد القائلین بالقدم (۱۴) رسالة الأخلاق - و لعلها هی العبرة الشافية المتقدمة - (۱۵) الرسالة الفلكية فی الهيئة ألفها بقرية أذکان من قرى خراسان سنة ۱۰۷۷ (۱۶) المنهج القويم. (۱۷) فائق المقال فی الرجال ألفه فی حیدرآباد الهند سنة ۱۰۸۱ (۱۸) تحفة ذخائر كنوز الأخبار فی بیان ما یحتاج إلى التوضیح من الاخبار فی مجلدين أدرج فی ثانيهما الرسالة العددية للمفيد فی رد الصدوق (۱۹) الدرّة النجفية و علیها تقریظ لاستاذہ محمد بن الحسن الحر صاحب الوسائل بتاريخ ۱۰۷۵ و له رسائل غیر ذلك لم تحضرنا اسماءها الفها من سنة ۱۰۷۷ إلى سنة ۱۰۸۵ و توجد ضمن مجموعة فی بعض مكتبات النجف. (أعيان الشیعة، ج ۲، ص: ۶۲۴). نیز نک: مستدرکات أعيان الشیعة، ج ۵، ص: ۸۸؛ موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص: ۳۱؛ الذریعة، ج ۱، ص: ۳۸۰ (أخلاق مذهب الدین)، ج ۱، ص: ۳۰ (آداب المناظرة)؛ ج ۳، ص: ۳۶۲ (تجوید القرآن)؛ ج ۱۶، ص: ۹۱ (فائق المقال فی علم الحديث و الرجال)؛ ج ۷، ص: ۵ (کتاب الحساب)؛ ج ۳، ص: ۴۳۳ (تحفة ذخائر كنوز الأخبار).

نیز نک: فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۴، ص: ۸۰ - ۸۶، ش ۱۰۲۷ - ۱۰۲۵ برای: (العافية الوافية، و سه مجموعه که شامل عناوینی بدست مؤلف است: زیارة الاثمة، الاثنا عشرة منظومة العربية، التوسلية الاثنا عشرية الفارسية؛ الرسالة فی علم اصول الحديث؛ رسالة الفقه؛ رساله‌ای در باب وضو؛ رساله‌ای در باب زکات؛ رساله‌ای در باب حج؛ الرسالة فی علم اصول الدین؛ الرسالة فی الهيئة؛ لآلی المنطق؛ رسالة التجوید؛ الرسالة فی علم النحو؛ الرسالة فی الصرف؛ الرسالة فی علم اصول الفقه؛ الرسالة فی علم النحو؛ الرسالة فی علمی المعانی والبیان؛ رساله دیگر در همان موضوع؛ رسالة التصوف؛ الرسالة فی اصول الدین؛ رسالة المنطق؛ انوار الصلاة و ازهار النجاة؛ تحریم الننا؛ تحقیق مشهور الرجالین؛ همان، ج ۵، ص ۱۰۶، ش ۱۵۲۷ برای ادعیه‌ی الیوم واللیلة.

۱. أعيان الشیعة، ج ۴، ص: ۲۱۷، درباره‌ی او می‌نویسد: و فی لؤلؤة البحرین الشیخ الجلیل جعفر ابن کمال الدین البحرانی اخبرنی والدی ان المترجم و الشیخ صالح بن عبد الکرم الکرزکانی البحرانی خرجا من البحرین لضیق المعیشة إلى بلاد شیراز و بقیا فیها برهة من الزمان و كانت مملوئة بالفلاء الأعیان ثم انهما اتفقا علی ان یمضی أحدهما إلى الهند و یقیم الآخر فی بلاد المعجم فأیهما أنری أولاً أعان الآخر فاسافر الشیخ جعفر إلى بلاد الهند و استوطن حیدرآباد و بقی الشیخ صالح فی شیراز فکان من التوفیقات الربانیة ان کلا منهما صار علما للعباد و مرجعا فی تلك البلاد و انقادت لهما ازمة الأمور و حازا سعادة الدنیا و الدین، و قد توفي الشیخ جعفر فی حیدرآباد سنة ۱۰۸۸... و فی أنوار البدرین العالم العامل الربانی العلامة الفهامة الشیخ جعفر بن کمال الدین البحرانی کان من العلماء الاعلام و الفقهاء الأجلاء الکرام أركان الايمان و الاسلام ثم قال و هذا الشیخ الجلیل من کبار العلماء

شیخ احمد بحرانی (ابن صالح بن حاجی - یا احمد - ابن علی بن عبد الحسین بن شیهه درازی بحرانی جهرمی) (متولد ۱۶۶۴ / ۱۰۷۵ و متوفی ۱۷۱۲ / ۱۱۲۴). وی که از آل عصفور بود، بعد از وفات شیخ جعفر به هند آمد و در جای وی به ریاست علمی نایل گردید. بعد از سقوط حیدرآباد به ایران بازگشت و ساکن جهرم شد.^۱ الذریعه رساله البشارة لطلاب الاستخارة را به عنوان تصنیف او نام می برد.^۲

شیخ احمد بن سلامه نجفی تمیمی جزائری نیز که هم دوره‌ی حر عاملی است، متعلق به همین زمان است. وی مؤلف التحفة السلطانية شرحی بر کتاب المیراث ارشاد الازدهان است که برای عبدالله قطب‌شاه نوشت (تألیف ۱۶۶۷ / ۱۰۷۸). او در زمان حر عاملی (م ۱۶۹۲ / ۱۱۰۴) قاضی حیدرآباد بوده است.^۳

الماملین و أساطین الملة و الدین و من جملة مشایخ السید الجلیل السید نعمة‌الله الجزائری فی شیراز ذکره فی الأنوار النعمانية و کشکوله زهر الربیع و من مشایخ السید علی خان الشیرازی شارح الصحیفة و یعبر عنه فی السلافة بشیخنا العلامة کثیرا.

درباره‌ی مؤلفات او آورده است: قال الشیخ یوسف البحرانی فی لؤلؤة البحرین: لم أفق علی شیء من المصنفات. و لكن فی مستدرکات الوسائل عن المجموعة الأتفة الذکر و له تصانیف شتی و تعلیقات لا تحصی فی علمی التفسیر و الحدیث و علوم العربیة و غیرها إلى ان عد منها اللباب الذی أرسله إلى تلمیذه السید علی خان الشیرازی و جرى بینهما أبیات فیه.

درباره‌ی او در موسوعة الفقهاء آمده است:... ثم قصد بلاد الهند، فاستقر فی حیدرآباد فی عهد السلطان عبدالله قطب‌شاه، و بث بها علمه، حتی حاز الرئاسة العلمیة، و أصبح المعول علیه هناك تلتزم علیه و روى عنه جماعة، منهم: السید نعمة‌الله الجزائری بشیراز، و السید علی خان المدنی صاحب «سلافة العصر» و أنفی فیه علیه کثیرا و وصفه بشیخنا العلامة، و سلیمان بن علی بن سلیمان بن أبی ظبیه الشاخوری، و محمد بن عبد الحسین بن معن البغدادی، قرأ علیه «الروضة البهیة فی شرح الملمعة الدمشقیة» فی الفقه للشهید الثانی، و محمد حسین بن مقصود علی الطالقانی و له منه إجازة علی ظهر، «مختلف الشیعة إلى أحكام الشریعة» للعلامة الحلی تاریخها سنة (۱۰۶۷ هـ) و صنف کتاب اللباب، و أرجوزة فی القرائة و التجوید سخاها الکامل فی الصناعة و له تعلیقات کثیرة علی کتب التفسیر و الحدیث و علوم العربیة و غیرها توفی بحیدرآباد سنة إحدى و تسعين و ألف، و قیل سنة ثمان و ثمانین و ألف. (موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص: ۶۱). درباره‌ی دیوانش نک: الذریعه، ج ۹، ص: ۹۴، و درباره‌ی کتاب اللباب نک: همان، ج ۱۸، ص: ۲۷۳.

۱. أعیان الشیعة، ج ۲، ص: ۶۰۵، مستدرکات أعیان الشیعة، ج ۲، ص: ۷۷.

۲. الذریعه، ج ۳، ص: ۱۱۴.

۳. أمل الأمل، ج ۲، ص: ۱۵، أعیان الشیعة، ج ۲، ص: ۵۹۹، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص: ۳۸۶، برای نسخه‌ای از

عالمی دیگر به نام شیخ عبد النبی بن أحمد العاملی النباطی نیز در این زمان در حیدرآباد سمت قاضی را داشته است.^۱ احتمالاً در همین دوره مغیث الدین محمد بن شمس الدین محمد حسینی طهرانی ترجمه‌ی *الدروع الواقیه*، تألیف ابن طاؤس، را در اورنگ آباد برای میر منصور نگاشته است.^۲

میان شخصیت‌های علمی و ادبی این دوره میتوان از ملا فرج الله شوشتری (م ۱۱۰۰/۱۶۸۸) نام برد که از مشاهیر علمای حیدرآباد بوده است.^۳ عبد الرشید بن نورالدین تستری، که عالمی شیعی بود، در مسافرتی به حیدرآباد با فرج الله و نظام الدین احمد حسینی والد سید علی خان ملاقات نمود. اما معلوم نیست وی چه مدتی در آنجا بوده، ولی متعاقباً به شوشتر بازگشته است.^۴

چیزی که درباره‌ی اکثریت عالمان دینی که از ایران یا مناطق دیگر راهسپار دکن شدند جلب توجه می‌کند این است که آنها یا عرب بودند یا بنحوی سوابق عربی داشته‌اند؛ لذا می‌بینیم که اکثر عالمانی که بعد از میر محمد مؤمن به حیدرآباد آمدند عاملی و بحرانی‌اند یا جزائری، شوشتری و نجفی.

→

التحفة السلطانیة نک: فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۴، ص ۱۵۵، ش ۱۱۳۷.
۱. أمل الآمل، ج ۱، ص: ۱۱۶؛ الشیخ عبد النبی بن أحمد العاملی النباطی، فاضل عالم جلیل فقیه معاصر قاضی حیدرآباد.

۲. نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۸، ص ۴۳، ش ۳۰۹۷، برای نسخه‌ای از ترجمه دروع.
۳. مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۷، ص: ۲۰۹. در الذریعة در ضمن مدخلی مربوط به دیوان او آمده است: دیوان الشیخ فرج الله بن محمد بن درویش الحویزی الدارابجردی المعاصر للشیخ الحر. ترجمه فی الأمل و ذکر أن دیوانه کبیر و قال فی (السلافة- ص ۱۹۲) رأیته و کان فوق السبعین و ترجمه فی (سرو- ص ۴۹) و نجوم السماء- ص ۱۴۷ و الریحانة. و گلشن- ص ۳۱۴. و نتایج- ص ۵۴۲. و قال فی تش- ص ۲۶۳. إنه ذهب إلی حیدرآباد دکن ثم أورد شعره. و نقل عن دیوانه فی (نر ۹- ص ۳۳۴) و نسبه إلی تستر و فی (تغ ص ۱۰۰) أنه مات ۱۱۰۰. (الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ج ۹، ص: ۸۱۸).

۴. در موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص: ۱۴۷، ضمن شرح حال او آمده است: و قد صنف المترجم شرحاً علی «الإستبصار» للشیخ الطوسی، و کتاب سوانح البال المشتمل علی نتائج أفكاره فی فنون علم الشعر و الانشاء و کتب فی سنة (۱۰۷۳ هـ) تقریظاً علی کتاب «نور الثقلین» فی التفسیر لصدیقه عبد علی بن جمعة العروسی لم نقف علی تاریخ وفاته.

◀ قرن دوازدهم

با سقوط حیدرآباد در سال ۱۶۸۶/ ۱۰۹۸ بدست قوای اورنگ‌زیب عالمگیر، امپراتور گورکانی که مصمم بود تمام دکن را زیر سلطه دهلی بیاورد، یکی از دوره‌های بی نظیر در تاریخ تشیع در دکن پایان یافت. ولی با ظهور سلطنت شیعی اُود (۱۷۳۲ - ۱۸۵۶/ ۱۱۴۵ - ۱۲۷۳) با مرکزیت لکهنؤ در شمال هندوستان دوره جدیدی در تاریخ تشیع در شمال آغاز شد. در سایه‌ی سلاطین اُود عالمان بسیاری از خانواده‌های هندی پدید آمدند و رهبری فرهنگی جوامع شیعی هند را بدست گرفتند. با شمار و اعتبار علمی عالمان بومی و نیز آثاری که پدید آوردند و مدارس دینی که تاسیس کردند جامعه شیعی اُود از نظر فرهنگی به رشد نسبی نایل گردید اگر چه از نظر سیاسی فاقد شعور و توانمندی لازم برای مقاومت در برابر توسعه قدرت انگلیسیها بود.

نقش اُود در توسعه‌ی روابط با مراکز علمی در عراق و ایران باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. ولی به نظر می‌رسد که با سقوط حیدرآباد روابط فرهنگی ایران و دکن، که شاید بیش از شمال قوی‌تر و دارای سوابق چندین ساله بود، به سستی گرائید. لذا در این دوره چندان اثری از حضور توانمند عالمان ایرانی و عراقی در حیدرآباد مانند گذشته در منابع یافت نمی‌شود.^۱ ولی با این حال ممکن نبود روابطی که در گذشته به چنان قوتی رسیده

۱. یکی از نشانه‌های اضمحلال تدریجی و کم‌رنگ شدن فرهنگ علمی شیعه در دکن با زوال قطب‌شاهان، نسخ خطی کتابهایی است که از قرن ۱۰ و ۱۱ به بعد در کتابخانه موزه سالارچنگ باقی مانده است. مقایسه‌ی نسخه‌های موجود از ادوار گذشته که اکثر آنها در حیدرآباد و یا در شهرهای دکن نوشته شد با عناوینی که متعلق به نسخ ادوار بعدی است این روند رو به زوال را به وضوح نشان میدهد:

نسخه‌های مربوط به دوره‌ی عادل‌شاهان:

شرح کلیات القانون از شمس الدین محمد آملی (با مهر ابراهیم عادل‌شاه دوم؛ مخطوطات عربی، ج ۸، ص ۷۲، ش ۲۲۷۷، به تاریخ ۱۵۰۰/ ۹۰۶)؛

تفسیر الکشاف (همان، ج ۳، ص ۱۹، ش ۴۰۱)؛

الثلاثیات (احادیث نبوی) (همان، ج ۳، ص ۹۶۶، ش ۵۶۳)؛

نهاية الاحکام شیخ طوسی (۱۵۷۷ یا مهر سلطان محمد عادل‌شاه، همان، ج ۴، ص ۱۲۳، ش ۱۰۷۹، کاتب: محمد بن علی بردولی عاملی، به تاریخ ۱۵۷۷/ ۹۸۵)؛

→

المهذب البارع فی شرح مختصر النافع (با مهر سلطان محمد عادلشاه، همان، ج ۴، ص ۱۴۴، ش ۱۱۱۶، نسخه نیمه قرن ۱۷/۱۱)؛

تحریر اقلیدس (بامهر ابراهیم عادلشاه دوم، همان، ج ۸، ص ۳، ش ۲۱۸۱، به تاریخ رمضان ۱۰۱۴)

عین العلم و زین الحلم (همان، ج ۵، ص ۱۵۵، ش ۱۶۰۲، به تاریخ ۱۶۶۸/۱۰۷۹)

ارشاد الاذهان الی احکام الایمان (همان، ج ۴، ص ۱۵۴، ش ۱۱۳۴، کاتب: حسن علی بن محمود شیایکی شیرازی، به تاریخ ۱۶۷۳/۱۰۸۴ در شهر بیدر)؛

قواعد الاحکام (با مهر محمد عادل شاه، همان، ج ۴، ص ۱۵۷، ش ۱۱۴۱، کاتب: محمد بن حسن بن علی طبری، به تاریخ ۱۳۴۰/۷۴۱)؛

نسخه‌های کتب عربی مربوط به دوره‌ی قطب‌شاهان:

کتاب القانون (بامهرهای محمد قلی، و محمد قطب‌شاه، مخطوطات عربی، ج ۸، ص ۶۸، ش ۲۲۷۲).

مجموعه رسائل فلسفی (مخطوطات عربی، ج ۶، ص ۱۴۲، ش ۱۸۸۵، به تاریخ ۱۶۰۸/۱۰۱۷)

رسائل العاملی (از شیخ بهائی) (همان، ج ۸، ص ۳۹، ش ۲۲۳۶، به تاریخ ۱۶۰۲/۱۰۱۰)

زبدة البیان فی تفسیر آیات القرآن اربیلی (کتابخانه محمد قطب‌شاه، همان، ج ۴، ص ۹، ش ۸۹۸)؛

الحاشیة علی المطول (کتابخانه محمد قطب‌شاه، همان، ج ۷، ص ۱۰۷، ش ۲۱۳۸)

مختلف الشیعة فی احکام الشریعة (کتاب الحج) (همان، ج ۴، ص ۱۶۰، ش ۱۱۴۸، کاتب: حسن بن عبدالله بحرانی، به تاریخ ۱۶۳۴/۱۰۴۳)

تمهید القواعد از شهید ثانی (همان، ج ۴، ص ۱۸۲، ش ۱۱۸۷، کاتب: احمد نیمه اول قرن ۱۷/۱۱، نسخه شخصی ابن خاتون)

شرح الفیة (همان، ج ۷، ص ۶۹، ش ۲۰۷۵، کاتب: طیفور بن سلطان محمد بسطامی، به تاریخ ۱۶۴۹۰/۱۰۵۹)؛

تحصیل المنافع (تلخیص مختصر النافع) (همان، ج ۴، ص ۱۴۲، ش ۱۱۱۳، کاتب: خلف بن محمد بحرانی، به تاریخ ۱۶۶۰/۱۰۷۰)؛

شرح اشارات (همان، ج ۶، ص ۸۴، ش ۱۷۸۲، کاتب: شیخ کرم علی عاشوری، به تاریخ ۱۶۶۰/۱۰۷۱)؛

الهدایة فی الاصول والفروع از شیخ صدوق (همان، ج ۴، ص ۱۲۲، ش ۱۰۷۸، کاتب: خلف بن محمد بحرانی، به تاریخ ۱۶۶۷/۱۰۷۷)؛

اعتقادات صدوق (همان، ج ۴، ص ۲۱۱، ش ۱۲۲۵، کاتب: خلف بن محمد بحرانی، به تاریخ ۱۶۶۶/۱۰۷۶)؛

التحفة السلطانیة (شرح کتاب المیراث ارشاد الاذهان) (همان، ج ۴، ص ۱۵۵، ش ۱۱۵۵، کاتب: محمد علی بن جلال الدین، به تاریخ ۱۶۶۸/۱۰۷۹)؛

مصباح المتجهد (همان، ج ۵، ص ۸۱، ش ۱۴۸۰، کاتب: محمد عابد استرآبادی - برای میرزا محمد، به تاریخ ۱۶۷۵/۱۰۸۰)؛

المختصر النافع (همان، ج ۴، ص ۱۴۰، ش ۱۱۰۸، کاتب: ابراهیم بن محراب نریمان مازندرانی، در محل دارالشفاء،

- به تاریخ ۱۶۷۳ / ۱۰۸۴؛
- مختلف الشيعة في احكام الشريعة (كتاب العتق تا كتاب الديات) (همان، ج ۴، ص ۱۶۰، ش ۱۱۴۸، کاتب: محمد صادق بن جعفر حلبی نخجوانی، به تاریخ ۱۶۷۵ / ۱۰۸۵)
- معالم الدين (همان، ج ۴، ص ۱۰۹، ش ۱۰۶۰، به تاریخ ۱۶۸۳ / ۱۰۹۴؛
- اثولوجيا (همان، ج ۶، ص ۸۰، ش ۱۷۷۶، به تاریخ ۱۶۹۲ / ۱۱۰۳؛
- نسخه‌های کتابهای فارسی مربوط به دوره‌ی قطب‌شاهان:
- کیمیای سعادت (بامهرهای ابراهیم قطب‌شاه، محمد قلی، محمد قطب، و عبدالله قطب‌شاه؛ مخطوطات فارسی، ج ۸، ص ۱۰۶، ش ۳۲۰۷؛
- ذخیره خوارزمشاهی (بامهرهای ابراهیم قطب‌شاه، محمد قلی، محمد قطب، و عبدالله قطب‌شاه، همان، ج ۱۰، ص ۹۶، ش ۳۹۴۹؛
- خمسه نظامی (کتابخانه محمد قطب‌شاه، مخطوطات فارسی، ج ۴، ص ۵۸، ش ۱۱۸۳؛
- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز (کتابخانه محمد قطب‌شاه، همان، ج ۴، ص ۱۶۰، ش ۱۳۷۹؛
- اخلاق ناصری (کتابخانه محمد قطب‌شاه، همان، ج ۹، ص ۲۱، ش ۳۵۲۱؛
- نفائس الفنون فی عرائس العیون (کتابخانه عبدالله قطب‌شاه، همان، ج ۹، ص ۲، ش ۳۴۹۶، کاتب: نظاما بن عبدالله شیرازی، ۱۶۲۵ / ۱۰۳۵؛
- چهار مقاله از نظامی عروضی سمرقندی (کتابخانه عبدالله قطب‌شاه، همان، ج ۳، ص ۶، ش ۶۶۵، کاتب: عرب کاتب شیرازی، نیمه جمادی الاولی ۱۶۴۸ / ۱۰۵۸)
- نسخه‌های مربوط به قرن ۱۸ / ۱۲ که در حیدرآباد نوشته شد:
- تلخیص مصباح کفعمی (مخطوطات عربی، ج ۵، ص ۹۸، ش ۱۵۱۱، کاتب: محمد جعفر بن محمد هاشم، به تاریخ ۱۷۱۶ / ۱۱۲۸؛
- مسالك الافهام (همان، ج ۴، ص ۱۲۹، ش ۱۰۸۹، کاتب: رضی بن نورالدین موسوی شوشتری، به تاریخ ۱۷۵۹ / ۱۱۷۳؛ نسخه‌های زیر نیز بدست وی می‌باشد؛
- مسالك الافهام (نسخهای دیگر از کتاب الطهارة تا کتاب الوکالة) (همان، ج ۴، ص ۱۳۰، ش ۱۰۹۱، کاتب: همان، به تاریخ ۱۷۶۰ / ۱۱۷۴؛
- العقد الطهماسبی از حسین بن عبد الصمد پدر شیخ بهائی (همان، ج ۴، ص ۱۸۳، ش ۱۱۸۹، کاتب: همان، به تاریخ ۱۷۵۱ / ۱۱۶۵؛
- مفاتیح الشرائع، تألیف فیض کاشانی (همان، ج ۴، ص ۱۹۳، ش ۱۲۰۲، کاتب: همان، به تاریخ ۱۷۵۴ / ۱۱۶۷؛
- الحاشیة القديمة علی شرح التجرید (همان، ج ۴، ص ۲۲۴، ش ۱۲۴۷، کاتب: همان؛
- الفیه (همان، ج ۷، ص ۶۶، ش ۲۰۶۷، کاتب: همان، بتاریخ ۱۷۶۶ / ۱۱۸۰؛
- نسخه‌های مربوط به قرن ۱۹ / ۱۳ که در حیدرآباد نوشته شد:

یکدفعه بکلی معدوم گردد.

قرن دوازدهم هجری در هند قرن هرج و مرج و آشوب است. در این دوره امپراتوری گورکانیان دچار تزلزل شده و موجب گسترش تسلط انگلیسی ها بر اکثر بلاد هند گردید. ولی بعثت استقرار دولت آصف-جاهان از دهه سوم این قرن، که اکثر شاهان آنها سنیان معتدل بوده‌اند، حیدرآباد توانسته است این دوره‌ی پر آشوب را با امنیت و آسایش نسبی پشت سر بگذارد.

با پریشانی امپراتوری گورکانیان در شمال سیل نیروهای تحصیل کرده و کارآمد به حیدرآباد سرازیر شد و این روند کم و بیش تا سقوط دولت آصف-جاهان در سال ۱۹۴۸ م ادامه داشت. لذا با وجود دستیابی به نیروی انسانی کارآمد و متخصص از شمال چندان

→

الادعية بعد الصلاة (مخطوطات عربی، ج ۵، ص ۷۸، ش ۱۴۷۳، کاتب: نجم الدین - برای میر عالم، به تاریخ ۱۷۹۲ / ۱۲۰۹)؛

القوانين المحكمة (تألیف ۱۸۱۵ / ۱۲۳۱) از ابوالقاسم بن حسن جیلانی قمی (م ۱۷۹۱ / ۱۲۰۵) (همان، ج ۴، ص ۱۱۶، ش ۱۰۷۱، کاتب: آیت الله حسین محلاتی، به تاریخ ۱۸۱۵ / ۱۲۳۰)؛

هدية المؤمنين و تحفة الراغبین تألیف نعمة الله جزائری (همان، ج ۴، ص ۱۹۸، ش ۱۲۰۹، کاتب: ابوالقاسم موسوی میر عالم، به تاریخ ۱۷۶۷ / ۱۱۸۱)؛

المجموعة فی الادعية (فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۳۷، ش ۱۵۷۴، کاتب: میرزا احمد شریف مروی چ برای منیر الملک، به تاریخ ۱۸۱۸ / ۱۲۳۴)؛

دعاء الاحتجاب (فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۴۰، ش ۱۳۹۳، کاتب: میرزا احمد مروی چ برای صاحب بیگم زن منیر الملک، به تاریخ ۱۸۲۰ / ۱۲۳۵)؛

دعاء الاعتصام (فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۸۷، ش ۱۳۹۱، کاتب: میرزا احمد شریف مروی چ برای منیر الملک، به تاریخ ۱۸۲۰ / ۱۲۳۵)؛

ادعية ایام الاسبوع (فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۷۵، ش ۱۴۶۸، کاتب: علی یاور خان، به تاریخ ۱۸۲۳ / ۱۲۳۸)؛

کتاب القانون (ابن سینا) (فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۸، ص ۶۶، ش ۲۲۶۹، کاتب: جعفر علی، به تاریخ ۱۸۲۸ / ۱۲۴۳ در مدرسه حکیم غلام علی خان)؛

ادعية ایام الاسبوع (فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۷۶، ش ۱۴۶۹، کاتب: محمد طاهر شیرازی، به تاریخ ۱۸۳۱ / ۱۲۴۷)؛

حرز الیمانی (فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۴۲، ش ۱۳۹۷، کاتب: محمد حسین بن حسن علوی در زمان آصف‌جاه پنجم، به تاریخ ۱۸۶۶ / ۱۲۸۲).

نیازی به مهاجرت ایرانیان به آن دیار باقی نماند.

مطالعات لازم برای روشن شدن وضع عمومی شیعیان در دکن بعد از سقوط دولت قطب شاهان و بویژه وضعیت نخبگان آنان صورت نگرفته است. ولی آنچه مسلم است آنها در کنار دیگر مسلمانان و اقوام هندی شتون مذهبی خود را همچنان ادامه داده هویت خویش را حفظ نمودند. شاهد ما در این مورد کتاب *گلزار آصفیه* است. در این کتاب که تاریخ حیدرآباد از ابتدای دوره قطب شاهان تا سال ۱۸۴۴/۱۲۶۰ به رشته تحریر در آمده، گزارش تفصیلی از برگزاری مراسم عزاداری در ماه محرم در آن شهر آمده است. از این گزارش به وضوح آشکار است که تمام اقشار مردم، از مردم عادی گرفته تا امیران و درباریان و حتی خود پادشاه و خانواده‌ی سلطنتی، و همه‌ی اقوام اعم از شیعه و سنی و حتی هندوها، در عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام شرکت فعالانه داشته اند که شاید در تاریخ کم نظیر باشد.^۱ روشن است که این مراسم و فرهنگ عزاداری میراثی است که از گذشته‌ی حیدرآباد باقی مانده و در طول یک و نیم قرن بعد از سقوط قطب شاهان همچنان با قوت ادامه یافت. فرهنگ شیعی حیدرآباد، آصف‌جاهان و متعلقین آنها را که طبقه‌ی حاکم بوده‌اند شدیداً تحت تاثیر قرار داد و این نفوذ تا آخرین دوره این سلطنت کاملاً آشکار است. تسننی که در این دوره بر حیدرآباد حاکم بوده «تسنن دوازده امامی» است. به نظر می‌رسد سیاست‌های تفرقه افکنانه انگلیسیها از یک طرف و انتشار افکار این تیمچه در هند توسط امثال سید احمد سرهندی که بعداً توسط خانواده‌ی شاه ولی الله دهلوی و عوامل وهابی به شدت پیگیری شد از سوی دیگر، در تخریب تدریجی این فرهنگ نقش عمده‌ای داشته است.

۱. نک: تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، از خواجه غلام حسین خان، ص ۵۶۰ - ۵۸۸. وی که از اهل سنت است، پس از بیان مراسم عزاداری زیر عنوان «ذکر عشره محرم الحرام در بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد» که در آن قصیده‌ای در نعت رسول اکرم (ص) و منقبتی در مقام امیرمؤمنان (در منقبت جناب ولایت پناه صلوٰة الله و سلامه علیه) و نیز منقبتی در مقام امام رضا (ع) نقل می‌کند (منقبت در شان جناب شاه خراسان علی ابن موسی رضا علیه الصلوٰة والسلام) می‌نویسد: الغرض خاک حیدرآباد از ازل به محبت آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخلوط است پس دیگر احوال عاشورخانه‌ها (حسینیه‌ها) بسبب طول کلام بیان نه کرده بر همین ذکر چند اکتفا نمود.

یکی از ادیبان شیعی این دوره که سالها همراه قوای مهاجم در دکن بسر برده است، میرزا محمد شیرازی (م ۱۷۱۰ / ۱۱۲۲)، معروف به نعمت خان عالی است که نیاکان وی ایرانی بودند ولی خود او در هند متولد شده است.^۱

در این دوره عالمی به نام سید ناصر بن حسین حسینی نجفی کتابی باعنوان *الجدول النورانیة فی استخراج الآیات القرآنیة* را به نام اورنگ‌زیب (م ۱۷۰۷ / ۱۱۱۸) تألیف کرد.^۲ عالم دیگری به نام محمد هادی بن محمد حسینی علوی صفوی ملقب به شاه میرزا دارای چندین تألیف است: *ظفریه* (به نام شاه عالم)، *مرآة المستهلین* (تألیف ۱۷۰۱ / ۱۱۱۲ در حیدرآباد)، *تنبیه الانام فی آداب المنام* (با شرکت برادرش موسی رضا خان)، و *مسلك الابرار فی خروج عن الدار*.^۳ موسی رضا خان نیز دارای تألیفات مستقل می‌باشد منجمله: *التعقیبات العالیة* (تألیف ۱۷۱۷ / ۱۱۳۰) و *ثمرة الفؤاد فی ادعیه الاولاد*.^۴ مولی محمد صالح بن محمد باقر روغنی قزوینی، معاصر حر عاملی، مقامات را برای نعمت خان عالی نوشت.^۵

بسمل بدخشانی شاعری از این دوره است که وابسته به مبارز خان، استاندار دکن از طرف امپراتور گورکانی، بود. مبارز خان در سال ۱۷۲۴ / ۱۱۳۷ از آصف‌جاه اول در جنگ شکست خورد و بسمل نیز همراه وی بقتل رسید.^۶

شاعر و موسیقی دانی به نام میرزا محمد رضا همدانی ملقب به قزلباش خان و متخلص به امیر (م ۱۷۴۶ / ۱۱۵۹)، نیز وابسته به مبارز خان بود و مورد عفو اورنگ‌زیب قرار گرفته و

۱. درباره‌ی او و آثارش، از جمله: دیوان، خوان نعمت، جنگ نامه، روزنامه محاصره حیدرآباد، من و سلوی، تفسیر فارسی‌اش باعنوان نعمت عظمی، نک: النریه، ج ۹، ص: ۶۷۶، ج ۷، ص: ۲۷۵، ج ۵، ص: ۱۶۹، ج ۱۱، ص: ۲۷۰، ج ۲۳، ص: ۱۵۳، ج ۲۴، ص: ۲۳۳.

۲. *أعیان الشیعة*، ج ۱۰، ص: ۲۰۲.

۳. نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۸، ص ۵۵، ش ۳۱۲۵، ص ۵۶، ش ۳۱۲۶، ص ۶۰، ش ۳۱۵۳. و فهرست مخطوطات عربی همان کتابخانه، ج ۵، ص ۱۳۹، ش ۱۵۷۷.

۴. همان، ج ۸، ص ۵۸، ش ۳۱۲۸، ص ۵۹، ش ۳۱۳۰، ص ۵۹، ش ۳۱۳۱ - ۳۱۳۲.

۵. النریه، ج ۲۲، ص: ۷.

۶. درباره دیوان شعر وی نک: النریه، ج ۹، ص: ۱۳۶.

بقیه عمر را در دهلی گذراند.^۱

شاعری دیگر، میرزا علی نقی ایجاد (۱۷۷۵ / ۱۱۸۹) همعصر اوست.^۲ پدر او احمد علی نقی خان همدانی به دکن آمده و در زمان نظام‌الملک آصف‌جاه اول به پست دیوانی شهر حیدرآباد منصوب گشته بود. باقر علی خان، شاعر و برادر علی نقی ایجاد در این دوره از مقربان دربار آصف‌جاهی بود.

دانشمندی به نام شیخ مسیب سبزواری شرح خلاصه الحساب را در حیدرآباد در ماه شوال ۱۷۳۹ / ۱۱۵۲ به اتمام رساند.^۳ محمد علی بن محمد صادق آل‌کمون حسینی نجاه‌المؤمنین، در شرح دعای عدیله، را برای حیدریار خان منیرالملک، یکی از امرای حیدرآباد، در سال ۱۷۴۱ / ۱۱۵۴ نگاشت.^۴

شاعری دیگر از این دوره، میرزا لطف الله بن حاج شکر الله تبریزی معروف به مخمور تبریزی است که در بندر سورت تولد یافت و به سال ۱۷۴۹ / ۱۱۶۳ در حیدرآباد درگذشت. وی شاگرد میرزا حبیب‌الله اصفهانی از شاگردان آقا حسین خونساری بوده است.^۵

یکی از شاعران ایرانی که در نیمه دوم این قرن از اصفهان به دکن آمد معز تبریزی (میرزا معزالدین به میرزا حسن بن محمد صادق) است. وی در سال ۱۷۵۳ / ۱۱۶۷ از شیراز به بندرته رسید و بعد از گردش در شهرهای هند ساکن اورنگ‌آباد گردید و همان جا به سال ۱۷۷۳ / ۱۱۸۷ درگذشت.^۶

واله خراسانی (سید محمد موسوی) از شاعران ایرانی است که در سال ۱۶۸۴ / ۱۰۹۵ در خراسان به دنیا آمد و ساکن حیدرآباد گردید. وی به سال ۱۷۷۰ / ۱۱۸۴ در شهر

۱. درباره آثارش نک: مستدرکات‌اعیان‌الشیعة، ج ۶، ص: ۲۷۱.

۲. درباره نسخه ای از دیوان ایجاد نک: همان، ج ۵، ص ۲۹۵، ش ۲۱۲۶.

۳. الذریعه، ج ۱۳، ص: ۲۳۳.

۴. درباره نسخه ای از دیوانش نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ، ج ۸، ص ۶۱ ش ۳۱۳۴.

۵. الذریعه، ج ۹، ص: ۱۰۲۲.

۶. الذریعه، ج ۹، ص: ۱۰۶۹.

تریچنپلی درگذشت. بعضی از مؤلفات وی عبارتند از: منظومه‌ای با عنوان اساس الایمان (تألیف ۱۷۳۲ / ۱۱۴۵) درباره‌ی سیره‌ی امامان شیعه و منظومه‌ای دیگر با عنوان نجم الهدی.^۱

دانشمندی به نام ابوالحسن جزائری (بن عبدالله بن نورالدین بن نعمه‌الله بن عبدالله موسوی جزائری تستری) (م ۱۷۷۹ / ۱۱۹۳) که در طب و حساب هندسه نیز مهارت داشته در ایام جوانی سفری به حیدرآباد نمود ولی متعاقباً به شوشتر باز گشت. وی در عهد کریم خان زند به منصب شیخ الاسلامی منصوب شد.^۲ سید رضی بن نورالدین، متخلص به اقدس (۱۷۸۰ / ۱۱۹۴)، شاعر و دانشمند دیگری از همین خانواده است.^۳ وی پدر میر عالم، وزیر سکندرجاه آصفجاه سوم (۱۸۰۸ - ۱۸۳۲)، و پدر زن منیرالملک است که بعد از میر عالم به مقام وزارت رسید.

ما در این صفحات سعی نموده‌ایم تا تصویری هر چند نامکمل از فعالیت علمی عالمان، دانشمندان و شاعران مهاجر ایرانی در دکن را در طول بیش از شش قرن ارائه دهیم. البته ابعاد میراث علمی و فرهنگی که بر اساس زبان فارسی بوسیله‌ی دانشمندان و هنرمندان مسلمان و غیرمسلمان^۴ در طول این قرن‌ها در هند بوجود آمد بسیار گسترده است.

۱. نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ، ج ۵، ص ۲۹۴، ش ۲۱۲۳ - ۲۱۲۴، و درباره نسخه ای از دیوانش نک: همان، ج ۵، ص ۲۹۳، ش ۲۱۲۲.

۲. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۲، ص: ۱۹.

۳. برای نسخه های دیوان اقدس نک: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ، ج ۵، ص ۲۹۹، ش ۲۱۲۳.

۴. فهرست زیر از آثار دانشمندان و ادیبان هندو به زبان فارسی بر اساس تنها یک جستجو در فهرست مخطوطات عربی و فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ بدست آمده است:

کتاب البرهان (در جمع فلسفه و تصوف) به عربی از کندن لال بن رای متو لال معروف به اشکی الهی (مخطوطات عربی، ج ۱، ص ۴۷، ش ۸۵)

چهار چمن برهمن (توصیف دربار شاهجهان) از منشی چندربهان برهمن (م بعد از ۱۶۵۷ / ۱۰۶۸) (مخطوطات فارسی، ج ۳، ص ۹۶، ش ۸۳۲ - ۳۳)

بدایع القنون (در علم حساب) از مدنی مل فرزند دهرم نرائن، تألیف ۱۶۶۴ / ۱۰۷۴ (همان، ج ۹، ص ۲۳۹، ش



(۳۸۹۱)

حساب الکاملین (در علم حساب) از انی رای فرزند باس دیو، تألیف ۱۶۷۵/۱۰۸۶ (همان، ج ۹، ص ۲۳۹، ش

۳۶۹۲)

تذکره السفر و تحفة الظفر (سفرنامه، مربوط به سالهای ۱۰۸۰ - ۱۱۰۰) از نیک رای (همان، ج ۲، ص ۲۸۰، ش ۶۴۸).

گشایش نامه (قصه های فرج) از راج کرن فرزند بهوانی داس فدائی خانی (تألیف ۱۱۰۱-۱۱۰۱ ق) (همان، ج ۳، ص ۲۴، ش ۷۰۳ - ۵).

لب التواریخ (هند) به فارسی از رای پندرابین (فهرست مخطوطات فارسی، ج ۱، ص ۳۳۷، ش ۳۰۳)

خلاصة التواریخ از سجن سنگ دهیر معروف به منشی سجن رای کهتری (۱۶۹۵/۱۱۰۷) (همان، ج ۱، ص ۳۹۹، ش ۳۰۵ - ۳۰۸)

منتخب التواریخ، تاریخ هند از ورود مسلمانان تا سال تألیف ۱۷۰۹/۱۱۲۰ از جگ جیون داس گجراتی (همان، ج ۱، ص ۳۴۳، ش ۳۰۹)

گل وبلبل عشقیه (مثنوی) از جیت مل متخلص به هندو که در سال ۱۷۰۹/۱۱۲۱ سروده است. (همان، ج ۵، ص ۲۴۲، ش ۲۰۴۵)

بحر المعانی (مثنوی) از جیون رام عاصی، نسخه ای از آن مربوط به سال ۱۷۳۳/۱۱۴۶ است (همان، ج ۵، ص ۲۶۲، ش ۲۲۸۰)

تذکره اصفیه یا اصف نامه، تاریخ نخستین ۳۵ سال دولت اصف جاهیان (۱۷۱۸ - ۱۷۵۱/۱۱۲۹ - ۱۱۶۴) از ویر رای وقایع نگار (همان، ج ۱، ص ۴۱۹، ش ۳۷۴).

کلیات فارسی (درباره ی نامه نگاری) از تهاکر داس متخلص به عاشق (تألیف ۱۷۵۰/۱۱۷۲) (همان، ج ۳، ص ۱۵۳، ش ۹۰۹).

چهار گلشن (چتر گلشن) و اخبار النوادر، تاریخ هند از ابتدا تا سال تألیف (۱۷۹۹/۱۱۷۳) از رای زاده چترمن سکسینه کایست (همان، ج ۱، ص ۳۷۸، ش ۳۴۱).

قانون دربار اصفی از رای منسا رام فرزند بهوانی داس غازی الدین خانی، تألیف سال ۱۷۶۱/۱۱۷۵ (همان، ج ۹، ص ۷۳، ش ۳۶۱۲)

تاریخ ظفره، تاریخ قطب شاهان، شاهان گورکانی و اصف جاهان از گردهاری لال (۱۷۷۱/۱۱۸۵) (همان، ج ۱، ص ۴۲۳، ش ۳۷۵).

طلسمات خیال (مجموعه ای از نامه ها، رسائل و قصاید) از منشی کیول رام (تألیف ۱۷۸۳/۱۱۹۷) (همان، ج ۳، ص ۱۵۷، ش ۹۱۷)

چنگ از لالا کاشی رام میتر (نیمه دوم قرن ۱۸/۱۲) (همان، ج ۶، ص ۷۸، ش ۲۳۲۲)

دیوان برهمن (همان، ج ۵، ص ۱۶۳، ش ۱۹۰۳) و منشآت برهمن (مجموعه ی نامه ها) از چندربهان برهمن (قرن



→

(۱۲/۱۸) (همان، ج ۳، ص ۲۱۶، ش ۱۰۲۷)

جنگ (مجموعه‌ای از شعر و نثر فارسی) از لالا کاشی رام متر (اواخر قرن ۱۲/۱۸). (همان، ج ۶، ص ۷۸، ش ۳۳۲۲)

مأثر اصفی، تاریخ اصف‌جاهیان تا سال ۱۷۸۶/۱۲۰۰ (همان، ج ۱، ص ۴۳۲، ش ۳۸۳) از لچهمی نارائن شفیق، شاعر و مورخ برجسته. وی دارای چندین اثر در تاریخ و ادبیات است منجمله: تمیق شگرف (تاریخ دکن)، بساط الفنایم (تاریخ مرهته‌ها)، توصیف حیدرآباد، گل رعنا (تذکره شاعران)، شام غریبان (تذکره‌های دیگر)، نخلستان (همانند گلستان سعدی، همان، ج ۹، ص ۸۲، ش ۴۶۲۸)، خرقة صد پاره (رساله در اخلاق، همان، ج ۹، ص ۸۲، ش ۳۶۲۷)، اقسام نسوان (مثنوی به زبان اردو).

تحفه دکن (تاریخ دکن از ورود مسلمانان تا سال ۱۸۶۳/۱۲۱۰) از رتن لال متخلص به مست (همان، ج ۱، ص ۴۸۱، ش ۴۱۴).

فرحت افزای عشقیه (داستانهای عشقی) از بال‌کشن بهمن‌حصاری (همان، ج ۳، ص ۲۸۴، ش ۷۰۸)
ارشاد الطالبین (انشاء هرکرن) (درباره‌ی نامه نگاری) از هرکرن فرزند متھرا داس کنبو ملتانی (همان، ج ۳، ص ۸۹، ش ۸۱۴).

انشاء نرنجن داس (درباره‌ی نامه نگاری) از نرنجن داس متخلص به هندو (همان، ج ۳، ص ۱۴۴، ش ۸۹۹-۹۰۰).
دستور العمل (درباره حسابداری و امور اداری) از لالا تهاکر لال، وزیر برهان پور (همان، ج ۹، ص ۲۴۳، ش ۳۸۹۹).
نسخه‌ی مورخه ۱۸۰۱/۱۲۱۶

صد پند لقمان از چندابی‌بی (ماه‌لقابائی) دختر راج کنور بائی، سال تألیف ۱۸۱۱/۱۲۲۶ (همان، ج ۹، ص ۹۵، ش ۳۶۴۸)

انشای گلشن منیر (مجموعه شعر و نثر) از رای دیبی داس متخلص به سائر در مدح منیرالملک وزیر (۱۸۰۸ - ۱۸۳۲) (ج ۳، ص ۱۶۸، ش ۹۳۷)

انشای گل جعفری (مجموعه نامه‌های رسمی) از آفتاب رای فرزند منشی ملهدر پندت (تألیف ۱۸۲۰/۱۲۳۵) (همان، ج ۳، ص ۱۶۹، ش ۹۳۸)

یادگار مکهن لال (تاریخ حیدرآباد از تأسیس تا سال ۱۸۲۲/۱۲۳۷) از مکهن لال شاهجهان پوری (همان، ج ۱، ص ۴۶۵، ش ۴۰۶)

سنگا سن بتیسی و چتر کرن (دو مثنوی) از سدا سکه بن موتی که در سالهای ۱۲۴۱ - ۱۲۴۵ تألیف شده است (همان، ج ۵، ص ۳۳۴، ش ۲۱۸۳)

میزان دانش، تاریخ مختصر جهان (همان، ج ۱، ص ۳۸۱، ش ۳۴۳) آننروپ هندو (اواسط قرن ۱۸/۱۳)
حدائق النجوم (کتابی مفصل در نجوم) از راجا رتن سنگ برای ناصرالدین حیدر، حاکم اود در سال ۱۸۳۲/۱۲۴۸.
(همان، ج ۱۱، ص ۵۶، ش ۴۳۳۳)

دیوان ضیائی، از راجا گویند بخش بهادر متخلص به ضیائی (م ۱۸۳۵/۱۲۵۰). (همان، ج ۵، ص ۳۳۳، ش ۲۱۸۲)

←

- (۲۱۸۱)

راجا ولی (سالنمای سلاطین هند از زمان قدیم الی سال ۱۸۳۶ / ۱۲۵۱) از بنواری داس ولی، منشی دارا شکوه. (همان، ج ۱۱، ص ۱۳۸، ش ۳۴ / ۴۴۲۶ - ۴۴۲۷)

شرح گل کشتی (شرح مثنوی میر عبدالنجات اصفهانی درباره‌ی فن کشتی گیری) از دبیرالملک مهاراجا رتن سنگ متخلص به زخمی، سال تألیف ۱۸۴۱ / ۱۲۵۷ (همان، ج ۵، ص ۲۴۳، ش ۲۰۴۶)
روزنامه‌چه چندولال (دفتر یادداشت‌های چندولال وزیر حیدرآباد، ۱۸۳۳ - ۱۸۴۳ / ۱۲۴۸ - ۱۲۵۹) از کهتری سنت رای دنکر رای. (همان، ج ۳، ص ۱۷۵، ش ۹۵۲)

کلیات شادان (مجموعه شعری) از راجا چندو لال شادان (م ۱۸۴۵ / ۱۲۶۱) وزیر حیدرآباد در دوره سلطنت اصفجاه سوم و چهارم. (همان، ج ۵، ص ۳۳۶، ش ۲۱۸۷)

کلیات نادر (مجموعه‌ی شعر و نثر) از شنکر نات شاه متخلص به نادر، سال تألیف ۱۸۴۶ / ۱۲۶۲ (همان، ج ۵، ص ۳۴۲، ش ۲۱۹۷)

ترجمه منظوم گیتا از منشی امانت رای در دوره امجد علی شاه (۱۸۴۲ - ۱۸۴۷ / ۱۲۵۸ - ۱۲۶۳) از سلاطین اود (همان، ج ۵، ص ۳۳۹، ش ۲۱۹۳)

دستور شگرف (درباره‌ی نامه نگاری) از بهوپت رای (همان، ج ۳، ص ۸۸۶، ش ۹۷۵، نسخه‌ی مورخه ۱۸۵۱ / ۱۲۶۷)

لاهور نامه (مثنوی) از راج کنور که در سال ۱۸۵۵ / ۱۲۷۱ سروده شد (همان، ج ۵، ص ۳۴۹، ش ۲۲۰۸)
نثر بخشش (مجموعه نامه‌های نمونه) از هیرا لال دانش در سال ۱۸۵۷ / ۱۲۷۳ (همان، ج ۳، ص ۱۷۹، ش ۹۵۸)
صندوق جواهر (درباره نامه نگاری) از گنگا دهر رائو فرزند منشی موکند رائو (تألیف ۱۸۷۰ / ۱۲۸۷) (همان، ج ۳، ص ۱۸۱، ش ۹۶۵)

مثنوی سری نر نرائن بهار (در شرح حال سری کرشنا) از راجا مدن سنگ بهادر، یکی از اعیان حیدرآباد (همان، ج ۵، ص ۳۱۳، ش ۲۱۵۹)

نقلیات (داستانهای کوتاه) از همنت راؤ (تألیف ۱۸۷۶ / ۱۲۹۳).

زائچه ۱۳۰۱ هجری (زائچه محبوب علی خان، نظام ششم) از موهن لال و رامچندر شاستری در سال ۱۸۸۴ / ۱۳۰۱ (همان، ج ۱۱، ص ۵۷، ش ۴۳۳۵)

بهار عام (مثنوی در مدح سالارچنگ) از گردھاری پرساد متخلص به باقی (م ۱۸۹۶ / ۱۳۱۴). (همان، ج ۵، ص ۳۶۶، ش ۲۲۳۱)

بمعنوان نمونه‌ای دیگر، لجهمی نارائن شفیق (م ۱۸۰۹ / ۱۲۲۴) در گل رعنا (همان، ج ۲، ص ۱۸۳، ش ۵۶۶)، که تذکره شاعران پارسی گو هندی است، بابتی نیز به شاعران هندو اختصاص داده است. اکثریت این شاعران متعلق به قرن دوازدهم می‌باشند، که نشان دهنده اوج رواج فرهنگ فارسی در این سده در هند است:

توسنی (رای موهو فرزند راجا لُنکا رام، قرن ۱۰/۱۶)، نازان دهلوی (لالا جی، قرن ۱۱/۱۷)، هندو (متھرا داس،

با هجوم فرهنگی انگلیسیها و کنار گذاشتن فارسی بعنوان زبان رسمی و آموزشی از اواسط قرن سیزدهم رابطه‌ی نسلهای بعدی با این میراث عظیم به تدریج قطع گردید و زحمات چند صد ساله فرهنگی بر باد رفت.

◀ قرن سیزدهم

سالهای آخر سده دوازدهم مصادف است با شروع وزارت غلام سید خان ملقب به ارسطورجاء (۱۷۸۱ - ۱۸۰۴ / ۱۱۹۵ - ۱۲۱۸)، وزیر شیعی میر نظام علی خان آصف‌جاء دوم (۱۷۶۲ - ۱۸۰۳ / ۱۱۷۶ - ۱۲۱۸). در سال ۱۷۹۷ / ۱۲۱۲ صفدر علی خان (بن محمد اسماعیل شیرازی) کازرونی، زیجی را که ترتیب داده بود به ارسطورجاء تقدیم نمود. الصفدری در شرح شافیه،^۱ زیج صفدری (۱۷۴۱ / ۱۲۳۴) و معرفت تقویم از تألیفات دیگر وی می‌باشند.^۲ در سال ۱۷۰۲ / ۱۱۱۴ ابو المفاخر نظام الدین محمد هادی حسینی

→
قرن ۱۷ / ۱۱، برهمن لاهوری (رای چندر بهان، متوفی ۱۶۶۲ / ۱۰۷۳)، اجل داس جهان آبادی، کشن چند اخلاص جهان آبادی (زنده در ۱۷۲۴ / ۱۱۳۶)، آنندگن بندرآبن (مترجم بهگوت گیتا به فارسی)، رای پرن نات معروف به آرام دهلوی، لالا آجاگر چند متخلص به الفت و قربت، برهمن لاهوری (لالا جگت رای)، لالا سدانندی تکلف (م ۱۷۱۷ / ۱۱۲۹)، بهوپال رای بی غم، بانیا گنگوهی (بهوپال رای، م ۱۷۲۷ / ۱۱۳۹)، بهار دهلوی (آذی بهان، قرن ۱۸ / ۱۲)، بیدار (گلاب رای، قرن ۱۸ / ۱۲)، بیدار (پساون رای، شاگرد مظهر جان جانان، قرن ۱۸ / ۱۲)، تمیز (قرن ۱۸ / ۱۲)، حیا اکبرآبادی (لالا شیو رام داس، م ۱۷۳۱ / ۱۱۴۴)، حضوری (گر بخش، قرن ۱۸ / ۱۲)، خوشگو مترائی (بندرآبن داس، م حدود ۱۷۵۹ / ۱۱۷۰)، خاکستر (لالا سرووب سُکه رای، قرن ۱۸ / ۱۲)، دبیر برهان پوری (لالا دولا رای، قرن ۱۸ / ۱۲)، دانش لکهنوی (لالا سُتا رام، قرن ۱۸ / ۱۲)، دازین (روپ نارائن، متولد ۱۷۴۹ / ۱۱۶۲)، رام برهان پوری (لالا رام پرساد، قرن ۱۸ / ۱۲)، سبقت لکهنوی (سوکراج، م ۱۷۲۶ / ۱۱۳۸)، شهید (بل موکند، قرن ۱۸ / ۱۲)، عشرت کشمیری (چه کشن، قرن ۱۸ / ۱۲)، عاشق پنجابی (شیو رام، م ۱۷۶۵ / ۱۱۷۹)، فرحت برهان پوری (لالا خوشحال چند، م ۱۷۴۳ / ۱۱۴۷)، قدرت پنجابی (لالا مشتاق رای، متولد ۱۷۲۱ / ۱۱۳۳)، لاله (سرونجی رای، قرن ۱۸ / ۱۲)، مخلص (رای آنند رام، م ۱۷۶۱ / ۱۱۶۴)، مخلص لاهوری (انبای داس، قرن ۱۸ / ۱۲)، موزون (راجا رام نارائن، م ۱۷۶۴ / ۱۱۷۷)، موزون جهان آبادی (راجا مدن سنگ، م ۱۷۶۶ / ۱۱۷۹)، مشرب اکبرآبادی (بهوری سنگ، قرن ۱۸ / ۱۲)، منشی برهان پوری (لالا فتح چند، قرن ۱۸ / ۱۲)، ندرت تھانیسری (لالا حکیم چند، قرن ۱۸ / ۱۲)، ولی، وارسته سیالکوتی (سیالکوتی مل، م ۱۷۶۷ / ۱۱۸۰)، هنر ججری (گیان رای، م ۱۷۱۶ / ۱۱۲۸).

۱. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۷، ص ۶۰ ش ۲۰۵۵.

۲. فهرست مخطوطات فارسی همان کتابخانه، ج ۹، ص ۲۴۵، ش ۳۹۰۱.

صفوی رساله‌ای در حروف و علوم غریبه در حیدرآباد تألیف نمود.^۱ ظاهراً در همین زمان (حدود ۱۷۹۴/۱۲۰۹) شیخ حسن بن محسن بلادی از بحرین به حیدرآباد آمده در آنجا ساکن شد و در همانجا از دنیا رفت.^۲ حکیم نورالدین محمد کاشانی (زنده در ۱۷۹۴/۱۲۰۸) که صبحی و صباحی تخلص داشت در همین دوره در حیدرآباد زندگی می‌کرد.^۳

برای درک میزان رواج فارسی بعنوان زبان شعر و ادب در حیدرآباد این عصر کافی است به مجموعه‌ای مراجعه نمایم که در آن آثار یکصد و چهل و سه شاعر فارسی‌گو گردآوری شده و حاوی قصایدی است که برای ارسطو جاه سروده شد.^۴

بعد از ارسطو جاه منصب وزارت به سید ابوالقاسم بن سید محمد رضی‌الدین بن نورالدین بن محدث نعمه‌الله جزائری، معروف به میر عالم (۱۷۵۳ - ۱۸۰۸/۱۱۶۶ - ۱۲۲۳)، مؤلف تاریخ حدیقه عالم و تألیفات دیگر،^۵ رسید که برای چهار سال تا وفات در این سمت باقی ماند.

آقا احمد بن محمد علی بن محمد باقر بهبهانی (۱۷۷۷ - ۱۸۲۷/۱۱۹۱ - ۱۲۴۳) از عالمانی است که در نیمه‌ی اول قرن سیزدهم از ایران به هند آمده‌اند. وی چند سالی

۱. همان، ج ۱۱، ص ۷۳، ش ۴۳۶۳ - ۴۳۶۸.

۲. سید حسن امین از تاریخ بحرین نقل می‌کند که وی دارای رساله‌ای درباره‌ی قبله، رساله‌ای در خطابت، کتاب مرثیاتی، و آثار منظوم بوده است. (مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۲، ص: ۹۵)

۳. درباره‌ی نسخه‌ای از دیوان صباحی نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ، ج ۵، ص ۳۱۴، ش ۲۱۵۷، و مثنوی صنم خانه نک: همان، ج ۵، ص ۳۱۴، ش ۳۱۵۸.

۴. نک: همان، ج ۵، ص ۳۱۶، ش ۲۱۶۲.

۵. نک: الذریعه، ج ۶، ص: ۳۸۹، و اعیان الشیعة، ج ۲، ص: ۴۰۵. شرح حال وی در اعیان الشیعة، ج ۲، ص: ۴۴۸ آمده است. تألیفات دیگر او عبارت‌اند از: تاریخ نظامی، تاریخ نظام علی خان اصف‌جاه دوم (فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالارچنگ، ج ۱، ص ۴۳۰، ش ۳۸۱ و ۳۸۲)، باغ و بهار (مجموعه نامه‌های او؛ همان، ج ۳، ص ۱۶۵، ش ۹۳۳-۹۳۰، مثنوی (همان، ج ۵، ص ۳۲۷، ش ۲۱۷۱)، مصباح العارفین (۱۸۰۳/۱۲۱۸، بر اساس مفتاح و مصباح؛ همان، ج ۸، ص ۶۲، ش ۲۱۳۶ - ۳۱۴۲)، زیارات مختلفه (همان، ج ۸، ص ۶۷، ش ۳۱۴۹ - ۳۱۵۱)، ترجمه ادعیه‌ی نماز شب (همان، ج ۸، ص ۶۹، ش ۳۱۵۲). آقا بزرگ شجره نامه سادات جزائری و تستری (ط ۱۲۶۲ ه) را احتمالاً از وی می‌داند.

(حدافل پنج سال، ۱۲۱۹ - ۱۲۲۴) در زمان وزارت میر عالم در حیدرآباد و شهرهای دیگر هند مانند لکهنؤ و فیض آباد بسر برده و سفرنامه‌ی هند را با عنوان *مرآة البلدان* نوشت.^۱ کتاب *تحریر میر عالمی* که حاشیه بر شرح باب *حادی عشر* به عربی است اثر صفدر علی بن محمد حسن شیرازی است که آنرا برای میر عالم تألیف نمود.^۲ در همین عصر میر بابر علی یکسان رساله سبعة صفات میر عالم (درباره‌ی ویژگیهای شخصی میر عالم) را نگاشت.^۳ میر محمد علی خان موسوی، متخلص به ناله و مؤلف *مناقب الابرار فی مدح النبی و اهل بیت الاطهار*،^۴ که از نجف به حیدرآباد آمده بود، قصایدی در مدح میر عالم سرود و سید نور الاصفیاء بن نور العلی (م ۱۸۳۹ / ۱۲۵۵) *نور الشهداء* را بر اساس اخبار اهل سنت درباره‌ی پنج تن به سال ۱۲۱۹ تألیف نمود.^۵

۱. تعدادی از تألیفات وی در حیدرآباد، و شهرهای دیگر هند نوشته شده است: عقد الجواهر الحسان فی الفقه (حیدرآباد دکن، سال ۱۲۲۰) (در مستدرکات اعیان الشیعة عنوان چنین آمده است: عقد جواهر الحسان فی أجوبة مسائل حیدرآباد الدکن)، رساله سؤال و جواب (مرشدآباد از بلاد بنگال)، الرسالة الفیضیة فی التاريخ (فیض آباد ۱۲۲۲)، رساله فی رد الاخباریة و وجوب کون المکلف مجتهداً أو مقلداً (صاحب اعیان الشیعة درباره‌ی عنوان رساله می‌نویسد: لعلها المسماة تنبيه الغافلين فی حال الأخباریین و من اتهم بالصوفیة کالبهائی و غیره) (۱۲۲۲)، کشف الريب و المین عن حکم صلاة الجمعة و العیدین (به درخواست امیر الدولة عباس قلی خان بهادر نصرت جنگ به سال ۱۲۲۴ در شهر عظیم‌آباد، که نشانگر آن است که وی تا این زمان در هند بوده است)، رساله فی الرد علی من حرم المتعة به درخواست سید کاظم خان بن فخر الدوله سید نقی خان [طفر] ظفر جنگ (صاحب اعیان الشیعة درباره‌ی عنوان رساله می‌نویسد: لعلها المسماة کشف الشبهة عن حکم المتعة)، کتاب فی تاریخ المعصومین الأربعة عشر (ع) (سال تألیف ۱۲۲۳، صاحب الذریعة درباره‌ی این کتاب مینویسد: لعله المذكور باسم تاریخ الأئمة فارسی مختصر)، مرآة البلدان فی شرح سفر هندوستان (ممکن از بخشی از آن در سفر هند تدوین شده باشد؛ صاحب الذریعة درباره‌ی آن می‌نویسد: و هو رحلة جلیلة من أحسن التصانیف التاریخیة)، تحفة المحبین فی فضائل سادات الدین و امامة الأئمة الطاهین (فیض آباد)، تاریخ (نیک و بد ایام)، یقارسی (در فیض‌آباد بخواست بهو بیگم مادر آصف الدوله نوشت). اعیان الشیعة، ج ۳، ص: ۱۳۶، مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۵، ص: ۶۸؛ الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۵، ص: ۲۸۸، ج ۲۰، ص: ۲۶۱.

۲. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱، ص ۱۵۲، ش ۲۰۶ - ۲۰۷؛ همان، ج ۴، ص ۲۳۶، ش ۱۲۶۶.

۳. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۳، ص ۱۶۷، ش ۹۳۴.

۴. همان، ج ۵، ص ۳۲۸، ش ۲۱۷۲.

۵. همان، ج ۳، ص ۴۴، ش ۷۳۶ - ۷.

میر عبداللطیف (بن نورالدین بن نعمة الله) شوستری، سیاح و نویسنده‌ی تحفة العالم (تألیف شده در حیدرآباد بین سالهای ۱۲۱۶ - ۱۹)، از حیدرآباد و مردم آن سخت بیزار است. وی که با میر عالم بستگی خانوادگی داشت و سفرنامه‌ی خویش را به نام وی نوشت، در سال ۱۸۰۲ / ۱۲۱۹ با آقا احمد نیز در حیدرآباد مصاحبت داشته است.^۱ سید محمد بن طیب جزائری (بن محمد بن نورالدین بن نعمة الله موسوی)، عالمی از همین بیت است که به حیدرآباد آمده به میر عبد اللطیف پیوست.^۲

بعد از میر عالم منصب وزارت به بدیع الزمان منیر الملک (۱۸۰۸ - ۱۸۳۲ / ۱۲۲۳ - ۱۲۴۸) وزیر شیعی دیگر رسید و چندین وزیر بعدی آصف جاهان یعنی میر عالم علی خان سراج الملک (که دو نوبت منصب وزارت را داشته است، ۱۸۴۶ - ۱۸۴۸ و ۱۸۵۱ - ۱۸۵۳)، میر تراب علی خان سالار جنگ اول (۱۸۵۳ - ۱۸۸۳)، میر لائق علی خان سالار جنگ دوم (۱۸۸۴ - ۱۸۸۷) و میر یوسف علی خان سالار جنگ سوم (۱۹۱۲ - ۱۹۱۴) از همین خانواده‌ی شیعی بوده‌اند.

منیر الملک شخصی با فضیلت بود و بسیاری از کتابهای گنجینه‌ی موزه‌ی سالار جنگ متعلق به کتابخانه‌ی شخصی اوست.

در دوران وزارت منیر الملک عالمی از ایران به نام مولی محمد محسن بن ابی الحسن کاشانی کتاب خود با عنوان الأدعية والاختیار را در سال ۱۸۱۳ / ۱۲۲۸ در حین اقامت در حیدرآباد تألیف نمود.^۳ وی که احتمالاً از احفاد فیض کاشانی است، نسخه‌ای از تألیفش ترجمه الصلاة را در سال ۱۸۱۵ / ۱۲۳۰ در حیدرآباد نگاشت.^۴ عالمی به نام باقر بن علی شیرازی کتاب ضیاء المنیر درباره‌ی اصول فقه شیعه را برای منیر الملک نگاشت^۵ و محمد هادی بن احمد خراسانی نوافل لیل و نهار را برای منیر الملک تألیف کرد.^۶

۱. حدیقة العالم، ص ۴۶۹، به کوشش صمد موحد، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳ ه.ش.

۲. أعيان الشیعة، ج ۳، ص: ۱۲۰.

۳. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱، ص: ۳۹۲.

۴. الذریعة، ج ۴، ص: ۱۱۴.

۵. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۴، ص ۱۱۸، ش ۱۰۷۴.

۶. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۸، ص ۶۹، ش ۳۱۵۳.

عالمی به نام عبدالعظیم بن علی رضا حسینی اصفهانی (زنده در ۱۸۱۶ / ۱۲۳۱)، فقیه امامی، در این دوره به حیدرآباد آمد و میان او علمای حیدرآباد مباحثاتی صورت گرفته است.^۱ وی رساله‌ای در اخلاق با عنوان *چهل کلمه* برای منیرالملک تألیف نمود و رساله‌ای دیگر با نام *تحفة الاخوان* در تعبیر خواب را در بمبئی در خانه‌ی محمد علی خان شوشتری به پایان رساند.^۲

محمد جعفر حسینی یزدی یکی از عالمان این دوره است که تحت سرپرستی درگاه قلی خان یکی از اعیان حیدرآباد قرار داشت. حدائق القراءت درباره‌ی تجوید از تألیفات او است که به نام *سکندرجه* نوشته است.^۳ ادیبی به نام محمد باقر خراسانی بخشی از هزار و یک شب را به خواست هنری راسل، رزیدنت کمپانی انگلیسی‌ها در حیدرآباد (۱۸۱۱ - ۱۸۲۰ / ۱۲۲۶ - ۱۲۳۸)، با عنوان *هنر به عربی به فارسی* ترجمه کرد.^۴ در سال ۱۸۱۲ / ۱۲۲۷ میر اسماعیل نجفی که دارای مناصبی تحت حیدر علی و تیپوسلطان بود کتابی در نجوم با عنوان *بحرالفتون* تألیف نمود^۵ و میر فتح علی بن ابو تراب علی رضوی متخلص به مسعود رساله‌ای منظوم در نجوم با عنوان *رساله منیر در ضابطه نجوم* برای منیرالملک نگاشت.^۶ رساله‌ی منظوم دیگری از جعفری در سال ۱۸۳۱ / ۱۲۴۶ برای منیرالملک نگاشته شده است.^۷ بهجت شیرازی (میرزا جعفر بن میرزا کاظم متخلص به شرفا) بعد از وفات پدر در سال ۱۸۱۹ / ۱۲۳۵ از حیدرآباد به اصفهان بازگشت و به سال ۱۸۷۹ / ۱۲۹۶ در شیراز درگذشت. میرزا طاهر شیرازی متخلص به نیری، یکی از شاعران

۱. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص: ۳۴۷، از بعضی از تصنیفات وی اسم می برد: الضیاء الالامع در شرح المختصر النافع، رساله فتاوی با عنوان *تحفة الأصحاب*، *عین الأصول*، و حاشیه بر *شفاء ابن سینا*.

۲. فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۷، ص ۳۲۳، ش ۲۹۱۷، همان، ج ۱۱، ص ۴۱، ش ۴۳۱۶.

۳. نک: همان، ج ۷، ص ۱۸، ش ۲۴۱۶.

۴. الذریعه، ج ۲۵، ص: ۲۵۱.

۵. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱۱، ص ۵۳، ش ۴۳۲۹.

۶. همان، ج ۱۱، ص ۵۵، ش ۴۳۳۱.

۷. همان، ج ۱۱، ص ۵۵، ش ۴۳۳۲.

صاحب دیوان دوره‌ی ناصرالدوله آصفجاه چهارم (۱۸۲۹ - ۱۸۵۷ / ۱۲۴۴ - ۱۲۷۳) است.^۱

سید غلام جیلانی رساله‌ای باعنوان سالاران‌تنظام در مورد امور اداری و مالی در سال ۱۸۵۴ / ۱۲۷۲ برای سالار جنگ نوشت.^۲ در سال ۱۸۵۹ / ۱۲۷۵، علی اکبر بن محمد کاظم کاشانی رساله مسالک‌الوزراء را که آنرا برای مختارالملک سالار جنگ نوشته بود به وی تقدیم نمود.^۳ در سال ۱۸۶۷ / ۱۲۸۴ عالمی سنی از عراق به نام ابن محمد عراقی شافعی رساله‌ای در فقه حنفی باعنوان مختارالجنایات را به سالار جنگ تقدیم داشت.^۴ وقاری تهرانی تذکرةالواصلین (تذکره ۷۶ شخصیت شیعی) را در سال ۱۸۷۰ / ۱۲۸۷ تألیف و به سالار جنگ تقدیم نمود.^۵

در سال ۱۸۷۱ / ۱۲۸۸ محمد علی یزدی کتابی در علم اخلاق باعنوان اخلاق محمدی برای همان سالار جنگ تألیف نمود.^۶ رساله‌ای باعنوان نصائح ملوک از میرزا حبیب شیرازی (معروف به حکیم قائینی و حسان الهند) که قصیده‌ای در مدح سالار جنگ در آخر آن آمده در همین زمان تألیف شده است (۱۸۷۹ / ۱۲۹۶).^۷ مجموعه‌ای باعنوان مختارالجوامع در عربی و فارسی درباره‌ی تفسیر، حدیث، ادعیه و تاریخ از محمد حسین بن محمد علی موسوی جزائری شوشتری نیز به نام سالار جنگ نگاشته شده است.^۸

سید محمد حسین بن اسماعیل خراسانی (زنده در ۱۸۷۸ / ۱۲۹۵) از کربلا به حیدرآباد هجرت نمود و متعاقباً به کلکته منتقل شد.^۹ صفا شیرازی (میرزا ابراهیم بن محمد حسین

۱. برای دیوان نیّری نک: همان، ج ۵، ص ۳۴۵، ش ۲۲۰۱.

۲. همان، ج ۹، ص ۱۱۳، ش ۳۶۶۶.

۳. همان، ج ۹، ص ۸۶، ش ۳۶۳۴.

۴. فهرست مخطوطات عربی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۳، ص ۱۹۰، ش ۷۵۰.

۵. فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۲، ص ۶۷، ش ۵۱۱.

۶. برای نسخه‌ای از آن نک: همان، ج ۹، ص ۸۹، ش ۳۶۳۸.

۷. نسخه‌های از آن بدست میرزا ابوالقاسم شیرازی کتابت شده است؛ نک: همان، ج ۹، ص ۹۳، ش ۳۶۴۵ - ۳۶۴۶.

۸. همان، ج ۱۱، ص ۲۲۱، ش ۴۴۶۹.

۹. الذریعه، ج ۹، ص: ۱۴۰.

معروف بحاج آقا) (متوفی ۱۸۸۳ / ۱۳۰۱) که شاعر و خطاطی چیره دست بود، بعد از مدتی اقامت در بمبئی در سال ۱۸۷۲ / ۱۲۸۹ به حیدرآباد آمد و بعد از ملاقات با سالار جنگ بلافاصله بسمت معلمی پادشاه جوان میر محبوب علی خان منصوب گردید. کتاب *کنزالنصائح* در علم اخلاق از تصانیف وی می باشد.^۱

مثنوی در مدح سالار جنگ سرود^۲ و علی نقی مازندرانی، متخلص به ضیغم^۳ و محمد علی شیرازی، با تخلص شیدا، قصایدی در مدح وی در سال ۱۸۷۳ / ۱۲۹۰ سروده اند،^۴ و سید صادق علی رشتی حدیقه مختاریه (مجموعه قصاید فارسی و اردو از ۱۳۰ شاعر در مدح سالار جنگ اول) را در سال ۱۸۷۴ / ۱۲۹۱ گردآوری نمود.^۵ میرزا اسماعیل دُردی اصفهانی (م ۱۹۱۳ / ۱۳۳۲) یکی از ادیبان عصر سالار جنگ است که یادگار عجیب را درباره‌ی انتصاب وی به وزارت و یادگار جهان را در شرح حالش و همچنین مثنوی یوسف نامه را در مدح میر یوسف علی خان سالار جنگ سوم در سال ۱۹۱۲ / ۱۳۳۰ نگاشته است.^۶

در سال ۱۸۷۹ / ۱۲۹۶ سید جمال الدین اسدآبادی از مصر به حیدرآباد آمده در این شهر مدتی اقامت گزید و در همین زمان رساله نیچریه خویش را بفارسی در رد افکار سر سید احمد خان تألیف کرد. دولت انگلیس وی را به کلکته فراخواند و مدتی او را ملزم به اقامت در آن شهر نمود.

◀ قرن چهاردهم

مهاجرت ها و تماس های علمای ایران با حیدرآباد در این دوره باز کمرنگ تر می شود ولی بطور کلی قطع نمی گردد. شیخ محمد علی خراسانی طبسی حائری، نویسنده اثبات

۱. برای نسخ آن نک: فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، *مجله مطالعات ادبیات ایرانی*

۲. همان، ج ۵، ص ۳۷۱، ش ۲۲۴۰.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۶۲۷، ش ۲۲۲۲.

۴. همان، ج ۵، ص ۳۵۴، ش ۲۲۱۷.

۵. فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۳۵۵، ش ۲۲۱۸.

۶. همان، ج ۱، ص ۴۸۸، ش ۴۱۹؛ ج ۲، ص ۷۷، ش ۵۲۴؛ ج ۵، ص ۳۶۹، ش ۲۲۳۷.

النبوة الخاصة و انوار الابصار^۱ به حیدرآباد مهاجرت نمود. وی که بسال ۱۳۲۰/۱۹۰۲ در کربلای معلی درگذشت مسئله‌النشأیه را در جواب ۲۳ سؤالی نوشت که سید نثار حسین عظیم آبادی برایش مطرح کرده بود.^۲

فقیهی از قطیف بنام شیخ حسن علی بدر بن عبدالله قطیفی بعد از اقامت چند ماهه در حیدرآباد و لکهنؤ در سال ۱۹۱۲/۱۳۲۹ به نجف مراجعت نمود.^۳ سید عبدالله خان نیر (بن سلطان العلماء آقا سید علی شوشتری) قصایدتیر را در سال ۱۹۱۴/۱۳۳۲ در مدح سالار جنگ سوم سروده است.^۴

فقیه و ادیبی دیگر از حضرموت به نام سید ابوبکر بن عبدالرحمن بن محمد بن شهاب‌الدین علوی حسینی حضرمی مدت طولانی در حیدرآباد اقامت داشت. وی متکفل تدریس در جامعه نظامیه بود و علامه رشید ترابی، خطیب پرآوازه شبه قاره، شاگرد وی بوده است. وی در همان شهر به سال ۱۹۲۳/۱۳۴۱ از دنیا رفت.^۵

شیخ ابوالقاسم بن عبدالحکیم کاشانی (۱۸۵۸ - ۱۹۳۲/۱۲۷۵ - ۱۳۵۱) که مدتی مقیم بمبئی بود کتاب یا رساله‌ای مبسوط با عنوان جواب الکتاب الوارد من حیدرآباد الهند در جواب نامه‌ی سید علی شوشتری نوشت.^۶ سید محمد حسین ملقب به سید بزرگ (ابن محمد جعفر بن محمد حسین بن جعفر بن طیب بن محمد بن نورالدین بن نعمه‌الله الموسوی الجزائری) (۱۸۵۸ - ۱۹۳۱/۱۲۷۵ - ۱۳۵۰)،^۷ و شیخ محمد علی بن محمد رضا نائینی از عالمانی هستند که در این دوره مقیم حیدرآباد بوده‌اند.^۸ یکی از علمای متأخر این

۱. الذریعه، ج ۲۴، ص: ۳۵۷، ج ۱، ص: ۱۰۱، ج ۲، ص: ۴۱۴.

۲. الذریعه، ج ۲، ص: ۹۳، ج ۲۰، ص: ۳۷۱.

۳. درباره‌ی وی و تألیفاتش نک: مستدرکات أعیان الشیعه، ج ۲، ص: ۸۰.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۳۷۱، ش ۲۲۴۱.

۵. درباره‌ی وی و آثارش نک: أعیان الشیعه، ج ۲، ص: ۲۹۴، فهرس التراث، ج ۲، ص: ۲۹۰، الذریعه، ج ۴، ص: ۵۲، ج ۹، ص: ۳۷، ج ۱۰، ص: ۲۵، ج ۱۰، ص: ۳۲، ج ۱۳، ص: ۲۵، ج ۱۵، ص: ۳۰۱، ج ۱۶، ص: ۱۱۶.

۶. الذریعه، ج ۵، ص: ۱۸۶.

۷. وی علوم غریبه را در حیدرآباد تدریس می‌کرد. نک: أعیان الشیعه، ج ۹، ص: ۲۶۱.

۸. الذریعه، ج ۱۵، ص: ۲۲۱، زیر مدخل: العجالة

دوره سید ابراهیم رضوی (سید ابراهیم بن عباس بن ابراهیم بن حیدر بن عباس بن علی بن عبد القادر بن محمد بن حسن) است که به خانواده‌ای علمی تعلق داشته و نجفی الاصل بود. وی به سال ۱۸۷۸ / ۱۲۹۵ در نواحی حیدرآباد به دنیا آمد و در این شهر وفات یافت. منظومه‌ای در مدح آل نبی (ص) با عنوان لامیه دکن از وی به یادگار مانده است.^۱

بعد از قطب شاهان در دوره‌ی آصف‌جاهان نیز زبان فارسی بعنوان زبان رسمی و اداری^۲ و نیز زبان دین و ادب باقی ماند و بسیاری از کتابهای دینی و علمی، و نیز تألیفات مربوط به شعر و ادب، تاریخ و طب و غیره به زبان فارسی تألیف می‌شد و این روند کم و بیش تا اواخر قرن ۱۹ / ۱۳ ادامه داشته است.^۳ ولی از اواسط این قرن رواج فارسی بعنوان زبان رسمی کمرنگ گردید اگر چه تدریس آن به عنوان جزئی از برنامه‌ی تدریسی مدارس تا اواسط قرن بیستم میلادی ادامه داشت. بیشتر ایرانیان تحصیل کرده که در دوره‌ی اخیر به هند رفته‌اند معلمان فارسی و عربی بوده‌اند. در ابتدای قرن گذشته محمد قلی خان قرائی

۱. فهرس التراث، ج ۲، ص: ۴۲۹.

۲. بسیاری از کتابهای قانون و حقوق و نیز دستور العملهای اداری آن زمان به زبان فارسی است. مانند: قانون هند (۱۸۰۲م)، انتظام تعلقداری (نیمه قرن ۱۹ / ۱۳)، قانونچه (۱۸۴۶ / ۱۲۶۲)، دستور العمل (۱۸۴۷ / ۱۲۶۳)، سالار انتظام (۱۸۵۴ / ۱۲۷۰)، دستور العمل (۱۸۵۵ / ۱۲۷۱)، دستور العمل ملک برار و تلیگانه و کنهر (۱۸۵۵ / ۱۲۷۱)، منتخبات احمدیه (در مورد مسائل کیفری، ۱۸۶۸ / ۱۲۸۵)، گشتیات (بخشنامه های دولتی، ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵)، تحفة المختاریه (مقررات مربوط به مالیات و امور دادگستری حکومت حیدرآباد، ۱۸۷۲ / ۱۲۸۹)، دستور العمل کاغذ اسلام ملک نظام (آئین نامه تمبرگذاری، اواخر قرن ۱۹ / ۱۳)، نظم و نسق فوجداری (گزارشی از امور بخش نلگنده و دادگاههای کیفری، اواخر قرن ۱۹ / ۱۳)، نظم و نسق دیوانی (حقوق مدنی، اواخر قرن ۱۹ / ۱۳)، موازنه ۱۱۵۵ فصلی (بودجه استان حیدرآباد برای سال ۱۷۴۶ / ۱۵۹۹)، موازنه ۱۲۸۸ فصلی (بودجه دولت نظام برای سال ۱۸۷۸ / ۱۲۹۵)، موازنه صرفخاص (امور مالی مستتلات سلطان، اواخر قرن ۱۹ / ۱۳)، هدایت ضروریه کوتوالی (آئین نامه استشهاده برای نیرو انتظامی، اواخر قرن ۱۹ / ۱۳). (فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۹، ص ۱۱۱ - ۱۲۱، ش ۳۶۶۲ - ۳۶۸۰).

۳. به گفته آقای وسنت کمار باوا، بیشتر اسناد و مدارک قدیمی مربوط به دوره‌ی گورکانی و اصفجاهی در بایگانی استان آندرا پردیش به زبانهای فارسی، ماراتی، اردو، تلگو و دیگر زبانها می‌باشند. ولی اکثر اسناد مربوط به دوره‌ی بعدی، یعنی از دهه ۱۸۶۰م. به بعد پیرو تحولات در سازماندهی سلطنت توسط سالار جنگ اول، به زبانهای اردو و انگلیسی هستند. نک:

خراسانی، جد مادری پدر اینجانب، از خراسان به حیدرآباد آمد.^۱ از وی بعنوان معلم و مربی سالار جنگ سوم دعوت به عمل آمده بود. سید محمد رضا حمزوی، پدر بزرگ اینجانب و معروف به آقا بزرگ شیرازی،^۲ از شیراز آمده در مدرسه عالی و نظام کالج مشغول به تدریس فارسی و عربی بوده است. از ایرانیانی که در این دوره به حیدرآباد آمدند حاج فتح الله بن عبد الرحیم معروف به مفتون یزدی است. وی از سال ۱۳۳۰/۱۹۱۲ در جاگیردار کالج معلم فارسی بود و دارای تألیفات متعددی است.^۳ یکی دیگر از مدرسان فارسی در حیدرآباد شیخ محمد تهرانی بود که بعد از سقوط حیدرآباد به ایران و عراق مراجعت نمود. ولی مهمترین شخصیت ادبیات فارسی در این دوره سید محمد علی داعی الاسلام، مؤلف فرهنگ نظام است.^۴ وی در دائره میر مؤمن درکنار عارف بزرگوار سید حسن بن اسد الله رضوی اصفهانی، معروف به سید حسن مسقطی (متوفی ۱۹۴۷م) که مدتی در دکن بسر برده، آرمیده است.^۵ سید شاه عباس خراسانی، روحانی و خطیب، و سید صمصام شیرازی، مدیر نشریه شیراز، از آخرین شخصیت‌های ایرانی هستند که تا سالها بعد از اشغال نظامی حیدرآباد توسط ارتش هند (۱۳۶۷/۱۹۴۸) در این شهر فعالیت‌های فرهنگی داشته‌اند.

۱. از وی است رساله طب درباره‌ی علل و درمان بیماری و با که برای مختارالملک نوشت: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه سالار جنگ، ج ۱۰، ص ۱۳۰، ش ۴۱۵۰.

۲. وی طالع تخلص میکرد. ترجیع بندی از وی که در ۲۵ رجب ۱۳۳۰/۱۹۱۲ به مناسبت انتصاب سالار جنگ به وزارت سروده بود به یادگار مانده است (فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه‌ی موزه‌ی سالار جنگ، ج ۵، ص ۳۶۹، ش ۲۲۳۸)؛ پدر وی میرزا علی اکبر حمزوی موسوی نیز مدتی در حیدرآباد بسر برد و نسخه‌ای از انوار التحقیق، تألیف علی بن طیفور، را برای مختارالملک سالار جنگ اول به سال ۱۸۶۸/۱۲۸۵ نگاشت (همان، ج ۸، ص ۲۰۰، ش ۳۳۵۱).

۳. مدخلهایی در الذریعه به دیوان شعر (ج ۹، ص: ۱۰۸۵)، و تألیفات دیگرش اختصاص یافته است: راه راست (ج ۱۰، ص: ۶۳)، راهنمایی ترقی (ج ۱۰، ص: ۶۵)، الرد علی البابیة (ج ۱۰، ص: ۱۸۸)، سلطان العلوم (ج ۱۲، ص: ۲۱۸)، مثنوی آصف‌جاه (ج ۱۹، ص: ۱۰۷).

۴. نک: الذریعه، ج ۱۶، ص: ۲۱۹، ج ۲۵، ص: ۱۴۷.

۵. نک: علامه سید محمد حسین طهرانی، روح مجرد مشهد مقدس: انتشارات علامه طباطبائی، ط ۶، ۱۴۲۱ ه ق، ص ۱۰۱-۱۰۶، و تقی بن حسین الموسوی، قدوة العارفین: سيرة العارف الكبير سید حسن المسقطی الموسوی و کراماته بیروت: دار المحجة البيضاء، ۲۰۰۳/۱۴۲۳؛ علامه رشید ترابی، خطیب معروف حیدرآباد از وی کسب فیض نموده، ولی شخصیت این بزرگوار برای شیعیان حیدرآباد ناشناخته است.

مسلمانان هند در طول دو قرن گذشته آماج شدیدترین نوع تهاجم فرهنگی قرار گرفته‌اند. در اولین مرحله این تهاجم آنها میراث فرهنگی خود را که بیشتر در قالب فارسی قرار داشت از دست دادند. با این حال آنها کوشیدند بخشی از سرمایه‌های فرهنگی خود را از نابودی نجات داده آنها را در قالب اردو حفظ نمایند و در همین راستا بود که دانشگاه عثمانیه که در آن اردو وسیله‌ی آموزش در تمام رشته‌های علمی بود در حیدرآباد تاسیس گردید. ولی با رفتن انگلیسی‌ها سیاستهای فرهنگی آنها در قبال مسلمانان از بین نرفت و آنها آماج مرحله‌ی دوم این تهاجم قرار گرفتند که طی آن اردو نیز موقعیت خود را بعنوان زبان رسمی و وسیله‌ی آموزش دانشگاهی از دست داد. در نتیجه این سیاست اکثریت نسل جدید فاقد سواد خواندن و نوشتن به زبان اردو می‌باشد و بدین طریق برای بار دوم رابطه‌ی آن با میراث فرهنگی خود قطع شده است.

مورخان انگلیسی و به پیروی آنها مورخان هندی تمدن چند صد ساله‌ی اسلامی فارسی در هند را تمدنی سقط شده (*aborted civilization*) بمعنی تمدنی نافرجام یا تمدنی ابتر نامیده‌اند. آنها غافل‌اند از این حقیقت که این تمدن پیوسته به اصلی زایل ناشدنی است که در لسان قرآن ریشه آن ثابت است و فرع آن در آسمان و بقول حافظ گوهری است بیرون از صدف کون و مکان.

زمانهای قدرت و ضعف، نشیها و فرازاها، جزوی از-تاریخ ملتها را تشکیل میدهد و ما امیدواریم با پراکنده شدن ابرهای تیره‌ی تعصب و کوتاه نظری، بحول و قوه الهی مردم هند باردیگر این توفیق را خواهند یافت تا از میراثهای علمی گذشته‌ی خویش بنحوی بهره‌مند شوند. شوال ۱۴۳۴ مطابق خواهد بود با سالگرد چهارصدمین سال درگذشت مرحوم میر مؤمن استرآبادی و بنده امیدوارم دانشمندان و دانش پژوهان ایرانی و شبه‌قاره‌ای این فرصت را مغتنم شمرده در جهت بازیافت تاریخ تشیع در دکن و احیای میراث آن قدمهای بلند و شایسته بردارند. والله ولی التوفیق.

سید علی قلی قرائی

شهر مقدس قم

۵ شعبان ۱۴۲۸ هـ ق

◀ دیباچه

زندگی جناب میر محمد مؤمن همواره برای کسانی که در پی اقتدار و عظمت دنیوی از یک سو و نیز مراعات حقوق العباد و حقوق الله از سوی دیگر باشند، مشعل راه خواهد بود. ثروت، عزت و مقام والا، این سه نعمت به ندرت در کسی جمع می‌شوند و اگر اتفاقاً این سه، در یک فردی گرد هم آیند، قوای قلب و ذهن آن فرد عموماً دچار گمراهی و تباهی می‌شوند. ولی جناب میر محمد مؤمن از جمله آن افراد خوشبختی بود که توانستند تا پایان عمر خویش پاک و طاهر زندگی کنند. او ثابت کرد که کثرت ثروت و اقتدار، مردانی را که دل خود را صفا داده باشند، هرگز تطمیع و سر مست نمی‌کند.

برای تدوین کتاب «حیات محمد قلی قطب‌شاه» هنگامی که به احوال وزراء و امرای این حکمران بلندمرتبه پرداختیم، متوجه شدیم که مساعی جمیله جناب میر محمد مؤمن، نخست وزیر و پیشوای ایشان نقش اساسی را در زندگی و حکومت این حاکم ایفا کرده است. و این موضوع به گونه‌ای است که کتاب مستقیماً را در این مورد می‌طلبد. لذا در آن کتاب در مورد حیات جناب میر، یادداشت کوچکی نوشتیم و قول دادیم که کتاب مستقل و مبسوطی در آینده در این خصوص بنویسیم.

اکنون خدا را شاکریم که پس از تلاش دو ساله، فرصت ایفای این قول به دست آمده

است. و احوال زندگی جناب میر را از راه‌های ممکن به‌دست آورده در این صفحات در یکجا گرد آورديم. برای به‌دست آوردن این مواد خام علاوه بر جستجو در کتابخانه‌ها، در اطراف و اکناف شهر، صدها مایل مسافرت کردیم و برای بازدید از تالاب‌ها (آب‌بندها)، مساجد و روستاهایی که به‌دست جناب میر ساخته شده بود، به جاهایی رفتیم که شاید قبل از آن هیچ خودرویی از آنجا عبور نکرده بود. برخی از همین امکنه به گونه‌ای بود که ما نیز خودرو را رها کرده مجبور به سفر با پای پیاده می‌شدیم. به هر حال از این موضوع خوشحالیم که بیش از حد توقع، در مورد ایشان اطلاعات به‌دست آمد و در مورد زندگی و کارهای انجام شده توسط جناب میر، کتابی تدوین شد که تکمیل این کتاب به‌خودی خود پاداش بسیار بزرگی است.

با مطالعه این کتاب علاوه بر آگاهی از زندگی پاک و موفق یک شخصیت والامقام، به این امر پی می‌بریم که چه زوایایی از تاریخ هندوستان هنوز برای مردم کشف نشده است. تا وقتی که پس زمینه‌های مملکت دکن و آن کوشش‌هایی که موجب شد این کشور، مرکز تمدن و شایستگی و اتحاد بین ملت‌های مختلف شود، مورد توجه قرار نگیرد، نسل‌های امروز دچار تفرقه‌های سیاسی خواهند بود. هر سرزمین، تاریخی دارد. اگرچه امروزه برخی این سخن را نمی‌پذیرند که «تاریخ، خودش را تکرار می‌کند»؛ ولی برای حل و فصل مسائل جدید به‌وجود آمده، تجربیات گذشته و اطلاعات مربوط به سازندگی‌های هر نسلی از افراد و طبقات گذشته، می‌تواند مفید و راه‌گشا باشد.

امروزه نه فقط حیدرآباد و هندوستان بلکه تمام دنیا دچار یک بحران سیاسی شده است و در حال گذر از زمان تحول می‌باشد. و البته واضح است که در تاریخ کشورها و ملت‌ها، این انقلاب‌ها زیاد بوقوع می‌پیوندند و از بین می‌روند و هر بار اثر جدیدی را از خود بر جای می‌گذارند. ولی کارهای سترگ اسلاف با عظمت، در این طوفان حوادث، دچار فنا و نابودی نمی‌شوند. ممکن است تمایلات و انگیزه‌های جدید، اهمیت آنها را کمی بالا یا پایین ببرد؛ ولی شکی نیست که نسل‌های بعدی در سایه همین اسلاف، به افق‌های جدیدی از امنیت، اطمینان و شایستگی می‌پردازد.

ملتی که نتواند از تجربه‌های بزرگان خود استفاده کند، در سبقت زندگی از رقیبان خود عقب خواهد ماند. در این میان، زندگی جناب میر، مانند مناره‌های بلندی است که در تاریک‌ترین محیط، کاروان‌هایی را که دچار سرگردانی شده‌اند به سوی منزل مقصود هدایت می‌کنند.

امروز هم زندگی جناب میر می‌تواند برای کسانی که در جستجوی شکوه و عظمت گذشته و آن علوم‌مقام و کرامت‌گم شده دیروز خود می‌باشند، الگو باشد.

در عهد چهارصد ساله گلکنده و حیدرآباد فعالیت‌های روشن دهها فرد دیگر به‌مانند جناب میر، پوشیده و نهان مانده است که باید نمایانده شود. هدف مؤلف از این کتاب و نیز کتاب‌های دیگر همچون حیات محمد قلی قطب‌شاه و مجموعه داستان‌های نیمه تاریخی الماس‌های گلکنده و سیر گلکنده همین است که مردم از این موضوعات مهم، آگاهی یابند. و درس‌های شایستگی، اتحاد و مدارات سابق، دوباره اعاده شود. این آموزه‌ها در کشمکش‌های سیاسی و فرقه‌گرایانه در دنیای امروز می‌تواند مفید واقع شود.

در پایان ابراز مراتب تشکر از تمام دوستان (علی‌الخصوص نواب سالار جنگ بهادر، جناب مولوی عبدالمجید صدیقی، جناب مولوی سید محمد، جناب مولوی سید محمد تقی، جناب مولوی میر عباس علی، جناب مولوی صدیق علی، جناب مولوی عبدالرشید، و جناب مولوی میر سعادت علی رضوی) که مؤلف را در تدوین این کتاب به گونه‌ای مورد لطف و عنایت خویش قرار داده‌اند، بر خود لازم می‌دانم.

رفعت منزل^۱

اول جمادی الثانی ۱۳۶۰ هـ

سید محی‌الدین قادری زور

۱. در بسیاری از مناطق مرسوم است که محل سکونت خود را نام‌گذاری می‌کنند. رفعت منزل نیز گویا محل سکونت مؤلف می‌باشد. (مترجم)

بخشی اول آغاز زندگی

◀ نام و لقب او

نام اصلی او میرمحمد مؤمن بود و به طور کلی با عنوان میرصاحب یا میر مؤمن صاحب معروف شد. زمانی که شاه عباس صفوی، سفیر خود، حسین بیگ قباچاقی را برای تسلیت مرگ محمد قلی قطب شاه و تبریک جانشینی سلطان محمد (۱۰۲۰ق) به حیدرآباد روانه کرد، فرمانی مستقل برای میرمحمد مؤمن فرستاد، از وی با نام امیر محمد مؤمناء استرآبادی یاد کرد.^۱

گرچه محمد مؤمن در سلطنت قطب شاهی به بالاترین نقطه اقتدار رسید و در روزگار دو پادشاه این سلسله، عنوان «پیشوای سلطنت» و «مختار کل» را داشت؛ اما به نظر می‌رسد هیچ گونه لقبی را نپذیرفته است. در تواریخ قطب شاهی، با القاب ذیل از وی یاد شده است:

۱- نواب علامی فهامی پیشوای عالمیان میر مؤمن.^۲

۲- نواب علامی فهامی مرتضای ممالک اسلام میرمحمد مؤمن.^۳

۱. حقائق السلاطین، برگ ۱۹۲ ب.

۲. حدیقة السلاطین، ص ۷

۳. حدیقة السلاطین، ص ۹

- ۳- نواب مرتضای ممالک اسلام، میر محمد مؤمن.^۱
 - ۴- نواب علامی فهامی، میر محمد مؤمن.^۲
 - ۵- جناب نقابت مآب.^۳
 - ۶- جناب سیادت و نقابت پناه علامی فهامی میر محمد مؤمن استرآبادی.^۴
 - ۷- جناب سیادت منزلت، مهر سپهر فضل و عزت، پیشوای عالمیان، المؤید بتأیید المهیمن میر محمد مؤمن.^۵
 - ۸- نواب علامی فهامی پیشوای اهل ایمان، میر محمد مؤمن.^۶
 - ۹- حضرت سیادت و نقابت پناه علامی میر محمد مؤمن.^۷
 - ۱۰- عالی حضرت، سیادت مرتبت، مشتری منزلت، خورشید اوج فضل و کمال، مهر سپهر عزت و اقبال، مرتضای ممالک اسلام، مقتدای طوایف انام، الائق بتأیید المهیمن میر محمد مؤمن رکن السلطنة و پیشوای این دولت خانه.^۸
 - ۱۱- زبده و پیشوای حضرت رسالت، میر محمد مؤمن.^۹
 - ۱۲- حضرت سیادت و نقابت دستگاه، مرتضای ممالک اسلام.^{۱۰}
- شاه عباس در فرمان یاد شده، از وی با القاب ذیل یاد کرده است: سیادت و نقابت پناه، افادت و افاضت دستگاه، مستجمع الفضائل و الکمالات، شمساً للسیادة و النقاۃ والدين.^{۱۱}

-
۱. حدیقه السلاطین، ج ۲، ص ۹
 ۲. حدیقه السلاطین، ص ۲۸، و ج ۲ نسخه خطی ضمن وقایع سال ۱۰۵۳
 ۳. حدائق، برگ ۱۹۱ الف.
 ۴. حدیقه العالم، ص ۲۶۴
 ۵. حدیقه العالم، ص ۲۶۶
 ۶. حدیقه العالم، ص ۲۷۳
 ۷. تاریخ محمد قطب شاهی، برگ ۲۸۵، ب.
 ۸. تاریخ محمد قطب شاهی، برگ ۲۵۷ الف.
 ۹. تاریخ محمد قطب شاهی، برگ ۲۸۹ الف.
 ۱۰. تاریخ محمد قطب شاهی، برگ ۳۰۱ الف.
 ۱۱. حدائق السلاطین، برگ ۱۹۲، ب.

در فرمانی که عبدالله قطب‌شاه، پس از پانزده سال از درگذشت میرمحمد مؤمن، برای رفع توقیف از املاک وی به سال ۱۰۵۰ صادر کرده، این القاب را برای وی بر شمرده است: سیادت و نجابت پناه، افادت و افاضت دستگاه، قدوة المحققین، اسوة المدققین، مرتضای ممالك اسلام، مقتدای طوایف انام، خلاصة اولاد رسول، زبدة احفاد بتول.^۱

میرمحمد مؤمن رساله مقداریه‌ای نگاشته که دو یا سه نسخه آن را تاکنون شناسایی گردیده. یک نسخه مهم آن در کتابخانه‌ی نواب سالار جنگ بهادر موجود است که به خط خود میر می‌باشد. در سربرگ آن، در کنار مهر محمدقطب‌شاه، نام میر به این شکل آمده: تصنیف میر مؤمن پیشوا.^۲ همچنین سید محمد، نبیره میرمحمد مؤمن در محضری (سند گواهی) مورخه ۱۱۶۰ نام او را «جنت مکانی، فردوس آشیانی، میرمحمد مؤمن پیشوای قطب الملک» آورده است.^۳

از این قبیل عناوین به دست می‌آید که به طور معمول عناوین «علامی، فهامی، مرتضای ممالك اسلام و پیشوا» در کنار نام او یاد می‌شده است. در روزگار دو سلطان - که تقریباً یک دوره طولانی چهل ساله است - با وجود بزرگی و پیشوایی و وکالت مطلق، در مورد خود هیچ لقب و عنوانی را نپذیرفته است.

◀ خاندان میرومحمد مؤمن

خاندان وی از سادات معروف شهر استرآباد بوده و سلاطین و امیران ایرانی، آباء و اجداد وی را به دیده احترام می‌نگریستند. در تاریخ عالم آرای عباسی (که در روزگار میرمحمد مؤمن نگاشته شده) وی را از سادات عظام استرآباد یاد کرده است.^۴ در تاریخ فرشته آمده است:

«آباء و اجداداً نزد سلاطین ایران معزز و مکرم بودند».^۵

۱. مرقع، در اداره ادبیات اردو، ش ۸، برگ ۵

۲. مرقع، اداره ادبیات اردو، ش ۸، برگ ۸

۳. تذکره تفصیلی این محضر، در این صفحات آمده است.

۴. عالم آرای عباسی، طبع ایران، ص ۱۵۹

۵. تاریخ فرشته، ص ۱۷۳

در گلزار آصفی آمده است: بزرگان آن جناب هم در دیار ایران مخدوم پادشاهان عالی تبار بوده‌اند و به خدمات شایسته جلیل القدر مدار الهامی وزارت معمور ماندند. نام پدر میرمحمد مؤمن، سید علی اشرف الدین سماکی بوده، ولی در رساله مقدریه که به خط خود میر برجای مانده، نام خود و پدر را به این صورت آورده است:

«عبد مأمور محمد مؤمن بن علی الحسینی عفی عنهما».

در آثار کهن دیگر، نام پدرش نیامده اما در محبوب‌الزمن چنین آمده است: میر مؤمن فرزند سید شرف‌الدین سماکی.^۱ شگفت آن که محمد مؤمن در معرفی پدر خود، عنوان شرف‌الدین را نیاورده؛ اما این لقب وجود داشته، زیرا این قبیل عناوین در آن روزگار رایج بوده است، چنان که نام استاد محمد مؤمن، سید علی نورالدین الموسوی بوده است.^۲ ممکن است به دلیل اختصار، میرمحمد مؤمن، لقب شرف‌الدین را برای پدرش نیاورده باشد، کما این که برای نام خود نیز «میر» را نیاورده است.

مادر میرمحمد مؤمن، خواهر عالم معروف، امیر فخرالدین سماکی بوده است.^۳ این امیر، به دلیل دانش و شرف خود، در زمان خود سخت عزیز بوده و از شاگردان خاص امیر غیاث الدین منصور بوده است.

◀ ولادت

تاریخ دقیق ولادت میرمحمد مؤمن را نیافتیم؛ ولی می‌توان گفت که وی در نیمه قرن دهم هجری، پیش از سال ۹۶۰ هجری به دنیا آمده است؛ زیرا وی مدت‌ها پیش از سال ۹۷۶ به عنوان عالمی متبحر، بی‌نظیر و صاحب تقوا شهرت یافته بوده است که شاه طهماسب وی را به عنوان معلم فرزندان خود برگزیده و وی برای مدتی به این کار مشغول بوده است. بر این اساس، زمانی که وی ایران را در محرم سال ۹۸۹ به سوی حیدرآباد ترک کرد، نمی‌بایست سن او کمتر از سی سال باشد.

۱. محبوب‌الزمن، ج ۲، ص ۹۹۰.

۲. تذکره علماء، محمد بن سلیمان، ص ۹۹.

۳. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۵۹؛ حقائق السلاطین، برگ ۱۸۷ الف.

◀ تعلیم و تربیت

مراحل تعلیم و تربیت وی به بهترین صورت، انجام پذیرفت. در آغاز، دایی میر، دانش معقول و منقول را به وی تعلیم داد تا آنجا که از همان کودکی، چنان روحیه تواضع و فروتنی را در وی ایجاد کرد که این جوان باهوش در تمام مدت زندگی به این روحیه وفادار مانده و همیشه به خاطر اخلاق نیکویش، مورد ستایش قرار می‌گرفت. علی بن طیفور بسطامی نوشته است:

در ایام جوانی که بهار زندگی است، تحصیل کمالات نفسانی از خدمت خال بزرگوار خود نموده، در علوم معقول و منقول، نقش مهارت بر صفحه ضمیر طلبه علوم می‌کاشت. به صفت تواضع و فروتنی و کسرنفسی و خوش خویی اتصاف داشته در آن باب، مبالغه می‌نمود.^۱

افزون بر نقش دایی در تعلیم وی، در دانش حدیث و ادبیات از محضر مولانا سید نورالدین الموسوی شبستری بهره برده و اجازه دریافت کرد.^۲ افزون بر علم حدیث، در دانش جفر و نجوم و فتح عزیمت و تسخیر جن، به منتهای کمال رسید، چنان که شرح آن خواهد آمد.

◀ در دربار شاه ایران

میر مؤمن پس از فراغت از تحصیل، همراه دایی خود به اردوی معلاى شاه طهماسب صفوی رفت. زمانی که وی در دربار، حضور یافت شایستگی و علم و تدین او مورد توجه قرار گرفته و نوازش شاهانه شامل حال وی گردید. نیز در همانجا فرمان معلمی وی برای شاهزاده حیدر میرزا را صادر کرد. مورخان در این باره این گونه نوشته‌اند:

«حسب فرمان حضرت خاقان بر تعلیم شاهزاده مغفور...»^۳

«به اردوی معلاى شاه جنت مکان شاه طهماسب آمدند و به نوازش پادشاهانه سرافراز

گشتند.»

۱. حقائق السلاطین، برگ ۱۸۷ الف.

۲. تذکره علماء، ص ۹۹؛ محبوب‌الزمن، ج ۲، ص ۹۹۵

۳. عالم‌آرای عباسی، ص ۱۵۹

«حسب فرمان قضا جریان، جناب میر خجسته بر تعلیم شاهزاده عالمیان سلطان حیدر میرزا قیام نمودند.»^۱

«در عهد شاه طهماسب به منصب معلمی شاهزاده سلطان حیدر سرافرازی داشته است.»^۲

غرض آن که میر مؤمن از همان آغاز به دلیل شرافت نسبی و همچنین علم و دانش و مکارم اخلاق، مورد احترام فراوان قرار داشت. این که جوانی توسط شاه طهماسب به سمت معلمی و مربی فرزندش منصوب شود، نشان‌گر آن است که از همان آغاز، ستاره اقبال میر مؤمن، درخشان بوده است.

◀ هجرت از ایران

کوکب اقبال میر مؤمن در شغل معلمی شاهزاده نمی‌درخشید. سرنوشت او چنان بود تا پیشوای یک سلسله سلطنتی بزرگ و مختار کامل یک پادشاهی سترگ باشد. به همین دلیل لازم بود تا تصمیم به هجرت از ایران، در وجود او شکل گیرد. نخستین رخداد، درگذشت شاگرد ایشان سلطان حیدر میرزا در آغاز جوانی بود. دومین نکته آن که در روزگار شاه اسماعیل دوم، وی توان زندگی در ایران را در خود ندید.^۳

علت سوم و از همه مهم‌تر آن که مهارت علمی و زهد و تقوای او سبب برافروختن حسد اطرافیان گشته و امتیاز او بر دیگران، از همان آغاز سبب شد که محسود واقع شود. زمانی که شاهزاده وفات یافت، مخالفان بر اوضاع غلبه کردند و از آنجا که وی در دانش معقول و جفر، تسلطی بی‌مانند داشت و نیز به دلیل قدرت درک عقلی بالای او اطرافیان، وی را متهم به دهری‌گری کرده و برای بیرون راندن او دست به تلاش گسترده زدند. نهایت میر مؤمن به دلیل این مخالفتها، از ایران دل‌برکنده و در سال ۹۸۶ از قزوین - پایتخت

۱. حدائق السلاطین، برگ ۱۸۷

۲. ید بیضا، ص ۲۷۶

۳. «در زمان استیلای اسماعیل میرزا تاب توقف ایران نیاورده». عالم آرای عباسی، ص ۱۵۹؛ «بعد از وقوع قضیه ناگزیر آن شاهزاده مغفور در زمان اسماعیل میرزا تاب توقف ایران نیاوردم». حدائق، برگ ۱۸۷ الف.

وقت صفوی - به عراق و عربستان روانه شده و پس از زیارت عتبات و حج، به هندوستان رفت.

◀ ورود به دکن

شگفت آن که بیشتر مورخان، تاریخ ورود وی به گلکنده را اوائل محرم الحرام سال ۹۸۹ یاد کرده و چنین می‌افزایند که به محض ورود، وی در سلك ملازمان سلطان ابراهیم قطب‌شاه در آمد. در حدائق السلاطین آمده است: «در اوائل محرم الحرام سنة ۹۸۹ داخل گلکنده شده به جهت وفور تشیع، ملازمت ابراهیم قطب‌شاه اختیار نموده».^۱ در ید بیضا آمده است: «در خدمت ابراهیم قطب‌شاه مرتبه عالی یافته و بعد از فوت او به ملازمت پسرش محمدقلی»^۲ در آمد. در محبوب‌الزمن آمده است:

اوائل محرم سنة مذکور (۹۸۹) وارد گلکنده در حیدرآباد دکن شد. در آن وقت، سلطان ابراهیم قطب‌شاه بر تخت شاهی جلوه افروز بود. میر موصوف به دربار شاه، باریاب شد و مورد قدردانی و تعظیم پادشاه قرار گرفت.^۳

واقعیت آن است که ابراهیم قطب‌شاه، هشت ماه پیش از این تاریخ، در تاریخ ۲۱ ربیع الثانی ۹۸۸ درگذشته بود، چنان‌که در تاریخ قطب‌شاهی به این مطلب تصریح شده است.^۴ فرزند او محمدقلی نیز همین تاریخ را روی لوح مزار پدرش نگاشته است؛ یعنی: «يوم الخميس الحادی و العشرين من شهر ربیع الثانی سنة ثمان و ثمانین و تسعمائة الهجرة النبوية». به نظر می‌رسد که شماری از مورخان در این باره اشتباه کرده‌اند. علت خطای آنان این است که مورخ قدیمی و معاصر سلطان ابراهیم قطب‌شاه، یعنی ابوالقاسم فرشته، تاریخ درگذشت ابراهیم را به اشتباه سال ۹۸۹ نگاشته است. عبارتش چنین است: «تسع و ثمانین و تسعمائة ابراهیم قطب‌شاه نیز به صوب^۵ آخرت رایت عزیمت برافراشت».^۶

۱. حدائق السلاطین، بری ۱۸۷ ب.

۲. ید بیضا، ص ۲۷۶

۳. محبوب‌الزمان، ج ۲، ص ۹۹۱

۴. تاریخ قطب‌شاهی، بری ۱۷۸

۵. «صوب» در عربی یعنی طریق و سمت

در عالم آرای عباسی که در عصر میر مؤمن نگاشته شده است، تاریخ درگذشت ابراهیم قطب شاه را دقیق نوشته است: «به جانب هند و دکن رفت. از ولایت عظام دکن بنابر وقوع تشیع سلسله علیه قطب شاهیه، ملازمت محمد قلی قطب شاه اختیار نمود.»^۷

زمانی که میر مؤمن به گلکنده رسید، هشت ماه از درگذشت سلطان ابراهیم سپری شده و محمد قلی قطب شاه که تنها پانزده سال داشت، بر جای پدر نشسته و برای کمک به نظام شاهیان بر ضد عادل شاهیان از پایتخت بیرون رفته و در برابر قلعه «نلدراگ» مشغول نبرد بود. از اتفاق، در همان زمان، یک ادیب ایرانی با نام علی بن عزیزالله طباطبا - مؤلف بعدی کتاب برهان مآثر - به دکن آمده و به دربار محمد قلی باریاب شده بود؛ اما وی به جای آن که به گلکنده بیاید، مستقیم به میدان نبرد حاضر شده و در سلك ملازمان شاه درآمد.^۸ وی می نویسد: «حاوی این اوراق را هم در آن نزدیکی از ولایت عراق اتفاق هندوستان افتاده در سلك خدام عتبه علیای قطب شاهی انتظام داشت و در آن روز (جنگ) در ملازمت حضرت قطب شاه... ایستاده این واقعه هایلّه را به رأی العین مشاهده می نمود.»

◀ نخستین سالهای اقامت در گلکنده

همان طور که سخن مورخان درباره ورود وی در زمان سلطان ابراهیم خطاست، این اظهار نظر آنان نیز که به محض به سلطنت رسیدن محمد قلی قطب شاه، وی میر را به عنوان وکیل مطلق خود نصب کرد، خطاست؛ زیرا وی در آن زمان در حجاز بوده و هشت ماه پس از به تخت نشستن محمد قلی، وارد دکن شده است. وی پس از آمدن به دکن نیز به عنوان وکیل سلطنت نصب نشده بلکه مدتی در آرامش و سکوت، مشغول تدریس بود.

با توجه به علم و دانش و تدبیر او و نیز زمان شناسی او در دربار ایران و نیز آداب دانی مجلس و محفل، به سرعت شهرت یافت، به طوری که از سوی محمد قلی قطب شاه مورد احترام قرار گرفت؛ اما به نظر می رسد که او بیش از دنیاداری و سلطنت بانی، به زهد و تقوا

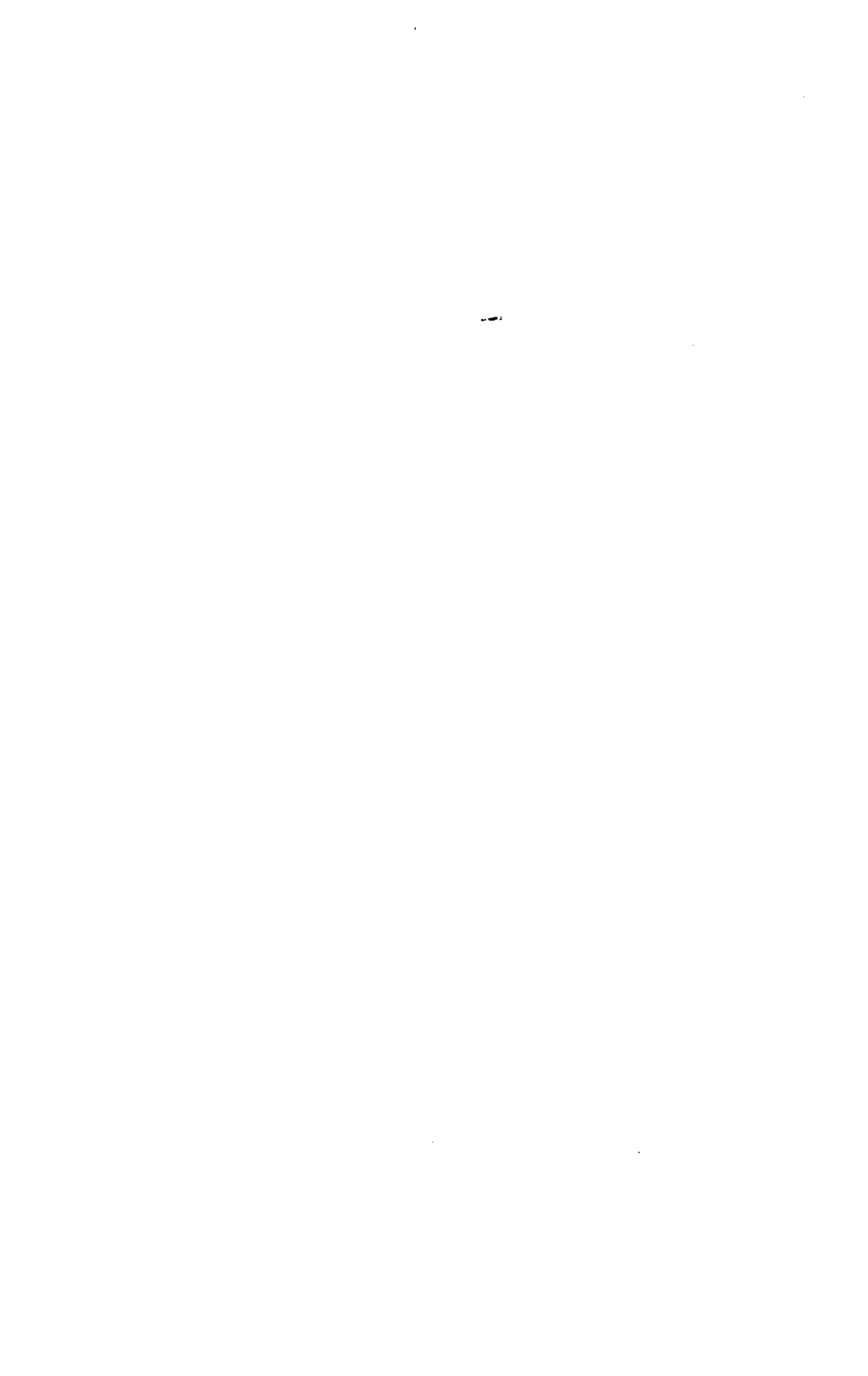
ع تاریخ فرشته، چاپ سال ۱۲۸۱، ج ۲، ص ۱۷۲

۷. عالم آرای عباسی، ص ۱۵۹

۸. برهان مآثر، ص ۵۳

و درس علاقه داشته و به همین جهت برای مدت زمانی، ورود در کارهای سلطنتی را نمی‌پسندید. تجربه ایران به او نشان داده بود که سربلندی به دست آمده از طریق دنیاداری، دیری نمی‌باید. میر شاه میر که در زمان ورود او به گلکنده عنوان وکیل مطلق داشت و سلطان محمدقلی قطب‌شاه بعد از آمدن میرمؤمن، با دختر شاه میر ازدواج کرده بود، در پیش چشمان میرمؤمن، گرفتار دسیسه حسودان شده به بیرون از مملکت تبعید شده بود.^۱ میرمؤمن با توجه به این رخدادها چگونه می‌توانست زندگی درباری را پسندد؟

خطا بودن این گفته مورخان که میرمؤمن به محض ورود به عنوان وکیل تعیین شد، با این مطلب که در زمان ورود وی میرشاه میر سمت وکالت را داشت، سازگار نیست. پس از وی، ملک امین الملک الف خان، برای پانزده سال تا وفات خود بر منصب جملةالملکی انجام وظیفه کرد. به علاوه، محمدقلی قطب‌شاه، میرمؤمن را نه به عنوان وزیر مطلق بلکه به عنوان پیشوای سلطنت برگزید. لازم به ذکر است که سمت پیشوای سلطنت، سمتی نبود که بدون تأمل به شخص تازه وارد واگذار شود. در این باره در بخش دوم، توضیحات بیشتری خواهد آمد.



بخش دوم

منصب پیشوایی میر محمد مؤمن

◀ آغاز اقتدار در دربار محمد قلی

پس از گذشت چهار یا پنج سال از فعالیت‌های علمی میرمؤمن در گلکنده، وی مجبور شد تا قدم در وادی سیاست بگذارد. از زمانی که میرشاه میر از دور خارج شد، میرمؤمن طرف مشورت شاه جوان قرار گرفت؛ چنان که پیش از سال ۹۹۳ محمد قلی به دانش و فضل و زهد و تقوا و تیزی میر مؤمن سخت باور داشته و به گونه‌ای بود که نمی‌توانست او را وارد امور سیاسی دربار نکند. ایشان در همان زمان، نه به سمت میرجمله و یا دیوان بلکه به سمت بلند پایه «پیشوای سلطنت» منصوب گردید. منصب میرجملگی در اختیار ملک امین الملک قرار داشته و تا پایان عمر وی (سال ۱۰۰۸ یا ۱۰۰۹) این سمت را در اختیار داشت. پس از او منصب میرجملگی به شخص دیگری واگذار شد که پس از این، از آن سخن خواهیم گفت.

افرادی که در زمان حیات میرمؤمن، به سمت میرجملگی یا وزارت منصوب شدند، با سفارش و توصیه میرمؤمن به این سمت انتخاب شده بودند.

اثبات این که میرمؤمن در سال ۹۹۳ یا پیش از آن به منصب پیشوای سلطنت و وکیل

مطلق منصوب شد، از دو راه ممکن است. نخست بیان تاریخ فرشته که می نویسد: «قریب بیست و پنج سال وکیل السلطنة بود».^۱ از این بیان به دست می آید که میرمؤمن، از آغاز سلطنت میرمحمد قلی، این منصب را نداشته است؛ زیرا محمد قلی، به تقریب سی و دو سال سلطنت کرد و زمانی که درگذشت، میرمؤمن وکیل و پیشوای سلطنت بود. زمان تألیف تاریخ فرشته سالهای پایانی سلطنت محمد قلی بوده و در آن زمان، از روزگار محمد قلی، رخدادهای تا سال ۱۰۱۷ ثبت شده است. (قتل و کشتار خارجی ها در حیدرآباد). افزون بر آن، مؤلف تاریخ فرشته از شورش شاهزاده میرزا خدابنده که در سال ۱۰۱۸ رخ داد، یادی نکرده و روابط پادشاه را با برادرانش ستایش کرده است؛ چنان که او می نویسد:

آن قطب کامگاری را چند چیز نصیب گشته که کمتری از پادشاهان به آن فائز شده اند، یکی آن که برادران را بر مسند عزت متمکن ساخته انیس و جلیس خود گردانیده، با ایشان بی دغدغه خاطر مصاحبانہ سلوک می نماید و برادران نیز او را فوزی عظیم دانسته در کمال اخلاص و یک جهتی با برادر بزرگ سامی می باشند، و اصلاً در این مدت سی سال از جانب ایشان غبار بر آئینه خاطر اشرف آن پادشاه را نیافته بود و این عطیه ای است که همه کس به آن سرفراز نمی گردد.^۲

این متن، به صراحت نشان می دهد که در تاریخ فرشته، اخبار سلطنت خدابنده، تا پیش از شورش محمدقلی آمده و همانجا تاریخ نویسی او متوقف شده است. تا این زمان، بیست و پنج سال از پیشوایی میرمؤمن گذشته بوده است. (از ۹۹۳ تا سال ۱۰۱۷) میرمؤمن اعتماد کامل پادشاه بود؛ چنان که مؤلف تاریخ فرشته در این باره می نویسد:

قدر و مرتبه آن سید بزرگوار شناخته مریدانه با او سلوک می نماید و نوعی نمی کند که دقیقه ای از لوازم تعظیم و تواضع فرو گذاشت شود و از این که اعتماد و وثوق تمام بر اصابت رأی آن هوشمند روشن ضمیر دارد، جمیع

۱. تاریخ فرشته، ص ۱۷۳

۲. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۱۷۳

مهمات سلطنت خصوصاً کاوه‌های بزرگ به روی رجوع کرده^۱

حادثة دیگری که اقتدار میر مؤمن را در دربار محمدقلی قلی‌شاه نشان می‌دهد، اینست شهر جدید آباد است. اندیشهٔ بنایی این شهر، پیش از سال ۹۹۵ هجری در ذهن محمدقلی شکل گرفته بود. زمانی که بنیاد فرستادهٔ این شهر و امیر ریختن‌ده میر مؤمن را آن اندازه صاحب اقتدار و نفوذ می‌دید که در کشیدن نقشهٔ شهر و دیگر امور مربوط به آن دست و پا داشت. چنان که وقتی دولتخانهٔ عالی بنا گردید و چهار درب ورودی آن ساخته شده میر مؤمن یکسوز سنگی در کنار دروازهٔ ورود به قصر نصب کرد که روی آن، ظلم و تعویذ کنده شده بود تا اگر کسی با او دشمنی و چشم بد وارد دربار شاهی گردد و صحن او باطل گردد^۲ به همین دلیل، این ورودی به «گمان سحر باطل» معروف است.

افزون بر این، محل شامخ‌ترین چهار مناره دارالشفا و دایره و بناهای متعلق به آن را با نظر میر مؤمن تعیین گردید که بتفصیل آن در ادامه خواهد آمد.



سلطان محمد قلی قلی‌شاه (۱) اودا محمدان چناب (۲)



میرزا محمد امین میر جملہ (از جملہ کسانی که مورد لطف جناب میر قرار گرفتند)

◀ در منصب پیشوایی

پیش از شرح وقایع مربوط به پیشوایی میر مؤمن، لازم است تا اهمیت این منصب و وظائف و امور متعلق به آن، روشن شود.

پیش از هر چیز لازم به یادآوری است که منصب پیشوایی از وزارت عظمی یعنی میرجملگی یا دیوانی بالاتر بوده، تا آنجا که نصب میرجملہ، بدون مشورت پیشوا انجام نمی شده است.^۱ در واقع، پیشوا نایب پادشاه و مشاور و رهبر سلطنت بوده و تمامی امور سلطنتی، اعم از دینی یا دنیوی، توسط او انجام می گرفته. گویی در یک زمان، پیشوا، قاضی القضاة، صدرالصدور، شیخ الاسلام، وکیل السلطنة و مدار همه امور بوده و به نوعی، پس از

۱. برای نمونه کافی است به نصب محمد امین میرجملہ و ستر وزارت محمد قطب‌شاه و عبدالله قطب‌شاه اشاره شود. از این موارد به دست می آید که در روزگار محمدقلی و سلطان محمد، میر مؤمن و در روزگار عبدالله قطب‌شاه، این خاتون طرف مشورت در نصب وزراء بوده‌اند.

پادشاه همه کاره بوده است. از این رو، برای این منصب، فردی انتخاب می شد که از میان همه مردم، از بیشترین امتیازات و بالاترین رتبه برخوردار باشد.

در اینجا نکته ای را باید روشن کرد و آن این که در سلسله قطب شاهی، منصبی با نام ملک ناییبی وجود داشت؛ اما منصب پیشوایی بسیار بالاتر از آن بوده و در یک زمان، هم پیشوا و هم ملک نایب، هر دو در دستگاه سلطنت وجود داشتند. در اصل ملک نایب، نایب السلطنه بوده است که برای حکومت بر منطقه یا تصرف محلی یا رودرو شدن با دشمن، از طرف شاه، اعزام می شده است. بدین ترتیب، چندین ملک نایب، زیر نظر یک پیشوا می توانستند کار کنند؛ از این رو خطاست که دو منصب پیشوایی و ملک ناییبی را یکی بدانیم. پیش از میرمؤمن، در سلطنت قطب شاهی، تنها یک نفر را می شناسیم که دارای این عزت و فضیلت بوده است. وی سیف خان عین الملک فرزند فتحی خان، عموزاده سلطان قلی قطب شاه بوده که می دانیم به دلیل ناراحتی ای که از جمشید قلی پیدا کرده بود، گلکنده را به قصد احمدنگر ترک کرد؛ اما وقتی پس از وفات جمشید، فرزند کم سن و سال او سبхан قلی بر تخت نشست، مادر پیر جمشید، بلقیس زمان، بار دیگر سیف خان را فراخوانده وی را پیشوای سلطنت قرار داد که تا زمان بالغ شدن شاهزاده جدید، اداره امور سلطنت را عهده دار باشد. وی توانست دشمنان سبخان قلی را با تدبیر و جرأت شکست دهد. وی با چنان شأن و شوکتی کارها را اداره می کرد که اگر نبود شاهزاده ای مانند ابراهیم قلی که فردی با تدبیر بوده و محبوبیت زیادی میان مردم داشت، سیف خان می توانست سلطنت را نیز در اختیار خود بگیرد.^۱ عین الملک با شنیدن خبر آمدن ابراهیم قلی قطب شاه بار دیگر گلکنده را ترک کرده و به احمدنگر رفت.

با این که در روزگار ابراهیم قلی، وزرای مختار و وکیل السلطنه بلند پایه ای مانند کمال الدین معروف به مصطفی خان اردستانی و بعد از او سید شاه تقی معروف به میرشاه میر وجود داشتند، ولی در تواریخ، هیچ کجا از این افراد با عنوان پیشوا یاد نشده است.

۱. در باره شرح حال عین الملک پیشوا بنگرید: برهان مأثر، صص ۳۲۸، ۳۴۴، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴؛ حدیقه

بدین ترتیب روشن می‌شود که ابراهیم قلی کسی را به عنوان پیشوا معین نکرده، بلکه کسی را در منصبی بالاتر از وکیل مطلق و وزیر مختار قرار نداده است با این که مصطفی خان، در به سلطنت رسیدن ابراهیم قلی خان، نقش بسیار مهمی داشته و به دلیل موقعیت بالایی که نزد شاه داشت، ابراهیم قلی خواهر خود را به تزویج او درآورده بود.^۱

بعد از ابراهیم قلی زمانی رسید که میرمؤمن در روزگار محمدقلی، به منصب پیشوایی رسید، این امر می‌تواند دو علت داشته باشد. نخست آن که پس از ازدواج محمد قلی با دختر میر شاه‌میر،^۲ محمد قلی، به احتمال پدر زن خود را از روی احترام، منصب پیشوایی داده بود؛ زیرا از یک طرف بحث خویشی مطرح بود، و از سوی دیگر، به دلیل کم سن و سالی محمد قلی، میرشاه میر که روحیه بلندپروازی داشت، لازم بود تا بار دیگر ضرورت این منصب را مطرح کند. زمانی که گردش روزگار، اجازه بهره‌مندی طولانی از این منصب را به شاه میر نداده و وی را بایستی آبرویی برکنار کردند، محمدقلی برای مدتی این منصب را بی صاحب گذاشت؛ تا آن که اعتقاد زیادی به میرمؤمن پیدا کرده و احساس نیاز به واگذاری این منصب به میرمؤمن پیدا کرده و از او خواست تا آن را بپذیرد.

از آنجا که شاه میر به دلیل دسیسه‌چینی امرای محلی به سرعت از کار برکنار شد، در تواریخ، یادی از پیشوایی چندروزه او نیامده است. همین طور، اگر امیری یا وزیر پادشاهی مغضوب واقع شود، مورخان نه تنها به صورت تفصیلی از وی یاد نمی‌کنند، بلکه القاب و عناوین پیشین او را نیز حذف می‌کنند.^۳

این نکته که در سلطنت قطب‌شاهی منصب پیشوایی، بیشتر به نزدیکان شاه تعلق

۱. برای شرح حال مفصل مصطفی خان وزیر بنگرید: تاریخ قطب‌شاهی، حالات ابراهیم قلی قطب‌شاه. حدیقه العالم، ص ۱۱۵؛ برهان مآثر، صص ۳۰۵، ۳۲۸، ۳۹۵، ۴۱۳، ۴۲۰ و غیره.

۲. برای شرح حال تفصیلی بنگرید: حیات محمدقلی قطب‌شاه، صص ۳۶۱-۳۶۸.

۳. برای نمونه، عبارتهایی که در شرح حال سیف خان عین‌الملک در کتاب برهان مآثر آمده، قابل توجه است: «سیف عین‌الملک... از امرای نامدار ممالک دکن به سمت شجاعت و اقتدار منفرد و ممتاز بود» (ص ۳۲۸) «سیف عین‌الملک که در میان امرای ممالک دکن به کمال تهور و شجاعت اشتهار داشت» (ص ۱۸۰) «عین‌الملک نکوهیده مال... بر دفتر ارباب عناد» (ص ۳۹۲) «خاطر شقاوت از عین‌الملک... دارند» (ص ۳۹۳) «بنجه نخوت و غرور عین‌الملک مقهور» (ص ۳۹۴).

می‌گرفت، از این جانیز روشن می‌شود که پس از درگذشت میرمؤمن، زمانی که این منصب خالی شد، سلطان محمد قطب‌شاه که کسی را شایسته این منصب نمی‌دید، وظایف آن را خود عهده‌دار گردید. پس از درگذشت او، زمانی که شاهزاده کم سن و سال عبدالله میرزا بر تخت نشست، بار دیگر ضرورت تعیین پیشوا مطرح شده و شخصی انتخاب گردید که نزدیک‌ترین نسبت را با پادشاه داشت. در این وقت مادر بزرگ عبدالله، خدیجه مرتبت خانم آغا داماد خود سید شاه‌محمد حسینی فرزند شاه علی عرب‌شاه، که شوهر عمه عبدالله قطب‌شاه بود، به این منصب گماشت.^۱

نکته قابل توجه آن که در این وقت، مادر بزرگ عبدالله قلی، درست همان کاری را انجام داد که مادر بزرگ سبحان قلی در زمان درگذشت جمشید قلی انجام داده بود. گویا این اقدام او، پیروی از سنت قدیمی خاندان بوده است.

این نکته قابل یادآوری است که، شخصیتی که پس از شاه‌محمد حسینی، به منصب پیشوایی رسید، یعنی علامه ابن‌خاتون، گرچه ارتباط خویشی با خاندان قطب‌شاهی نداشت، اما به معنای واقعی کلمه، جانشین میرمحمد مؤمن بوده است. این امتیاز علامه محمد ابن‌خاتون بود که شاگرد محفل میرمؤمن و از معتقدین و ملازمین خاص او بوده است. ابن‌خاتون،^۲ آخرین پیشوای سلطنت قطب‌شاهی است، زیرا در سلطنت قطب‌شاهی، پس از ابن‌خاتون، این منصب به هیچ‌کس واگذار نشد. این در حالی است که ابوالحسن قطب‌شاه با کمک سید شاه راجو به سلطنت رسیده و او را به چشم پیشوا و مرشد و هادی خود می‌نگریست، اما شاهدی در تواریخ وجود ندارد که وی را به سمت پیشوا معین کرده باشند. البته از مطالعه ادبیات این دوران، چنین به دست می‌آید که سید شاه راجو در روزگار ابوالحسن قطب‌شاه، فردی با نفوذ بوده و افراد به وساطت او به دربار شاهی راه یافته و به مقاصد خویش می‌رسیده‌اند؛ چنان که یکی از شعرای این دوره، طبعی

۱. برای شرح حال بیشتر شاه‌محمد پیشوا بنگرید: حقیقة السلاطین، ص ۲۸؟؟؟، مآثر دکن، صص ۳۴، ۱۰۲.

۲. تاریخ حقیقة السلاطین، آگاهی‌های فراوانی درباره ابن‌خاتون دارد. به نظر می‌رسد هدف نگارش این اثر، تبیین کارهای این پیشوا بوده است.

حیدرآبادی، مثنوی بلند خود را که قصه بهرام و گل اندام است، با ستایش از سید شاه راجو آغاز می‌کند. شاعر در این اشعار نوشته است که شکل گرفتن سرنوشت من در دست توست. من به احترام، پاهای تو را می‌بوسم، چرا که تو هستی که ابوالحسن را به شاهی رساندی و خورشید هم با پرتوش به پاس خدمت تو، تو را نوازش می‌کند، اما متن شاعر:

ای شاه راجو! تو از اولیای بزرگ الهی هستی؛ شاه به خانه تو آمده است.
 ناآگاهان، تو را نمی‌شناسند؛ اما آگاهان، به مقام شاه راجو معرفت دارند.
 تو مخدوم آسمان سید محمد هستی؛ ای شاه راجو! تو یک گوهر بی‌بدیل هستی.

کرامات تو بر همه آشکار خواهد شد، اگر تو از باطن نظر کنی.
 ابوالحسن را پادشاه دکن ساختی، و ای شاه راجو، او را به بخت بزرگی نواختی.

خورشید در انتظار خدمت توست و با پرتوش تو را نوازش می‌دهد.
 تو عیب دیگران را هرگز بر نمی‌شمی، و این شاه راجو! این هنر بزرگ توست.
 دلم می‌خواهد تا در سایه تو زندگی کنم و به هر کجا رفتی، به دنبالت راه بیفتم.

من پاهای تو را به این امید می‌بوسم که تو ای شاه راجو! بر بخت من نظر مساعد کنی.

طبعی در شام و سحر، دست به دعا برداشته، ای شاه راجو! تو را دعا می‌کند.
 از آنچه گذشت، چنین به دست می‌آید که منصب مهمی مانند پیشوایی، یا به بستگان و اقربا داده می‌شده و یا به بزرگانی که شاه به طور خاص، به آنان معتقد بوده است. نیز روشن می‌شود که زمانی که محمدقلی قطب‌شاه، میرمؤمن را پیشوای خود ساخت، سخت به وی اعتقاد داشته است. بیان تاریخ فرشته در این باره، کاملاً درست است که نوشته است:

محمد قلی قطب‌شاه به واجبی قدر و مرتبه آن سید بزرگوار شناخته

مردانه با او سلوک می‌نماید و نوعی نمی‌کند که دقیقه‌ای از لوازم تعظیم و تواضع فرو گذاشت شود.^۱

◀ حقوق ماهیانه و موقعیت پیشوا

به درستی بر ما آشکار نشده است که محمدقلی قطب‌شاه، چه اندازه حقوق برای پیشوا در نظر گرفته بوده است. از برخی شواهد بر می‌آید که وی کمتر از یک هزار هون - یعنی چهار هزار و پانصد روپیه - دریافت نمی‌کرده است. این مطلب از چندین طریق قابل اثبات است؛ نخست آن که، زمانی که بعد از میرمؤمن، در روزگار عبدالله قطب‌شاه، سید شاه‌محمد حسینی به پیشوایی منصوب گشت، یک هزار هون، به عنوان حقوق ماهیانه به وی داده می‌شده است. در مقایسه با دوران عبدالله قطب‌شاه، روزگار محمدقلی شاه، روزگاری طلایی در گلکنده به حساب می‌آید و آشکار است که محمدقلی به پیشوای خود حقوق درخوری پرداخت می‌کرده است؛

دوم آن که زمانی که پس از ملک امین الملک، محمد قلی قطب‌شاه، به دنبال یک میرجمله بود، میرمؤمن، میرزا محمد امین شهرستانی را برای این منصب توصیه کرد. پادشاه، او را در سال ۱۰۱۱ به عنوان جملةالملک خود قرار داده و سالیانه دویست هزار هون - براساس پول فعلی نهصد هزار روپیه - حقوق برای او مقرر کرد. روشن است که وقتی حقوق میرجمله این اندازه باشد، حقوق پیشوا نمی‌توانست کمتر از این باشد.

در روزگار عبدالله قطب‌شاه، سید شاه‌محمد حسینی حقوق سالیانه بالغ بر دوازده هزار هون دریافت می‌کرد، این حقوق علاوه بر اقطاعات^۲ و زمین‌ها و حقوق و منصب‌هایی بود که از پیش در اختیار داشت؛ زیرا افزون بر این که شاه‌محمد حسینی، شوهر خواهر سلطان محمد قطب‌شاه بود، از همان آغاز از استوانه‌های دربار قطب‌شاهی بوده و از افراد ممتاز خاندان شاهی به شمار می‌آمد.^۳ از آنجا که وی شوهر خواهر شاه بود، شاه مناصب و

۱. تاریخ فرشته، ج ۲، مقاله سوم، روضه چهارم، ص ۱۷۴

۲. اقطاع شامل روستا، قلعه، باغ، قطعه زمین یا هر ساختمان و ملک دیگر می‌شود.

۳. به همین جهت در فرمان‌های قطب‌شاهی و جز آن، یاد او و فرزندش شاه خواندگار، همراه با احترامات شاهانه آمده و در لوحه مزار او نیز همین احترام به طور خاص آمده است.

اقطاعات فراوانی بخشیده بود؛ بنابر این لازم نبود که به خاطر پیشوایی، حقوق زیادی دریافت کند. این نکته که میرمؤمن حقوق زیادی دریافت می‌کرده، از این جا به دست می‌آید که، با این که او وقت ورود به گلکنده هیچ ثروتی به همراه نداشته و مانند وزرای دیگر روزگار، مانند محمود گاوآن و مصطفی خان اردستانی، تجارتی هم نداشت، اما در حیدرآباد زمین‌های زیادی خریداری کرد. به علاوه، در روزگار قطب‌شاهی، چندین روستا را با هزینه اموال فراوان، خریداری کرده و چندین مسجد و سد بنا کرد. این روستاها، غیر از اقطاعاتی بود که حکومت در اختیار او گذاشته بود که شرح آن پس از این خواهد آمد. زمین قبرستان دایره را خود وی خریده و جهت قبرستان وقف کرده بود. اینها نشان می‌دهد که، با این که میرمؤمن زندگی درویشانه‌ای داشته، اما درآمد قابل ملاحظه‌ای داشته است؛ زیرا افزون بر حقوق رسمی، منبع درآمد دیگری نداشته و به همین دلیل، از روی یقین می‌توان گفت که حقوق او، کمتر از میرزاحمد امین میرجمله که دست پرورده میرمؤمن بود، نبوده است. البته ممکن است به خاطر آن که وی، چون فردی صوفی و درویش بوده، مبلغ کلانی برای حقوق خود دریافت نمی‌کرده است.

پس از آنچه در باره حقوق ماهیانه پیشوا گذشت، لازم است تا از موقعیت احترام‌آمیز پیشوا نیز سخن بگوییم. از آن جا که موقعیت پیشوا بالاتر از میرجمله بود، محمدقلی قطب‌شاه، موقعیت خاصی را در نظر گرفته بود و آن این که وی می‌توانست سواره وارد دولتخانه شاهی شود؛ در حالی که سایر امیران و ارکان و بستگان شاهی، می‌بایست بیرون از درب دولتخانه شاهی - دروازه سحر باطل که تاکنون برجای مانده - در پشت پرده زریاف، از اسب پیاده می‌شدند. این تنها پادشاه و پیشوا بودند که می‌توانستند با کجاوه از این درب وارد دولتخانه شوند. این پرده را برای میرمؤمن، در روزگار دو پادشاه یعنی به مدت چهل سال، کنار می‌زدند. شگفت آن که پس از میرمؤمن، در روزگار سلطان محمد، کسی این موقعیت را نیافته و در روزگار سلطان عبدالله، برای یازده سال، هیچ شخصی سواره با کجاوه، نمی‌توانست وارد دولتخانه شود؛ در صورتی که سید شاه‌محمد حسینی، افزون بر داشتن منصب پیشوایی سلطنت، شوهر عمه پادشاه نیز بود؛ اما او نیز این موقعیت را به دست نیاورد.

دوازده سال پس از میرمؤمن، این موقعیت، باز نصیب جانشین راستین و شاگرد فهمیده میرمؤمن، یعنی علامه ابن خاتون گردید به طوری که در سال ۱۰۴۶ عبدالله قطب‌شاه، به ابن خاتون اجازه داد تا مانند میرمؤمن با کجاوه وارد دولتخانه عالی شود. نویسنده *حدیقة السلاطین* در این باره می‌نویسد: و رضای اعلی شد که نواب علامی فهمی (ابن خاتون) بر نسبت مغفرت پناه میرمحمد مؤمن سوار پالکی شده به دولتخانه گیتی نشانه آمد و رفت نمایند.^۱

◀ میرمؤمن و ترویج مذهب

پس از آن که میرمؤمن به منصب پیشوایی رسید، دو رخداد مهم در سلطنت قطب‌شاهی به وقوع پیوست؛ یکی تأسیس شهر حیدرآباد و دیگری ترویج عمومی مذهب جعفری و برپایی عَلم‌های مبارک به نام شهدای کربلا که در هر دو جهت، علاقه شخصی میرمؤمن، دخالت تام و تمامی داشته است. هیچ‌کس نمی‌تواند در این مسأله تردید کند که محمدقلی قطب‌شاه، پختگی‌اش را در عقاید مذهبی و به دست آوردن لقب خادم اهل بیت رسول ﷺ را مدیون میرمؤمن بوده است.

در کتاب *حیات محمدقلی قطب‌شاه* به تفصیل ثابت شده است که محمدقلی، شخصاً فرد عالم و فاضلی نبوده و سن و سالش در وقت رسیدن به سلطنت، به مقداری نبوده است که توانسته باشد در علوم دینی به بصیرت بالایی رسیده باشد. رواج مذهب جعفری در حیدرآباد، تأسیس عاشورخانه‌ها، برپایی عَلم‌ها و دیگر برگزاری مراسم مذهبی؛ مانند عید مبعث، عید مولود امام علی علیه السلام، عید غدیر و عید سوری و غیره توسط محمدقلی در حوالی سال ۱۰۰۰ هجری بوده است که روشن می‌شود تمام این مسائل، نخستین آثار پیشوایی میرمؤمن بوده است.

۱. ن.ک. *حدیقة*، وقایع سال ۱۰۴۶ هجری.

۲. در تواریخ معاصر محمدقلی، براین ویژگی تأکید زیادی شده است. برای نمونه، هر کجا که در برهان مآثر نام او آمده، این لقب به نوعی آمده است: «عالی حضرت اعظم همایون سلیمان ظل سبحانی المؤید بتأیید الله خادم اهل بیت رسول الله (ص)» ص ۵۹۸. «عالی حضرت سلطنت و حشمت پناه نصف و معدلت دستگاه خادم اهل بیت رسول محمدقلی قطب‌شاه» ص ۶۲۵

آخرین تحقیقات نشان می‌دهد که نخستین عَلم دوران قطب‌شاهی، همان است که محمدقلی در سال ۱۰۰۱ هجری ساخته و در عاشورخانه شاهی در قعله گلکنده برپا داشته و تاکنون با عنوان علم حسینی گلکنده معروف و محفوظ می‌باشد و هر سال در ماه محرم، در همان بنای کهن برپا می‌شود. جایی که سطح آن امروزه نزدیک به یک متر پایین‌تر از خیابان می‌باشد. روی این علم، عبارت ذیل به صورت مشبك نوشته شده است:

«نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین، غلام علی محمد قلی قطب‌شاه سنه احدی و الف».

در اطراف این طغرای میانی، پانزده عبارت مشبك موجود است که علاوه بر نام الله، اسامی چهارده معصوم علیهم‌السلام بر آن منقوش است.^۱

افزون بر این دلیل مهم، در دیوان محمد قلی قطب‌شاه، شواهد فراوانی در باره تمایل مذهبی و ارادت کامل او به حضرات ائمه اثناعشر علیهم‌السلام وجود دارد. بدنبال اشاراتی به مسائل مذهبی و آگاهی‌های مربوط به آن می‌توان یافت که کمترین مناسبتی با پادشاهی خوشگذران و آزاد، مانند او ندارد. این نشان می‌دهد که محمدقلی بیش از دانش مکتوب دینی، تحت تأثیر آموزه‌های ظاهری و باطنی میرمؤمن بوده است.

این نکته ثابت است که محمدقلی در مقایسه با برادران خود، از آموزش ابتدایی کمتری برخوردار بوده و خودش در دیوانش، چندین بار به این امر اشاره کرده است که میان من و علم و فضل رابطه‌ای وجود ندارد. برای نمونه می‌گوید:

استادان من بر آنند تا علم و هنر به من آموزش دهند؛ در صورتی که من از ازل، برای عشق آفریده شده‌ام. اگر من بخواهم علم و هنر بیاموزم، عالمان چه چیزی را به من خواهند آموخت؟ مردم مرا فردی اُمی می‌شناسند. من خود را تا این اندازه اُمی می‌دانم که توصیف تو را نمی‌توانم بیان کنم و قلمم از بیان آن قاصر است.

۱. در باره این علم مبارك و مذهب محمدقلی قطب‌شاه، در کتاب حیات محمدقلی قطب‌شاه، صص ۸۹ - ۱۰۴ اطلاعات تفصیلی آمده است.

عالمان و فقیهان از علم حقیقی ناآگاهند و در حالی که «الف» را نمی‌شناسند از من می‌خواهند تا «ب» را بخوانم. در عشق، فهم معنای «الف» هم دشوار است. از علوم ظاهر، چه چیز جز غرور و تکبر فراهم می‌آید؟ افراد دانشمند کتابها را حمل کرده، بر دیگران فخر می‌فروشند، و...^۱

افزون بر بی‌علاقگی به علم و فضل، تمامی زندگی محمدقلی، در عشق و عاشقی و خوشگذرانی‌ها سپری شد. به ویژه، در آغاز زندگی، معاشقه معروف او با بهاگ‌متی در تاریخ دکن، افسانه‌ای جاودان شده است.^۲ با در نظر گرفتن این شرایط، توجه او به مسائل دینی و مذهبی، کمتر از یک معجزه به نظر نمی‌آید. در اصل، این کرامت میرمؤمن بود که از یک پادشاه رند شاهدباز، موجودی تا این اندازه علاقمند به دین ساخت که به خاطر کارنامه علمی خود در بین سلاطین قطب‌شاهی، موقعیتی اجتهادی به دست آورده است. گرچه تمایلات مذهبی محمدقلی مربوط به پس از سال ۱۰۰۰ است، اما روشن است که میرمؤمن زمینه آن را از پیش فراهم کرده بود و از همان سال ۹۹۵ اقداماتی برای دستیابی به مقاصد خود انجام داده بود؛ گرچه، چهار پنج سالی برای رسیدن به مقصود، می‌بایست می‌گذشت. طبعاً آوردن پادشاهی آزاد و مطلق العنان در عنوان جوانی به این مسیر، تنها می‌توانست کار میرمؤمن باشد و بس. شرح مخالفت‌ها و شورش‌هایی که محمدقلی به دلیل تبلیغ مذهبی و اصلاح، با آن روبرو شد، در کتاب حیات محمدقلی قطب‌شاه آمده و طبعاً لازم به ارائه مجدد آنها در اینجا نیست. با این حال، لازم است گفته آید که برای فروکش نمودن این شورش‌ها و نیز کامیابی محمدقلی در همه ابعاد، نیروی باطنی و درست اندیشی - اصابت رأی - میرمؤمن، تأثیر بسزائی داشته است.

در برگزاری پرشور مراسم عاشورا و همچنین ربیع الاول در روزگار محمدقلی، و جشن و چراغان و نمایش‌هایی که صورت می‌گرفت، افزون بر تمایل طبیعی محمدقلی

۱. برای اشعار و آگاهی دیگر در این باره بنگرید: حیات محمدقلی، صص ۳۶ - ۳۷.

۲. یاد این معاشقه را افزون بر مؤلف تاریخ فرشته که در عصر محمدقلی کتابش را نوشته، علامه فیضی در مکتوبش به اکبرشاه خبر آن را آورده است. بنگرید: لطیفه فیاضی، عرضداشت دوم.

برای مجلس آرای، مصلحت اندیشی میرمؤمن نیز در کشاندن پادشاه به برگزاری این قبیله مراسم مؤثر بوده است. این مصلحت، نه تنها شاه را به این سوی کشاند، بلکه اقوام غیر مسلمانی که در دستگاه سلطنت بودند، به اسلام جذب می‌کرد، آن گونه که به تدریج آنان را با اسلام آشنا و نزدیک می‌نمود. برگزاری جالب توجه و دلپذیر این قبیله مراسم، این تصور را که اسلام تنها یک دین خشک و بی‌روح است، از اذهان مردم این منطقه بیرون کرد. به علاوه، رعایای غیر مسلمان نیز از این برگزاری‌ها از روی خلوص و اعتقاد شرکت کرده و در چنین شرایطی فاصله زیاد فرهنگی و معاشرتی میان حاکم و محکوم بوجود نمی‌آمد.

◀ بنای شهر حیدرآباد

دومین رویداد مهم در دوران پیشوایی میرمؤمن که به تقریب، قرین رویداد نخست بود، بنا و آبادانی شهر حیدرآباد و تزیین و آرایش آن است. اطلاعات تفصیلی در این باره، در کتاب حیات محمدقلی آمده است.^۱ کتابی مستقل نیز در این موضوع در حال نگارش است و به همین دلیل، لازم نیست در اینجا، به تفصیل در این باره چیزی بنویسیم؛ اما گفتن این امر مناسب می‌نماید که در نقشه‌ای که محمد قلی قطب‌شاه برای ساختن شهری متمدن و پررونق، در نظر گرفت به طور یقین، رأی پیشوای سلطنت نیز دخالت داشته است.

در اینکه آیا بنای چارمنار (چهارمنار) به منظور نوعی نمایش ایده‌های مذهبی - ماکت مذهبی اماکن مقدسه - بوده است یا نه،^۲ ساخته شدن آن در میان شهر، مانند حرم یا روضه امام رضا (ع) و قرار گرفتن چهار خیابان اصلی و بزرگ و بازارها در چهار سوی آن، مؤید آن است که منظور، نمایش مذهبی بوده و مشورت میرمؤمن در آن دخالت داشته است.^۳

۱. اسناد تفصیلی تمام این مسائل در کتاب حیات محمدقلی قطب‌شاه، صص ۱۴۳ - ۱۷۳ آمده است.

۲. تعزیه در اصطلاح خاص آن، میان شیعیان هند، به معنای نمایش بناهای مذهبی مهم مانند ماکت حرم امام حسین (ع) در کربلا و مانند آن می‌باشد؛ امری که در حوزه هند بسیار گسترده بوده است. «مترجم».

۳. این ساختمان مربع شکل، تقریباً در میان شهر، با سنگ و گچ ساخته شده است. چهار سوی آن، موافق چهار جهت

طبعاً با وجود یک پیشوای متقی مانند میرمؤمن لازم بود تا فکری که صبغه مذهبی دارد، در بنای این شهر، مؤثر بوده باشد. افزون بر این که شکل چهار منار، نمای مذهبی - تعزیه - دارد (و مانند مرقد منور امام رضا علیه السلام در وسط شهر قرار دارد و خیابان‌های اصلی از چهارطرف به آن منتهی می‌شود) وجود یک مسجد، یعنی خانه خدا در بلندترین بخش این ساختمان، نشانگر آن است که شرع در این تفکر از همه جا بالاتر و با اهمیت‌تر است. چنین نگرشی از لحاظ مذهبی تنها می‌توانسته در ذهن پیشوا به وجود آمده باشد. چنان که به خاطر این مسجد، ساختمان چهارمنار، به هنگام سقوط گلکنده، از نابودی نجات یافت.^۱ واقعیت این است که نه تنها در تأسیس بنای چهارمنار، بلکه در طراحی و تعیین محل قصرهای شاهی و سایر ساختمان‌ها به اعتبار سعد و نحس بودن، می‌بایست از نیرو و دانش معنوی میرمؤمن استفاده شده باشد. این واقعیت از آنجا آشکار می‌شود که وقتی دیوانخانه عالی آماده می‌شد، در سمت شرقی آن، جلوخانه‌ای به طول و عرض یک هزارگر ساخته شد و در میان هر یک از اضلاع آن، کنگره‌ای ساخته شد که ارتفاع آن سی گر تعیین گردید، به طوری که بزرگترین فیل و بلندترین پالکی و پرچم‌های نظامی، بتواند از زیر آن

→

شمال، جنوب، مشرق و مغرب قرار داده شده است. هر ضلع آن، از هر جهت، شصت پا درازا دارد و مناره‌های آن یک صد و نود پا بلندی دارد. بخش میانی ساختمان، مشتمل بر چهار کنگره با درازای سی پا و بیست و چهار پا بلندی است که وسط آن سقف گنبدنماست. ساختمان دیگری روی این سقف ساخته شد که طبقه اول آن مدرسه و خانقاه و طبقه دوم مسجدی است که حوض آبی نیز دارد. پله‌هایی نیز در هر چهار منار در نظر گرفته شده است. ساختمان به گونه است که ساختمان دوم از بیرون قابل رؤیت نیست؛ زیرا اطراف آن، کنگره‌های خوش‌نما بدین صورت ساخته شده است که بخش اندرونی آن دیده نمی‌شود. بدین ترتیب زیبایی و تناسب بیرونی و یک دستی ساختمان محفوظ مانده است. آب حوضی که در مسجد ساخته شده، از تالاب جل‌پلی تأمین می‌شده است. این حوض تا سال ۱۱۸۵ برپا بوده، چنان که در تاریخ ظفره آمده است: «حوضی است در غایت لطافت و صفا. آب نهر تالاب جل‌پلی در آن می‌رسید» (ص ۱۱). از روی یک نقل تاریخی، سیمصد هزار روپیه برای ساختمان چهارمنار هزینه شده و مطابق نقل دیگری، دویست و پنجاه و دو هزار هون، یعنی یک الی یک و دویست میلیون روپیه صرف ساخت آن شده است. تاریخ آن از «باحافظ» استخراج می‌شود. برای آگاهی‌های بیشتر بنگرید: مائر دکن، صص ۶۰ - ۱۰؛

حیات محمدقلی قطب‌شاه، صص ۱۰۷ - ۱۰۹؛ گلزار آصفیه، ص ۲۱

۱. شفیق در *احوال حمیدرآباد*، شرحی از فرمان اورنگ زیب برای تخریب دادمحل و چهارمنار و باقی ماندن آن به خاطر این مسجد، ارائه کرده است.

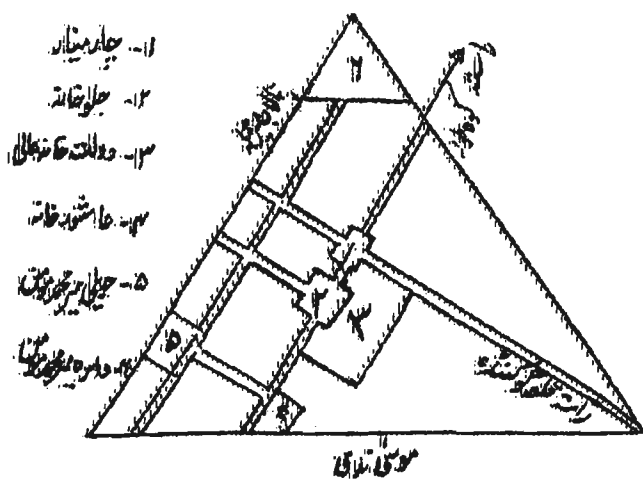
عبور کند. از میان کنگره‌ها، در کنگره‌ای که به سوی دولت‌خانهٔ عالی بود، دو عدد سنگ خارا به طول شصت پا و عرض شش پا نهاده شده و روی آن سنگ دیگری قرار داده شد تا دهلیز باب عالی باشد که در آن دری از چوب صندل و طلا قرار داده شد. هر کسی که می‌خواست وارد قصر و دیوانخانهٔ شاهی شود، می‌بایست از این در عبور می‌کرد. از این نظر، این دروازه، در تمام شهر اهمیت داشت. بنا به اهمیت آن، میرمؤمن رویروی این دروازه، ستونی سنگی نصب کرد که روی آن طلسم‌هایی حکاکی شده بود که سبب زائل شدن آثار سوء نیت هر شخصی می‌گردید که وارد شهر می‌شد. از این رو، این کنگره به نام کمان سحر باطل معروف گردید و تا به امروز، با همین نام مشهور است؛ در حالی که نه اثری از آن سنگ طلسمی باقی است و نه از آن در چوب صندل و طلا. افزون بر شکستن جادو و غیره، این ستون طلسمی چنان متبرک گردید که بیماران شهر، هرگاه آن را مسح می‌کردند، سلامتی خویش را باز می‌یافتند؛ به طوری که به تدریج بازار طبیبان به کساد گرایید و حکیمان متحد شده و احتمالاً پس از درگذشت میرمؤمن، در نیمه شب، این ستون را از زمین درآوردند و در چاهی بیرون شهر در بخش «الوال» انداختند. پس از مدتی، مردم به محل آن پی بردند؛ زیرا هر کسی که در این چاه غسل می‌کرد، سلامتی خود را به دست می‌آورد. به این ترتیب در آنجا جمعیتی از بیماران فراهم می‌آمدند. طبیبان بار دیگر سنگ را از آن چاه درآورده در جایی مخفی کردند. این رویداد در ماهنامه به تفصیل آمده است.^۱ درستی این رویداد شگفت نمی‌نماید؛ زیرا در کتابهای تاریخی مختلف، حوادث متعددی مربوط به نیروی معنوی و تصرف در امور، از سوی میرمؤمن نقل شده است و ما در فصلی خاص به آن خواهیم پرداخت.

◀ بنای قبرستان «دایره»

در ارتباط با بنای شهر حیدرآباد، شایسته است به بنای دولتخانه میرمؤمن و قبرستان که به «دایره میر محمد مؤمن» مشهور است، نیز اشاره شود؛ زیرا هر دو، یادگارهایی از دوره

۱. برای تفصیل نگاه کنید: ماهنامه، نسخهٔ کتابخانه‌ی سالار جنگ. برگ ۳۰۵ ب و ۳۰۶ الف.

آغازین پیشوایی میرمؤمن می‌باشند. میرمؤمن، همزمان با انتخاب محل بازارها، قصرها، مساجد، عاشورخانه‌ها و حمامها و بنای آنها، محلی پاک و با صفا را برای قبرستان انتخاب کرد. وی زمین آن را با پول شخصی خود خریداری کرده و به صورت باغی زیبا آماده کرد. این که برای انتخاب این محل، چه مسائلی در نظر گرفته شده، لازم است تا در فصلی خاص به آن پرداخته شود. در اینجا بایستی اشاره شود که میرمؤمن، مکانی در نهایت تبرک و تناسب انتخاب کرده و در یکی از گوشه‌های شهر حیدرآباد قرار داشت که زاویه جنوب شهر مثلث گونه حیدرآباد به آن منتهی می‌شد. محل قبرستان دایره در نقشه پایین معین شده است.



باید این نکته را به خاطر سپرد که نقشه شهر حیدرآباد به شکل یک مثلث طرح‌ریزی شده بود که هر سه ضلع آن، تقریباً مساوی بودند. ضلع شمالی آن موازی ساحل رودخانه موسی‌ندی^۱ و منتهی الیه زاویه شمالی در مقابل آن برای قبرستان دایره انتخاب شده بود؛ زیرا از هر نظر آخرین قسمت شهر بود که برای قبرستان، مناسب‌ترین محل می‌نمود.

۱. «ندی» به رود کوچک گفته می‌شود.

◀ بنای دولتخانه میرمؤمن

در بارهٔ این که میرمؤمن، چه محلی را برای سکونت خود در زمان تأسیس حیدرآباد انتخاب کرد، به طور اتفاقی توانستیم اطلاعات درستی را در این باره به دست آوریم. گرچه پس از گذشت ۳۲۵ سال محله و میدانی که وی بنا کرده هنوز هم به همان نام (محلهٔ میرمؤمن و میرچوک) باقی مانده است، شگفت آن که تا به امروز، آثاری از دولتخانهٔ وی باقی مانده است؛ زیرا دولتخانهٔ او همان است که در حال حاضر با نام پُرانی حویلی (قصر قدیمی) شهرت دارد و در آن حضرت افضل الدوله آصف‌جاه خامس غفران مکان و میر محبوب علی خان آصف‌جاه سادس سکونت داشتند و در حال حاضر والدۀ محترمه اعلیٰ حضرت سلطان العلوم آصف‌جاه سابع در آن سکونت دارد.^۱ در اصل این خانه، منزل رسمی میرمؤمن بوده است. یک خیابان مستقیم، از دولتخانه تا دایره ساخته شد که از روی سد تالاب میرجمله می‌گذشت. خیابانی نیز که از روبروی دولتخانه به سوی غرب کشیده شده بود، دقیقاً به عاشورخانهٔ شاهی منتهی می‌شود. در بارهٔ خانهٔ میرمؤمن در تاریخ گلزار آصفی آمده است:

مکان آن حضرت که فی الحال دولتخانهٔ قدیم بر همان زمین جلوه و احداث یافته و میرچوک موسومۀ میرصاحب موصوف است و تا حال دروازهٔ دویمی دیوانخانه مرشدزادهٔ آفاق اکبر جاه بهادر از محدثات آن جناب باقی است.^۲ کنگره‌ای که میرمؤمن ساخته بود، تا این زمان موجود بوده و در آن محل، دکانی واقع شده است که از آن خیابان شهرداری آغاز می‌شود.

از جمله دانستنی‌های دیگر در بارهٔ دولتخانهٔ میرمؤمن این است که وی در سمت جنوب دارالشفای شهر حیدرآباد چندین خانه ساخته بود و بخش‌های مختلفی از این خانه‌ها، پس از درگذشت وی، میان فرزندانش تقسیم گردید. از این رو بعدها، منطقهٔ پشت ساختمان دارالشفاء، به نام محلهٔ میرمؤمن معروف شد. این محله دارای کوچه‌های تنگ و کوچکی بوده و در حال حاضر، بیشتر قسمت‌های آن، به دلیل توسعه و نوسازی شهر،

۱. لازم به تذکر است که تاریخ مقدمهٔ کتاب، یکم جمادی الثانیه ۱۳۶۰ هجری قمری می‌باشد. (مترجم).

۲. گلزار آصفی، ص ۶۱۲

منهدم شده است. اکنون سندی از ۲۱۱ سال پیش در اختیار ماست که در آن مساحت دیوانخانه یک منزل و اندرونی آن درج شده است. این سند نشان می‌دهد که دیوانخانه، آن عقب دارالشفای شاهی، در زمینی با طول ۱۳۵ پا و عرض ۱۲۶ پا ساخته شده بود. اندرونی آن نیز به عرض و طول ۱۶۲ و ۱۸۰ پا بنا شده بوده است. در این دو بخش، چاه‌های بزرگی نیز که تجهیزات مفصلی داشت، وجود داشت. افزون بر اینها، بخشی نیز با مساحت ۶۳ در ۳۳ پا وجود داشته که بیشتر صحن و راه ورودی خانه بوده است. محدوده این خانه در دوره بعد (۱۱۴ سال پس از وفات میرمؤمن) به این صورت بوده است: ۱. سمت شرقی متصل به خانه فرهاد خان. ۲. سمت غربی متصل به مقبره ملاخیرالدین. ۳. شمالی کوچه نافذه. ۴. جنوبی متصل به زمین «سجی محل».

این سند با تاریخ ۲۹ ربیع الاول ۱۱۴۸ هجری، شخصی از نوادگان میرمؤمن، با نام میرحسین بن میرعبدالله بن میر قربان‌علی بن میرشاه علی، نوشته بوده و روی آن، مهر^۱ اشخاص ذیل آمده است: ۱- مفتی شرع قطب عالم محمد قادری سال ۱۱۳۲. ۲- مفتی شرع محمد معزالدین. ۳- حافظ خان دعاگوی آصف‌جاه سلمه الله تعالی و ابقاه. به نظر می‌رسد که خانه‌های میرمؤمن که نزدیک دارالشفای بوده است، ملک اختصاصی وی بوده که پس وی به فرزندان و نوادگانش به ارث رسیده و در تصرفشان باقی مانده است. اما دولتخانه وی که در محله پُرانی حویلی (قصر قدیمی) ساخته شده بوده، می‌باید خانه رسمی پیشوای سلطنت بوده باشد که پس از وفات وی، مطابق رسم کهن در تصرف کارپردازان شاهی قرار گرفته است.

۱. منتخبی از متن سند چنین است: «میرحسین بن میرعبدالله بن میر قربان‌علی بن میرشاه علی از سکنه بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد برین که یک قطعه زمین سکنی مشتمل بر سه دفعه. دفعه اول زمین دیوان خانه، طولاً چهل و پنج گز، عرضاً چهل و دو گز با یک چاه آب. دفعه دوم زمین محل سرا طولاً پنجاه و چهار گز، عرضاً سی و شش گز مع یک چاه کلان. دفعه سوم زمین راه مقبره میرشاه علی مذکور طولاً بیست و یک گز عرضاً یازده گز که واقع است در محله میرمحمد مؤمن قریب به دارالشفاء من محلات بلده مذکور که محدود الذی حق و ملک موروثی این سایل است خالیا عن حق الغیر. و اسناد آن در هنگامه تسخیر ملک در قلع محمدنگر گم شدم. والی الان به سبب حصر وراثت میرشاه علی مذکور زمین موصوفه در قبض و تصرف خود دارم.» در حال حاضر این سند نزد مولوی میرعباس علی نبیره و سجاده نشین درگاه حضرت میرمحمد مؤمن موجود است.

◀ تولد سلطان محمد قطب‌شاه و تربیت او

سومین رخداد مهم ده سال نخست پیشوایی میرمؤمن، تولد شاهزاده میرزا محمد سلطان برادرزاده محمدقلی قطب‌شاه بود. از آنجا که تمام زندگی این شاهزاده زیر نظر میرمؤمن سپری گردید، وی در تعلیم و تربیت، اخلاق و شایستگی، ازدواج و تخت نشینی و در نهایت تمامی امور شاهزاده، سهمی بسزا داشته است. به نظر می‌رسد که خداوند، وی را از ایران به هندوستان آورد تا تعلیم و تربیت یک شاهزاده قطب‌شاهی را بر عهده گیرد و او را به صورت مجسمه لیاقت و شایستگی در آورد.

واقعیت این است که به دلیل علاقه عمیق و نظارت میرمؤمن، سرزمین دکن دارای پادشاهی صاحب علم و فضل و فردی زاهد گردید. شگفت آن که در میان زندگی سلطان محمد قطب‌شاه و زندگانی میرمؤمن رابطه تنگاتنگی دیده می‌شود؛ زیرا که سلطان محمد تنها چند ماه پس از وفات استاد نیکوکار و مرشد، پیر خود، در حالی که جوان بود، درگذشت. بدین ترتیب تمامی زندگانی او زیر سایه عطوفت پیشوایی میرمحمد مؤمن گذشت.

شاهزاده میرمحمد سلطان در ۲۳ رجب سال ۱۰۰۱ صبح روز چهارشنبه به دنیا آمد و تا این زمان، عموی او یعنی سلطان محمدقلی قطب‌شاه، فرزندی نداشت. به همین جهت، پادشاه از تولد این شاهزاده خوشحال گردید. میرمؤمن که پیشوای سلطنت بود، می‌بایست از تولد این شاهزاده خشنود شده باشد؛ زیرا احتمالاً از دانش نجوم و رمل دریافته بود که رابطه‌ای عمیق میان خودش با این فرزند وجود خواهد داشت. وی در همان روز این قطعه تاریخ را نگاشته خدمت پادشاه فرستاد:

باز عالم ابتدای کامرانی کرده است	صدبشیر کامرانی می‌برد هر سو خبر
دودمان ترکمان را خوش چراغی بر فروخت	پسرتو شهزاده بر چرخ می‌تابد دگر
رونق عز و شرف سلطان محمد زان که هست	هر دو عالم یک صدف از بحر آن عالی گهر
خواستم تاریخ آن فرخنده گوهر عقل گفت	اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر
چون دعا به زین نمی‌دانم از آن می‌گویمش	سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر

گویا در همان روز ولادت سلطان محمد، میرمؤمن به پادشاهی رسیدن وی را نیز پیشگویی کرده بود و این امری بود که جرأت خاصی را می‌طلبید؛ زیرا سن پادشاه در آن وقت، تنها بیست و هشت سال بود و امید آن بود که وی صاحب فرزند گردد. با این حال، چنین دعایی برای برادرزاده پادشاه که «تو زیر سایه پدر سرور عالم شوی» نشان می‌دهد که میرمؤمن یقین داشته است که محمدقلی دارای اولاد مذکر نخواهد شد. نیز این را دریافته بود که میرزا محمد امین برادر محمدقلی پادشاه نخواهد شد؛ بلکه فرزندش سلطان محمد به این مقام خواهد رسید؛ به همین جهت بود که گفته بود: «سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر». نکته جالبی که در این دعا است، این که نگفته در ظل پدر، بلکه گفته است در ظل «اقبال پدر»؛ یعنی وقتی که او به پادشاهی برسد، پدرش نیز مانند عمو زنده نخواهد بود، بلکه به جهت اقبال پدر، این شاهزاده به شاهی خواهد رسید.

پس از تولد سلطان محمد، شخص محمدقلی قطب‌شاه، چندان به وی علاقمند شد که از برادر کوچکش خواست تا او را به پسرخواندگی وی درآورد. با این حال، تا زمانی که میرزا محمد امین زنده بود، شاهزاده را از خود جدا نکرده و تنها پس از وفات او در روز یکشنبه ۱۵ شعبان ۱۰۰۴ هجری در سن بیست و پنج سالگی، پادشاه به خانه برادر مرحوم رفته و شاهزاده را به دولت‌خانه عالی منتقل کرد. در این زمان، سن شاهزاده میرزا محمد سلطان، تنها سه سال و یک ماه بود. گویا او در چهارسالگی قدم نهاده بود که از داشتن پدر محروم شد.

محمد قلی قطب‌شاه، شاهزاده را بدون تأمل در اختیار پیشوا قرار داد تا با مشورت ایشان قاضی محمد سمنانی برای تعلیم قرآن و سپس حضرت یوسف صاحب^۱ برای آموزش شمشیر بازی و تیراندازی و دیگر علوم و فنون شاهی، معین شوند.

۱. حضرت یوسف صاحب در روزگار سلطنت سلطان محمد درگذشت. آرامگاه او در محله نام‌پلی هنوز هم مورد زیارت مردم است؛ اما در کتیبه‌ای که در آنجا از طرف سازمان امور مذهبی نصب شده است، تاریخ درگذشت وی بر اساس آنچه در گلزار آصفی آمده، درج شده که حضرت یوسف صاحب را متعلق به عصر اورنگ زیب دانسته‌اند. درحالی که آن زمان، یک صد سال از وفات وی گذشته بود. در باره حضرت یوسف صاحب بنگرید: تاریخ قطب‌شاهی، ص ۲۶؛ حدیقه العالم، ص ۲۶۵؛ تاریخ گلکنده، ص ۱۱۵.

بدین ترتیب میرمؤمن، از آغاز، در تربیت و رشد این شاهزاده نیک‌بخت، سهیم بوده و دلبستگی خاصی به وی داشته و دقیقه‌ای از رشد و تربیت او فروگذاری نمی‌کرده به طوری که خودش در برخی از قصائدش که در تهنیت بر تخت نشینی سلطان محمد سروده، به آن اشاره کرده است. در یک مورد می‌گوید:

از دعاگوی چو مؤمن هم دعا بهتر که هست او کهن داعی و تو شاه جهانبان نوی
افزون بر این، میرمؤمن در قصائدش برای سلطان محمد قطب‌شاه، با چنان خلوص و محبت دعا می‌کند که گویی برای فرزند عزیز خود دعا می‌کند نه برای شخصی که ولی نعمت اوست.

◀ نصب میرجمله

پیش از این، از بیان تاریخ فرشته ثابت کردیم که محمدقلی قطب‌شاه در همه امور، بر اساس مشورت با میرمؤمن دست به اقدام می‌زده است؛ اما بزرگترین دلیل این حقیقت، رخداد نصب میرزامحمد/امین به منصب میرجملگی می‌باشد.^۱ ما در اینجا تنها به خلاصه آنچه که کتاب حیات محمدقلی قطب‌شاه آورده، بسنده می‌کنیم.

زمانی که میرزا محمد امین به حیدرآباد آمد، دوران حکومت محمدقلی قطب‌شاه از نظر پیشرفت آن، در همه ابعاد به حد کمال رسیده بود. آن زمان، از وفات میرجمله ملک امین‌الملک الف خان دو سه سال گذشته بود. این منصب خالی بود و به احتمال سوری‌راؤ به طور موقت در این منصب انجام وظیفه می‌کرد. ولی بنا به نوشته تاریخ قطب‌شاهی انتظام مملکت، آنچنان که باید و شاید انجام نمی‌پذیرفت و به همین دلیل محمدقلی به دنبال فردی شایسته بود.

در این مقطع، همچنان که معمول است، همه اعیان دربار برای دوستان خود تلاش می‌کردند؛ اما میرمؤمن پیشوای سلطنت، میرزامحمدامین را برای این خدمت انتخاب کرد. محمدقلی هم سفارش او را قبول کرده در سال ۱۰۱۱ او را جملة الملک خود قرار داد و

۱. بنگرید: تاریخ محمدقلی قطب‌شاهی، برگ ۲۶۱

برای او یک قلمدان پرارزش وزارت‌ی فرستاد که از نگین‌های بسیار پرقیمت و مرصع ساخته شده بود.

موفقیت غیرعادی روزگار میرجملگی میرزا محمدامین و شایستگی و ذوق بالای او و دیگر ویژگی‌های او در کتاب *حیات محمدقلی قطب‌شاه آمده است*.^۱

انتخاب چنین شخص بزرگی برای منصب میرجملگی، نشانگر آن است که میرمؤمن تا چه اندازه مردم شناس و قدردان اهل کمال بوده است.^۲ در باره او چنین معروف است که او همیشه در اندیشه اهل کمال بوده و بیشتر اوقات، علما و فضایی ایران را برای آمدن به حیدرآباد دعوت می‌کرد؛ چنان که در *تاریخ عالم آرای عباسی* در زندگانی میرمؤمن آمده است:

اکنون که این صحیفه تسوید می‌یابد، و سنه هجری به خمس و عشرین و الف رسیده، در قید حیات است و مستحقین هر دیار به وسیله جناب میر به سلسله علیه انتفاع، می‌یابند.^۳

میرزا محمد امین، مانند میرمؤمن، از شخصیت بزرگ دیگری، مانند علامه محمد ابن خاتون، حمایت کرد که پس از این در فصل سوم شرح آن خواهد آمد.

◀ از دواج حیات بخشی بیگم

گرچه جناب میر با انتصاب میرزا محمد امین، تا اندازه‌ای از امور سلطنت آسوده خاطر گشته بود ولی با این حال، در هر مسأله مهمی لازم بود دخالت کند. درست، وقتی که یک سال پس از نصب میرزا محمدامین، شاه عباس صفوی اغزلو سلطان را به رسم سفارت به حیدرآباد فرستاد،^۴ لازم شد تا میرمؤمن وارد سیاست شود. یکی از مقاصد این سفارت، گفتگو در باره عقد حیات بخشی بیگم دختر محمدقلی قطب‌شاه برای فرزند پادشاه ایران

۱. برای بحث بیشتر بنگرید: *حیات محمدقلی قطب‌شاه*، صص ۳۴۷ - ۳۵۵.

۲. *تاریخ دربار اصف*، گلزار دوم، ص ۱۹۱.

۳. *تاریخ عالم آرای عباسی*، ص ۱۵۹.

۴. در باره رخدادهای تفصیلی این سفارت، بنگرید: *حیات محمدقلی قطب‌شاه*، صص ۳۱۴ - ۳۱۸.

بود. تاریخ فرشته این خواستگاری را نوعی احترام غیر عادی برای قطب‌شاه دانسته و چون در زمان تألیف تاریخ فرشته سفیر شاه ایران در گلکنده بوده و ازدواج حیات بخشی بیگم هنوز صورت نگرفته بود، ابوالقاسم فرشته مطمئن بود که این ازدواج صورت خواهد گرفت و بر همین اساس، تا همین جا نوشته است که محمدقلی قطب‌شاه خواسته شاه عباس صفوی را پذیرفته و در حال تجهیز او برای فرستادنش به ایران است. وی می‌نویسد:

از جمله توصیفات آسمانی و عنایات یزدانی که شامل روزگار آن شهریار
محب اهل بیت شده این است که از آن زمان که آفتاب رایت اسلام از افق
هندوستان طالع گشته هیچ کس از سلاطین سابق و لاحق آن ادیار را نسبت
وصل و پیوند با پادشاهان عظیم‌الشأن ایران دست نداده، درین عصر میمنت
اثر آن شهنشاه قبادبخت جمشید تخت عباس پادشاه والی ایران یکی از
معتمدان درگاه عرش اشتباه خود را به دکن فرستاده صبیۀ فرمانده تلنگ را
جهت ازدواج و همبستری یکی از اولاد امجاد خود خواستگاری فرمود. آن
حضرت شرف دنیا و آخرت در قبول آن دانسته در سامان و استعداد آن است
که آن کریمۀ سعادت‌مند را به روش سلاطین کامکار روانۀ ایران سازد.^۱

شگفت نیست اگر محمدقلی قطب‌شاه، به گفته نویسنده تاریخ فرشته به این ازدواج راضی
شده باشد؛ اما پس از آن، با مشورت میرمؤمن، عقیده خود را عوض کرد؛ زیرا حیات
بخشی بیگم تنها دختر او بود و برای محمدقلی جدا کردن او از خود، کار دشواری بود.
دشواری دیگر این ازدواج آن بود که محمدقلی فرزند مذکر نداشت، و بحث وراثت و
جانشینی او می‌بایست حل می‌شد. از یک طرف، خداینده برادر تنی محمدقلی، نخستین
فردی بود که استحقاق رسیدن به سلطنت را داشته و از سوی دیگر، برادرزاده او شاهزاده
محمد نیز استحقاق جانشینی او را داشت؛ جز آن که، با وجود برادر تنی، امکان آن که
برادر زاده او به سلطنت برسد، کم بود. به ویژه به این نکته توجه داشتند که خداینده، میان
مشایخ و امرای سنی حیدرآباد، مقبولیت زیادی داشته و کوشش آنان این بود تا به هر

شکل شده، خداینده را به سلطنت رسانده در برابر ایرانی‌ها، حکومت دکنی‌ها و سنی‌ها را مستحکم سازند. در بارهٔ این واقعه، در کتاب مستند و معتبری مانند تاریخ محمد قطب‌شاهی عبارت ذیل آمده است:

اکثر اعیان دکنی را به کمند دعوت درآورده مواضعه کردند که به وقت فرصت آسیبی به خاقان زمان رسانیده جماعت غریبان را از پای درآورده خداینده را بر سریر سلطنت اجلاس فرمایند و مملکت را به قبضه تصرف خود درآورده.^۱

با توجه به این نکته، تهدیدی متوجه میرمؤمن، میرزا محمد امین و طرفداران آنان بود و با ملاحظهٔ این شرایط، سکوت میرمؤمن می‌توانست به از بین رفتن آنان منجر شود. به علاوه، میرمؤمن از همان آغاز، طرفدار و جانبدار شاهزاده محمد بوده و از ابتدای تولد پیشگویی پادشاهی او را کرده بود. بنابراین، شاهزاده محمد، تنها با ازدواج با حیات بخشی بیگم می‌توانست بر خداینده امتیازی به دست آورد. به همین دلیل میرمؤمن کوشید تا این ازدواج سر بگیرد و بدین ترتیب مسألهٔ جانشینی محمدقلی قطب‌شاه نیز حل گردید. نتیجه آن که خداینده نسبت به برادر خود ناراضی گشته و در برابر او شورش کرد که وقایع آن در کتاب حیات محمدقلی قطب‌شاه آمده است.^۲

میرمؤمن، سفیر ایران را برای پنج سال در حیدرآباد نگاه داشت تا ازدواج حیات بخشی بیگم با شاهزاده محمد با وجود وی در آنجا انجام شود. مراسم ازدواج با جلال و جبروت تمام در سال ۱۰۱۷ برگزار شد و اغزلو سلطان سفیر ایران نیز در این مراسم شرکت کرد. به این ترتیب، ضرورتی برای پاسخ خواستگاری شاه عباس صفوی باقی نماند، درست همان طور که بدینی خاصی هم برای شاه ایران پدید نیامد؛ زیرا گفته شد که شاهدخت از همان کودکی به نام شاهزاده محمد بوده و به همین دلیل، پادشاه او را تحت تربیت ویژهٔ خود درآورده و به او لقب ظل‌الله داده و به جانشینی خود نامزد نموده است. به

۱. بنگرید: تاریخ محمد قطب‌شاهی، برگ ۲۷۱ الف و ب.

۲. برای تفصیل در این باره بنگرید: حیات محمدقلی قطب‌شاه، صص ۲۹۳-۲۹۸ و ۳۱۷.

رغم آن که با تدبیر میرمؤمن، پاسخ پیام شاه ایران خود به خود داده شد، اما این اقدام سبب نارضایتی خدابنده، برادر تنی شاه شده و سبب شورش او گردید.

نهایت آن که، سفیر ایران پس از ازدواج حیات بخشی بیگم، در سال ۱۰۱۸ حیدرآباد را به قصد ایران ترك کرد. چنین به نظر می‌رسد که نگاه‌داری او برای پنج سال در حیدرآباد به قصد انجام همین کار بوده است. شاه عباس که به نقش میرمؤمن در این ماجرا پی برده بود، زمانی که برای بار دوم سفیرش را به حیدرآباد فرستاد، نامه‌ای مستقل برای میرمؤمن نوشت و در آن اظهار کرد که تا سر حد امکان، سفیر را هرچه زودتر اجازه بازگشت بدهند. نوشته شاه ایران چنین است:

می‌باید به خلاف سابق، توقیف ایلچی را در آن دیار جایز نداشته در روانه نمودن رفعت پناه مومی الیه اهتمام لازم دارند، نوعی نمایند که به زودی روانه خدمت اشرف گردد.^۱

۱. از آنجا که این فرمان شاه ایران به نام میرمؤمن در روزگار سلطان محمد قطب‌شاه آمده بود، در باره آن، در باب بعدی، به تفصیل سخن گفته‌ایم.

بخش سوم اقتاعات و روستاها

◀ آباد ساختن روستاها و بنای مساجد

ما از دایره و خانه‌هایی که میرمؤمن در شهر حیدرآباد ساخته بود، یاد کردیم؛ اما ذوق میرمؤمن نمی‌توانست در حد شهر، محدود بماند؛ او بر آن بود تا در سایر نقاط کشور نیز پیشرفت فرهنگی و دینی صورت گرفته و مردمان روستاها نیز با اسلام آشنا شوند. وی به همین هدف در بیرون شهر، چندین محل را خریداری کرده و در آنها سد، مسجد و عاشورخانه، کاروانسرا و بناهای دیگر ساخت و در اطراف آنها، با ترغیب و تحریص افراد مختلف باغ‌هایی که دارای درخت‌های میوه^۱ بود با ترغیب و تحریص افراد مختلف^۲، به وجود آورده و آباد کرد.

همان‌گونه که گذشت، هدف دیگری که میرمؤمن در آبادی روستاها و بنای مساجد

۱. عبدالله قطب‌شاه در فرمان خود یادی از درخت‌های نارگیل و باغ‌های میوه کرده است. این فرمان را در بخش مربوط به فرزندان میرمؤمن، خواهیم آورد.

۲. چنان که او به ملاتیمی، زمینی به مساحت ۲۵ بیگه بخشیده او را ساکن سیدآباد کرد. در این باره بعداً صحبت خواهیم کرد.

بزرگ و عاشورخانه‌ها داشت این بود که نور اسلام تا دورترین نقاط سرزمین دکن انتشار یافته و افزون بر شهر، کسانی که در روستاهای کوچک زندگی می‌کنند، به عظمت دین اسلام پی برده و با آداب و رسوم اسلامی آشنا شوند. در نتیجه مساجد و عاشورخانه‌هایی که در داخل کشور، میان کوه‌ها و دشت‌ها و جنگل‌ها برای مردم ساکن آن مناطق ساخته بود، تا به امروز، مردم با عظمت و بزرگی خاصی به آنها می‌نگرند و بیش از مسلمانان، هندوها به این مساجد و عاشورخانه‌ها احترام می‌گذارند. تفصیل این سخن، در بحث دیگری خواهد آمد. افزون بر توجه میرمؤمن به گرایش غیر مسلمانان به اسلام، میر بر آن بود تا دوستی اهل بیت و ائمه معصومین علیهم‌السلام و احترام به سادات را به طور غیر رسمی در میانه عامه مسلمانان رواج دهد؛ چنان که در نامه‌ای که در جواب نامه شاه عباس صفوی در آغاز سلطنت سلطان محمد قطب‌شاه از حیدرآباد نوشته و فرستاده بود، بیان کرده است. وی در آن نامه می‌نویسد:

و تسلی خاطر به این است که در این حدود و کشور، مساجد و منبر بعد از تزیین به ذکر اسامی مبارکه حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم‌السلام، مزین و مشرف به نام نامی و القاب گرامی شاهنشاه والاگهر دین‌پناه و عدالت گستر و آبای کرام قدسی مقام آن نوربخش هفت کشور است.^۱

نمی‌توان این حقیقت را انکار کرد که در رواج علمها و تعزیه‌ها، افزون بر انگیزه دینی، اهداف سیاسی میرمؤمن نیز مطرح بوده. وی بر آن بود تا علاوه بر عامه مسلمانان دکن، اقوام بت پرست آنان را بوسیله علمها و تعزیه با اسلام مأنوس کند تا آنان به تدریج بت‌ها را رها کرده، به تعزیه‌ها و تابوت‌ها تمایل پیدا کنند. تردیدی نیست که وی در رسیدن به این هدف، موفقیت زیادی به دست آورد؛ چنان که هر سال هندوها از روی اعتقاد و احترام در بقایای مخروبه عاشورخانه‌ای که در روستای خود میرپشته ساخته، علمها را برپا می‌کنند. همین طور در بیشتر روستاهای اطراف و اکناف، بیش از مسلمانان، غیرمسلمانان به عاشورخانه‌ها احترام می‌گذارند.



مسجد سید آباد



کاروانسرای سپیدآباد

◀ سیدآباد

در میان روستاهایی که میرمؤمن آباد کرده، ذکر سیدآباد قبل از دیگر روستاها لازم است؛ زیرا نزدیکترین آنها به شهر است. میرمؤمن این روستا را تنها به فاصله سه چهار مایل از سمت شرقی حیدرآباد، بنا کرد. نام آن به مرور ایام به صورت سعدآباد تحریف یافت. یک جاده مستقیم از دولتخانه میرمؤمن، تا این روستا ایجاد شده بوده و بعدها سلطان محمد قطب‌شاه در ادامه همین جاده و چند مایل جلوتر، قلعه سلطان‌نگر را ساخته و ملکه او حیات بخشی بیگم، شهر حیات‌نگر را در آنجا بنا کرد. بنای قلعه ناتمام مانده اما حیات‌نگر هنوز آباد است.

◀ مسجد و کاروانسرای سیدآباد

میرمؤمن در سیدآباد مسجد استوار و بزرگی ساخته و در اطراف آن، یک کاروانسرای عالی بنا کرد. مسجد سیدآباد به مقدار زیادی محفوظ مانده اما کاروانسرای یاد شده، به صورتی مخروبه درآمده و تنها بخشی از آن باقی مانده است که در پشت مسجد واقع شده است. اما بخش‌های دو طرف کاروانسرا ویران شده، مگر اتاق‌هایی که در سمت شمال قرار دارد. به رغم آن که جاده قدیمی برجای نمانده، اما این امکان وجود دارد که اتومبیل تا نزدیک مسجد برود. اگر از راهی که از مقابل منزل نواب سرامین جنگ به طرف جنوب می‌رود، قدری به سمت شرق برویم، ابتدا کاروانسرای میرمؤمن و سپس مسجد دیده می‌شود. مسجد یاد شده هنوز آباد بوده و در آن شیرآب‌های متعددی وجود دارد که زنان مسلمان و هندوی آبادی، از آن آب برداشته به خانه‌هاشان می‌برند.

میرمؤمن در کنار بنای مسجد و کاروانسرا، ترتیباتی نیز برای مخارج لازم جهت اداره آنها اندیشیده بود. وی کار اداره مسجد را به ملا تمیمی سپرده بود که احتمالاً یک عالم بزرگ یا شاعر بود؛ زیرا در روزگار قطب‌شاهی، تعبیر ملا تنها برای افراد ممتاز بکار می‌رفت، مانند ملا وجهی و ملا غواصی و دیگران. این دو نفر نیز معاصر میرمؤمن و از شعرای ممتاز بودند. در عوض، ۲۵ بیگم‌زمین به وی بخشیده بود تا او و فرزندانش در آنجا

سکونت نمایند و مسجد و خانقاه را اداره کنند. این بنده دیده‌ام که تا آن زمان، هنوز فرزندان ملاتیمی به خدمت مسجد مشغول بوده‌اند. نوشته‌ای که پس از یک صد و پنجاه سال بعد از درگذشت میر مؤمن تحریر شده در آن آمده است:

من که سید حسین ولد سید جلال داماد سید محمد بن سید سالار محمد بن شاه محمد بن ملاتیمی انعامدار تعقله سعداباغ سیوار موضع انوارم^۱ پرگنه حویلی فرخنده بنیاد سرکار محمدنکر اقرار معتبر می‌کنم و نوین می‌دهم بر این وجه که موازی بیست و پنج پیگه خارج جمع به شرط خدمت و صرف ضروریات مسجد پخته و مکاکین بنا ساخته میرمحمد مؤمن صاحب مغفور واقع تعلقه سعداباغ مذکور سیوار مزبور به موجب اسناد قدیم و جدید و پروانه‌جات ناظران و دیوانیان و صدور صوبه مقرر به نام من و بزرگان من تا الی الان از اراضی مذکور قابض و متصرف بوده خدمت مسجد مذکور بجا می‌آورم...^۲

نوشته بالا در غره جمادی الاولی سال ۱۱۸۷ هجری نوشته شده و روی آن امضاء و مهر افراد ذیل ثبت شده است:

محمد علی، حاجت روا محمد مشکل‌گشا علی ۱۱۱۶ - سید حسین ولد سید جلال ۱۱۷۸ - محمد شاکر بیگک ۱۱۸۳ - محمد باقر ۱۱۸۲ - سید مرتضی ۱۱۸۳ - معافی حسین - خواجه محمد عظیم حسینی - سید یوسف علی خان - میرابوطالب.
در سرلوحه این سند، مهر حکیم محمد معصوم خان فدوی نظام الملک آصف‌جاه با سال ۱۱۴۵ ثبت شده است.

این اقرارنامه نشان می‌دهد که تا این زمان، محل سیدآباد یا سعداباغ از دست ورثه میرمؤمن خارج شده بوده و آنان، یعنی میرمحمد حسین و میرکاظم علی، فرزندان میرسید محمد مرحوم و مسماء خدیجه بیگم، ورثه میرمحمد مؤمن، بر آن بودند تا دست کم این

۱. در حال حاضر نیز به آن گدی انارم می‌گویند.

۲. این اقرار نامه، نزد مولوی میرعباس علی صاحب نبیره میرمحمد مؤمن محفوظ است.

مسجد و کاروانسرا و خانه‌های متعلق به آن را در دست بگیرند. این که این روستا، چه زمانی و به چه دلیلی از دست اولاد حضرت میرمؤمن درآمد، روشن نیست، اما سندی از سال ۱۱۶۰ نشان می‌دهد که در دوره قطب‌شاهی، تمامی زمین‌ها و اقطاعات میرمؤمن، گرفته شده بوده است. این ماجرا مربوط به آخرین روزهای سلطنت ابوالحسن تانا شاه است که در آن مادتا و اگنا بر اوضاع تسلط داشتند. در سندی کهن که نزد ماست آمده است: سؤال می‌کند و استدعای ادای شهادت می‌نماید اقل العباد الله سید محمد و مسماة شاه بیگم و مسماة زهراشاه و مسماة فخرالنساء بیگم و مسماة خیرالنساء و غیره نبیره‌های جنت مکانی فردوس آشیانی میرمحمد مؤمن پیشوای قطب الملک... بعد از پدرم ماهایی مقررین طفلان و یتیمان بیوه‌های بی‌کس و بی‌وسيله دیده مادهو زناردار از راه تعدی ظلم صریح نموده همه دهات انعام را متعلق بت خانه خود کرده و مساجد آن جد بزرگوار مطلق بی‌چراغ نموده... جمع کثیر سادات بیوه‌های ذریه طیبه طاهره میرمحمد مؤمن از قوت لایموت محتاجند. حق این سادات مستحقین دستبند تالابها و محصول اشجار از راه تعدی کافران می‌خورند چنانچه اسناد قدیم و حال به دست^۱ داریم، حق به حقدار نمی‌رسد. مساجدان جدم بزرگوار را بی‌چراغ کردند.^۲

این سند در تاریخ پنج رمضان ۱۱۶۰ نوشته شده و امضاء و مهر چندین شخص در روی آن ثبت است که از آن جمله اینهاست:

سید احمد بن سید رحمت‌الله ۱۰۹۹ - بنده درگاه یوسف بن ایتون ۱۰۹۷ - عبداللطیف بن محمود ۱۱۱۲ - صدرالدین سید محمد محمود ۱۱۱۰ - رفیع الدین منشی عالم‌گیر شاه - علی بیگ ولد حسین بیگ - هدایت الله ولد نعمت الله ۱۱۱۷ - خان زمان بنده عالم‌گیر پادشاه ۱۰۷۳

۱. در نسخه اصلی «بدست» می‌باشد. (مترجم)

۲. این سند نیز نزد مولوی میرعباس علی موجود است. مقصود از مادهو زناردار، همان ماندنای دیوان است.

از این سند چنین به دست می‌آید که تنها پنجاه و هشت سال پس از درگذشت میرمؤمن، روستاها و زمین‌های میرمؤمن به دست دیگران افتاده است. این واقعه، پس از سال ۱۰۹۲ رخ داده است؛ زیرا در این سال، نوه او میرمحمد جعفر بن میر مجدالدین محمد زنده بوده که علی بن طیفور بسطامی در تاریخ حدائق السلاطین (تألیف شده به سال ۱۰۹۲) در باره او نوشته است: «پسر او - یعنی مجدالدین محمد - سید حمیده سیر فضیلت گستر سید جعفر».^۱

سلطان عبدالله قطب‌شاه در فرمانی که ۴۲ سال پیش از این تاریخ برای از توقیف درآمدن اقطاعات و زمین‌ها به نام سید جعفر نوشته، آمده است:

سال به سال در وجه انعام به اولاد و احفاد میرمرحوم الی ما توالد و تناسل مرحمت فرمودیم. و بارز مواضع مزبور را در وجه انعام نبیره‌های میر مذکور مجری دانسته و ملک و میراث و مواضع مسطور به تصرف میرمحمد جعفر و غیره نبیره‌های میرمرحوم واگذارند. و از کل تکلیفات دیوانی و کل قانون قدیمی و جدیدی اسمی و رسمی معاف دانسته متعرض و مزاحم حال نگردند و هر کس از راه طمع به خلاف مضمون این فرمان عنایت عنوان تبدیل و تحریف جایز دانسته به مواضع مزبوره انعام میرسابق الذکر مزاحم شود، به غضب و سخط آفریدگار گرفتار آید...^۲

کلمات اخیر سلطان عبدالله قطب‌شاه به واقعیت پیوسته و غضب الهی بر مادنای دیوان نازل شد. زیرا او برخلاف این فرمان صریح، تمامی این اقطاعات و زمین‌ها را گرفته بود. با این حال، شگفت آن است که با وجود انقلابات و دگرگونی‌های روزگار، مسجدی که میرمؤمن در سیدآباد ساخته تا به امروز پابرجاست و نشانگر بزرگواری سازنده آن می‌باشد. در محراب آن که از سنگ موسی ساخته شده، کتیبه‌ای وجود دارد که به خط نفیس ثلث نوشته و از بهترین کتیبه‌های سرزمین دکن به شمار می‌رود.

۱. حدائق السلاطین، برگ ۱۹۱ الف.

۲. این فرمان موجود بوده و تصویر آن در این کتاب آمده است.

◀ کتیبه میرمؤمن

کتیبه، نشان می‌دهد که این مسجد و کاروانسرا را در سال ۱۰۱۴ بنا کرده است. این موضوع مربوط به زمان نخست پیشوایی بوده است. دو تا سه سال پیش از بنای آن، وی، میرزا محمد امین را به میرجملگی رسانده بود؛ کاری که سبب شده بود تا میرمؤمن از کارهای سیاسی سلطنت تا اندازه‌ای خاطر جمع شده و فارغ گردد. اکنون او می‌توانست برای ساختن بناهای یادگار اسلامی خارج از شهر، زمان کافی در اختیار داشته باشد.

بخش مسقف این مسجد، با طول ۳۰ پا و عرض ۲۱ پا می‌باشد. این قسمت دارای سه گنجره بوده و در محراب آن که از سنگ موسی ساخته شده است، کتیبه‌ای نصب است که به خط مولانا حسین بن محمود شیرازی است. تفصیل آن کتیبه چنین است:

در بالاترین نقطه آن این چنین آمده است: قال الله سبحانه و تعالی. در ذیل آن آیه ۲۰ سورة اسراء آمده است: و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن، فاولئك کان سعیه مشكورا. در میان این کتیبه عبارت و هو مؤمن کمی بالاتر از سطر نوشته شده است. که شاید مقصود، نشان دادن نام بانی مسجد بوده است. میرمؤمن مناسب نمی‌دانست تا در محراب، نام خود را به شکل صریح حک کند؛ زیرا اولاً وی در پی نام و نشان نبود و دوم آن که در محلی که همه نمازگزاران در نماز به آن می‌نگرند، درج نام شخصی، کاری برخلاف احترام مسجد و آداب نماز می‌بود.

قسمت زیر آیه به سه بخش تقسیم شده است. روی بخش نخست آمده است: عجلوا بالصلوة قبل الفوت. در بخش میانی آمده است: ربنا تقبل منا بآله النبی ﷺ ۱۰۱۴ در بخش سوم آمده است: و عجلوا بالتوبة قبل الموت در دو سمت محراب صلوات حک شده است. در کنگره میانی، در سمت راست از پایین به بالا آمده است: اللهم صلی علی المصطفی محمد و المرتضی علی و البتول فاطمة و السبطین الحسن و الحسین و صل علی زین العباد علی و الباقر محمد و الصادق جعفر و الکاظم موسی و الرضا علی و التقی محمد و النقی علی و الزکی العسکری الحسن. در سمت چپ کنگره از بالا به پایین

۱. به نظر می‌رسد صحیح «بآل النبی» می‌باشد ولی در کتیبه بصورت فوق آمده است.

این عبارت آمده است: وصل على الحجة القائمة الخلف الصالح الامام الهمام والمنتظر المظفر محمد المهدي الهادي صاحب العصر والزمان وخليفة الرحمان و [امام] الانس والجان ومظهر الايمان صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين الى يوم الدين.^۱ نَمَقه عبده حسين الشيرازي.

◀ مولانا حسين شيرازي

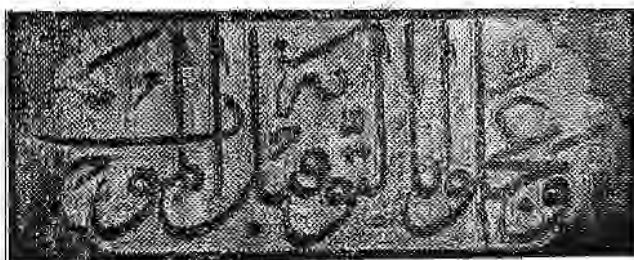
کتيبه‌ای که در مسجد مير مؤمن موجود است، به خط حسين شيرازي است. از آنجا که کتيبه‌های ديگري هم از او در مساجد هست، لازم است تا شرح حالی از او نوشته شود. وی مورد حمايت شخص مير مؤمن بوده و به همین دليل، موقعيت خوبی در حيدرآباد به دست آورده بود.

در کتيبه مسجد سيدآباد وی نام خود را تنها حسين شيرازي نوشته است؛ اما در کتيبه‌ای که در مسجد ميرپيته آمده، چنین است: عبده حسين بن محمود الشيرازي، با تاريخ ۱۰۲۰ هجری است. بنابراین از این جا می‌توان نام پدر او را نیز که محمود بوده، دریافت. آگاهی‌های پراکنده‌ای در باره او در حديقه السلاطين و حديقه العالم آمده که در اینجا به ترتيب نقل می‌کنیم.

مولانا حسين در حوالي سال ۹۵۵ در شيراز متولد شده است؛ زیرا در اوائل سال ۱۰۳۵ که وی درگذشته، سن او هشتاد سال بوده است. در حديقه العالم آمده است: «مشاراليه که هشتاد مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود، رخت اقامت از این سرای فانی بربست.»^۲ وی در حدود چهل و پنج سالگی به حيدرآباد آمده و از ایرانی‌هایی بود که توسط مير مؤمن در دربار محمدقلی قطب‌شاه، موقعیتی به دست آورده و با داشتن همین

۱. صلواتی که در اینجا آمده و روی قبر سلطان قلی قطب‌شاه نیز حک شده است، یک نوع است، اما صلواتی که روی سنگ مزار سلطان محمدقلی قطب‌شاه کنده شده، کلمات بخش انتهایی آن متفاوت بوده و آمده است: الامام الهمام المنتظر المرضی محمد بن الحسن صاحب الزمان وقاطع البرهان ومُظْهَر الايمان وسيد الانس والجان. صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين.

۲. بنگرید: حديقه العالم، ص ۲۷۷



کتیبه‌های محراب مساجد که توسط جناب میر ساخته شده است. در کتیبه وسط سال ساخت نیز ذکر شده است. تمام این کتیبه‌ها توسط مولانا حسین شیرازی کتابت شده‌اند. نمونه‌هاست که مؤلف کتاب عالم آرای عباسی در سال ۱۰۱۵ در بارهٔ میر مؤمن چنین نوشت: «مستحقین هر دیار به وسیلهٔ جناب میر از سلسلهٔ علیه انتفاع می‌یابند»^۱. میر مؤمن، که فردی گوه‌رشناس بوده و افراد شایسته را بر می‌گزید، وی را در دبیرخانه و کتابخانه‌ی محمدقلی قطب‌شاه، به کار گماشت. در حدیقهٔ السلاطین آمده است: «در سلك

۱. عالم آرای عباسی، ص ۱۵۹ اما در نسخه خطی این کتاب، که در کتابخانه‌ی مولوی قاسم علی بیگ صاحب انگر موجود است، این عبارت به اختلاف چنین آمده است: «مستحقین هر دیار به وسیلهٔ او از سلسلهٔ قطب‌شاهیه تمت می‌یابند».

کتاب این دولت‌خانهٔ عالیه منتظم بود.^۱ این سمت او، در کنار کتیبه‌های زیبایی که به خط او در مساجد میرمؤمن نوشته شده است، نشان می‌دهد که مولانا حسین، خطاط و خوشنویس خوبی بوده است؛ اما از آثار تاریخی چنین بر می‌آید که وی تنها خطاط و خوشنویس نبود، بلکه مردی متقی و پرهیزگار و سلیم النفس و خوش اخلاق بود. چنان‌که در بارهٔ او آمده است که: «به صلاح جبلی و سلامت نفس اتصاف داشت».^۲ از همین جا بود که میرمؤمن او را برای نوشتن کتیبه‌های خود بر سایر خطاطان معروف مانند محمد اصفهانی، اسماعیل بن عرب شیرازی، تقی الدین محمد صالح البحرینی، کلب علی بن محمد صادق و دیگران ترجیح داده بود.

مولانا حسین شیرازی در روزگار محمدقلی در حیدرآباد ماندگار شد و پس از درگذشت شاه، متأثر شده و پس از به تخت نشستن شاهزاده جدید قطب‌شاهی، مانند بسیاری از علما و امرای دیگر ایرانی، مانند شیخ ابن خاتون و میرزا محمد امین میرجمله، که به قصد انجام فریضهٔ حج و زیارت یا ضرورت دیگر و یا حتی برای همیشه حیدرآباد را به قصد ایران ترک کردند، او نیز به قصد انجام حج برای مدتی حیدرآباد را ترک کرده و در سال ۱۰۳۰ به حیدرآباد بازگشت.^۳ این زمانی بود که میرمؤمن برای تعلیم عبدالله قطب‌شاه در تلاش برای یافتن عالمی لایق و شایسته و خوش اخلاق بوده و به محض برگشت او، وی را به دربار سلطان محمد آورده به تعلیم و تربیت شاهزاده گماشت. نظام الدین احمد شیرازی در این باره نوشته است:

وخصت رفتن به مکه معظمه حاصل نموده به شرف طواف بیت الله الحرام و سعادت زیارت مرقد مطهر حضرت خیرالانام و سایر عتبات طاهرات ائمه کرام علیهم صلوات الله الملک‌العلام مشرف و مستعد گردیده در این وقت مراجعت نموده بود و به کبر سن و صلاح جبلی و سلامت نفس موصوف

۱. حدیقه السلاطین، ص ۱۰

۲. حدیقه السلاطین، ص ۱۰؛ حدیقه العالم، ص ۲۷۶

۳. تاریخ بازگشت حسین شیرازی از آنجا به دست می‌آید که در سال یاد شده به دنبال شخص شایسته‌ای برای تعلیم شاهزاده عبدالله میرزا می‌بودند.

بود. نواب مرتضای ممالک اسلام، میرمحمد مؤمن، مولوی را به جهت این خدمت پسندیده مجدداً به شرف ملاقات خاقان زمان مشرف ساخته خلعت این خدمت عالی به قامت قابلیت مولوی مرتب داشتند.^۱

این نشان می‌دهد که میرمؤمن تا چه اندازه نسبت به مولانا حسین شیرازی، عطوفت رو می داشته است. زمانی که وی در سال ۱۰۱۴ کتیه مسجد میر مؤمن را می‌نوشت، هرگز در تصور او نمی‌گنجید که روزگاری، خدمت میرمؤمن او را به چنین موقعیتی خواهد رساند. به هر روی، حسین شیرازی زمان را غنیمت دانسته، سمت جدید را پذیرفته به تربیت شاهزاده عبدالله میرزا مشغول شد. طریق تعلیم او چنین بود که وقتی شاهزاده را آماده خواندن و نوشتن می‌دید، او را به تلاوت قرآن واداشته و از مسائل و احکام مذهبی آگاه می‌ساخت.^۲ به این ترتیب، در طول دو سال، عبدالله قطب‌شاه را به صورت کافی، با قرآن و دین اسلام آشنا ساخت.

زمانی که شاهزاده به سن ده سالگی رسید، مربی او خواجه مظفر علی دبیر درگذشت. شگفت آن که از زمان تولد این شاهزاده تا سن دوازده سالگی او، هر کسی که برای خدمت و نگاهداری و تربیت او تعیین می‌شد، اندکی بعد در می‌گذشت. همین طور اشخاص خوبی مانند میرقطب الدین نعمه‌الله شیرازی، میرزا شریف شهرستانی و میرمحمد مؤمن در مسیر خدمت به این شاهزاده، درگذشتند. همان طور که خواهد آمد، پس از خواجه مظفر علی، مولانا حسین شیرازی هم به همین سرنوشت گرفتار شد.

به هر روی، پس از وفات خواجه مظفر علی، شاهزاده عبدالله قطب‌شاه را به مولانا حسین شیرازی سپردند. این کار، احترام بزرگی برای مولانا بود؛ زیرا بر اساس پیشگویی عالمان منجم، ولی عهد سلطنت، دور از نظر پدر خود سلطان محمد، تحت پرورش و تربیت کسانی قرار گرفت که به طور کامل، مسؤولیت تربیت وی را عهده‌دار بودند. به همین جهت اشخاصی که برای نگاهداری این شاهزاده تعیین شدند، افرادی بودند که کاملاً مورد

۱. حدیقه السلاطین، ص ۱۰

۲. حدیقه، ص ۱۰

اعتماد شاه بوده و از ارکان معتبر دربار بودند. از آنجا که بیشتر اینان به سفارش میرمؤمن انتخاب شده بودند، در فصل آینده که مربوط به دوران محمد قطب‌شاه است، از آنان سخن خواهیم گفت.

پس از درگذشت خواجه مظفر علی، مولانا حسین شیرازی خانه خود را ترك گفته و در خانه مظفر علی سکونت گزید تا شب و روز در کنار شاهزاده باشد. در خانه خواجه، قصری مجلل برای شاهزاده ساخته شده بود که به صورت زیبایی آراسته و تزیین شده بود.^۱ خواجه در زمان آمدن شاهزاده، خانه را با پارچه‌های زریفت و ابریشم فرش کرده و طلا و جواهرات بر سر او پاشیده و جهت تفریح شاهزاده، خانه خود را مانند نگارخانه چین آراسته بود.

در خانه شخصیت باتقوا و پرهیزگاری مانند مولانا حسین شیرازی، چنین امکاناتی چگونه می‌توانست فراهم باشد؟ به همین دلیل بود که وی نیز برای زندگی به این قصر منتقل شده و به گونه‌ای در خدمت شاهزاده بود که هیچگاه از وی جدا نمی‌شد. به دلیل توجه وی بود که عبدالله میرزا چنان علاقه‌ای به او پیدا کرده بود که حتی برای لحظه‌ای نیز نمی‌خواست از وی جدا باشد، چنان که نقل شده است که:

از این جهت شاهزاده عالم را کمال لطف و شفقت به حال مولوی به‌هم رسیده نمی‌خواستند که مولوی یک لحظه از قدوم بهجت لزوم دوری نماید.

و علی‌الدوام مولوی به مراسم بندگی و خدمت قیام داشت.^۲

در این زمان، شاهزاده یازده بهار را پشت سر گذاشته وارد سال دوازدهم شده بود. شاید ماه ذی‌قعدة یا ذی‌حجه سال ۱۰۳۴ بود که در رؤیا دیده بود که از چندین در گذشته، وارد باغ بزرگی شده و در حال سیر و سیاحت در باغ بوده که مشاهده کرده که درخت‌ها به او سجده می‌کنند و هرکجا می‌رود، درخت‌ها به رسم سجده در برابر او خم می‌شوند. وقتی شاهزاده بیدار شده و برحسب معمول، مولوی حسین شیرازی پس از فراغت از نماز و اوراد و

۱. بنگرید: حدیقة السلاطین، ص ۹

۲. حدیقة السلاطین، ص ۱۰

تعقیبات، در کنار بستر شاهزاده به دعا مشغول شد، نوجوان به دوست پیر خود، رؤیای شب گذشته را تعریف کرد. پیر مرد مهربان، بلافاصله تعبیر خواب را دریافت و پس از لحظه‌ای سکوت به او گفت: این خواب بشارتی است برای پادشاهی و سلطنت شاهزاده. همچنین تأکید کرد که این رؤیا و تعبیر آن را برای کسی بازگو نکند. کیفیت سخنان شفقت‌آمیز شیرازی را در نصیحت شاهزاده، از جملات زیر می‌توان دریافت:

این پیر حقیر خدمتکار متوقع است که با احدی از ملازمان این خواب را اظهار نفرمایند و این معنی را در ضمیر اقدس، مستور دارند تا جمال حقیقت این رؤیا از نقاب حجاب نهان و هیأت این صورت زیبا در مرات شهود و عیان جلوه‌گر شده منظور انظار عالمیان گردد.^۱

شاهزاده نیز آن اندازه به نصایح استاد مخلص و مربی مهربان پایبند بود که برای احدی آن را نقل نکرد. چندین ماه پس از آن ماجرا بود که مولانا حسین شیرازی درگذشت. تاریخ دقیق درگذشت وی را نتوانستیم به دست آوریم؛ اما می‌توان گفت که وی تنها چند ماه پس از درگذشت میر محمد مؤمن، یعنی در اوایل سال ۱۰۳۵ (پیش از جمادی الاولی) رحلت کرده است؛ زیرا دو سه ماه بعد از وفات ایشان، سلطان محمد قطب‌شاه در ۱۳ جمادی الاولی ۱۰۳۵ درگذشته است.

شاهزاده عبدالله به گونه‌ای از درگذشت مولانا حسین ناراحت و متأثر شد و از تنهایی وحشت کرد که به دفعات درخواست کرد تا وی را نزد پدرش که او را ندیده بود، یعنی سلطان محمد قطب‌شاه، ببرند. مورخان در این باره نوشته‌اند:

بعد از این قضیه (یعنی وفات حسین شیرازی) شاهزاده یوسف طلعت سکندر قلعت را تاب تنهایی نماند و مترصد بودند که کلفت بعد و هجر به الفت قرب و وصل مبدل و جمال باکمال والد ماجد فرشته خصال را به زودی مشاهده فرمایند.^۲

۱. حدیقة السلاطین، ص ۱۳؛ حدیقة العالم، ص ۲۷۷

۲. حدیقة السلاطین، ص ۱۳

سلطان محمد قطب‌شاه نیز قبل از دوازده سال مشتاق دیدن فرزند خود بود که به دستور منجمان او را از وی دور داشته بودند. میرمؤمن نیز با دانش خود، گفته آنان را تأیید کرده بود.^۱ اما اکنون میرمؤمن زنده نمانده بود و به همین جهت، جرأت کرده، تاریخی را معین کرد و فرزند را احتمالاً در ماه ربیع الاول نزد خود آورد، این در حالی بود که هنوز دوازده سال او کامل نشده بود؛ زیرا شاهزاده عبدالله دوشنبه ۲۸ شوال سال ۱۰۲۳ به دنیا آمده بود و در روز ۲۸ شوال ۱۰۳۵ از ماه‌های قمری، دوازده سالش کامل می‌شد.^۲ براساس محاسبه دقیق می‌بایست ماه ملاقات ربیع الاول می‌بود. سلطان محمد نیز تنها چند ماه پس از ملاقات زنده بوده و به نقل مورخان، پدر و پسر تنها چند ماه با یکدیگر زندگی کردند. در همین فاصله بود که پدر، مسائل زیادی را در باره سلطنت به پسر آموخت. سخن مورخان چنین است:

- ۱ - چند ماهی از تأثیر قران نیرین آسمان سلطنت و شهریاری شادمانی در عالمیان عام و خوشحالی که جنس نایاب است فراوان گردید.^۳
- ۲ - همگی اوقات به تربیت شاهزاده هوشمند دانا دل پرداخته در تعلیم قواعد جهاننداری و معدلت و آداب گیتی‌آرایی و نصفت و قانون مجلس و دیوان داری و مراسم پادشاهی و شهریاری و اهتمام عساکر و رعایت رعایا و مرحمت بر سایر خلایق و کافه برایا، عمر عزیز را صرف می‌نمودند و همیشه گوش هوش شاهزاده عالمیان را با درر نصایح و لعل مواعظ که مشتمل بر آداب سلطنت و رسوم خلافت بود، مزین ساختند و خزانه حافظه‌اش را از جواهر و لعل تاریخ و اخبار و میر سلاطین و وقایع روزگار و تجارب

۱. منجمان گفته بودند که: چون دوازده مرحله از مراحل عمر شهزاده عالمیان طی شود، باید که شهنشاه دوران دیده به دیدار جمال شهزاده جهانیان منور سازند. و اتفاق قران شمسین بعد از انقضای سنوات مذکور وقوع پذیرد.

حدیقة السلاطین، ص ۶

۲. شگفت آن که نظام الدین احمد شیرازی در باره این ملاقات زودرس نوشته است: «بعد از انقضای سنوات موعود و مرور شهر و ایام معهود». اما از روی حساب این بیان اشتباه است.

۳. حدیقة السلاطین، ص ۱۶

خواقین عالی مقدار ازمنه و اعصار که هر یک به وقت خود در کار است،

مملو و مشمول می داشتند و چند ماهی به این نوع می گذرانیدند.^۱

آگاهیم که سلطان محمد در روز ۱۳ جمادی الاولی درگذشت. چند ماه پیش از آن، تنها ماه ربیع الاول می توانست باشد، چراکه پادشاه برای دیدار «روز مبارک و ساعت مسعود اختیار فرموده» بود.^۲ چه روزی می توانست مبارک تر و مسعودتر از ۱۲ یا ۱۷ ربیع الاول باشد؟

این ملاقات نمی توانست پیش از ربیع الاول باشد؛ زیرا شاهزاده خوایی را که برای استاد تعریف کرده بود در ذی قعدة یا ذی حجة ۱۰۳۴ (بعد از وارد شدن در دوازده سالگی) دیده بود؛ زمانی که استاد چند ماه پس از آن درگذشته بود؛ چنان که نوشته اند:

و چون چند ماهی براین بگذشت، مولوی که نهایت سن را دریافته و ضعف شیخوخیت کمال قوت به هم^۳ رسانیده بود، مزاجش کاسته و گداخته، بیش از این در ساحت حیات و فضای کاینات استقامت و استدامت نتوانست نمود، بر فراش ناتوانی متقاعد گردیده عزم ارتحال از این دار پرمالال جزم نمود؛ بالضرورة وداع ملازمان و بندگان شهزاده دوران و قطع تعلقات از حیات جسم و جان فرموده به بیت السرور جاودان، روان گردید.^۴

بدین ترتیب، می بایست تاریخ درگذشت مولوی شیرازی در صفر ۱۰۳۵ رخ داده باشد؛ یعنی نه ماه بعد از میرمؤمن و سه ماه قبل از درگذشت سلطان محمد قطب شاه، تأثیری را که درگذشت مولوی بر شاهزاده گذاشته و اندوهی را که بر دل او وارد کرده بود، می توان از عبارات مورخان دریافت.

◀ معماری مسجد سیدآباد

پس از توضیحاتی که درباره کتیبه مسجد سیدآباد و کاتب آن ارائه شد، لازم است در باره

۱. حدیقة السلاطین، ص ۱۷

۲. حدیقة السلاطین، ص ۱۴

۳. در نسخه اصلی «به هم» می باشد.

۴. حدیقة السلاطین، ص ۱۳

معماری این مسجد نیز مطالبی نوشته شود. با این که مسجد یاد شده چندان بزرگ نیست و مناره‌های بلندی هم ندارد، اما دربنای آن، ذوق و لطافت خاصی بکار رفته است. سه کنگره مسجد، زیبایی خاصی به آن بخشیده چنان که دیواره پیشانی مسجد در لبه پشت بام، داری ۲۱ کنگره کوچک است که روی آنها نقش عَلم آمده است. در کف مسجد، برابر کنگره بزرگ میانی، حوضی ساخته شده بود که در حال حاضر، آن را با خاک، پر کرده از روی آن عبور می‌کنند تا داخل رواق مسجد شوند. در اطراف سکوی مسجد، دیواری کشیده‌اند که مربوط به دوره‌های بعدی است. در اصل، میرمؤمن سرای بزرگی ساخته و مسجد را در میانه آن، روی سکویی بنا کرده بود. دیوار پشت مسجد هنوز پابرجاست در حالی که بخش‌های دیگر در جلو و دو طرف، منهدم شده و به جای آنها، خانه‌های نامنظم و کوچک ساخته شده است. به دلیل وجود این خانه‌هاست که اطراف مسجد را از نزدیک حصار کشیده‌اند، آن چنان که به نظر می‌رسد که مسجد در اصل به این صورت بوده است، در حالی که این پندار، نادرست است و مسجد روی سکویی قرار داشته و دیوار اصلی در اطراف بوده است. در ورود و خروج مسجد باید در جایی بوده باشد که اکنون خانه جدیدی مربوط به یکی از زمین‌داران بزرگ است.

رواق مسجد دارای ده گز طول و ده گز عرض بوده و در محراب میانی، کتیبه زیبایی از سنگ موسی وجود دارد که با حروف طلایی روی آن نوشته شده؛ اما به مرور زمان و نیز پاشیدن آهک به دیوار - که برای رنگ کردن دیوار به رنگ سفید استفاده می‌شود - از بین رفته است، اما در برخی نقاط، هنوز رنگ طلایی دیده می‌شود.

این مسجد و دیوار اطراف آن تا سال ۱۱۸۷ در دست نوادگان ملاتیمی بود. در آن زمان، سید حسین فرزند سید جلال داماد سید محمد بن سید سالار محمد بن شاه محمد بن ملاتیمی بر کار مسجد و درآمدهای آن نظارت داشته است. از گفته سید حسین چنین به دست می‌آید که پیش از وی، اجداد او در سلسله مذکور در نسب نامه خود، ناظر مسجد و درآمدهای آن بوده‌اند. در سال یاد شده، زمانی که وارثان میرمؤمن خواستند تا این مسجد و سرای آن را در اختیار بگیرند، سید حسین مسأله حقوق قدیم خود را پیش کشیده و

وعدۀ خدمتگزاری داده که بر مبنای آن، میرمحمد حسین و میرکاظم علی فرزندان میرسید محمد نبیره میرمؤمن، تسلط سید حسین فرزند سیدجلال را با این شرط قبول کرده‌اند که او در ماه شعبان هر سال، از قرار هر ماه، پنج روپیه برای فاتحه و چراغانی مزار وی، پرداخت کند. چنان که سید حسین در اقرارنامۀ خود چنین نوشته است:

آنها^۱ نظر بر قدامت من و شرط خدمت مسجد نموده مبلغ پنج روپیه برای چراغان عرس دایره میرمحمد مؤمن صاحب مغفور از من قبول کنانیده از تقاضا دست برداشتند و خود هم به رضا و رغبت خود راضی شدم که سال به سال در ماه شعبان، پنج روپیه برای چراغان عرس و فاتحه سالیانه می‌داده باشم. بعد من، قائم مقام من سال به سال می‌داده باشند؛ احیاناً کسی از این قرار گردد یا تفاوت و تجاوز کند، مجرم شرع شریف خواهد بود. و کان ذلک تحریر فی التاریخ غرة جمادی الاولی ۱۱۸۷ هجری.

از مولوی میرعباس علی صاحب، وارث و سجاده نشین فعلی میرمؤمن، دریافتیم که مبلغ وعده داده شده را نه در حال حاضر کسی می‌پردازد و نه - به احتمال - در زمان پدر مرحومش میرحیدرعلی پرداخت می‌شده است. از سوی محکمه امور مذهبی، جهت اداره مسجد، مؤذنی معین شده که چهل سال مشغول این خدمت بوده و بر اساس گفته او مسجد، هیچ‌گونه متولی نداشته و روشن نیست که کسی از اولاد سید حسین فرزند سیدجلال باقی مانده است یا نه. اما مسجد تا به امروز آباد است و نماز جماعت در آن خوانده می‌شود. بر اساس گفته این مؤذن، چهل سال پیش از آن، در ایام عاشورا عَلم برپا می‌شده که بعدها متروک شده و احتمالاً، علم مورد نظر نیز نزد کسی در حیدرآباد مانده است.

◀ عاشورخانه سیدآباد

این نکته قطعی است که میرمؤمن در سیدآباد، درکنار مسجد، عاشورخانه‌ای هم ساخته بوده؛ اما در حال حاضر، چنین چیزی وجود ندارد. به احتمال، عَلم‌های همین عاشورخانه

۱. منظور وارثان جناب میرمؤمن می‌باشند.

برده است که بعدها در مسجد برپا می‌شده است. در سال ۱۳۶۰ مؤلف این کتاب، با پروفیسور سید محمد، دو بار از سیدآباد دیدار کرد. در آنجا، تنها در اتاق مهمانی یک خانه، علم‌ها دیده شد که کاملاً نو می‌باشند. در سالهای اخیر، عاشورخانه یاد شده را - همانجا که علم‌ها بوده - زنی ساخته است.

◀ سرای سیدآباد

پس از مسجد، لازم است از کاروانسرای که میرمؤمن بنا کرده، یاد شود. این کاروانسرا می‌بایست در روزگاری، آباد بوده باشد؛ زیرا در کنار جاده‌ای که شاهراه اصلی بوده، قرار داشته است. در حال حاضر، برخی از اتاق‌های برجای مانده آن، خانه افراد فقیر شده و کاروانسرای یاد شده به این صورت، به حیاتش ادامه داده است.

در قسمت عقب مسجد، کنگره‌های کاروانسرا تا به امروز برجای مانده و شمار آنها هفده عدد می‌باشد. میان آنها، سه کنگره‌ای که در برابر محراب مسجد است، کوچکتر بوده و چهارده کنگره دیگر، به یک شکل و اندازه هستند. به نظر می‌رسد که این مسجد، مانند کاروانسرای مسجد حیات بخشی بیگم (واقع در حیات‌نگر) و کاروانسرای مسجد قدیم محل کاروان - در حیدرآباد - می‌باید بزرگ بوده باشد. در آن پنجاه و شش اتاق وجود داشته است. به جز بخش عقب مسجد، در میانه سه ضلع دیگر آن، درهایی بوده و در هر دو طرف این درها، هفت کنگره ساخته شده بوده. تصویری از زاویه شمالی این سرای که از سقف مسجد گرفته شده، در کتاب حاضر آمده است. از استواری و ثبات تخته‌های بزرگ سنگی که در بخش عقبی کاروانسرا برای بنای پیشانی آن بکار رفته، می‌توان دریافت که کاروانسرای یاد شده، تا چه اندازه مستحکم بنا شده بوده.

◀ میرپیتته^۱

در فرمانی از سلطان عبدالله قطب‌شاه، با تاریخ ۱۰۵۰، یادی از میرپیتته به همراه دیگر روستاهای میرمؤمن آمده است:

۱. گفتنی است که پیتته، نگر، گره و گوره پسوندهایی معادل «آباد» در فارسی می‌باشد. (مترجم)

در مصطفی آباد عرف میرپیتھ دو قطعه تالاب بسته و باغ نارجیل و درختان
مشره نشانده، دو مسجد کلان احداث فرموده.

علاوه بر متن فرمان، در عبارتی که پیش از عبارت زیان تلگو آمده و که فهرستی از
اقطاعات میرمؤمن است، عبارت «موضع مصطفی آباد عرف میرپیتھ» در ردیف دوم آمده
است.

جدای از این فرمان شاهی، یادی از میرپیتھ در سندی که مربوط به یک صد و ده سال
پس از آن است، آمده که نوشته وارثان میرمؤمن به نام‌های سید محمد شاه بیگم، زهراشاه
فخرالنساء بیگم، خیرالنساء و دیگران می‌باشد و آن را در سال ۱۱۶۰ نوشته‌اند. در آنجا
چنین آمده است:

در موضع مصطفی آباد عرف میرپیتھ پرگنه حویلی حیدرآباد ساخته دو مسجد
کلان احداث فرموده و دو تالاب بسته و چاها کنده باغ نارجیل و اشجار
مشره جمیع اقسام کاشته.^۱

بر اساس آنچه گذشت، نویسنده این کتاب، تلاش کرد تا فهرست روستاهایی که در اطراف
حیدرآباد هستند، مرور کند. از حسن اتفاق به دو روستا که متعلق به میرمؤمن بوده، برخورد
نمود یکی از آنها مربوط به باغ‌هایی است که در منطقه میدک واقع بوده و در حال حاضر از
اقطاعات مهاراجه سرکشن پرشاد بهادر است. در این روستاها، دویست و چهل و دو خانه
وجود دارد که هفتصد و دو نفر (۳۴۹ مرد و ۳۵۳ زن) در آنجا زندگی می‌کنند.^۲

روستای دوم در اطراف شهر، به سمت شمال، از اقطاعات نواب قدیر جنگ بهادر
می‌باشد. در این روستا سی و یک خانه بنا شده و ۱۲۶ نفر (۶۴ مرد و ۶۲ زن) در آن
ساکن‌اند.^۳

پس از این آگاهی‌ها، مؤلف این کتاب، تلاش کرد تا به این روستاها رفته و چگونگی

۱. تصویری از این سند در صفحات آینده آمده است.

۲. بنگرید: فهرست روستاهای منطقه میدک (به انگلیسی). چاپ اداره آمار حیدرآباد در سال ۱۹۳۱ میلادی. ص ۱۰

۳. فهرست روستاهای منطقه اطراف بلده (انگلیسی)، دفتر آمار حیدرآباد، سال ۱۹۳۱، ص ۱۱

آنها را دریابد؛ به طوری که سه بار موفق شد به بررسی در آنها پردازد. نخستین بار در ۲ فوریه ۱۹۴۱ میلادی به راهنمایی مولوی سید محمد برای دیدن راه و رسیدن به یقین در این که اینجا جایی است که میرمؤمن ساخته، به منطقه ظل الله گوره رفته و پس از دیدن تالاب و مسجد و کتیبه و جز آنها، یقین کردم که می باید این روستا و مسجد توسط میرمؤمن بنا شده باشد. در پنجم فوریه از سوی اداره، تلاشی در جهت روشن کردن تاریخ این بنا ترتیب داده شده و همراه پروفیسور عبدالمجید صدیقی، پروفیسور سید محمد، مولوی عبدالرحمان شریف، مولوی صدیق علی - متخصص در چهره برداری^۱ - و آقای بگوان عکاس، ساعاتی را در میرپیتھ سپری کردیم. در هر دو بازدید، مولوی عبدالرشید - که از حسن اتفاق در همان باغی زندگی می کند که میرمؤمن آن را آباد کرده - تلاش زیادی کرد تا آگاهی های تازه ای به دست آمده و کار مطالعه و بررسی تسهیل شود. برای نمونه، درختان هرزه را از اطراف مسجد کنده، کتیبه ها را تمیز کرده و از ما پذیرایی شایسته ای نمود.

این میرپیتھ در حدود هشت میل در جنوب شرقی حیدرآباد واقع شده و راه آن از روستاهای چمپاپیتھ، کرمن گهت و ظل الله گوره عبور می کند. البته بعد از چمپاپیتھ راه خاکی شده و ماشین به زحمت از آن عبور می کند.

◀ ظل الله گوره

«ظل الله گوره» روستای کوچکی است که اکنون به آن «جل الله گوره» گفته می شود. در واقع این روستا بنام برادرزاده سلطان محمد قلی قطب شاه یعنی سلطان محمد قطب شاه ملقب به «ظل الله» منسوب است. این روستا نیز مانند میرپیتھ، باید با تلاشهای جناب میر، در زمان محمد قلی آباد شده باشد. سلطان از همان زمان طفولیت برادر زاده خود را «ظل الله» می خواند. و چونکه این شاهزاده بسیار مورد توجه جناب میر بوده است، هیچ جای تعجب نیست اگر جناب میر روستایی را در کنار روستای خود به نام این شاهزاده بنا کرده باشد.

۱. تخصص در نمونه برداری از کتیبه به صورت رنگ زدن روی کتیبه و چسباندن کاغذ و تلاش برای خواندن آن.

بطور مثال مسجد بزرگی را که او در میرپیتھ بنا کرد، دقیقاً ما بین ظل الله گوره و میرپیتھ واقع است، و این بیانگر آن است که این دو روستا همزمان بنا شده‌اند، و برای هر دو یک مسجد ساخته شده است.

◀ معبد هندوان در ظل الله گوره

یک معبد بسیار بزرگ هندوان نیز در ظل الله گوره وجود دارد که هر سال مراسم بسیار با شکوهی در آن برگزار می‌شده است، به گونه‌ای که بانوی «مهاراجه کشن پرشاد بهادر» برای شرکت در این مراسم به این جا می‌آمده است و چند روزی را در باغی که توسط جناب میر کاشته و غرس شده است اقامت می‌گزیده. این باغ اکنون در تملک جناب مولوی عبدالرشید است. گفته می‌شود با توجه به همین رفت و آمد، مهاراجه بهادر در عهد وزارت خود، ویلای مجلل خود را در «کرم‌گهت» ساخته است. ولی هنگامی که بنای این ویلا به پایان رسید مجبور به واگذاری منصب خود به دیگران شد، لذا آن خانه را نحس دانست و هیچگاه در آن سکونت نگزید.

با دیدن ساختمان عالی و حصارهای بلند و وسیع معبد، نوشته سند مذکور صحیح به نظر می‌رسد که در آن آمده بود: «مادهوراؤ» روستای جناب میر را به بتخانه خود بخشیده بود، که اصل عبارت آن در همین کتاب نقل شده است.

قبل از دیدن این معبد، در مورد محضر مذکور می‌توانستیم تصور کنیم که وراثان جناب میر خواسته‌اند از تبلیغات فاتحان مغول بهره‌برداری کنند که «اورنگ زیب» به خاطر ظلمی که بر مسلمانان روا داشته می‌شد سلطنت قطب‌شاهی را واژگون نموده است. در واقع پس از انقراض این سلطنت، اکثر خان‌ها و کسانی که از زمین‌ها و دام‌های فراوانی برخوردار بودند نیز از بین رفتند. و بطور حتم زمینهای جناب میر نیز در زمان مغولان نمی‌توانست در اختیار وراثان او مانده باشد. در زمانی که این سند نگاشته شد، شصت و دو سال از زوال سلطنت «گلکنده» می‌گذشت. در این مدت چندین استاندار در حیدرآباد، کزوفزی داشتند. اگر اورنگ زیب زمینهای جناب میر را ضبط نکرده بود، به‌طور حتم در این مدت طولانی

کسی متذکر آن می‌شد. در این صورت برای به دست آوردن دوباره آن زمینها، طبیعی است که مصلحت نبوده که در متن این درخواست آورده شود که مثلاً اورنگ زیب یا عمال وی این زمینها را به زور از آنان گرفته‌اند.

◀ مسجد میرپشته

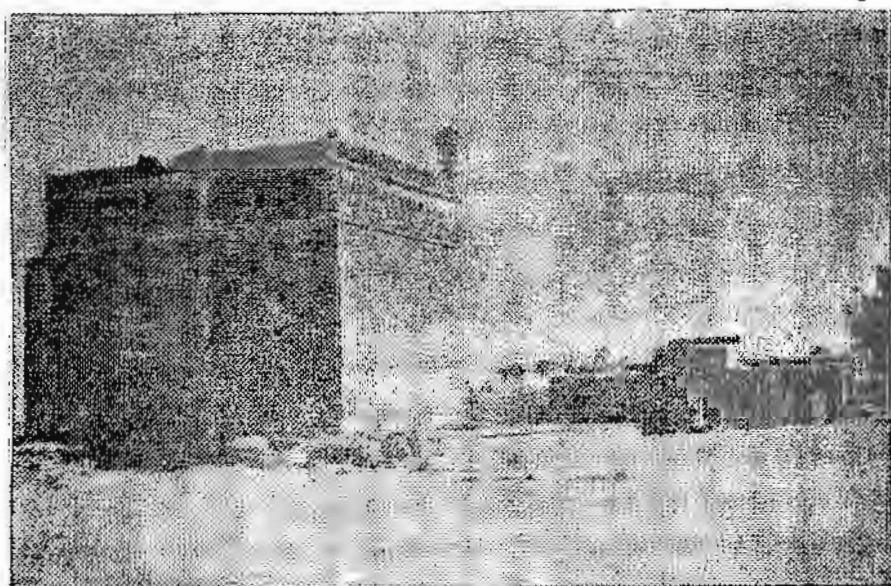
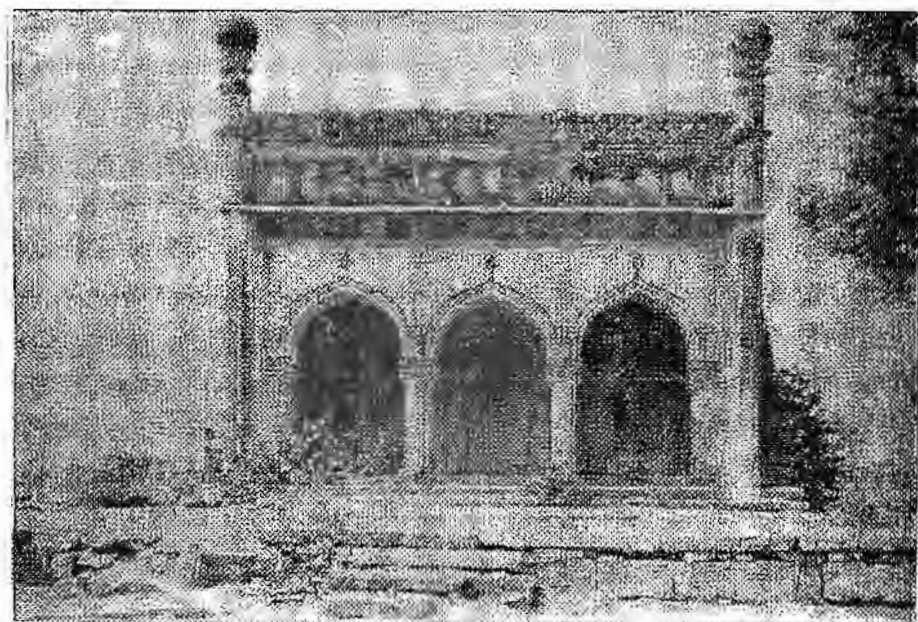
مسجدی را که میر مؤمن مابین ظل الله و میرپشته ساخت، تقریباً مشابه مسجد «سیدآباد» می‌باشد با این تفاوت که در اطراف مسجد سیدآباد، کاروان‌سرای نیز ساخته شده بود. در حالی که در مسجد میرپشته صحن وسیعی وجود دارد که اطراف آن را با دیواری محصور نموده‌اند. دقیقاً در مقابل این مسجد، «باب الداخله» (در ورودی) وجود داشت که در دو طرف آن چهار اطاق بزرگ بود که اکنون نیز بطور خرابه وجود دارند. و هنگامی که در شهر حیدرآباد طاعونی پیاید، خانواده‌های متعددی به این اطاقها پناه می‌آوردند. در واقع این اطاقها را به عنوان کاروانسرای کوچکی ساخته بودند و اکنون نیز به همین منظور از آنها استفاده می‌شود.

در محوطه وسیع مسجد، باغی غرس شده بود، که آثار آن تاکنون نیز باقی است. نزد دیوار جنوبی این باغ قبری وجود دارد. در مورد آن گفته می‌شود که هنگام ساختن مسجد کارگری از ارتفاع سقوط کرده و مرده بود و او را در همان محوطه دفن کردند.

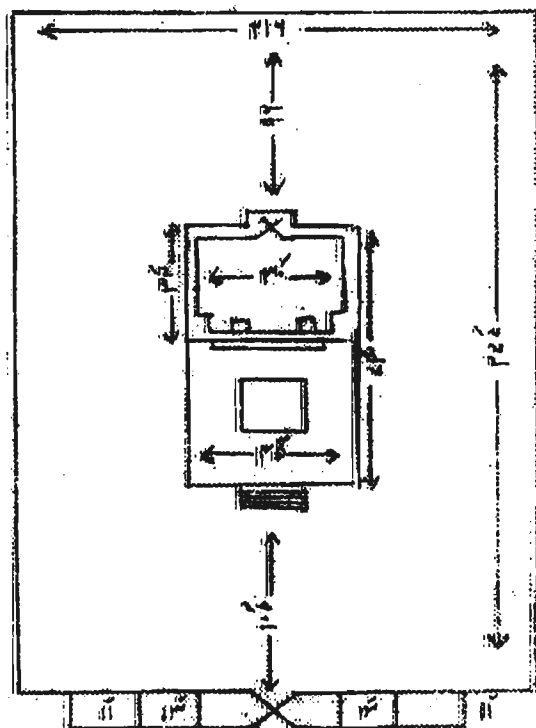
گفته می‌شود که تا همین اواخر، آب انبار بزرگی در مسجد وجود داشته است ولی اکنون هیچ نشانی از آن دیده نمی‌شود. از لحاظ نیاز باغ به آب وجود این آب‌انبار ضروری به نظر می‌رسد. البته در طرف شمال در ورودی یک آب‌انبار کوچک هنوز هم وجود دارد. به نظر می‌رسد آنرا برای غیر مسلمانان یا مسافران بنا کرده باشند.

◀ وضع ظاهری مسجد میرپشته

مسجد میرپشته پنج سال پس از مسجد سیدآباد یعنی در سال ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ هجری بنا شده است. بنابراین چیزهایی در این مسجد افزون بر مسجد سیدآباد وجود دارد؛ بطور مثال، به ظاهر مسجد (قسمت بیرونی) و کنگره‌ها و زیبایی قسمت فوقانی آن توجه خاصی شده است و در کتیبه روی رواق مسجد نیز اضافاتی به چشم می‌خورد.



قسمت جلو و عقب مسجد میر پینته که توسط جناب میر محمد مؤمن
ساخته شده است.



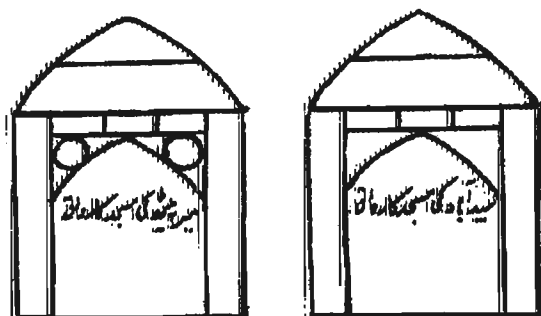
نقشه مسجد میرپشته

تذکر: این نقشه را جناب مولوی عبدالرشید با لطف و زحمت محاسبه فواصل آماده نموده‌اند. یک اینچ مساوی است با پنجاه فوت.

در قسمت فوقانی بر روی هر کنگره در مسجد سیدآباد هفت کنگره کوچک ساخته شده است در حالی که در مسجد میرپشته این کنگره‌های کوچک، پنج عدد روی هر کمان یا قوس می‌باشد که روی هم رفته پانزده کنگره کوچک می‌شوند. همچنین در وضع ظاهری و نقش و نگارهای عَلم‌های روی کنگره‌ها نیز تغییراتی اعمال شده است. در مسجد سیدآباد هماهنگ با کنگره‌ها و طاقچه‌ها، عَلم‌های کوچکی ساخته شده است ولی در مسجد میرپشته آنها عریض و بزرگ می‌باشند. توضیح تمام این موارد به کمک عکسهای موجود در همین کتاب ممکن می‌باشد.

◀ کتیبه مسجد میرپیتھ

همانگونه که ذکر شد، فرق کوچکی مابین کتیبه این مسجد و مسجد سیدآباد وجود دارد. نخستین و نمایان‌ترین فرق این است که هر دو گوشه اطراف محراب در مسجد سیدآباد ساده رها شده است، برخلاف آن در مسجد میرپیتھ با ترسیم دوایری در طرف راست آن نوشته شده است: «قال محمد (ص) نبی الکونین» و در طرف چپ آن: «المؤمن حی فی الدارین سنه ۱۰۱۹» به چشم می‌خورد. از نقشه ذیل می‌توان به مقصود از گوشه‌ها پی برد.



نقشه رواقهای مسجد سیدآباد و میرپیتھ

این گوشه‌های کنگره پایین در مسجد سیدآباد خالی گذاشته شده بود، در حالی که در کتیبه مسجد میرپیتھ برای پر کردن این جای خالی حدیثی برگزیده شد که نام بانی مسجد، یعنی محمد مؤمن بطور سجع در آن وجود دارد، یعنی در طرف راست «محمد» و در طرف چپ «مؤمن» نمایان است.

دومین تفاوت، آن است که دقیقاً بر بالای محراب بجای «ربنا و تقبل منا بآله النبی»، «و ربنا و تقبل منا بآله النبی»، حک شده است. یعنی یک حرف واو به اول آن افزوده شده است، که به سبب آن تاریخ بنای مسجد بجای ۱۰۱۴ هجری، ۱۰۲۰ هجری به دست می‌آید.^۱

۱. به نظر می‌رسد با محاسبه حروف ابجد این تاریخ به دست آمده باشد.

تفاوت سوم ما بین کتیبه‌های مسجد سیدآباد و مسجد میرپشته، در قسمت پایانی صلوات، در طرف راست محراب است. یعنی در مسجد سیدآباد فقط «خليفة الرحمن الانس و العجان» نوشته شده است، در حالیکه در مسجد میرپشته «خليفة الرحمن سید الانس و العجان» می‌باشد. همچنین در پایان صلوات در مسجد سیدآباد «الی یوم الدین» وجود دارد ولی در مسجد میرپشته این جمله وجود ندارد و بجای آن کاتب، نام خود را افزوده است و آنرا طولانی‌تر نوشته است. یعنی در مسجد سیدآباد، نام کاتب این چنین نوشته شده است «نمقه عبده حسین شیرازی» در حالی که در مسجد میرپشته نام کاتب این چنین است «عبده حسین بن محمود شیرازی».



تصویر کتیبه‌هایی که در گوشه‌های محراب مساجد جناب میر درج شده است.
نام جناب میر و نیز تاریخ ساخت مسجد در آنها دیده می‌شود.

◀ میرپیتھی دیگر نزد شکرالله گوره

به طرف کوه مولا علی در جانب جنوب شرقی به فاصله یک مایل، روستای دیگری به همین نام یعنی «میرپیتھ» وجود دارد که در سال ۱۰۱۹ هجری توسط جناب میر ساخته شد. این روستا اکنون نیز وجود دارد. راه آن از کنار باغ «جناب آبن» می‌باشد، پس از رسیدن به پشت باغ با پیمودن یک مایل، ابتدا تالابی که توسط جناب میر ساخته شده است و سپس مسجد به چشم می‌خورند. مسیر آن خوب است و مانند میرپیتھی که نزدیک «ظل‌الله گوره» بود این مسیر برای کسانی که با خودرو حرکت می‌کنند آزار دهنده نیست.

◀ مسجد

جناب میر، مانند روستاهای دیگر خود، در این روستا نیز مسجد و تالاب و غیره بنا کرده بود. وضع ظاهری مسجد دقیقاً مانند دیگر مساجدی است که توسط جناب میر در سیدآباد و میرپیتھ و غیره ساخته شده بودند. این مسجد در مکانی در میان چهار روستا بنا شد که در چهار طرف آن روستاهای میرپیتھ، ملاپور، ینگناکته و شکرالله گوره قرار دارند.

به گفته «بتیل شمس‌الدین»، در ابتدا روستای میرپیتھ در طرف جنوبی این مسجد و بسیار نزدیک به آن قرار داشت، ولی به علت دزدی و وجود سارقین، تمام جمعیت آن به مکانی دورتر از آنجا طرف جنوب کوچ کردند. و اکنون این مسجد با فاصله زیادی از روستا قرار گرفته و کاملاً ویران و بدون نور و چراغ می‌باشد. اگر اکنون نیز به وضع آن رسیدگی نشود، خطر آن وجود دارد که این آثار جناب میر در اطراف کوه مولا از بین بروند.

اکنون این مسجد و روستای میرپیتھ از املاک و داراییهای «نواب قدیر جنگ» می‌باشد و جمعیت آن فقط ۱۲۶ نفر می‌باشد که ۶۴ نفر از آنان مرد و ۶۲ نفر آنها زن می‌باشند.^۱

۱. ن.ک. فهرست دیهات اطراف بلده (انگلیسی)، چاپ دفتر اعداد و شمارش، حیدرآباد، مربوط به سال ۱۹۳۱م.

◀ تالاب

تالاب میرپیتھ در مقایسه با تالاب‌های دیگر روستاهای جناب میر نسبت به مسجد، نزدیک‌تر واقع شده است؛ ولی اکنون کاملاً خشک شده است و گفته می‌شود که از ده، دوازده سال گذشته آبی در آن جمع نشده است. به نظر می‌رسد که به علت بی‌توجهی و عدم محافظت، شریانهای آب آن بسته شده است. ولی سد (مانع) سنگی مرتفع تالاب در طرف شمال شرقی مسجد هنوز هم پابرجاست. از اینجا و از پشت بام و صحن مسجد جناب میر، منظره کوه شریف بسیار چشم‌نواز می‌باشد.

◀ کتیبه جناب میر

کتیبه این مسجد نیز توسط «مولانا حسین شیرازی» نگاشته شده است و دقیقاً مشابه کتیبه مسجد میرپیتھ واقع در ظل‌الله گوره، می‌باشد. ولی این کتیبه اکنون در جای خود نصب نمی‌باشد بلکه به علت خراب شدن محراب، سنگهای این کتیبه را بر بالای پشت بام مسجد قرار داده بودند. و از آنجا هم به دست فرزندان شریر دهقانان و غیره افتاده که آنرا تکه تکه کرده و در اطراف مسجد پراکنده نمودند. البته ما توسط یک کارگر، آن تکه‌ها را جمع‌آوری کرده و دوباره بر بالای پشت بام قرار دادیم، که توانستیم یکی از کتیبه‌ها را بطور کامل بخوانیم. میان این کتیبه و کتیبه میرپیتھ سابق الذکر، فقط یک تفاوت ملاحظه شد. و آن اینکه در کتیبه اول پایین‌تر از «المؤمن حی فی الدارین» نوشته شده است: «سنه ۱۰۱۹» ولی در این کتیبه نوشته شده است: «المؤمن حی فی الدارین تاریخ بناء مسجد سنه ۱۰۱۹».

مولوی سید علی اصغر بلگرامی، در مآثر دکن، از این کتیبه در صفحات ۱۹ و ۲۰ ذکر می‌کند به میان آورده است. ولی ایشان از این مسجد، بنام «مسجد شکرالله گوره» یاد کرده است. و نیز در پایین آن نوشته است که «واقع در امیرپیتھ نزد کوه مولا علی»^۱.

پس از آن، کتیبه را نقل کرده و در مورد آن این چنین می‌نویسد:

۱. جای تعجب است که جناب مولوی اصغر علی بلگرامی، نام آن را «امیرپیتھ» نوشته است. در حالی که در فهرست روستاهای اطراف بلده، نام آن میرپیتھ درج شده است. و طبق فرموده شمس‌الدین پتیل نزد عوام نیز میرپیتھ مشهور است.

«بعلت شکسته شدن کتیبه، قطعات متعددی از آن مفقود شده است.

(ز) مسجد نیاز به تعمیرات دارد.

(ح) کتیبه باید حفظ شود.

(ط) نزد کوه شریف پشت باغ «آبن صاحب» به فاصله یک و نیم مایل، در نزدیکی «شکراالله گوره» یک مسجد غیر معمولی وجود دارد که در محوطه وسیعی بر سکویی مرتفع بنا شده است. گفته شده است که این کتیبه در رواق صحن مسجد نصب شده بود ولی پس از اینکه رواق خراب شد، برخی از اصحاب، به خاطر حفظ کتیبه، آن را روی بام مسجد قرار دادند. طول کتیبه سه گز و عرض آن دو گز و به شکل محراب می باشد. خط آن ثلث زیبایی است. از تاریخ ساخت آن پیداست که این مسجد یک سال قبل از وفات سلطان محمد قلی قطب شاه و سیزده سال پس از ساخته شدن مسجد جامع، ساخته شده است. مسجد اگرچه کوچک است ولی از عظمت کتیبه پیدا است که با اهتمام شاهانه ای ساخته شده است و ممکن است در مواقعی که سلطان به زیارت کوه شریف مشرف می شده در این قسمت اردوی سلطنتی برپا می شده است. زیرا که در قرب و جوار این مسجد، مقبره یا روستای قدیمی وجود ندارد که مسجد به آن متعلق باشد.^۱

الغرض، هجده سال قبل، جناب مولوی سید علی اصغر بلگرامی متوجه نشده بود که این مسجد متعلق به میرپشته بوده و بانی آن جناب میر محمد مؤمن می باشد. شکی نیست که ایشان این مسجد، تالاب، و روستا را به علت نزدیکی با کوه شریف و بخاطر اسکان در ایام مراسم مذهبی که در آنجا برگزار می شده، بنا کرده است.

قبل از اتمام بحث این مسجد، بیان این مطلب ضروری است که راه پله هایی که برای رفتن بر پشت بام در نظر گرفته شده در قسمت داخلی دیوار شمالی مسجد ساخته شده است. بر عکس در مسجد سیدآباد و میرپشته سابق الذکر (واقع در ظل الله گوره) راه پله ها در

طرف شمالی مسجد اما در قسمت بیرونی ساخته شده است آنها نه دارای سقفی هستند و نه مانند این راه پله‌ها امنیت دارند.

◀ اُپُل

از اقطاع و املاک جناب میر که در قسمت پایانی حکم سلطان عبدالله قطب‌شاه، از آنها نام برده شده، در ردیف پنجم آن، نام «اوپل حویلی حیدرآباد» درج شده است. این بخش در مسیر شاهراهی واقع است که از شهر حیدرآباد، شروع شده و با گذشتن از «عنبرپتھا» به «بهونگیر» می‌رود. این بخش، هشت یا نه مایل با شهر فاصله دارد. ساختمانهای جدید جامعه عثمانیه در طرف شمال شرقی این بخش در حال ساخت است و بخاطر آنها در آینده‌ای نزدیک بر جمعیت و اهمیت این بخش افزوده خواهد شد.

◀ مسجد اُپُل

پس از مشاهده اُپُل، معلوم شد که از آثار جناب میر مؤمن چیزی باقی نمانده است. فقط یک مسجد سنگی در مسیر قرار دارد که دارای مناره‌های بلندی است. این مسجد با سنگهای صاف و تراشیده شده و در جای بلندی با اهتمام خاصی ساخته شده است. ولی متأسفانه با تمام این ابهت و حشم، هیچ کتیبه‌ای در آن یافت نمی‌شود. ولی از نوع ساخت آن می‌توان حدس زد که باید در اواخر دوره سلطان محمد یا در زمان عبدالله قطب‌شاه ساخته شده باشد؛ زیرا نمای ظاهری بیشتر ساختمانهایی که در زمان محمد قلی ساخته می‌شد، از گچ بوده است، و ساختن ساختمانها با سنگ‌های تراشیده شده در حیدرآباد از زمان سلطان محمد قطب‌شاه مرسوم شد. از این رو «مسجد مکه»، «مسجد تولی» و «مسجد حیات‌نگر» که با سنگهای صاف ساخته شده‌اند همگی پس از عهد محمد قلی ساخته شده‌اند.

یکی دیگر از دلایلی که مسجد جناب میر در اُپُل یافت نشد، می‌تواند این باشد که این روستا به دست ایشان ساخته نشده است. بلکه این روستا از جمله آن شش روستایی بود که سلطان محمد قطب‌شاه به عنوان انعام و جائزه به جناب میر بخشیده بود، درباره آن روستاها

عبدالله قطب شاه طی حکمی بتاريخ ۲۳ جمادی الاول سال ۱۰۵۰ هجری این چنین نوشت:
«سوای ملک و میراث تالاب‌های ایشان، شش دیهات بدل انعام بنام میر
معز الیه و باولاد و احفاد او مرحمت کرده، داده بودند».

به نظر می‌رسد شش سال پس از درگذشت جناب میر، در زمان عبدالله قطب شاه،
املاک و مستغلات اهل مانند دیگر زمینها و املاک جناب میر، به تصرف دیگران در آمده
است. از آن زمان تا حدود نه سال پس از آن، در تصرف دیگران بوده است و در همین
زمان یعنی ما بین سالهای ۱۰۴۱ تا ۱۰۵۰ هجری، مسجد مذکور ساخته شده است. ولی
هنگامی که نبیره های جناب میر مؤمن، میر جعفر و غیره عریضه‌ای نوشتند و توجه سلطان
را به آن مبذول داشتند، سلطان عبدالله قطب شاه، در سال ۱۰۵۰ هجری حکمی صادر کرد
که املاک میر مؤمن، از اول جمادی الثانی سال ۱۰۴۱ هجری، بنام نبیره‌های ایشان بوده‌اند.
حکم سلطان این چنین نوشته شده بود:

«حکم عالی متعالی صادر گشته که دسبند تالابها، محصول باغ و دیهات و
غیره از استقبال غره جمادی الثانی سنه احدى و اربعین الف، سال بسال در
وجه انعام باولاد و احفاد میر مرحوم الی ما توالدوا و تناسل مرحمت
فرمودیم و بارز مواضع مزبور را در وجه انعام نبیره‌های میر مزبور مجری
دانسته جاری و ممضی و مستمر دارند» و غیره.

خلاصه، اگرچه هیچ اثری از آثار جناب میر در اهل حفظ نشده است؛ ولی همین شرف
برای آنجا کافی است که زمانی اهل جزو املاک جناب میر بوده است.

◀ راوریال مشهور به مؤمن پور

یکی دیگر از روستاهای ساخته شده توسط جناب میر، راوریال می‌باشد، که سلطان عبدالله
قطب شاه در فرمان خود از آن این چنین نام برده است:

«میر محمد مؤمن مبلغ خطیر مال خود را خرج کرده، در موضع راوریال

عرف «مؤمن پور پرگنه» مذکور یک تالاب بست».

همچنین در «محضرى» که در سال ۱۱۶۰ هجرى به دست اولاد جناب مير (يعنى سيد محمد، شاه بيگم، زهراشاه، فخرالنساء، و خير النساء و غيره) نوشته شد، از اين روستا اين چنين ذکر به میان آورده شده است:

«در موضع مؤمن پور عرف راوريال پرگنه، ابراهيم پتن مبلغ كثير از مال خود خرج کرده، يك تالاب پسته.»

اينکه روستای «راوريال» در منطقه «ابراهيم پتن» واقع شده است در حکم مذکور عبدالله قطب شاه نیز آمده است. زيرا در فرمان مذکور از اکثر روستاها به «پرگنه» (يعنى روستا) و «حويلي» (يعنى قصر و خانه مجلل) ياد شده است.

به علت وجود اين مستندات، نويسنده در سفر نخست به ميرپتھ نسبت به «راوريال» هم اطلاعاتی را جمع آوری کرده است. و معلوم شد که به فاصله هشت يا ده مايل از آنجا روستایی به اين نام وجود دارد. لذا مناسب ديده شد که بازديدی به عمل آيد ولی پس از طی مسافت حدوداً چهار مايلي اين راه گاری رو، معلوم شد که ادامه مسير توسط خودرو ممکن نيست زيرا اين راه بسيار تنگ و آکنده از سنگ است، و حتی در يک مورد به گونه ای خودرو ما در ميان صخره ها گير افتاد که به مشکل توانستيم آن را به عقب بکشيم. غرض آنکه پس از برگشت ناموفق از آنجا، مولوی عبدالرشيد با لطف تمام پذيرفت که خود به گونه ای به راوريال رفته و اطلاعاتی به دست آورد. روز بعد ايشان زحمت کشيده و به آنجا رفتند و پس از گردآوری اطلاعات نسبت به آنجا، نامه ای را ارسال کردند که اقتباسی از آن نامه در ذيل آورده می شود:

«من بشخصه برای اطمینان از وجود راه ماشین رو به راوريال رفتم. اين «کنگره راوريال» است. مسجدی که در آن وجود دارد، ساخته دست «ننه خان» و «رحمان صاحب» می باشد. يک زن کارگر که نسل نیز حاضر گرديد و نزد افسر پليس «پتيل»، بيان کرد که هنگام ساخت اين مسجد او خود در آنجا کار کرده است. اين ساختمان پنجاه و پنج ساله است. پنجه نصب شده در يکی از عاشورخانه ها قدری کهنه شده است. ولی در آنجا معلوم شد که

راوریالی که در زمان قطب شاهیان ساخته شده «بنده راوریال» بوده و نزد حیات نگر است و از آنجا تقریباً به فاصله ده یا دوازده مایل می‌باشد. و غیره...

◀ بنده راوریال

بنابر این اطلاعات، در صبح پنجم فوریه سال ۱۹۴۱، مسافرتی به حیات نگر انجام شد و از اهالی آن منطقه معلوم گردید که راه بنده راوریال بسیار خراب بوده و نمی‌توان با خودرو به آنجا رفت و اینکه هیچ مسجدی در آنجا وجود ندارد. لذا خیال بازدید از آنجا را رها کردیم. با دیدن لیست رسمی دولتی راوریال معلوم شد که ۲۳۰ خانه در آن روستا وجود دارد که کلاً ۹۳۹ نفر (۴۵۵ مرد و ۴۸۴ زن) در آنها ساکن می‌باشند.^۱

◀ کنگره راوریال

راوریال ساخته شده توسط میر محمد مؤمن در واقع همان کنگره راوریال می‌باشد. زیرا با صحبت با ساکنان میرپشته و حیات نگر و اهل معلوم شد که راوریال و کنگره دو روستای جدای از هم می‌باشند که در دو طرف یک مسیر واقع شده‌اند، یعنی روستای واقع شده در یک طرف مسیر راوریال و روستای مقابل آن کنگره خوانده می‌شود. وقتی که جناب میر راوریال را بنا کرد، سلطان محمد قلی قطب شاه روستای مقابل آن (یعنی کنگره) را نیز به او بخشید. لذا در حکم مذکور از طرف عبدالله قطب شاه، نام «بخش کنگره در حیدرآباد» نیز در لیست مستغلات جناب میر دیده می‌شود.

تلاش برای دیدن راوریال اصلی همچنان ادامه داشت. لذا مؤلف سعی کرد که توجه مصلح‌الدین صاحب انصاری بی‌ای، بخشدار باغات را به این موضوع جلب کند که او بتواند از طریق مقامات و کسانی که در امر تقسیم اراضی آنجا دست دارند می‌باشند این اطلاعات را به دست آورد. ایشان این چنین آورده است:

«منطقه راوریال فقط متعلق به مستغلات خصوصی سلطان وقت می‌باشد

و این مقام، پنج مایل جلوتر از کوه مقدس قرار دارد. راهی نیز از «اُپناگوره» که به فاصله سه مایلی این کوه مقدس بر جاده تعمیرات قرار دارد که از آنجا روستای مورد نظر به فاصله دو مایل می‌باشد.

با دیدن «فهرست روستاهای اطراف بلده» معلوم شد که این راوریال دارای ۱۵۵ منزل است که در آنها ۸۱۳ نفر (۴۰۲ مرد و ۴۱۱ زن) ساکن می‌باشند.^۱

در نهایت نویسنده در ۹ مارس سال ۱۹۴۱ به همراه مولوی سید محمد تقی معتمد مجلس انتظامی بخش میر محمد مؤمن و راجا دین دیال (عکاس) به این راوریال سفر نمود. پس از طی مسیر کوتاهی بطرف شرق اپناگوره سد و ستون‌های آب‌بند بزرگ راوریال دیده می‌شوند. این آب‌بند از آب‌بندهای بزرگ دکن به حساب می‌آید و از آب‌بند ابراهیم پتن هم بزرگتر به نظر می‌آید. ولی متأسفانه در آن زمان این آب‌بند نیز خشک شده بود. گفته شد که تا چندی پیش دارای آب بوده است و چند ماه قبل شاهزاده اعظم جاه‌بهدار ولی‌عهد سلطنت آصفیه در این آب‌بند به شکار مرغابی‌ها پرداخته است. روستای راوریال خیلی خوب است و بیشتر ساکنان آن مسلمان می‌باشند. یک مسجد نیز در آنجا وجود دارد. ولی همانطور که مولوی عبدالرشید B.A قبلاً نوشته بود، بنای این مسجد، متعلق به دوره‌های بعدی می‌باشد. جای شگفتی است که جناب میر در اینجا هیچ مسجدی بنا نکرده باشد در حالی که برای ساختن این آب‌بند باید زحمت بسیاری متحمل شده باشد.

◀ کنگره

همانگونه که در صفحات قبل مشاهده شد، این منطقه و این زمین‌ها به صورت جاگیر^۲ (انعام) به جناب میر اعطا شد، و در آن زمان این منطقه در حوزه حیدرآباد قرار داشته، اکنون در منطقه جنوبی اطراف بلده واقع شده است. اطلاعاتی که مولوی مصلح‌الدین B.A

۱. فهرست مطبوعه، ص ۱۴

۲. واژه «جاگیر» در زبان اردو به معنای زمین یا املاکی است که از طرف پادشاه یا حکومت به شخصی اعطا شود. (مترجم)

در مورد آن ارائه نموده است این گونه است:

«کنگره، نزد راوریال بطرف جنوب شرقی واقع شده است. و برای هر دو یک مسیر وجود دارد».

در بازدید از راوریال، از آنجا نیز بازدید به عمل آمد. اکنون این دو روستا به گونه‌ای به هم چسبیده‌اند که برای فرد تازه وارد تشخیص اینکه کدام، منطقه راوریال و کدام، کنگره می‌باشد بسیار مشکل است. شاید به علت همین قرابت و نزدیکی، سلطان محمد قلی قطب‌شاه منطقه کنگره را نیز به صورت ملکی به میر محمد مؤمن بخشیده باشد. مسجدی نیز در کنگره واقع شده است که از مسجد راوریال بسیار بزرگتر می‌باشد، ولی این مسجد نیز از بناهای دوره قطب‌شاهی به نظر نمی‌آید.

◀ مامرپلی

مورد سوم از لیست اقطاع و املاک جناب میر محمد مؤمن، بخش مامرپلی در حوزه حیدرآباد می‌باشد. اکنون این بخش جزو املاک مهاراجه سرکشن پرشاد بهادر می‌باشد. از مطالعه فهرست دیهات به دست می‌آید که در سرشماری سال ۱۹۳۱ در این بخش ۱۲۵ خانه وجود داشت که در آنها ۴۵۳ نفر (۲۳۵ مرد و ۲۱۸ زن) می‌زیسته‌اند.^۱ نسبت به مشاهده این بخش، جناب بخشدار مولوی مصلح‌الدین انصاری محبت فرموده و این اطلاعات را در اختیار ما قرار دادند:

«مامرپلی از املاک مهاراجه بهادر می‌باشد، و در دو مایلی کوه شریف (بابا شرف‌الدین رحمته‌الله) واقع شده است. تنها راه موجود برای رفتن به این بخش، راه روستایی است. این مکان در طرف غربی کوه شریف قرار دارد. نوشته‌ای بر سر پیچ وجود دارد که نام بخش بر آن بطور واضح دیده می‌شود».

اینجانب به همراه مولوی سید محمد تقی و راجا دین دیال از این بخش دیدن کردم.

کمی دورتر از کوه شریف، راه روستایی وجود دارد که پس از طی آن مسیر می‌باید از ماشین پیاده شده و پای پیاده ادامه مسیر داد.

◀ مسجد مامرپلی

به فاصله کوتاهی مسجدی بزرگ نظر ما را جلب کرد که حتماً باید توسط جناب میر محمد مؤمن بنا شده باشد؛ ولی هیچ کتیبه‌ای بر آن دیده نمی‌شود. در تمام قسمتهای رواق، آثار شکستگی دیده می‌شود. لذا نتوانستیم معلوم کنیم که اصلاً از ابتدا هیچ کتیبه‌ای بر آن نصب شده بود یا خیر. ممکن است کتیبه‌ای نصب شده بوده ولی در طی سه و نیم قرن، مردم، آن را از بین برده باشند همانگونه که کتیبه میرپیتھ کوه مولا علی آسیب دیده بود.

جناب میر محمد مؤمن مانند سایر مساجد، در اطراف مسجد مامرپلی نیز، صحنهای وسیعی در نظر گرفته و دیوارهای اطراف را ساخته بود که آثار آن تاکنون نیز قابل رؤیت می‌باشد. روبروی مسجد از طرف شرق، سلسله کوه‌ها به گونه قرار گرفته است که اثر بسیار عمیقی از خود بر این مکان بر جای می‌گذارد. ممکن است جناب میر برای چله‌نشینی و عزلت‌گزینی، این مسجد را در جوار درگاه باباشرف‌الدین علیه السلام در دامنه کوه‌ها ساخته باشد. در قیاس با دیگر مساجد جناب میر، این مسجد از ویژگی خاصی برخوردار است و آن اینکه مناره‌های این مسجد، بسیار بلند می‌باشند. به علت عدم وجود کتیبه، در مورد تاریخ بنای این مسجد سخنی نمی‌توان گفت.

اکنون بیشتر ساکنین بخش مامرپلی هندو می‌باشند و فقط دو یا سه خانه از آن مسلمانان می‌باشد. و چونکه روستا کمی با فاصله از مسجد قرار دارد، این مسجد در میان انبوهی از درختان، ویران و غیرآباد باقی مانده است. در طرف شمال شرق همین مسجد، معبد هندوها نیز قرار دارد که به جز ایام خاص عبادت آنها، آن نیز ویرانه‌ای به نظر می‌آید. به طرف شمالی این معبد آب‌بندی واقع شده است که به نظر از ساخته‌های جناب میر می‌باشد. اگرچه به اندازه آب‌بند راوریال بزرگ نیست ولی به اندازه آب‌بند میرپیتھ کوه مولا علی می‌باشد.

◀ جوله پلی

عنوان چهارم از لیست املاک جناب میر جوله پلی می باشد. اگرچه به سبب فارسی بودن رسم الخط نتوانستیم دقیق متوجه بشویم که واژه «جرله پلی» صحیح است یا «جرله پلی» به هر حال سعی کردیم به نام هر دوی آنها امکنه مختلف را مورد بررسی قرار دهیم. معلوم شد که روستایی نزد کوه شریف بنام جوله پلی واقع است که در حال حاضر به مجاوران کوه شریف تعلق دارد. دارای ۲۴۱ خانه و ۴۲۸ نفر جمعیت می باشد که ۲۱۰ نفر آن مرد و ۲۱۸ نفر زن هستند.^۱

◀ جوله پلی نزد کوه مولا علی

درباره این بخش از جناب مولوی میر عباس علی (که از مجاورین و صاحبین املاک کوه مولا علی می باشند) این گونه به دست آمد که نه هیچ مسجد قدیمی از زمان قطب شاهیان در آن وجود ندارد و نه جاده ای برای رفتن به آنجا. فقط راهی خاکی وجود دارد که رفتن با خودرو به آنجا ممکن نیست. لذا فکر بازدید از آنجا را رها کردیم.

◀ جوله پلی نزد نازکت پلی

مکان دیگری که بنام جوله پلی مشهور است، ۵۶ مایل دورتر از شهر حیدرآباد قرار دارد. اطلاعاتی را که جناب مولوی مصلح الدین انصاری در مورد آن به ما داده است از این قرار است:

«جرله پلی، به فاصله ۵۶ مایلی از شهر حیدرآباد در جاده نلگنده واقع است. در طول مسیر نازکت پلی قرار دارد که ایستگاه ماشین می باشد. و به علت اینکه از آن مکان دو مسیر منشعب می شوند، با پرس و جو می توان راهی، را یافت که به بخش مذکور می رود».

این جوله پلی آنقدر از شهر حیدرآباد دور است که انسان شک می کند آیا از املاک جناب میر می باشد یا خیر. زیرا تمام روستاهای ایشان در اطراف حیدرآباد واقع شده اند. تلاش برای بازدید از این روستا ادامه دارد.

بخش چهارم سلطنت سلطان محمد قطب شاه

◀ جلوس سلطان محمد قطب شاه بر تخت سلطنت

ازدواج شاهزاده سلطان محمد قطب شاه با تنها دختر محمد قلی قطب شاه، حیات بخشی بیگم، در واقع اعلانی برای ولایت عهدی سلطان محمد بود و آن چنانکه در قسمت دوم این کتاب آورده شد، جناب میر مؤمن فقط به خاطر حل مسئله جانشینی، پیشنهاد شاه ایران را رد کرده و این شاهدخت را به عقد سلطان محمد درآورد. پس از آن با اطمینان خاطر به زندگی زاهدانه و ریاضت و عبادت مشغول بوده، نیز به ساختن و آباد کردن مساجد و آب بندها می پرداخته است. شاید ایشان از طرز زندگی شاهانه (محمد قلی قطب شاه) این مطلب را فهمیده بود که فرجام زندگی شاه، طبیعی نخواهد بود، ولی از دیگران شاید کمتر کسی به این امر واقف بود که فقط پس از گذشت دو یا دو و نیم سال از این ازدواج، شاه از دنیا خواهد رفت.

او در ماه مبارک رمضان سال ۱۰۲۰ بیمار شد و تا دو و نیم ماه نه فقط تب و بیماری شاه

کم نشد که روز به روز بر آن افزوده شد. بیماری او در دو روز آخر به گونه شدت یافت که شاه بسیار ضعیف شد و امیدی برای بهبودی وی وجود نداشت. در نهایت در صبحگاه روز شنبه، ۱۷ ذی القعدة سال ۱۰۲۰ به خواب ابدی فرو رفت.

هنگامی که خبر فوت سلطان محمد قلی قطب شاه به جناب میر محمد مؤمن رسید، ایشان به دربار عالی آمده و طبق وصیت شاه جلوس برادرزاده و داماد وی، سلطان محمد قطب شاه را بر تخت سلطنت اعلام کرد. اگر ایشان در اینجا از درایت و فرصت استفاده نکرده بود احتمال می رفت که در شهر هرج و مرجی پیش آید^۱ و مدعیانی برای سلطنت پیدا شوند. چنانکه در تاریخ این گونه ثبت شده است:

«اوباشان ستمگار جفاکیش واقعه طلب که هوای قتل و غارت غریبان در سر داشتند، خواستند که دریای فتنه را به تلاطم^۲ در آورند، در این اثنا آوازه جلوس پادشاه دین پناه، سلطان محمد قطب شاه بلند گشت و مصیبت زدگان که سراسیمه شده بودند از شر و شور اوباشان محفوظ مانده، مطمئن خاطر گردیدند»^۳

معلوم می شود که اندیشه ای از طرف خدا بنده یا هواداران سنی و اهل دکن او، خاطر خارجیان را بسیار می آزرده. لذا خود محمد قلی قطب شاه، چندین مرتبه (در زمان قبل از بیماری و نیز در حین بیماری)، برای جانشینی سلطان محمد قطب شاه، به جناب میر محمد مؤمن وصیت کرده بود. ذکر این وصیت و درایت جناب میر محمد مؤمن، در زمان حیات ایشان در تاریخ ثبت شده است.

«چون خبر انتقال خاقان فردوس مکان، به عالی حضرت سیادت مرتبت، مشتری منزلت، خورشید اوج فضل و کمال، مهر سپهر عزت و اقبال، مرتضای ممالک اسلام، مقتدای طوائف انام، الواثق بتأیید المهیمن، میر محمد مؤمن که رکن السلطنة، و پیشوای این دولت خانه بود رسید، فی

۱. تاریخ قطب شاهی، قادر خان، صفحه ۲۴

۲. در نسخه اصلی «بطلاطم» می باشد. (مترجم)

۳. تاریخ محمد قطب شاهی، صفحه ۲۸۷ و حدیقه السلاطین، صفحه ۲۶۰

الفور، متوجه بارگاه عرش اشتباه گردیده، حسب الوصیت خاقان جنت آشیان که هم در میان صحبت و هم در دقت اشتداد مرض فرموده بود... سلطان محمد قطب‌شاه را... بر سریر دارائی نشانید، و بجز مبايعت و متابعت آن شاه دین‌پناه عزت اندوز گردید.^۱

از عبارت پایانی این گونه استفاده می‌شود که جناب میر برای مستند ساختن سلطنت سلطان محمد قطب، قبل از دیگران، ابتدا خودش با او بیعت کرده و اعلام اطاعت و فرمان‌برداری نموده است.

◀ جلوس بر تخت سلطنت

اگرچه جناب میر برای دفع فساد با تدبیر عالی خود، در همان صبح ۱۷ ذی‌القعدة جانشینی سلطان محمد قطب را اعلام کرده و پس از اعلام آن در کل شهر، به تجهیز و تکفین سرور و شاه سابق خود پرداخت، ولی برای جلوس شاهانه شاه جدید، روز عید قربان را در نظر گرفت. پس از گذشت ۲۲ روز یعنی در روز ۱۰ ذی‌الحجة سال ۱۰۲۰، سلطان محمد قطب‌شاه با اهتمام و اکرام ویژه بر تخت سلطنت جلوس کرد، و در این مراسم قبل از هر کس دیگر، خود جناب میر، قصیده تهنیت خواند.

◀ قصیده تهنیت

قصیده جناب میر علاوه بر داشتن دلالت‌های تاریخی، از لحاظ برخورداری از مهارت‌های شاعرانه و معانی و لطافت مطالب نیز حائز اهمیت است. یکی از ویژگی‌های آن، این است که این قصیده مثل شاعران و مداحان دیگر به تعریف و تملق نمی‌پردازد، بلکه مانند یک مربی و پدری دلسوزی، شاه را دعا می‌کند و به وعظ وی می‌پردازد. تمام قصیده از تکلف و تصنع پاک بوده این چنین به نظر می‌رسد که هر مصرع آن از دل برخاسته و هر لفظ آن لبریز از صداقت و اخلاص می‌باشد.

۱. ن. ک. تاریخ محمد قطب‌شاهی، برگ ۲۸۷ الف و حدیقة السلاطین صفحه ۲۶۶. در کتاب مؤخر الذکر عبارات تاریخ قطب‌شاهی بعینه آورده شده است.

◀ یاد شاه فقید

یکی دیگر از خصائص این قصیده آن است که، از شاه فقید با عبارات مثبت و احساسی یاد شده است. در حالی که به طور عادی شعرا به مدح و ستایش شاه حاضر می‌پردازند و هیچ ذکری از شاه فقید به میان نمی‌آورند، بلکه آن را معیوب و نحس می‌پندارند. ولی جناب میر محمد مؤمن، فقط شاعر نبود و نه فقط پیشوای سلطنت، بلکه مشاور و مشفق و مخلص و هادی و رهبر هر دو شاه، فقید و موجود، بود؛ لذا او به تملق بی جا و به فرصت‌طلبی نیازی نداشت. البته این مسئله نیز آنقدر حساس بود که فقط دانشمندان و پاک‌بازانی مانند جناب میر می‌توانستند به آن اشاره کنند. ایشان در قصیده خود می‌گویند:

من دوباره پیمان عشق می‌بندم، در درگاه محبوب جدیدم، جان
فرسوده‌ام را فدا می‌کنم

اگرچه من ضعیف و خسته‌جانم ولی انگیزه جانفشانی من جوان است،
زیرا در حضور سرور جدیدم می‌باشد و در آن عید قربان تازه‌ای می‌باشد.
اگرچه [با مرگ سلطان] آسمان، آتش بر دنیا فرو می‌افکند ولی با فیض
باران جدید، دنیا دوباره بهشت شده است.

اگرچه به حکم قضا (فوت سلطان قلی محمد) زندگی اهل دنیا تباه شد
ولی به وسیله مسیحای جدید (سلطنت سلطان محمد) زندگی جدیدی به
دنیا داده شد.^۱

◀ ترویج ایرانیت

اگرچه جناب میر این قصیده را در عرض همان ده پانزده روز نوشت، ولی گویا بازگوکننده تمام عمر ایشان است. در این قصیده، هنر شعر ایشان، داشتن روحیه همدردی، احسان‌شناسی، ذهن فعال و تدبیر، خلوص و صداقت و خلاصه اینکه روحیات و مسلک ایشان نمایان است.

۱. اصل اشعار قصیده را می‌توان در قسمت اشعار و قصاید همین کتاب ملاحظه نمود.

ما قبلاً هم ذکر کرده‌ایم که تمام سعی جناب میر بر آن بود که تمام سلطنت قطب‌شاهی را همانند ایران و یا جزئی از آن نماید. به همین جهت بود که در زمان محمد قلی در حیدرآباد، از صدها نفر ایرانی برای دیدار از دربار قطب‌شاه دعوت نمود و نیز به همین خاطر بود که دختر محمد قلی، حیات بخشی بیگم را بجای شاهزاده ایرانی به ازدواج سلطان محمد در آورد تا پس از محمد قلی، سلطنت به دست خداینده و طرفداران دکنی وی نیفتد.

گرچه سلطان محمد قلی، به طور طبیعی به هندوستان و دکن مائل بود، ولی همواره جناب میر سعی می‌نمود او را به طرف ایران متمایل نماید. وگرنه هیچ جای تعجب نبود که او نیز مانند معاصران خود جلال الدین اکبر پادشاه و ابراهیم عادل شاه نوری، بیگانه از مذهب شده و دل داده فرهنگ هندو شده باشد.

پس از سلطان محمد قلی، قرار بود سلطان محمد جانشین وی شود، لذا جناب میر او را از همان ابتدا به گونه‌ای تربیت نمود که دل داده و عاشق ایران بود. او مانند عموی خود به عیش و نوش تمایلی نداشت، بلکه جوانی متقی و پرهیزگار بود و به همین خاطر جناب میر توانست او را نسبت به عمویش، بیشتر تحت تأثیر قرار دهد. به نظر می‌رسید سلطان محمد کاملاً خصوصیات ایرانی را به خود گرفته بود. در این دوره به فارسی بیشتر از اردو اهمیت داده شد. در ساخت خانه‌ها و باغ‌ها نیز معماری ایرانی مورد توجه قرار گرفت. خلاصه آنکه به نظر می‌رسید حیدرآباد یکی از شهرهای ایران شده است.

در این قصیده به یکی از طرقی که جناب میر برای ترغیب و تمایل نمودن شاه به ایران استفاده می‌نمود، یعنی ذکر مکرر از ایران و تشبیه سلطنت قطب‌شاهی به ایران اشاره شده است. او در این قصیده این گونه آورده است:

«یادگار جد و عم، سلطان محمد قطب‌شاه آن که هندوستان ز فیض گشته ایران نوی»
 «وّه! چه ایران! آنچنان ایران که آید در نظر رو به هر جانب که آری باغ رضوان نوی»

پس از گریز زدن در قسمت پایانی مدح این چنین آورده است:

«سرمه شد خاک «تلنگانه» زفرخ پای تو ای فدای خاک پاکت هر زمان، جان نوی»

«گو صفاهان نو شد از شاه جهان، عباس شاه حیدرآباد از تو شد شاهها صفاهان نوی»
مطالب فوق صرفاً از آن جهت آورده تا، سلطان محمد قطب‌شاه را متمایل کند تا شهر خود را به سبک ایرانی بنا کند. از کلمات مورخان به دست می‌آید، که سلطان نبی‌باغ و یا باغ محمدشاهی را کاملاً به شیوه ایرانی ساخته است.^۱
می‌توان گفت اشعاری را که جناب میر سرود، پیش‌گویی صادقی بود. ایشان این چنین نوشته بودند:

«ای سلطان! به‌خاطر وجود تو هندوستان نیز مانند ایران به نظر می‌آید. و چه ایرانی که از هر سوی آن عظمت باغ رضوان نمایان است»^۲
تمام این تصورات را جناب میر در وقتی به نظم در آورد که هنوز هشت یا ده روز از تاجگذاری سلطان محمد قطب‌شاه نگذشته بود و هنوز هیچ تصمیمی برای ساخت و سازها گرفته نشده بود. گویا ایشان از همان ابتدا اندیشیده بود که قرار است توسط شاه جدید چه کارهایی را سروسامان دهد.

◀ علقه‌های شخصی

از این قصیده‌ها می‌توان به علاقه‌های شخصی و شخصیت جناب میر نیز پی برد. اول آنکه ایشان منصب وزارت عظمایی را فقط به منزله یک شغل نمی‌پنداشت و بخاطر پول و مال به این سمت گماشته نشده بود و باوجود کهولت سن و عدم توان جسمانی، صرفاً به علت ارادت و عقیدت و دوستی ای که با شخص سلطان داشت این کار را انجام می‌داد، نظر ایشان این بود که:

«پیوند انس و الفتی که با درگذشت محمد قلی قطب‌شاه پاره شده بود، با عهد و پیمان بستن با سلطان جدید دوباره استوار می‌نمایم. اگرچه اکنون پیر و ناتوان شده‌ام، ولی باز هم با همین حال برای جانفشانی برای سلطان جدید آماده‌ام. اگرچه پس از بیست سال همکاری کردن با محمد قلی قطب‌شاه، اکنون خستگی بر من چیره شده ولی انگیزه جانفشانی من هنوز جوان است.»

۱. در حقیقه‌السلاطین، «بطرز عمارات عراق» آمده است. ن.ک. صفحه ۲۲

۲. این اشعار قبلاً آورده شده است.

از اشعار ذیل می‌توان به ارادتی که جناب میر به سلطان محمد قطب‌شاه داشت، پی برد:

بهر دفع چشم بد در پیش چشمانِ خوشش ای درینفاکاش بودی هر دم جانِ نوی
دل به راه دوست هر دم وادبی طی می‌کند کو فضاافکن پی شه طرح ایوانِ نوی
تو دکان کهنه برچین عقل از فرزاندگی دوستداری بهر ما بگشود دوکانِ نوی
از دعاگویی چو مؤمن هم دعا بهتر که هست؛ او کهن داعی و تو شاه‌جهانبانِ نوی
باد یارب جاودان این‌شاهی و اقبال و تخت هر دم فتح نوی، هر لحظه فرمانِ نوی

◀ قصیده دوم

جناب میر برای مراسم جشن تاج‌گذاری سلطان محمد، قصیده دیگری نیز سروده بود که از برخی مصرع‌های آن سال و تاریخ جلوس، استخراج شده است. بطور مثال این دو بیت:

بهر تاریخ جلوس او، مسیح عقل گفت پادشاه بی بدل، سلطان محمد قطب‌شاه
نام و وصفش دانی و سال جلوسش گرکنی جمع یا صاحب کرم سلطان محمد قطب‌شاه

این قصیده نیز باید حدود ده یا دوازده روز پس از تاج‌گذاری نوشته شده باشد و این مصرع از همین قصیده در مهر سلطان جای داده شد. «بنده شاه نجف، سلطان محمد قطب‌شاه». ولی هنگامی که اشعار این قصیده از جناب میر در کتب تاریخی نقل می‌شود، بیتی که مصرع دوم آن را که در مهر سلطان جای گرفته بود نقل نمی‌کنند.

این قصیده نیز مملو از ابراز مهر و محبت به ساحت سلطان می‌باشد. اگرچه به لحاظ ادبیات و از دید شعری، نسبت به قصیده نخست از رتبه کمتری برخوردار است، ولی در این قصیده نیز مدح و دعا فراوان است. همچنین در این قصیده نیز با کلمات حزن آور به فوت محمد قلی شاه اشاره شده است.

هر دوی این قصیده‌ها در بخش تصنیفات و تألیفات جناب میر آورده خواهند شد.

◀ ارتباط او با دولت ایران

اگر پس از درگذشت شاه طهماسب صفوی، بجای اسماعیل میرزا، شاگرد جناب میر، شاهزاده حیدر میرزا به سلطنت می‌رسید، دیگر اصلاً نیازی به هجرت جناب میر نبود. ولی

مرگ این شاهزاده جوان برای جناب میر، بسیار سخت بود و از سوی دیگر شهرت بد اسماعیل، جناب میر را مصمم ساخت و ایشان به هند مسافرت کرد. ولی بی‌اندازه به وطن خویش عشق می‌ورزید. اگرچه در دکن ساکن بود، ولی دل ایشان در ایران بود. به همین خاطر وقتی کسی از ایران می‌آمد، بر سروچشم وی جای داشت و به همین علت صدها ایرانی در حیدرآباد با خوشی و خرمی زندگی می‌کردند. جناب میر نه فقط به مردم عادی بلکه به افراد خاندان شاه ایران نیز والهانه عشق می‌ورزید. شاه عباس در حکمی که برای وی ارسال کرد، به این مطلب اعتراف کرده است:

«طریقه اخلاص و دعاگویی آن سیادت و نقابت پناه بدین دودمان ولایت‌نشان بواجبی بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است».

◀ پیام شاه ایران برای جناب میر

در اواخر عهد سلطان محمد قلی قطب‌شاه، وقتی که قنبر علی، به همراه سفیر ایران «اغزلو سلطان»، از گلکنده به ایران فرستاده شد، شاه عباس توسط وی و همچنین از زبان خود سفیر اغزلو سلطان، از حالات و قدرتی که جناب میر در آنجا یافته بود، بطور کامل آگاه شده بود. هنوز شاه عباس نتوانسته بود فرستاده گلکنده (قنبر علی) را پس بفرستد که سلطان محمد قلی قطب‌شاه از دنیا رفت و سلطان جدید جای آن را گرفت. شاه عباس درباره شاه جدید نیز می‌دانست که او شاگرد و تربیت شده جناب میر می‌باشد؛ لذا وقتی پیامی برای تسلیت فوت شاه و تبریک جلوس سلطان محمد قطب‌شاه فرستاد، برای پیشوای سلطنت جناب میر محمد مؤمن نیز پیام جداگانه‌ای ارسال کرد. این پیام در سال ۱۰۲۲ نوشته شد و به دست حسین بیگ قبحاچی به حیدرآباد فرستاده شد. هنگامی که حسین بیگ از طریق هرمز به بندر وابل رسید، سلطان محمد قطب‌شاه در حیدرآباد از آمدن او با خبر شد. او پس از مشاوره با جناب میر، سیادت پناه میرزا زین‌العابدین مازندرانی را برای استقبال از سفیر ایران روانه نمود. ایشان در کل حیدرآباد به شایستگی، فضل و کمال، حفظ مراتب و تعظیم و تکریم بی‌همتا بود. علاوه بر آن، مبلغ قابل توجهی برای تشریفات خسروانه و خرج سفر و مهمانداری سفیر ایران و نیز چیزهای دیگر از حیدرآباد ارسال شد.

زین‌العابدین پس از رسیدن به وابل، با تمام عظمت و شوکت از حسین بیگ و هشتاد نفر همراهان وی استقبال گرمی به عمل آورد. و هر دو با هم به طرف حیدرآباد راه افتادند. در طول مسیر نیز در هر منزل از طرف حیدرآباد مراسم و ضیافتی ترتیب داده می‌شد. وقتی که آنها به ابتدای سلطنت قطب‌شاهی رسیدند، انبیا قلی خان به همراه دیگر امرای سلطنتی برای استقبال فرستاده شدند. آنها به گونه‌ای از سفیر ایران و همراهان وی استقبال و پذیرایی کردند که شایستگی و عظمت و شوکت اهالی حیدرآباد بر سفیر ایران بسیار تأثیر گذاشت. در نهایت هنگامی که حسین بیگ قبچاقی با این جاه و حشمت در دهم رجب سال ۱۰۲۳ به حدود حیدرآباد وارد شد، سلطان و اعیان دربار نزد «کالا چبوترا» (سکوی مشکی) از او استقبال کردند. در این هنگام، سفیر علاوه بر پیام، هدایایی را که شاه عباس برای سلطان محمد قطب‌شاه فرستاده بود^۱، به وی تقدیم کرد، در همین زمان جناب میر نیز به دریافت پیام از جانب شاه عباس مفتخر شد. این افتخار به گونه‌ای بود که جناب میر هرچه بر آن افتخار می‌کرد کم بود.

الغرض، پیامی که در ماه رمضان سال ۱۰۲۲ بنام جناب میر نوشته شده بود پس از ده ماه به جناب میر رسید. از حُسن اتفاق، مصنف «حدائق السلاطین» با درج این پیام در کتاب خود، آنرا برای همیشه حفظ کرد. از مطالعه آن به مطالب گوناگونی پی می‌بریم؛ مثلاً اول از همه آنکه جناب میر در نظر شاه ایران مقام خاصی داشت. او از ایشان با القاب عالی یاد می‌کند که در مورد غیر پادشاهان کمتر در پیام‌ها از آن القاب استفاده می‌شود. او می‌نویسد: «سیادت و نقابت پناه، افادت و افاضت دستگاه، مستجمع الفضائل و الکمالات، شمساً للسیادة و النقابة و الدین، امیر محمد مؤمناء استرآبادی».

پس از این القاب گفته شده است که الطاف عنایات شاه ایران شامل حال جناب میر بوده و خواهد بود. و اینکه هر خواسته‌ای که داشته باشند به آن عمل خواهد شد. پس از آن به این امر اذعان شده است که شاه ایران از خلوص و ارادتی که جناب میر به خاندان شاه ایران دارند، بخوبی آگاه است. پس از ذکر علاقه‌های شخصی، از سلطنت قطب‌شاهی یاد

۱. تفصیل این هدایا در کتب تاریخی مذکور می‌باشد و در این کتاب نیز بعداً آورده می‌شود.

شده است که سلاطین گلکنده از قدیم الایام محب اهل بیت علیهم السلام و هواخواه خاندان صفوی بوده‌اند. لذا ما هم این سلسله رفیع را متعلق و منسوب به خود می‌پنداریم.

◀ اذعان به خدمات جناب میر

پس از آن دوباره از جناب میر یاد شده است وجود جناب میر به همراه این سلاطین معتقد، از اتفاقات خوب روزگار می‌باشد. از این جا معلوم می‌شود که شاه ایران به ایران دوستی جناب میر از نقطه نظر سیاسی چقدر اهمیت می‌دهد. یعنی با وجود دوستی قدیمی سلاطین گلکنده، وجود جناب میر در حیدرآباد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. او می‌گوید:

«و هر آینه بودن آن حقائق آگاه در میان آن طبقه عقیدت‌گزین از اتفاقات حسنه است».

پس از آن به درگذشت سلطان محمد قلی قطب‌شاه و تاجگذاری سلطان محمد پرداخته شده و نوشته شده است که پس از این حادثه، بسیار ضروری به نظر رسید که یکی از کسانی را که معتمد درگاه ما باشد برای دلجویی از سلطان جدید روانه کنیم، ما حسین بیگ قباچاقی را می‌فرستیم.

پس از آن، شاه ایران جمله‌ای را نوشته است که به نظر می‌آید او می‌خواسته از تأثیر و نفوذ جناب میر در دربار گلکنده سود بجوید. او می‌نویسد:

«شما همچنان به ازدیاد اخلاص و هواخواهی پرداخته و برای احیاء روابط دو خاندان کوشش نمایید».

این مطلب در قالب عبارتی ارائه شده است که به گونه استدعا به نظر می‌آید. عین عبارت شاه ایران این چنین می‌باشد:

«می‌باید که آن سیادت و نقابت پناه به دستور^۱ در ازدیاد مواد اخلاص و دعاگوئی کوشیده، در احیای مراسم خدمتگاری قدیم این دودمان قدسی نشان، مساعی باشد».

۱. در نسخه اصلی «بدست» می‌باشد. (مترجم)

به همراه آن خواسته شده است که مانند سابق، قاصد به مدت طولانی در حیدرآباد نگه داشته نشود. بلکه تدبیری اندیشیده شود که او بتواند بزودی به ایران مراجعت کند.

در پایان نیز بر این امر تاکید شده است که با نامه نگاری از درخواست و تصمیمات خود ما را مطلع سازید و منتظر تفقدهای بی دریغ شاهانه باشید.

از کلمه کلمه این پیام مشفقانه بوی محبت و اخلاص استشمام می‌شود و معلوم می‌شود که شاه ایران کسی مثل شاه عباس صفوی، چقدر برای جناب میر احترام و منزلت قائل بود و چقدر به نفوذ و اقتدار وی اذعان داشت.

به علت اینکه این پیام از جایگاه تاریخی برخوردار می‌باشد و تنها حدایق السلاطین آن را نقل کرده است که تاکنون فقط یک نسخه از آن دیده شده است، این پیام را بطور کامل در اینجا نقل می‌کنیم تا حفظ شود.

◀ پیام شاه عباس صفوی

«فرمان همایون شرف نفاذ یافت، آن که سیادت و نقابت پناه افادت و افاضت دستگاه، مستجمع الفضائل و الکمالات شمساً للسیادة و النقابة و الدین امیر محمد مؤمن استرآبادی بوفور عواطف و الطاف شامله شاهانه و صنوف مکارم و اعطاف کامله پادشاهانه عز اختصاص و شرف امتیاز یافته، توجه خاطر اقدس بانتظام احوال و انجاح امانی و آمال خود یاعلی درجه تصور نموده بداند که طریقه اخلاص و دعاگوئی آن سیادت و نقابت پناه بدین دودمان ولایت نشان، بواجبی بر ضمیر منیر اشرف ظاهرست، و شفقت و مرحمت خسروانه درباره آن نقابت منقبت درجه کمال دارد. و چون از قدیم الایام سلاطین نصف آیین گلکنده که بمحبت و ولای خاندان طیبین و طاهرین شرف امتیاز دارند، این خاندان خلافت مکان طریقه اخلاص و هواخواهی مسلوک داشته و دارند. لهذا ما نیز آن سلسله رفیع را بخود متعلق و منسوب می‌دانیم. و هر آینه، بودن آن حقائق آگاه درمیان آن طبقه عقیدت گزین از اتفاقات حسنه است. درین وقت که غفران پناه والی سابق آن ولایت

دعوت حق را اجابت نموده سریر دولت آن خانواده علیه بوجود گرامی عالی جناب سلطنت و شوکت پناه والا جاه المخصوص بمواطف الملك الاله شمساً للسلطنة، سلطان محمد قطب شاه آرایش یافته بنا بر عطوفت و اشفاق جبلی لازم گشت که یکی از معتمدان درگاه را بتفقد و دلجوئی سلطنت و جلالت پناه والا دستگاه فرستاده شود. لاجرم رفعت پناه مقرب الحضرت العلیة العالیة حسین بیگ قبیچاقی را که عمل اعتماد همایون ماست روانه فرمودیم. می باید که آن سیادت و نقابت پناه به دستور^۱ در ازدیاد مواد اخلاص و دعاگوئی کوشیده در احیای مراسم خدمتگاری قدیم این دودمان قدسی نشان، ساعی باشد و بخلاف سابق توقیف ایلچی را در آن دیار جائز نداشته در روانه نمودن رفعت پناه مؤمن الیه اهتمام لازم داند. و نوعی نماید که بزودی روانه خدمت اشرف گردد. و همواره عرایض اخلاص آیین پیاپی سریر والا فرستاده، مطالب و مدعیات که داشته باشد عرض نماید که بعز الحاح اسعاف مقرونست. و بهمه جهتی بنوازشات بی دریغ شاهی واثق و امیدوار باشد. تحریر آفی شهر رمضان المبارک سنه اثنی و عشرين و الف من الهجرة.

◀ اخلاص جناب میر

اتفاقاً، عرض داشتی را که جناب میر در جواب این پیام به سوی شاه عباس ارسال نمود، نیز در حدایق السلاطین درج شده است. جناب میر در آن خود را دعاگوی موروثی شاه ایران معرفی کرده است. و نوشته است که اگرچه به مقتضای زمان و تقدیر خود از بارگاه شما دور می باشم، ولی به موجب اخلاصی که به دربار ایران دارم خود را به شما نزدیک می بینم و بیشتر از کسانی که نزد شما زندگی می کنند به خدمت شما مشغولم. اگرچه افسوس می خورم که از مصاحبت شما محروم می باشم ولی این به گونه ای نیست که از احوال آنجا بیگانه باشم.

۱. در نسخه اصلی «بلستور» می باشد. (مترجم)

پس از آن به ذکر احوال خاندان قطبشاهی پرداخته است که افراد این خاندان از مریدان و معتقدان به شاهان ایران هستند و اینکه بودن در خدمت افراد این خاندان را مساوی با بودن در خدمت شاه ایران دانسته است. نیز همراه آن به این نکته نیز اشاره کرده است که با بودن ایشان در دکن، در این سرزمین در مساجد و بر فراز منبرها خطبه به نام حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و شاه ایران ایراد می‌گردد.

در ضمن از اینکه با دربار شاه ایران کمتر مکاتبه می‌نماید، معذرت خواهی نموده است و علت آن را چیزی جز این نمی‌داند که خود را قابل و لائق این مرتبه عظیم نمی‌داند و غائبانه به دعا می‌پردازد. و حالا چون که از برخی از دوستان معلوم شد که شما خواهان عریضه من هستید، این گستاخی را مرتکب می‌شوم.

در پایان، به دعا پرداخته و شاید بوسیله قدرت علمی خود پیش‌گویی نموده است که در آینده نزدیک خبر فتوحات جدیدی به شما خواهد رسید.

◀ جواب پیام

شاهانه تو عالمند در امن و حضور این دولت را ز لطف حق نیست فتور
گرم چو تویی یافت شدی پیش از تو دولت نشدی به بی‌وفایی مشهور
«عرضداشت احقر بندگان و اخلص دعاگویان محمد مؤمن، بعد از تفصیل تراب آستان هما آشیان که قبله گاه آمال و محط دولت و اقبال است بمرض ایستادگان بارگاه آسمان جاه عالمیان پناه کاسمان در عرض حال خود به ایشان ملتجی است می‌رساند که این بنده داعی موروثی اگرچه از نصیب و تقدیر از آن درگاه عالی به‌ظاهر دور از خدمت مهجورست، اما از غایت خلوص بندگی که به آن درگاه دارد در باطن خود را از نزدیکان می‌داند و بیش از اکثر نزدیکان به لوازم بندگی و دعاگویی قیام و اقدام می‌نماید اگرچه

به واسطه این محرومی غایت تأسف و کلفت خاطر دارد. اما بکرمه سبحانه در حالی واقع نشده که اجنبی از آن آستان باشد بلکه در ظل ولی نعمتی واقعست که عالمیان ظاهرست که صاحبان آن دولت بدل و جان از مریدان موروثی آن دودمان ولایت نشان بوده‌اند و تسلی ظاهر باین است که درین حدود و کشور مساجد و منبر بعد از تزئین بذكر اسلامی مبارکه حضرت عالیات چهارده معصوم علیهم‌السلام مزین و مشرف بنام نامی و القاب گرامی آن شهنشاه والاگهر، دین پناه عدالت گستر و آباء کرام قدسی مقام آن نوربخش هفت کشورست.

سزدگر جبرئیل‌آید برین فیروزه‌گون منظر کند آفاق را خطبه بنام شاه دین پرور جهان پناها از روی گستاخی بمسامع اقبال می‌رساند که اگر ازین بنده داعی کمتر عرضداشت بدرگاه جهان پناه رسیده سبب آن بغیر ازین نیست که خود را از غایت حقارت قابل این مرتبه عظمی ندانست و به دعاهای غائبانه سری باستحابت اقرب و از شایبه ریا ابعاد است، استعمال نموده چون درین ولا از بعضی برادران دینی و دوستان یقینی بقدر اعلامی واقع شد که از آن قبله عالمیان اشاره به اشارت درباب فرستادن عریضه از غایت عنایت عز صدور یافته بدین گستاخی جرأت و اقدام نمود و باین چند کلمه فاتح ابواب ظاهری گردید و خود را مذکور مجلس بهشت آیین گردانید، امید که تا قیام قائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین این دولت عظمی و سلطنت کبری یوماً فیوماً در تزايد و تضاعف و تصاعد باشد و چنانکه در اکثر اوقات ماضیه واقع شده در اغلب ازمان مستقبه نیز نوید فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه از آن دولت روزافزون بساکنان ربیع مسکون می‌رسیده باشد، زیاده ترک ادب نه نمود.

تا هست جهان‌شاه شاهجهان باد هر نوع که خواهد دلش ایام‌چنان باد

بحق محمد و آله الامجاد.

◀ استقبال از سفیر ایران

در سطور بالا معلوم شد، حسین بیگ قبیچاقی در دهم رجب سال ۱۰۲۳ به حیدرآباد وارد شد. در حالی که او با خود از طرف شاه ایران برای سلطان محمد قطب‌شاه، تاج مرصع، شمشیر کمر، خنجر مکمل به جواهر آبدار کمری، پنجاه اسب چابک تندرو که زین و لگام و طناب آنها همه مرصع و زراندود بود، به همراه هدایای دیگر آورده است^۱، حتماً برای جناب میر محمد مؤمن پیشوای سلطنت نیز هدایایی را آورده است ولی متأسفانه در کتب تاریخی هیچ از آنها ذکرى به میان آورده نشده است.

سلطان محمد قطب‌شاه، سفیر ایران و هشتاد نفر همراهانش را به تشریفات شاهانه و عنایات خسروانه مفتخر ساخت. برای اسکان تمام آنها خانه‌های وسیع و مجلل در نظر گرفته شد و سالانه بیست هزار هون برای سکونت آنها پرداخت می‌نمود. این مبلغ ثابت بغیر از تشریفات، اسبها و فیلهایی است که در مواقع متعددی به سفیر و همراهانش اعطا می‌شد.

مطمئناً علاوه بر این ضیافت شاهانه، جناب میر نیز بعنوان پیشوای سلطنت به ضیافت و مهمانداری از آنان پرداخته است. ایشان به این امر نیز التزام نمودند که سفیر ایران طبق سفارش شاه ایران بتواند هرچه زودتر به ایران مراجعت کند.

◀ بازگشت سفیر ایران

با اقدامات جناب میر، این سفیر توانست فقط پس از دو سال و چهار ماه در ذی‌القعدة سال ۱۰۲۵ از طریق برهان پور به سوی ایران حرکت کند. می‌توان به سعی فراوان و فوق‌العاده جناب میر در بازگرداندن سریع سفیر ایران از این نکته نیز پی برد که سفیر سابق (یعنی اغزلو

سلطان) مجبور شد شش سال در انتظار بازگشت خود بماند و قبل از آن به او اجازه بازگشت به ایران داده نمی‌شد. برعکس وی این بار، جناب میر توانست در عرض دو سال و نیم سفیر ایران را به سوی ایران راهی کند. در این هنگام هدایای بسیار نفیس و گران قیمتی توسط حسین بیگ قبیچاقی برای شاه ایران ارسال شد.^۱ و برای خرج راه نیز چهار هزار هون در اختیار وی قرار داده شد.

◀ اعزام علامه ابن خاتون به ایران

بسان مرتبه پیشین که حاجی قنبر علی را همراه سفیر فرستاده بودند، این مرتبه نیز شاگرد و دست پرورده جناب میر، شیخ محمد ابن خاتون به ایران اعزام شد.^۲ این جریان نشان می‌دهد که جناب میر چقدر در ماندن سفیر ایران در دکن و نیز بازگشت وی و فرستادن سفیر حیدرآباد در پاسخ آن به سوی ایران دخیل بوده است. ایشان با مصلحت اندیشی خود یکی از افراد خود را به ایران اعزام کرد و به احتمال زیاد نامه خود را نیز توسط همین علامه شیخ محمد ابن خاتون به دست شاه ایران رسانده است. شاه ایران نیز بسیار به ابن خاتون احترام گذاشت. نظام الدین احمد نوشته است:

«به خدمت پادشاه گیتی پناه مشرف شد و چند سال در آن مملکت جنت

مثال بوده، مورد توجهات پادشاهی و مشمول عنایات نامتناهی گردیده».^۳

پس از بازگشت از ایران، هنوز علامه ابن خاتون به هیچ منصبی گماشته نشده بود که سلطان محمد فوت شد. در *حدیقة السلاطین* نوشته شده است:

«عالی جناب علامی شیخ محمد الشهیر بابن خاتون را که از حجابت سفر

ممالک ایران مراجعت نموده بود و خاقان علیین مکان مغفور اراده داشتند

منصب بزرگی که مناسب رتبه و منزلتش باشد تفویض فرمایند که قضیه

۱. حدیقة العالم، صفحه ۲۷۰

۲. حدیقة العالم، صفحه ۲۷۰

۳. همان، صفحه ۸۶

هایله روی داد.^۱

◀ تولد شاهزاده عبدالله میرزا

هنوز چهار ماه از رسیدن سفیر ایران به حیدرآباد نگذشته بود که در ۲۸ شوال سال ۱۰۲۳ فرزندی در قصر سلطان محمد قطبشاه چشم به جهان گشود که نام او را عبدالله میرزا گذاشتند و چونکه این اولین فرزند بود سلطان بسیار به شادمانی پرداخت و جناب میر نیز قطعه شعری برای این تولد سرود. در حدیقة العالم این چنین نوشته شده است:

«از جمله آن تواریخ تاریخیست که نواب علامی فهامی پیشوای اهل ایمان میر محمد مؤمن طاب ثراه در قطعه‌ای درج فرموده و ماده‌اش این است، کام بخش جان‌ها»^۲.

در این هنگام جناب میر باید بسیار خوشحال باشد، زیرا در حدود بیست و دو سال قبل برای تولد خود سلطان نیز قطعه‌ای سروده بود و اکنون برای سرودن قطعه‌ای برای تولد فرزندش فرصتی دوباره به دست آمده بود.

فرزند جناب میر، جناب میر مجدالدین محمد نیز در این موقع دو قطعه سرود (یکی بزبان عربی و دیگری بزبان فارسی) که ماده‌ای تاریخی در آن بکار برده شده است: ۱. قرۃ العین الانسان. ۲. اول فتح و ظفر آخر رنج و الم.

◀ پیش گویی

ذکر این نکته نیز ضروری است که پس از تولد شاهزاده عبدالله میرزا، منجمان پس از دیدن احوال وی، به سلطان پیشنهاد کردند که تا دوازده سال فرزند خود را نبیند. باید جناب میر نیز با انجام اعمال و دیدن احوال نجومی این گفته آنان را تأیید کرده باشد، وگرنه کسی مانند سلطان محمد که پایبند به شرع مقدس، و دارای تقوا و پرهیزگاری بوده است، به گفته آنان عمل نمی‌کرد. در این مورد جناب میر برای تربیت این شاهزاده، و انتخاب مربیان برای وی

۱. حدیقة السلاطین، صفحه ۲۹

۲. حدیقة العالم، صفحه ۲۷۴

اهتمام خاصی ورزید. اگر او این گفته منجمان را صحیح نمی‌پنداشت، هرگز به سلطان اجازه عمل به چنین توهماتی را نمی‌داد.

از سوی دیگر جای تعجب است که تا وقتی که جناب میر زنده بود، سلطان محمد به سختی به گفته ایشان در این مورد عمل نمود، ولی پس از درگذشت جناب میر، قبل از اتمام مدت معین (۱۲ سال)، سلطان فرزند خود را نزد خود فراخواند. و چونکه قبلاً پیش‌گویی شده بود که قبل از اتمام دوازده سال نمی‌باید فرزند خود را می‌دید، لذا این ملاقات برای سلطان گران تمام شد و پس از سپری شدن فقط چند روز این واقعه، فوت نمود.

◀ تولد شاهزاده علی میرزا

چند هفته قبل از عزیمت سفیر ایران و علامه شیخ محمد ابن خاتون از حیدرآباد، در ۲۸ شوال سال ۱۰۲۵ روز دوشنبه شاهزاده دوم سلطان محمد در قصر وی چشم به جهان گشود که نامش را علی میرزا نهادند. سلطان از تولد این فرزند بیشتر خوشحال شد. شعرانیز قصاید و شعرهای تبریک زیادی در وصف او نوشته به خدمت سلطان آوردند و هدایا و انعام و اکرام فراوانی دریافت کردند.

دو دلیل برای اظهار شادمانی غیر معمولی در این موقع می‌تواند وجود داشته باشد، اول آنکه شاه سابق، سلطان قلی محمد قطب‌شاه از داشتن فرزند ذکور محروم بوده است در حالیکه سلطان کنونی در مدت دو سال دارای دو فرزند ذکور شده است، و دوم آنکه خوشحالی تولد فرزند اول شاهزاده عبدالله میرزا، با پیش‌گویی منجمان و وجود قید و بندها، به تلخی و تشویش تبدیل شده بود که سلطان تا دوازده سال چهره فرزند خود را نبیند. وجود این تشویش و نگرانی از این نکته نیز ثابت می‌شود که قطعه‌ای را که جناب میر در وقت تولد شاهزاده اول عبدالله میرزا نوشته در هیچ کتاب تاریخی نقل نشده است و فقط به ماده تاریخی آن اشاره شده است. برخلاف آن، قطعه‌ای که برای اظهار شادمانی در تولد علی میرزا نوشته، در کتب تاریخی آمده است.

◀ قطعه (سروده) تاریخی

جناب میر در این قطعه، اول اشاره می‌کند که «خداوند به سلطان دو فرزند عنایت فرموده که موجب رشک خورشید و ماه می‌باشند. زیرا فقط دو سال با هم تفاوت سنی دارند.^۱ لذا تاریخ یکی را از کام بخش جانها و دیگری را از کام بخش بجانها در می‌آورم» یعنی با اضافه کردن یک باء و عدد دو.^۲ سپس با اخلاص تمام برای سلطان، دعا نموده است. قطعه ایشان این‌گونه است:

خدای داد به قطب‌شاهان محمد شاه	دو شهزاده که هستند رشک شمس و قمر
دو نوربخش به عالم که چون پدر هستند	ز رحمت ازلی نیک بخت و نیک اختر
میان هر دو چو آمد تفاوت دو سال	چو خواهی از پی تاریخ شان شدی رهبر
حساب سال یک از «کام بخش جانها» جو	ز «کام بخش بجانها» حساب آن دیگر
دعای هر دو مرا خوش رسیده است از غیب	عجب خجسته دعایی ز هر دعا خوش تر
که باد دولت و اقبال شان به عمر خضر	بظل چتر همايون جان فزای پدر
کدام شاه بود آن که در کمال آمد	به فهم و فضل ارسطو، به دولت اسکندر
چو ذات اقدس او را ز مدح استغناست	مرا دعای دگر بهر پی سخن زیور
ز حادثات زمانه پناه ذاتش باد	خدای جل جلاله، بحق پیغمبر

در بیت‌های آخر به شخصیت متقی سلطان محمد اشاره شده است که او از مدح و چاپلوسی بیزار است، لذا برای آرایش سخن خود فقط به دعا بسنده می‌کنم.

از قصیده فوق، این خیال به انسان دست می‌دهد که شاید جناب میر برای تولد سلطان عبدالله قطب‌شاه شعری سروده است؛ چونکه با انجام اعمال خاص و دیدن احوال نجومی متوجه شده بود که او برای سلطان محمد قطب‌شاه و تمام سلسله قطب‌شاهی نحس

۱. این از عجایب روزگار است که روز تولد هر دو فرزند سلطان محمد یک روز و یک تاریخ می‌باشد یعنی ۲۸ شوال و

روز دوشنبه و فقط اختلاف در سال می‌باشد. اولی در ۱۰۲۳ و دیگری در ۱۰۲۵.

۲. تاریخ و یا تقال از روی نامها توسط حروف ابجد و یا حرکت سیارات و... شیوه مرسومی در شبه قاره بوده است. (مترجم)

می‌باشد. لذا در آن وقت جناب میر ساکت مانده است ولی با تولد فرزند دوم برای تولد فرزند اول یعنی عبدالله میرزا نیز ماده تاریخی نوشته است و الا حتماً آن شعر در تاریخ‌ها می‌آمد.^۱

این امر از اینجا نیز قابل درک می‌باشد که در زمان تولد سلطان عبدالله، سفیر ایران حسین بیگ قبچاقی نیز در حیدرآباد حضور داشت ولی هیچ قطعه‌ای ننگاشت. برخلاف آن در وقت تولد فرزند دوم علی میرزا قطعه ذیل را نوشت.

◀ قطعه تاریخ از سفیر ایران

شکر ایزد که از مکارم غیب	شد جهان را حیات نو در تن
از قدم منیر پادشهی	شد «تلنگانه» تازہ رشک ختن
گوهری این چنین چو روی نموده	خواستم زیستی دهم به سخن
پی تاریخ مولدش رفتم	تا برم خوشه‌ای ازین خرمن
بخت آمد به نزد عقل بگفت	کین سخن را بگوش دار ز من
سال تاریخ اوست دیده بخت (۱۰۲۵هـ)	دیده بخت باد ازو روشن

◀ انتخاب اراکین سلطنتی

اگرچه سلطان محمد قطب‌شاه نسبت به عموی خود محمد قلی، از لیاقت و شایستگی بیشتری برخوردار بوده و در امور مملکتی دخیل بوده، ولی در زمان وی نیز کسی بدون مشورت با جناب میر محمد مؤمن به منصب مملکتی گماشته نمی‌شد. برای اثبات این مدعا فقط مطالعه چند سطر از حدیقه السلاطین کافی است:

«۱. میر محمد رضای استرآبادی را که بعد از خواجه مظفر علی منصب

دبیری بتوجه نواب علامی مرتضای ممالک اسلام مرحمت کرده بودند»^۲

۱. اگر مؤلف حدیقه السلاطین، نظام الدین احمد، به صراحت نمی‌آورد که «اول تاریخ که نواب علامی فهامی پیشوای عالمان میر محمد مؤمن طاب ثراه یافته‌اند و در قطعه درج فرموده‌اند» کام بخش جانها»، می‌توانستیم نتیجه بگیریم که با توجه به احوال آن وقت، جناب میر هیچ اظهار مسرتی نفرمودند.

۲. نواب مرتضای ممالک اسلام میر محمد مؤمن، مولوی را به جهت این خدمت پسندیده، مجدداً بشرف ملاقات خاقان زمان مشرف ساخته خلعت این خدمت عالی را بر قامت قابلیت مولوی مرتب داشتند^۱

۳. اعلی حضرت خاقان سلیمان منزلت به صلاح و صوابدید نواب علامی فهامی مرتضای ممالک اسلام میر محمد مؤمن قرار دادند که خدمت للگی شاهزاده عالم به منشی الممالک خواجه مظفر علی مقرر دارند^۲

از اقتباسات فوق به دست می‌آید که هر وقت منصب مهمی خالی می‌شد، بدون صلاح دید و مشورت با جناب میر، هیچ کس به آن منصب گمارده نمی‌شد. برای مثال در ذیل به چند شخصیت اشاره می‌شود که در تواریخ به آنان اشاره شده است.

◀ خواجه مظفر علی منشی الممالک

ایشان از جمله افراد صاحب فضل و سعادتمندی بود که با کمک جناب میر محمد مؤمن از مرتبه و عزت و شهرت خاصی در حیدرآباد برخوردار گردید. او دبیر سلطان محمد قطب‌شاه بود، یعنی به منصب منشی الممالک منصوب شده بود. و پس از آن هنگامی که در سال ۱۰۳۱ لله شاهزاده عبدالله، میرزا شریف شهرستانی (داماد میر قطب الدین نعمه‌الله شیرازی)^۳ فوت کرد، جناب میر خواجه مظفر را در کنار منصب منشی الممالک، به افتخار للگی نیز سرفراز ساخت. و چونکه او فردی لایق بود ولی از توان مالی مناسبی برخوردار نبود؛ برای سکونت میرزا عبدالله در خانه او قصر مجلی بنا شد که به انواع و اقسام نقش و نگار و وسایل رفاهی آراسته شده بود. خلاصه آنکه خانه ساده یک ادیب بزودی به یک قصر مجلی تغییر یافت. خود خواجه مظفر علی نیز به این احترام و امتیاز فوق العاده توجه داشت. او قصر را به مثال نگارخانه چین آراست و پارچه‌های زربفت و ابریشمی بر سر راه شاهزاده گسترانید و زر

۱. حدیقه السلاطین، صفحه ۱۰

۲. حدیقه السلاطین، صفحه ۹

۳. گنبد و مزار هر دو هم اکنون در محله مغل پوره حیدرآباد موجود است و کتیبه‌های بسیار زیبایی بر آن کنده کاری شده است.

و جواهر فراوانی به عنوان صدقه بر سر شاهزاده نثار کرد. این گونه در بین اعیان و اکابر سلطنتی از منزلت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار گردید. تاریخ این گونه یاد می‌کند:

«به این منصب رفیع بر اکابر و اعیان عالم افتخار و مباهات نمود»^۱.

ولی متأسفانه خواجه مظفر علی ایام زیادی نتوانست از این اعزاز محظوظ شود. او پس از گذشتن تقریباً یک و نیم سال از زندگی با شکوه و مجلل این چنینی، چند ماه قبل از وفات محسن خود جناب میر محمد مؤمن، فوت کرد. پس از او جناب میر، مولانا حسین شیرازی را بعنوان لاله شاهزاده تعیین کرد. ذکر مفصل آن در صفحات پیشین گذشته است.

◀ میر محمد رضا استرآبادی، منشی الممالک و پیشوا

او هموطن جناب میر، و فردی با فضیلت بود. معلوم نشده است که او با جناب میر نسبت خانوادگی هم داشته است یا خیر. البته از نوع نام او می‌توان حدس زد که از خویشان جناب میر بوده است. در میان اسناد خانوادگی که از نبیره جناب میر، جناب مولوی میر عباس علی به‌دست آمده و تاریخ ۱۵ محرم سال ۱۰۹۵ بر آن درج شده است، سندی دیده شد که در آن نحوه تقسیم اموال فردی بنام میر محمد رضا استرآبادی درج شده بود. از این نوشته معلوم می‌شود که پدر میر محمد رضا، میر سید علی مکی ابن میر سید ابراهیم استرآبادی، از بزرگان بلند پایه بوده است.^۲ در وقت وفات میر محمد رضا، یکی از کنیزکان ایشان به نام ریحانه حامله بود، که پس از وفات ایشان دختری به دنیا آورد ولی دختر فوت شد و به ریحانه از ارث ایشان چهار هزار و شش صد روپیه داده شد. ذکر تفصیلی این نوشته در باب اولاد و بستگان جناب میر خواهد آمد. در اینجا هدف از ذکر آن، این نکته بود که وجود این سند در دست اولاد جناب میر حاکی از آن است که رابطه‌ای میان جناب میر و میر محمد رضا بوده و در میان اولاد ایشان کسی به این نام وجود داشته است.

۱. ن.ک. حقیقة السلاطین، صفحه ۹

۲. در این نوشته نام میر محمد رضا این گونه درج شده است: «مرحمت و مغفرت پناه میر محمد رضا ولد سیادت هدایت نقابت دست‌گاه عمدة التجباء العظام میر سید علی مکی ولد میر سید ابراهیم استرآبادی».

به هر حال، پس از درگذشت مظفر علی، جناب میر، میر محمد رضا را به افتخار دبیری مفتخر نمود. لیاقت و اهلیت ایشان سلطان را آنقدر تحت تأثیر قرار داد که پس از درگذشت جناب میر، سلطان هیچ کس دیگری را به منصب پیشوایی سلطنت انتخاب نکرد بلکه جناب میر محمد رضا کارهای محوله و مربوط به این منصب را انجام می‌داد تا وقتی که خود سلطان نیز درگذشت. *حدیقة السلاطین* این چنین نوشته است:

«میر محمد مؤمن که به رحمت ایزدی پیوست خاقان گیتی پناه منصب جلیل القدر پیشوایی را به هیچ یک از قربان سریر خلافت تفویض نفرمود... جناب سیادت پناه میر محمد رضای استرآبادی را که بعد از خواجه مظفر علی منصب دبیری بتوجه نواب علّامی مرتضای ممالک اسلام مرحمت کرده بودند به وساطت مشار الیه نیز بعضی مهمات سرانجام می‌یافت».^۱

با وفات سلطان محمد، و در همان اوائل عهد عبدالله قطب‌شاه، ستاره اقبال میر محمد رضا استرآبادی دچار افول شد و منصب دبیری از او گرفته و به علامه شیخ محمد ابن خاتون سپرده شد.^۲

پیداست که در زمان عبدالله قطب‌شاه، شیخ محمد ابن خاتون و محمد رضا با هم رقابت داشته‌اند، هر کدام از آنها می‌کوشیده که بر امور سلطنتی استیلاء داشته باشد.

خلاصه آنکه پس از سپری شدن هشت سال در سال ۱۰۴۳ دوباره تیر اقبال میر محمد رضا طلوع کرد. این گونه که در ۱۳ جمادی الآخر عتاب شاهی شامل حال علامه شیخ محمد ابن خاتون شد و به جای او، میر محمد رضا به عنوان پیشوای سلطنت انتخاب شد. در تواریخ این گونه آمده است:

«در شب سیزدهم جمادی الآخر سیادت پناه میر محمد رضا استرآبادی را

۱. *حدیقة السلاطین*، صفحه ۲۸

۲. در *حدیقة السلاطین* این چنین آمده است: «منصب دبیری را از محمد رضائی استرآبادی گرفته به عالیجناب علّامی شیخ محمد ابن خاتون عنایت کردند. صفحه ۲۹

تشریف منصب پیشوایی مرحمت فرمودند و نواب علامی فهامی شیخ محمد (ابن خاتون) را بنا بر سعایتی که از بعضی نسبت بایشان به ظهور رسید چند روز بر نشستن در منزل خود و ترک آمدن چاکری، مأمور ساختند^۱ ولی چون که مورخ از حامیان و طرف داران شیخ محمد (ابن خاتون) بوده، واقعه را فقط چند روزه بیان کرده است، در حالیکه شیخ برای مدتی طولانی در همین وضعیت قرار داشته است و پس از آن نیز در همان ابتدا به او منصب پیشوایی داده نشد بلکه به عنوان میرجمله، تحت اشراف میر محمد رضا، بوده است.

الغرض، از ارتقاء رتبه میر محمد رضا و پیروزی در رقابت با علامه شیخ محمد بن خاتون، ظاهر می شود که ایشان از شخصیت خاصی برخوردار بوده است. به همین دلیل جناب میر ایشان را برای منصب منشی الممالک انتخاب کرده بود.

◀ میرزا حمزه استرآبادی، مجلسی و سرخیل

برادرزاده میرزا بیگ فندرسکی و داماد میر مجدالدین محمد، فرزند جناب میر محمد مؤمن بوده است. به خاطر جناب میر به دربار سلطان محمد راه یافت و به املاکی به ارزش شصت هزار هون مفتخر گردید. بعداً در عهد عبدالله قطب شاه به مناصب عالی دست یافت. تذکره میرزا حمزه در اولاد جناب میر خواهد آمد.

◀ خواجه افضل ترکه، سرخیل

فرماندهی جسور و شجاع بود. در سال ۱۰۲۴ به عنوان فرمانده انتخاب شد، و به اندازه صد هزار هون به عنوان حقوق، به او املاک اعطاء شد. و تا وقتی که جناب میر زنده بود، ستاره بخت خواجه افضل می درخشید. با درگذشت جناب میر، سلطان محمد او را از منصب فرماندهی خلع نمود و خواجه از املاک صد هزار هونی نیز محروم گردید.

وقتی که پس از فوت سلطان محمد، منور خان حبشی به منصب «میرجمله» رسید، دوباره خواجه افضل را در سال ۱۰۳۵ به فرماندهی منصوب کرد و خواجه پس از سختی و

نکبت دو سه ماهه دوباره به جمع اعیان بازگشت. در تاریخ این گونه یاد شده است: «مجدداً از جمله امرای عظام گردید»^۱

خواجه افضل علاوه بر فرماندهی نظامی، فردی مدبر و تیزهوش نیز بود. او با دیدن گسترش نفوذ روزافزون علامه شیخ محمد ابن خاتون، جزو طرفداران وی گردید. او عریضه‌های پیشوا، شاه‌محمد ابن عرب‌شاه که بنام عادل شاه نوشته شده بود را قبل از رسیدن به دست او گرفته و به سلطان ارائه کرد. باین طریق موجب معزول شدن شاه‌محمد از مقام خود شد و زمینه پیشوایی شیخ محمد ابن خاتون را هموار کرد.^۲

وقتی که در سال ۱۰۳۸ در منطقه مرتضی‌نگر شورش شد، سلطان برای سرکوب و تأدیب و تنبیه سرکشان، خواجه افضل را به عنوان حاکم به آنجا اعزام کرد. خواجه با احتشام جلالت زیادی رو به سوی مرتضی‌نگر کرد. در طول مسیر به هر گروهی از یاغیان و افراد شرور که برخورد می‌کرد، آنها را به دار می‌آویخت تا برای دیگران درس عبرت باشند. بدین گونه با پاکسازی مرتضی‌نگر از شر و فساد، با امن و اطمینان، به امر حکومت پرداخت. در همین اثنا این منطقه به مصیبت قحطی نیز دچار شد، ولی با اقدامات خوب و بموقعی که خواجه انجام داد، مردم به درد سر زیادی مبتلا نشدند.

پس از دو سال حکومت بر مرتضی‌نگر، باقرخان، استاندار بنگاله، به قاسم‌کوت از مناطق تحت سلطنت قطب‌شاه حمله کرد و حاکم آنجا عبدالله خان با فرستادن عریضه‌ای بسوی حیدرآباد از عبدالله قطب‌شاه، یاری طلبید. سلطان برای این کار خواجه افضل را انتخاب کرد و فوراً فرستاده‌ای بسوی مرتضی‌نگر اعزام کرد که تمام لشکر و حشم را وانهاد به سرعت برق به حیدرآباد بیاید. وقتی این خبر به خواجه رسید فوراً برای دفاع از سلطنت بپا خاست و هشتاد فرسخ را فقط در عرض سه روز پیموده به خدمت سلطان رسید. در تاریخ‌ها اینگونه نوشته شده است:

«چون این خبر به خواجه رسید، همان ساعت همان لحظه همان دم، بر اسب بادپا سوار شده، هشتاد فرسخ راه را در سه روز طی نموده، آستان

۱. حدیقة السلاطین، صفحه ۳

۲. حدیقة السلاطین، صفحه ۶۶

رفیع‌الشان خسرو سکندر اقبال را مسجد عبودیت ساخت.^۱

سلطان از این اطاعت و وفاداری وی بسیار خشنود شد و در هفتم رجب سال ۱۰۴۰، تشریف و خلعت خاص با اسب و زین و لجام سیمین مرحمت کرد. و او را برای مقابله با حمله باقرخان روانه ساخت. شجاع‌الملک، شیر محمد خان، چند سرادار دکنی، چند افسر و هزار سوار از جمعیت «خاصه خیل» به فرماندهی خواجه اعزام شدند و به تمام ساکنان و زمینداران قاسم‌کوت دستور داده شده که مطیع و منقاد خواجه افضل باشند و طبق دستورات و فرمان‌های وی عمل کنند.

خلاصه آنکه، خواجه افضل با عظمت و احتشام خاصی بسوی اولین ولایت قاسم‌کوت؛ یعنی قلعه راجمندری حرکت کرد. لشکر خود خواجه که در مرتضی‌نگر مستقر بود با گذشتن از رود کرشنا به اردوی خواجه در مصطفی‌نگر ملحق شد. این گونه خواجه با لشکری عظیمی به راجمندری وارد شد. ولی باقرخان با شنیدن خبر آمدن او قبلاً از آنجا خارج شده و معذرت نامه‌ای برای سلطان عبدالله قطب‌شاه ارسال کرده بود. در تاریخ حدیقه‌السلاطین نوشته است که:

«حاجبی به پایه سریر سکندر نظیر فرستاده در مقام اعتذار شد و دیگر

جرات پیش آمدن ننمود.»^۲

خواجه افضل با دیدن این وضعیت، عریضه را بسوی سلطان ارسال کرده از وی کسب تکلیف نمود. سلطان دستور داد پس از چند روز اتراق در راجمندی، به حیدرآباد برگردد. در سال ۱۰۴۱، هنگامی که فرمانده عادل شاهی، «مره‌ری» دست به شورش زد و فکر تعرض به سلطنت قطب‌شاهی به سرش خطور کرد، عبدالله قطب‌شاه دوباره احساس نیاز به «شجاعت و وزارت دستگاه اعظم‌الامر خواجه افضل ترکه» کرده، او را از راجمندری به سوی حیدرآباد فراخواند.

۱. حدیقه‌السلاطین، صفحه ۸۱

۲. همان، صفحه ۸۲

اگرچه خواجه در زمان اقامت در راجمندی، کمی بیمار شده بود ولی با دریافت حکم سلطان با همان حالت بیماری بپا خاسته و از آنجا روانه گشته و پس از رسیدن به حیدرآباد به آستان سلطان وارد شد. ولی بیماری او روزبروز شدیدتر شده به گونه‌ای که در نهایت به‌جای رفتن به میدان جنگ در ۱۸ جمادی الآخر سال ۱۰۴۱ به سوی دار عقبی شتافت. یک هزار سرباز از ترک و عرب و عجم در رکاب وی بودند که پس از وی به یولچی بیگ داده شدند و بجای او میر فصیح‌الدین محمد نفرشی به حکومت مرتضی‌نگر منصوب شد. خواجه افضل علاوه بر دیانت، وفادی و اطاعت، در تجمل و ثروت و امارت نیز بین امثال و اقران خود ممتاز بوده است. نظام الدین احمد نوشته است:

«به امارت و وزارت اشتغال داشت و به تجمل و ثروت از امثال و اقران بغایت ممتاز بود»^۱

◀ یولچی بیگ

او پدر همسر میر مجدالدین محمد، فرزند جناب میر است. خانه وی متصل به منزل جناب میر بود. کمان یولچی بیگ تاکنون نیز در حیدرآباد مشهور است. او اخلاقی نظامی داشت، در زمان سلطان محمد قطب‌شاه به علت شجاعت و تدبیرش از شهرت زیادی برخوردار شد. مورخین او را با القاب «اعظم الامراء» شجاعت و وزارت دستگاه یاد می‌کنند. از قرابت خانوادگی او با جناب میر، آشکار است که جناب میر نقش عمده‌ای در ترقی و تعالی وی ایفا کرده است. اما کارهایی را که در زمان سلطان محمد و یا در زمان جناب میر انجام داده است معلوم نیست. ولی در زمان عبدالله قطب‌شاه آوازه شجاعت و سپه سالاری یولچی بیگ در حیدرآباد پیچیده بود.

در جمادی‌الاول سال ۱۰۴۰، با مشورت شریف الملک ملا محمد تقی، سلطان او را برای سرکوبی شورش یکی از اعیان کلبگور، املیا فرزند پداریدی اعزام کرد. یولچی بیگ از کل لشکر و حشم خود فقط دوازده کماندار چابک سوار را با خود همراه کرده سرشب

از گلکنده خارج شد و تمام آن شب و روز و شب بعد را نیز دائماً در سفر بود و مسافت دو روزه را با تمام سرعت طی کرد و صبح روز دوم وقتی به کلبگور رسیدند که املیا و همراهان شجاع او در خواب بودند. اشجع الامراء یولچی بیگ با کشتن دربانها به داخل خانه وارد شد. املیا از صدای آنها به خود آمده می‌خواست شمشیر برداشته و مقابله کند که یولچی بیگ او و دیگر دوستان او را به قتل رساند و فی‌الغور به گلکنده مراجعت کرد. شورشیان کلبگور به تعقیب وی پرداختند، ولی او به قدری سریع حرکت می‌کرد که به گرد وی نیز نرسیدند. وقتی که یولچی بیگ و همراهان او با نیزه‌هایی که سر شورشیان بر آنها قرار داشت، از دروازه قلعه گلکنده وارد شدند، سلطان از شجاعت و سرعت عمل این دلاور در حیرت فرو رفت. او به علت خوشحالی اش از این مهم، علاوه بر اعطاء «اسب تازی با یراق زرین و تشریف ملوکانه»، اثاث‌الیت املیا را نیز که بسیار زیاد بود به یولچی بیگ بخشید^۱

در سال ۱۰۴۱ هنگامی که فرمانده عادل شاهی مره‌ری، قصد تعرض به حدود قطب‌شاهی کرد، سلطان، اعظم الوزراء و اشجع الامراء یولچی بیگ را برای این معرکه در نظر گرفت ولی در پایان امر، این واقعه با صلح به پایان رسید و یولچی بیگ فرصت نیافت شجاعت خود را به نمایش بگذارد.^۲

در ۱۸ جمادی الآخر سال ۱۰۴۱ وقتی سردار سابق خواجه افضل ترکه فوت کرد، سلطان، یولچی بیگ را به جای وی منصوب کرد. در تاریخ این گونه آمده است:

«و بعد از او دنیای معمور حواله او را که قریب یک هزار ترک و عرب و عجم و غیره داشت بشجاعت و سخاوت دستگاه یولچی بیگ مرحمت فرمودند»^۳

از عبارت فوق معلوم می‌شود که اختیار یک هزار سوار ترک و عرب و عجم تحت امر

۱. همان، صفحه ۱۴۳

۲. حدیقه‌السلطین، صفحه ۹۲ تا ۹۴

۳. حدیقه‌السلطین، صفحه ۹۹

خواجہ افضل، به یولچی بیگ تفویض شدند، و دوم اینکه یولچی به سخاوت و بذل و بخشش شهرت داشته است.

در همین اثناء خبر رسید که شاه جهان، آصف خان را برای تصرف بیجاپور روانه کرده است. مردم حیدرآباد نیز برای حفاظت و نظارت مرزهای خود اقدام کردند. یولچی بیگ به همراه سرداران دیگری چون خداویردی سلطان، قزلباش خان، و ویتوجی کانتیا برای حفاظت از سرحدات روانه گشتند.^۱ ولی این بار نیز مصیبت جنگ، رفع گردید و نوبت به درگیری نرسید.

سرانجام تمام این سرداران، در ماه ذیقعدہ سال ۱۰۴۱ به حیدرآباد مراجعت کردند. و در میدان وسیع دادمحل برای احترام به سلطان حاضر شدند. سلطان نیز تمام امرای عظیم الشان را به تشریفات شاهانه مفتخر ساخت.

در سال ۱۰۴۴ وقتی که شاه ایران، امام قلی بیگ شاملو را بعنوان سفیر به همراه خیرات خان به حیدرآباد روانه کرد و آنها در اول ذیقعدہ ۱۰۴۴ به مرز حیدرآباد رسیدند، سلطان عبدالله قطبشاه ابتدا میر معزالدین محمد مشرف الممالک را و سپس شیخ محمد طاهر فرمانده و پس از او یولچی بیگ را برای استقبال اعزام کرد که او با تمام جاه و جلال و لشکر و سپاه و عظمت و جلالت از امام قلی بیگ استقبال کرده او را به خیریت آباد رساند. در اول رجب سال ۱۰۴۶ وقتی یولچی بیگ رسم ختنه کنان پسرش را انجام داد، خود سلطان نیز در این مراسم شرکت کرد. یولچی بیگ از دربار شاهی تا منزل خود را که حدوداً به فاصله سه هزار قدم بود فرشهای گرانقیمت گستراند و دو فیل، دوازده اسب و پنج شتر و گاوهر بزرگی را تقدیم شاه کرد. سلطان نیز او را به خلعت مفتخر ساخت و مادر سلطان به همراه صد پالکی (محمل) از قصرهای دیگر نیز جزء دعوت شدگان بودند. این مراسم، رقبه یولچی بیگ را چندین برابر افزایش داد.

در همین اثنا سلطان، یولچی بیگ را به مرتضی نگر فرستاد که در ۲۶ ربیع الاول سال

۱۰۴۷ از آنجا بازگشت و سپس برای حفاظت از قلعه کولاس فرستاده شد. سلطان او را در سال ۱۰۴۹ از آنجا فراخوانده و در زمره امراء و خواص خود قرار داد.^۱

◀ دیگوان

تاکنون فقط به ذکر امراء و اشراف سلطنتی پرداختیم که با بذل توجه و عنایت جناب میر، در حیدرآباد به اوج منزلت رسیدند. اینان کسانی بودند که در تواریخ می‌توان درباره آنها چیزهایی یافت. علاوه بر این دسته، عده‌ای نیز بودند که جناب میر به آنها نیز توجه فرموده و مورد لطف قرار داده است ولی به علت آنکه اطلاعات ما درمورد آنها محدود می‌باشد؛ در حال حاضر چیزی نمی‌توان در باره آنها نوشت.

از آنجا که در تمام دوره سلطان محمد کسی بدون اراده و مشاوره جناب میر بر منصبی گماشته نمی‌شد، لذا ما نام چند شخصیت بزرگ آن زمان را در اینجا می‌آوریم تا معلوم شود که چه کسانی با جناب میر در آن زمان هم دوره و هم عصر بوده‌اند.

۱. قاسم بیگ فرزند مرشد قلی بیگ ترکمان (داروغه شهر حیدرآباد)

۲. حسن بیگ شیرازی (نائب داروغه شهر حیدرآباد)

۳. میر یزدی (ناظر الممالک، یعنی صدرالمهام تعمیرات)

۴. میر قاسم اردستانی (ناظر الممالک، یعنی صدرالمهام تعمیرات)

۵. اعتماد راؤ برهمن (دبیر فرمان‌های هندوی)

۶. ملک آدم (سرنوب و حواله دار خاصه خیل)

۷. ملک یوسف (سرنوب و حواله دار خاصه خیل)

۸. ملک الماس (حواله دار کارخانه جات، مثل عمارات دولتی، زرگرخانه، زرادخانه و

توپخانه)

۹. ملک عنبر (حواله دار جامدارخانه، عامره و فیل خانه و طویله و غیره، حواله دار دیده

بانان)

۱۰. میرزا روزبهان اصفهانی (فرمانده)

۱۱. ناراین راؤ برهمن (جمع دار؛ استیفای ممالک)

۱۲. سرورای برهمن (آغاز نویس)

◀ اشاعه ذوق علمی

پرداختن به کار پیشوایی و وکالت مطلق که جناب میر در دورهٔ سلطان محمد قطب‌شاه انجام داد، بدون در نظر گرفتن و اظهار خدمات علمی ایشان در این دوره ناتمام و ناقص خواهد بود. زیرا علاقه و اشتیاق شخصی ایشان فضای علمی نسبتاً خوبی را در حیدرآباد بوجود آورده بود. و در واقع جناب میر در اواخر عمر خود فارغ از مشغله‌های مملکتی و دنیوی بیشتر به امور دینی و کارهای علمی پرداخت. هم خودش کتاب نوشت و از دیگران نیز خواست که کتاب بنویسند. علاوه بر آن فضلا و علماء متعددی از فیض تبحر علمی ایشان مستفیض شدند. کارهای علمی جناب میر در باب مجزایی به نام «تصنیف و تألیف» در همین کتاب خواهد آمد. البته در اینجا به ذکر این مطلب می‌پردازیم که باوجود ایشان در کنار سلطان، مطالعه علمی سلطان چقدر بالا رفته و اینکه چگونه دیگران به تصنیف و تألیف روی آوردند.

◀ اشتیاق علمی سلطان محمد

این امر بر هر دانش‌پژوه رشته تاریخ واضح است که سلطان محمد قطب‌شاه تا چه حد به مطالعه کتاب علاقه‌مند بوده است. او کتاب را با شوق فراوانی مطالعه کرده و بر آن امضاء می‌نمود و در برخی اوقات یادداشت و رأی خود را نیز بر آن می‌نوشت. تاکنون چندین کتاب یافت شده است که سلطان محمد آنها را مطالعه کرده و چیزی بر آنها نوشته است. تصویر برخی از این نوشته‌ها در کتاب مستقلی بنام حیات سلطان محمد قلی قطب‌شاه منتشر شده است. بطور نمونه برخی از نوشته‌های ایشان را در اینجا می‌آوریم.

بر «کلیات محمد قلی قطب‌شاه» که خود او آنها را جمع آوری کرده بود این‌گونه

نوشته است:

«کلیات اشعار فصاحت آثار جنت مکانی فردوس آشیانی مغفرت پناه
عمی عالی حضرت محمد قلی قطب شاه نور مرقد، تمام شد، در کتابخانه‌ی
مبارکه بخط محی الدین کاتب بتاریخ اوایل شهر رجب المرجب سنه خمس
عشرین اعنی بعد الف من الهجرة فی دارالسلطنة حیدرآباد، حرس الله عن
الاضداد. کتبه العبد الخاص لمولاه سلطان محمد قطب شاه بلغه الله تعالی فیما
یتمناه»

در کتابخانه‌ی نواب سالار جنگ بهادر نیز چند کتاب وجود دارد که بر آنها نوشته‌هایی از
سلطان محمد دیده می‌شود دارد. فقط نوشته دو کتاب از آنها در ذیل می‌آوریم. بر صفحه اول
کتاب «کیمیای سعادت» در رجب سال ۱۰۲۴ سلطان محمد این گونه نوشته است:

«ز مشرق تابه مغرب گر امامست علی علیه السلام و آل او علیهم السلام ما را تمامست
کتبه العبد الخالص لمولاه سلطان محمد قطب شاه زاد توفیقه فیما یتمناه،
به تاریخ اوایل شهر رجب المرجب سنه اربع و عشرین اعنی بعد الف من
الهجرة النبویه فی دار السلطنة حیدرآباد حرس الله عن الاضداد»

◀ میرزا بیگ سلحدار^۱ نسخه‌ای از «شرح گلشن راز» را به سلطان محمد هدیه داده
بود و سلطان محمد نیز تحریری را بر آن نوشت که تصویر آن بر روی صفحه بعدی قابل
رؤیت مشد.

◀ تألیف رساله مقدریه به سفارش سلطان

از طرق مختلفی می‌توان به اشتیاق علمی سلطان پی برد از جمله اینکه خود ایشان از جناب
میر درخواست کرد که اوزان و پیمانه‌ها را از لحاظ شرع برایش توضیح دهد. جناب میر این
جریان را با این الفاظ بازگو می‌کند:

۱. او همان میرزا بیگ فندرسکی است که ذکر آن قبلاً در همین کتاب گذشت. برادرزاده او میرزا حمزه، داماد میر
مجدالدین فرزند جناب میر بوده است.

«چنین گوید راقم این حروف عبد مأمور محمد مؤمن بن علی الحسینی عفی عنهما که چون قدر و مقدار وزنها و پیمانها دانستی است و به جهت رعایت بعضی از امور شرعیه و بعضی اعمال طیبیه دانستن آنها ضرور است بنابراین در این باب چند کلمه که مناسب حال و مقتضی ضیق مجال بوده باشد مرقوم می گردد و به حکم و اشاره واجب الاطاعه اعلی حضرت اشرف اقدس ارفع شاهی خلائق پناهی سکندر سپاهی سلیمان جاهی مورد فیوضات نامتناهی مشمول عنایت بی غایت الهی.

محمد قطبشاه آن شهریار عادل کامل

که منت از وجودش بر همه خلق است یزدان را

فلک برگرد قطب خویش می گردد به صد نازش

باین نسبت که هم نامست این قطب جهانبان را

زهی قطب فلک قدری که گردون باهمه دیده

گران مایه ذری چون آن نه دیده بحر امکان را

جمال با کمالش بساد زب و زینت دوران

نشانی زین دو گوهر تا بود نه چرخ گردان را

نسخه اصلی این کتاب که به دست خود جناب میر نگاشته شده است در کتابخانه‌ی نواب

سالار جنگ بهادر موجود است و مهر و امضای سلطان محمد قطبشاه نیز بر آن دیده

می شود. معلوم می شود که سلطان چقدر به مقام علمی جناب میر، احترام می گذاشته است. و

نسخه‌ای که ایشان نوشته بود را «نسخه متبرکه» می پنداشته.

◀ جمع‌آوری کتب نفیس و نایاب

برای پیش برد و توسعه ذوق علمی و فضل سلطان، علاوه بر آنکه جناب میر خود کتاب می نوشت، از هیچ کوشش دیگری نیز دریغ نمی کرد. او از راههای دور نسخه‌هایی از کتب

مفید را سفارش می‌داد. ذکر هدیه میرزا بیگ یعنی «گلشن راز» گذشت. به‌طور نمونه از کتاب «کثیرالمیامن» یاد می‌کنیم.

◀ اهدای کتاب «کثیرالمیامن» و ترجمه آن

یک نسخه قدیمی و متبرک کتاب کثیرالمیامن (بزیان عربی) در مکه مکرمه وجود داشت. گفته می‌شد که به‌دست شخص امام رضا علیه السلام نگاشته شده است و ایشان آن را به فرزندزادگان زید شهید -فرزند امام زین العابدین علیه السلام- عنایت فرموده بود. این نسخه را یکی از بزرگان هموطن جناب میر، میرزا محمد استرآبادی احتمالاً به سفارش جناب میر، برای سلطان محمد قطب‌شاه نسخه برداری کرده و مقابله و تصحیح نموده بود. ایشان دوست داشت که خودش آن را به سلطان محمد هدیه کند ولی این شرف بعد از محرم سال ۱۰۲۹ نصیب میرزا اسماعیل از اولاد ایشان شد که توسط جناب میر این نسخه را به سلطان اهداء کرد. جناب میر برای اطلاع سلطان، با قلم خود بر آن چیزهایی نوشت که در زیر آورده می‌شود.

◀ دیباچه جناب میر

«این مجلد مبارک مشتمل است بر کتاب مستطاب که نسخه آن کتاب بخط بسیار قدیم منسوب بخط مبارک حضرت امام الجن و الانس امام ثامن، امام رضا علیه افضل التحية و الثناء در مکه معظمه زاد الله شرفاً و تعظيماً یافت شده. و چون آن نسخه شریفه بعضی امارات صحت آیات داشته که موجب ظن صدق نسبت مذکور تواند بود، حضرت مغفرت ایاب عمده علمای متورعین و زبده کاملین متوطنین آن بلد امین مولانا میرزا محمد استرآبادی نورالله مرقده بعد از اطلاع بر آن نسخه مبارکه در مقام استنساخ و استکتاب از آن شده این نسخه جدید را از آن نسخه قدیمه نویسانیده، خود متوجه مقابله و تصحیح آن شد و آن چه در آخر آن نسخه قدیمه بوده که دلالت در نسبت آن خط بامام همام علیه افضل السلام داشته کاتب این کتاب جدید، آن را نیز

به همان وجه نوشته و بر پشت آن نسخه قدیمه چند سطر مرقوم بوده که آنها دلالت بر این داشته که آن نسخه را حضرت امام به بعضی از فرزندان زید شهید که فرزند حضرت امام همام زین‌العابدین علیه افضل السلام باشد، بخشیده نام مبارک خود به جهت حجت بر آخر آن مسطور نوشته‌اند. حضرت مغفرت ایاب عمدة الفقهاء مشار الیه رحمة الله تعالی به جهت زیادتى اعتماد بخط شریف خود بر ظهر همین نسخه جدید آن سطور را نوشته بعد از ملاحظه آن بعد از ورقی که ما بعد این صفحه است مضمون نوشته حضرت امام موافق آنچه مذکور شد وضوح می‌یابد. و آن چند سطر که درباب مذکور اشاره شد که ما بعد ورق مقابل صفحه مرقوم است خط مغفرت ایاب مشار الیه است. چون نفاست نسخه مذکوره بنابر بعضی احوال مسطور بر فاضل مرحوم ظهور یافته بود بنابر نسبت اخلاص و دعاگویی قدیم خواسته بودند که تحفه کتابخانه‌ی مبارکه بندگان عالی حضرت آسمان رفعت، مرکز دایره جاه و جلال، محیط بسیط فیض و کمال، مهر سپهر بختیاری، قطب فلک شهریاری، ابوالفضایل و المعالی، سلطان محمد قطب‌شاه ایدت ایام دولته الی یوم القیام گردانند، چون اتفاق نیفتاد از نجل سعید مرحوم مشار الیه میرزا اسمعیل بتاریخ محرم الحرام سنه ۱۰۲۹ بنظر مبارک اقدس مشرف شد و نمق ذالک اخلاص الداعین لدولته القاهرة العبد الجانی محمد مؤمن الحسینی عفی عنه»

وقتی سلطان این کتاب را ملاحظه کرد احتمالاً به مشورت جناب میر، به محمد مشهور به شاه قاضی، یکی از شاگردان جناب میر دستور داد آنرا به فارسی ترجمه کند. شاه قاضی نیز آن را ترجمه کرده و در ابتدای آن نوشته استادش، جناب میر را که ما در بالا آوردیم بعنوان دیباچه آورده.

◀ ارادت شاگرد

با الفاظی که شاه قاضی، از جناب میر یاد کرده می توان حدس زد که شاگردان جناب میر چقدر نسبت به ایشان ارادت می ورزیدند و چقدر با نظر عزت و احترام به وی می نگریستند. شاه قاضی می نویسد:

«حضرت سلطان المتألهین، و برهان المتفقهین، استاد البشر، العقل
الحادی عشر من الیه فی المعقول آسمانی و فی المنقول استاذی سید
المحققین الامیر محمد مؤمن الاسترآبادی لا زال سحاب افضاله ماطرة علینا
و وجوه مراحمه ناظره... و بعد از تبرک و تیمن بنقل صورت خط شریف
حضرت استادی خلد ظلال افضاله که در ظهر آن نسخه مبارکه نگاشته در
سلک ساخته اند در ترجمه کتاب شروع می نماید».

خود این شاگرد جناب میر در چه حد و پایه ای از علم و فضل بوده؟ این را می توان از
قطعه ای که در ذکر دستور سلطان محمد قطب شاه برای ترجمه سروده است، حدس زد.
قطعه این چنین می باشد:

ظہیر ملت احمد امیر ملک ستانی	خدیدو دھر محمد کہ از خداست موید
بہ دست تیغ عدالت گرفته ملک کیانی	شہ سریر ایالت مہ سہر جلال
قضا نوشتہ بہ نامش ریاست دو جہانی	فلک کمینہ غلامش، جہان ہمیشہ بکامش

◀ عرب شیرازی، کاتب

یک نسخه نفیس از این کتاب (ترجمه) در کتابخانه ی نواب سالار جنگ بہادر، موجود
است کہ آنرا کاتب مشہور قطب شاہی محمد مؤمن عرب بن شرف الدین حسن شیرازی در
ذی الحجہ سال ۱۰۲۹ نوشتہ است. عرب شیرازی در پایان آن می نویسد:

«تمام شد این کتاب مبارک در تاریخ سلخ ذالحجۃ الحرام سنہ ۱۰۲۹ در
دارالسلطنہ حیدرآباد لازالت فی ظل دولۃ اعلی حضرت و الیہما مصنوعتہ عن
کل شروف و برسم خزائن کتب اعلی حضرت اثنا مرتبت السلطان المعادل
الکامل افتخار السلاطین فی الزمان، و اشرف الخواقین فی الدوران السلطان

ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان خليفة امن و امان ابوالمظفر ابوالمنصور
سلطان محمد قطب‌شاه.... کتبه العبد الداعي خدمه باب العالي محمد مؤمن
الشهير به عرب بن شرف‌الدین حسن شیرازی».

از این نوشته دو نکته به دست می‌آید. اول آنکه علاوه بر پیشوای سلطنت، میر محمد مؤمن، نام کاتب شاهی عرب شیرازی نیز محمد مؤمن بوده است. دوم آنکه نسخه اصلی کتاب به زبان عربی در محرم سال ۱۰۲۹ به خدمت سلطان عرضه شد. سلطان آن را مطالعه کرده به شاه قاضی دستور ترجمه فارسی این کتاب را داده است و شاه قاضی آنرا به سرعت ترجمه کرده به گونه‌ای که در ذیحجه همان سال یعنی ۱۰۲۹ حتی کاتب توانست نسخه‌ای نفیس از آن را آماده کند. در زمان کنونی ما نیز به ندرت این کار با این همه سرعت انجام می‌پذیرد. از این جریان، علاقه جناب میر محمد مؤمن و لیاقت و استعداد شاگردش و زحمتی که کاتب کشیده است به وضوح نمایان است.

◀ شاگردی دیگر

در مورد افاضه علمی جناب میر و شاگردان ایشان، ذکر علامه شیخ محمد ابن خاتون ضروری است. ذکر ایشان قبلاً در همین کتاب گذشته است. ایشان عالم و فاضلی بزرگ و مجتهد زمان خود بوده، و به معنی واقعی جانشین جناب میر به حساب می‌آمد. هیچ کس از شاگردان جناب میر به رتبه و اعتزازی که علامه شیخ محمد ابن خاتون دست یافت، نرسید. ایشان نیز در نهایت مانند خود جناب میر به عنوان پیشوای سلطنت منتخب شد و مانند استاد و مقتدای خود علاوه بر رسیدن به اوج مقام دنیوی، به عظمت علمی و روحانی دست یافت.



علامه ابن خاتون (شاگرد جناب میر)

کارهای شاخص علامه ابن خاتون، نیز آنقدر زیاد است که مانند خود زندگینامه جناب میر می‌بایست کتاب مستقلی بر آن نوشته شود. اگر نویسنده این سطور فرصت آن را یافت حتماً روزی این کار را به سرانجام خواهد رساند. لذا در اینجا زیاد به تفصیل به ایشان پرداخته نمی‌شود. فقط ذکر این نکته لازم است که به علت اینکه ایشان از مصاحبت با سلاطین عظیمی همچون محمد قلی و سلطان محمد قطب محروم بوده، و در عهد حکومت سلطان عبدالله، گرفتار کشمکش‌های سیاسی گردید و بیشتر وقت ایشان به مباحث امنیتی و صلح با مغولان صرف شد. با وجود پیشوایی، وکالت مطلق و نفوذ و اقتدار، ایشان هیچ وقت از آن آرامش ذهنی و فراغ بال و حظّ روحانی برخوردار نشد که استاد و پیش‌کسوت او از آن بهره‌مند بود. او همیشه در دربار، با مخالفان سروکار داشته است. به نظر می‌رسد امور دنیوی نسبت به جناب میر، بیشتر قلب و ذهن ایشان را مشغول کرده بود و ایشان به علت خراب بودن جو و متلون المزاج بودن عبدالله شاه، به گونه‌ای به تنازع بقاء مجبور می‌شده است. تاریخ حدیقه السلاطین آینه‌دار کاوشها و مساعی مدبرانه ایشان می‌باشد و به‌دست‌ور ایشان در تایید مسلک ایشان نوشته شده است.

در واقع علامه شیخ محمد بن خاتون شاگرد بهاء‌الدین عاملی بوده است که پس از آمدن به حیدرآباد در عهد سلطان محمد قطب‌شاه، با دیدن تبحر علمی جناب میر در خدمت ایشان نیز به تلمذ پرداخت و بقول صاحب محبوب‌الزمن: «خود ملا مدعی بود که من شاگرد شما هستم»^۱.

ولی معلوم نشده است که علامه شیخ محمد بن خاتون در چه موقعیتی اعتراف به شاگردی جناب میر کرده است. البته علی بن طیفور بسطامی در حدائق السلاطین می‌نویسد:

«شیخ ماهر در اکثر فنون، شیخ محمد خاتون که در بعض مطالب علوم

تلمذ جناب میر می‌نمود»^۲.

علاوه بر شاگردی، علامه شیخ محمد معتقد و پیرو جناب میر نیز بوده است. از مرثیه‌هایی که در سوگ فوت جناب میر به عربی و فارسی نوشته است به این اعتقاد او می‌توان پی برد. ذکر این مرثی در ذکر فوت جناب میر خواهد آمد.

حدائق السلاطین آکنده از شواهد پیروی ایشان از جناب میر می‌باشد.

شیخ محمد همیشه تلاش می‌کرد که مردم در حیدرآباد ایشان را جانشین به حق جناب میر بشناسند، به همین خاطر در کنار وکالت مطلقه، اشتیاق دینی و علمی را همچنان زنده نگه داشت. و هر آنچه را که جناب میر از آن برخوردار بوده، سعی کرد به آنها دست یابد. به‌طور مثال از همین یک جریان می‌توان به‌خوبی به این امر پی برد که علامه ابن خاتون نیز توانست مانند جناب میر اجازه بگیرد که سواره به قصر شاهنشاهی تشریف یابد. درحالی که پس از جناب میر این افتخار نصیب هیچ پیشوای سلطنتی دیگری نشده بود. شاه محمد که علاوه بر پیشوا بودنش از نزدیکان سلطان عبدالله و از بزرگان بود نیز از داشتن این افتخار محروم بود. ولی علامه ابن خاتون موفق شد به این سنت استاد خود عمل کند و سلطان مجبور به دادن اجازه شد. ملا نظام الدین احمد نوشته است:

«و رضای اعلی شد که نواب علامی فهامی (ابن خاتون) بر نسبت

مغفرت پناه میر محمد مؤمن سوار پالکی شده به دولت خانه گیتی نشانه آمد

و رفت نمایند».^۱

◀ اصلاحات مذهبی

همانگونه که در زمان محمدقلی قطب‌شاه، جناب میر در ترویج مذهب و توجه سلطان به امور دینی بسیار کوشید، در زمان سلطان محمد نیز نسبت به امور مذهبی بی تفاوت نماند. همانگونه که ذکر آن قبلاً در بخش دوم این کتاب گذشته است. با توجه به شخصیت ظاهرپسند محمدقلی در زمان وی در ماه محرم و ربیع الاول مراسمی برپا داشته شد که به ترویج مذهب، بسیار کمک کرد؛ ولی در زمان سلطان محمد به این مراسم نیازی احساس

نشد، زیرا سلطان محمد برخلاف عمومی خود از شخصیت ظاهربین و متلون بدور بوده، بلکه واقعاً یک زاهد مرتاض و عالمی با عمل بود. به همین دلیل جناب میر، فرصتی به‌دست آورد تا بتواند با تمام بدعتها و خرافاتی که به اصل مذهب هیچ ربطی نداشته‌اند، مبارزه کند. بطور مثال، در ماه ربیع‌الاول یک هزار خواننده و رقص به رقص در مقابل دربار شاهی مأمور بودند. گروه‌های زنهای رقص نیز بساط عیش و نشاط، گرم می‌کردند. دلکها و بازیگران انواع نقالی و بازی را به نمایش در می‌آوردند. خلاصه انواع عیاشی و بی‌ادبی در سایه مذهب انجام می‌شد که برای آگاهی از چندو چون آن کافی است صفحات ۵۲ تا ۵۴ از کتاب *حديقة السلاطين* مورد مطالعه قرار گیرد. ولی دیگر دلیلی نداشت که در زمان سلطان محمد نیز همه این رسومات ادامه داشته باشد. جناب میر با غنیمت شمردن فرصت به‌دست آمده تمام آنها را متوقف کرد و مبالغی را که برای این کارها هزینه می‌شد به علماء و بزرگان اختصاص داد. البته در چند نوبت برای مردم سفره‌ها گسترانیده می‌شد که یک هزار هون برای این کار در نظر گرفته شده بود. این جریان را نظام الدین احمد با این الفاظ آورده است:

«مستور نماند که در زمان سلطنت... سلطان محمد قطب‌شاه... میزبانی و سور مولود حضرت سید اولاد آدم... موقوف و متروک بود و خلایق ازین عیش و عشرت مهجور و محروم بودند و وجه اخراجات آن را به علماء و صلحا و اتقیا قسمت می‌نمودند و بخوان سالار و چاشنی گران امر مطاع عز صدور می‌یافت که در ماه مبارک مولود چند نوبت سفره عام بانواع اطعمه و اشربه و جمیع تکلفات مأكولات و اغذیه گسترده، سایر طبقات اسلام را از آن مائده محفوظ و ملذذ دارند. مقرر بود که خرج سفره هزار هون بشود».^۱

بخش پنجم زندگی شخصی

◀ تاهل

در مورد زندگی خانوادگی جناب میر باوجود تلاش بسیار نتوانستیم اطلاعات زیادی به دست آوریم. گفته می شود ایشان در حیدرآباد ازدواج کرد. محبوب الزمن نوشته است: «ایشان در دکن ازدواج کرد»^۱

ولی معلوم نشده است که کی و با چه کسی ازدواج کرده است. متأسفانه صاحب محبوب الزمن منبع این حرف را نیز ذکر نکرده است. ولی در صحیح بودن این قول نمی توان شک کرد. زیرا بیشتر احوالی که در محبوب الزمن درباره جناب میر آمده است را کتب تاریخی قدیمی تر تایید می کنند.

این مساله واضح است که جناب میر در اوائل عمر خود، به علت وجود مخالفین در وضعیت نامناسبی از ایران هجرت کرد و پس از اقامت دو سه ساله در سرزمین های مقدسه،

راهی حیدرآباد شده است. در این اوضاع ایشان باید به صورت مجرد به حیدرآباد آمده باشد. و سه چهار سال پس از آمدن به اینجا یعنی در حدود سال ۹۹۵ ازدواج کرده باشد. می توان تولد تنها فرزند ایشان یعنی میر مجدالدین محمد در حیدرآباد را شاهد بر این گفتار گرفت.

میر مجدالدین در همین جا در سال ۱۰۳۴ درگذشت. در حین وفات حداقل ۴۰ سال سن داشته است، زیرا چندین سال قبل از مرگ او دخترش با میرزا حمزه استرآبادی ازدواج کرده بود. و این بسیار واضح است که اگر سن دختر وی در وقت ازدواج، حداقل پانزده ساله بوده باشد، تولد مجدالدین را باید قبل از سال ۱۰۰۰ دانست. این گونه می توان مطمئن بود که جناب میر باید قبل از سال ۱۰۰۰ یعنی در حدود سال ۹۹۵ ازدواج کرده است.

◀ فرزندان

جناب میر فقط یک فرزند - میر مجدالدین محمد - داشته است،^۱ که او را نمونه کاملی از تحصیلات عالی و محاسن اخلاقی تربیت کرده بود، به گونه ای که در برخی صفات نیکو، برتر از پدر می نمود. از لحاظ علم و فضل، از مقام ممتازی نسبت به معاصران خود برخوردار بود. این را می توان از کلام و قطعات تاریخی ایشان متوجه شد. در حدائق السلاطین این گونه نوشته است.

«در علوم شرعی و فنون ادبیه از اقران و امثال، گوی مسابقت می ربود»^۲

اگرچه مجدالدین عواطفی همچون شفقت و سخاوت و مروت را از پدر خود باید به ارث برده باشد، ولی پیداست این خصوصیات آنقدر زیاد در وجود او موج می زد که نیک نام تر از پدر بوده است. بزرگترین امر دنیوی در نظر او هیچ بود. هیچ شائبه ای از اغراض دنیوی و حرص و هوس در او دیده نمی شد. و شاید به همین علت بود که او هیچ

۱. در حدائق السلاطین در مورد مرگ جناب میر این چنین نوشته است: «جناب نقابت مآب را یک پسر والا گهر بود.

میر مجدالدین محمد نام» برگ ۱۹۱ الف

۲. حدائق، برگ ۱۹۱ الف

منصب و مقامی را قبول نکرده است. علی ابن طیفور درباره وی می نویسد: «دنیا و مافیها در نظر همتش بس حقیر می نمود»^۱

مجدالدین محمد به جای امور دنیوی و داشتن منصب حکومتی، خود را وقف خدمت به مردم کرده بود. ایشان اکثر وقت خود را به مصاحبت با درویشان و مسافران می گذراند و برای آرامش و آسایش آنها بسیار در کوشش و تلاش بود. آمده است:

«و اکثر به سر وقت درویشان و مسافران می رسید، و در رعایت ایشان

باقصی الغایت می کوشید»^۲

فقط کسی می تواند این گونه باشد که همدردی و بذل و بخشش از جانب فطرت در نهاد وی گذاشته شده باشد. مورخ در جای دیگر می نویسد: «به وفورِ جود و سخا و شفقت و وفا شهره شهر دکن بود»^۳

ممکن است در رغبت به جود و سخا از پدرهمسر یعنی یولچی بیگ نیز تأثیر پذیرفته باشد. زیرا وی نیز بسیار در بذل و بخشش مشهور بوده است و ملا نظام الدین احمد در کتاب تاریخ خود *حدائق السلاطین*، از ایشان با لقب «سخاوت پناه» یاد کرده است.

◀ سَمْعِدِهْی^۴ (پدر عروس) جناب میر

برای اثبات این مطلب که یولچی بیگ، پدرهمسر مجدالدین و پدر عروس جناب میر بود، در محضرى که سید محمد بن میر محمد شفیع یکی از نوادگان مجدالدین آن را نوشته است^۵، این گونه آمده است:

«این سائل از اولاد قریبه چنانچه نبیره زاده حقای اسعد الشرفا

امجد النجبا مولانا میر محمد مؤمن مرحوم پیشوای سلطان محمد قلی قطب

۱. حدائق، برگ ۱۹۱ الف

۲. همان

۳. برگ ۱۹۱ الف

۴. سَمْعِدِهْی، در اردو نسبت خانوادگی بین پدران عروس و داماد از هر دو طرف می باشد. (مترجم)

۵. این محضر هم اکنون نیز نزد جناب میر عباس علی نبیره جناب میر نگهداری می شود.

الملک و از احفاد حقیقه نواسه زاده (نوه دختری) یولچی بیگ معروف سپه سالار قطب الملک مغفور مذکور است... تحریر فی التاریخ هفتم شعبان سنه ۱۱۴۰هـ.

بر این محضر (نوشته) امضا و مهرهای این افراد ثبت شده است:

۱. حاجی منصور، (فدوی محمد فرخ سیربادشاه غازی)، مهر، سال ۱۱۲۵

۲. محمد کاظم، (فدوی محمد فرخ سیر بادشاه)، مهر، سال ۱۱۲۵

۳. میرزا مهدی خان صفوی، مهر، سال ۱۱۳۱

این گونه وقتی سید محمد بن میر محمد شفیع بن میر مجدالدین، خود را نوه دختری یولچی بیگ معرفی می کند، پس میر محمد شفیع نوه دختری یولچی بیگ و مجدالدین محمد داماد او بوده است.

◀ مرگ فرزند

متأسفانه مجدالدین محمد بسیار زود از دنیا رفت. شاید هنوز به سن چهل سالگی هم نرسیده بود. در حدائق آمده است که او دنیا را بسیار پست می پنداشت. خودش این گونه می گفت:

دنیا به نظر مرا چو کاه است کافتاده خسی به روی آبی است

اگر او زنده می ماند، مطمئناً پس از پدر، در سلطنت قطب شاه منصب عظیمی به وی تفویض می شد. ولی ایشان هیچ رابطه ای با دنیا نمی خواست برقرار کند. شاید به همین خاطر در زمان کهولت پدر با دنیا خداحافظی کرد و داغ مفارقت به فرزندان خردسال و پدر پیر خود داد. مرگ زودرس پسر بر جناب میر چنان گران آمد که تا اربعین او، پدر نیز به وی ملحق شد.

در واقع با جوان مرگ شدن این فرزند، تمام رونق و اقبال خاندان میر نیز مدفون شد. اگر وی زنده می ماند، شاید تا مدت مدیدی سرزمین دکن از وجود این پیشوای پیر، فیض ها کسب می کرد و خود این خاندان نیز به این زودی از صفحات تاریخ پاک نمی شد. علی بن طیفور این گونه می نویسد:

«میر مجدالدین مذکور پیش از والد مغفور بچهل روز، جهان فانی را

وداع نموده»^۱

آنگونه که بعداً در مورد رحلت جناب میر خواهیم آورد، ایشان در روز دوشنبه دوم جمادی الاول سال ۱۰۳۴ درگذشت. با این حساب روز وفات میر مجدالدین روز پنجشنبه ۲۲ ربیع الاول سال ۱۰۳۴ باید باشد.

◀ قطعه تاریخ

حدائق السلاطین قطعه‌ای از میرزا احسن اسدخانی نقل کرده است:

«سالک مسالک سخندانی میرزا احسن اسدخانی این قطعه تاریخ وفات

او فرموده:

مجدالدین، آنکه نزد اهل خرد	دو جهان سایه بود او خورشید
به گدای اجل، شب جمعه	گوهر عمر جاودان بخشید
بهر تاریخ او سهر برین	داغ بر دل نهاد و آه کشید

◀ کلام فرزند

مجدالدین نیز مانند پدر از ذوق سخن خوبی برخوردار بود. او گاهی شعر می‌گفت ولی کلام وی هنوز بصورت دیوانی در نیامده بود. پس از وی فرزندش سید محمد جعفر اشعار متفرقه او را جمع‌آوری کرد و یک دیباچه بسیار خوب بر آنها نوشته به صورت دیوانی منظم کرده است. علی بن طیفور می‌نویسد:

«پسر او سید حمیده سیر فضیلت گستر سید جعفر بعد از فوت والد

عالی قدر اشعار متفرقه او را جمع ساخته و دیباچه منشیانه بر آن نگاشته».

به نظر می‌رسد آن مورخ، احتمالاً از همین دیوان، اشعاری از مجدالدین انتخاب کرده و در کتاب خود آورده است که ما در اینجا می‌آوریم:

ندیدم آسودگی جان و نشد خرسند هرگز دل
مرا تا بر جگر زان غمزه زخم کاری ماند
مجو بیهوده‌ای دل یاری از یاری که در عهدش
مروت بی مروت شد زیادی یاری ماند

هر جا که حکم غمزه قتاله می‌رود
این جان خون گرفته ز دنباله می‌رود
بی لعل نور چشم تر اشک فسرده ام
الماس پاره‌هاست که چون ژاله می‌رود
ای مجد دین خموش که کردم بر آوری
ناموس عشق از اثر ناله می‌رود

صرف شد عمر به ناکامیم و شکر خدا
که بعیش و خوشی و لهو و لعب متهم
لم فعل فئنة من هو یحد لاعیه
داند آن کس که سخن سنج بود لم لم

با طلعت تو مهر ز من کردی اقتباس
دور از رخت چو دیده‌ای بی نور بوده‌ام

من آن بی اعتبار روزگارم
که باشد اعتبار دهر عارم
خداوندا اگر گردون نداند
که من نور دو چشم اعتبارم
عیار مرد را هم مرد داند
چه داند دهر دون پرور عیارم
ز بهر توتیای چشم خورشید
به گردون می‌برد عیسی غبارم

یک نظر صورت خوب تو تماشا کردیم
عقل گل را به تماشای تو شیدا کردیم
دل و دین روی نمای خط و خالت دادیم
هوش بی حوصله را محو تماشا کردیم

رخت گر این قدر زیبا نباشد
مرا حال این چنین رسوا نباشد
مرا سودایی عشق تو گویند
نمی‌گویند چیزی تا نباشد

به دهر غیر تو شاه دگر نمی‌دانم
به جز در تو پناه دگر نمی‌دانم

قسم به مصحفِ رویت که زیر نه طارم چو ماه روی تو ماهِ دگر نمدانم
جز آن نکه که فکنم از ازل به رُخت بدیدنت که نگاهِ دگر نمدانم

یکبار بسویم نگری گر گنهی نیست هر چند کسی را ز تو تاپِ نگهی نیست
زان زلفِ سیه کار و از آن طره طرار کس نیست که آشفته سر روز و شبی نیست

خیال وصل تو بادا حرامم اگر یک لحظه بی یاد تو باشم

چو بگشایی تو سیم اندام، اندام نماند در دلِ آرام، آرام
دو عالم گشته مفتون دو چشمت ندیدستم چو آن بادام، بادام
شدم رسوای دهر از صحبتِ دل بود هم صحبتِ بدنام، بدنام
ز گردون کامِ خود هر گز نجویم کرا داده است این خودکام، خودکام
بگفتا از لب شیرینم امجد^۱ چه خواهی گفتمش دشنام، دشنام

ز بلبل در چمن گر ناله‌های زار می‌زیبد مرا مهرِ خموشی بر لبِ گفتار می‌زیبد
لبِ شوق از تکلم بستم با این همه مستی که در بزمِ محبت خامشی بسیار می‌زیبد

دل عاشق، فرح از غم نداند نداند سوز از ماتم نداند
کسی را گفت شاید محرمِ عشق که خود را هم بخود محرم نداند

بجز غم در جهان خویشی ندارم انیسی جز دلِ ریشی ندارم
بدو کس می‌نیندیشم از آن رو بعالم در بد اندیشی ندارم

ز رخسارت جهان را روشنایی	بگفتار تو جان را آشنایی
بدان رخسارِ نیکو چون برآیی	خلائق در گمانِ دیگر افتند
پرستندت به عنوانِ خدایی	تعالی الله چه حسنت این که خویان

هر که او را درد نبود مرد نیست	هیچ مردی در جهان همدرد نیست
آنکه از دردیش روی زرد نیست	سرخ رویی می‌نبنند زردگون
گو زنت و زن حریف مرد نیست	گر تو مردی نفس را گردن بزن
جز خدا در هر دو عالم فرد نیست	من چسان گویم که فردم در جهان
کمتر از خورشید عالم گرد نیست	مجد دین در گرم رفتاری شوق

مرغ دل ما بود که آهنگِ قفس کرد	بلبل چو صبا گل به گریبان هوس کرد
سرگشته این بادیه آواز جرس کرد	ای رهرو امید بیندیش که ما را
در کشورِ ما شعله نگهبانی خس کرد	از داغ بود سوزِ دلِ اهلِ محبت

عنقریبست نفس در قفسم می‌پیچد	عرضه از بس بگلوی نفسم می‌پیچد
که زبان در دهن ملتسم می‌پیچد	همتم لب نگشاید به تمنای مراد
ورنه مقصود نه رخ از هوسم می‌پیچد	هوسم روی ز مقصود جهان پیچیده
می‌تراود از خیالم گفتگوی تازه ای	پر شدم بس کز خیال خوبروی تازه ای
آرزو هر لحظه دار و آرزوی تازه ای	التفات خاص او نازم که از بس عام شد

روز سیهم کاز دوصد شام کند	شب تیرگی از بخت بدم وام کند
صد مرگ بهره‌زه زندگی نام کند	با صد المم زمانه تهمت گر عیش

از مجد^۱ خلاف راستی عیب بود در راستیش نه شک و نه ریب بود
صدبار اگر منقلبش سازد دهر بی عیب چو برگردد و بی عیب بود

* * *

امجد که دلش میل نکویی دارد خواهد که همه تخم نکویی کارد
نسبت به همه همین گمان است او را کافر همه را به کیش خود پندارد

* * *

تمام این اشعار از کتاب حدائق نقل شده است. به این دلیل که جای دیگری برای پرداختن به حالات زندگی و نشر کلام میر مجدالدین در نظر گرفته نشده است لذا در این کتاب نیز این جا را به این اشعار اختصاص دادیم، زیرا ایشان در زمان حیات پدر، از دنیا رفت، لذا هر تذکره از زندگی ایشان، در واقع جزئی از زندگی جناب میر به حساب می آید. علاوه بر آن این اشعار در کتابی آمده است که فقط یک نسخه از آن وجود دارد. به همین خاطر باید منتشر شود تا از دستبرد حوادث محفوظ بماند.

◀ خصوصیات کلام

فرق عمده‌ای که در کلام جناب میر محمد مؤمن و فرزند ایشان میر مجدالدین وجود دارد این است که در کلام فرزند، آن پختگی و اتقان ذوقی که در کلام پدر دیده می‌شد، وجود ندارد. در مقابل، در کلام فرزند بی‌باکی در شخصیت و حال و هوای جوانی بسیار واضح است.

پیدا است که میر مجدالدین در زبان عربی تبحر داشته است و علاوه بر سروکار داشتن با کتابهای عربی، به زبان عربی شعر نیز می‌سرود. در اشعار منتخبی که در بالا آوردیم، نیز می‌توان مصرع‌های عربی و الفاظ عربی را مشاهده کرد.

علاوه بر این، او در زبان عربی قطعات تاریخی نیز نگاشته است. یکی از آن قطعات در

۱. در کتاب حدائق در دو جا تخلص میر مجد را «امجد» نوشته است، به نظر می‌رسد کاتب «ایمجد» را امجد نوشته است.

مورد تولد سلطان عبدالله قطب‌شاه می‌باشد که در کتاب *حدائق السلاطین* آمده است. مصنف این گونه نوشته است:

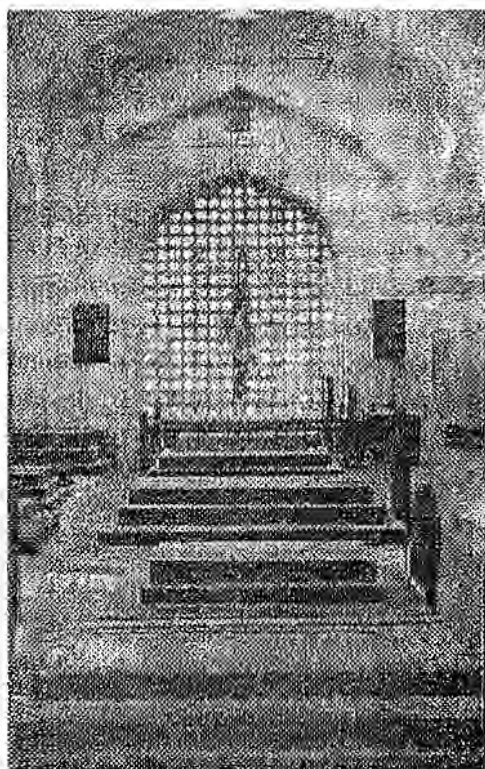
«جناب میر مجدالدین محمد ولد میر محمد مؤمن رحمه الله، این دو تاریخ در قطعه عربی و فارسی فرموده‌اند «قرة عين الانسان» اول فتح و ظفر آخر رنجم و الم است. و تاریخ فارسی را به طریق تعمیه ادا فرموده‌اند»^۱

◀ قبر مجدالدین

چون که فرزند در زمان حیات پدر رحلت کرد، جناب میر او را در وسط مقبره‌ای که بطرز مقابر ایران برای خود ساخته بود، دفن کرد. این گونه فرزند جوان مرگ شده جای پدر را گرفت و هنگامی که با فاصله چهل روز خود جناب میر نیز ارتحال نمود، ایشان را در گوشه‌ای از همین مقبره مسقف دفن کردند. ولی متأسفانه بر سنگ‌هایی که بر بالای سر این دو بزرگوار نصب شده‌اند نه نام صاحبان قبور و نه تاریخ فوت آنها درج شده است. که دلیل آن فقط این می‌تواند باشد که جناب میر فرصت آماده سازی کتیبه سنگ قبر فرزند را پیدا نکرده است. ولی جای تعجب است که پس از درگذشت آنها کسی دیگر نیز به این کار اقدام نکرده است.

◀ اشتغالات دیگر

جناب میر، علاوه بر تربیت و تدریس فرزند و شاگردان و تصنیف و تألیف و مطالعه، اوقات دیگر را به عبادت و اوراد و اعمال و کوشش برای رفاه خلق می‌گذراند. و اگر از امور سلطنتی فرصتی می‌یافت، به روستاهایی که در آنها مساجد و آب‌بند ساخته بود رفته در آنها ساکن می‌شد. ذکر این روستاها در قسمت سوم این کتاب گذشته است. در مورد مطالعه و سمعی که جناب میر از آن برخوردار بوده است، در بابی مجزا بنام «تصنیف و تألیف» خواهیم پرداخت.



مزار میر مجدالدین محمد که در مقبره جناب میر واقع شده است.

کارهای رفاهی عمومی، علاقه‌مندیه‌ای ایشان به بحث تسخیر اجنه و تعویذ و اعمال خاصه که از قبل به آنها دست یافته بود، قسمت اعظمی از زندگی جناب میر را بخود اختصاص می‌داده است. روایات متعددی وجود دارد که چگونه مردم از این قدرتهای باطنی جناب میر بهره‌مند شده‌اند. به علت آنکه این موضوع بحث گسترده‌ای است لذا در بابی مجزا به نام «تصرفات» به این مسئله پرداخته خواهد شد.

◀ درس و تدریس

از اهم اشتغالات غیر سلطنتی ایشان بحث درس و تدریس می‌باشد. ذکر شاگردان ایشان محمد شاه قاضی و محمد بن خاتون قبلا گذشته است. متأسفانه نام دیگر شاگردان و فیض

یافتگان را نتوانستیم به دست آوریم. البته از کتاب حدائق به دست می آید که اکثر طلاب و فضایی زمان ایشان در جلسات درس ایشان حاضر می شدند: حدائق اینگونه نوشته است: «جمعی از طلباء و فضایی آن عصر در مجلس درس افاده او حاضر شده مستفید می شدند»^۱

همچنین معلوم می شود که تا زمان وفات ایشان این سلسله دروس ادامه یافته است: «بهمان حال و منوال با وفور جاه و جلال بود تا زمانی که متقاضی اجل در رسید»^۲

◀ گوشه نشینی و عبادت

از تاریخ گلزار آصفیه به دست می آید که جناب میر، پس از جلوس سلطان محمد قطب شاه بر تخت سلطنت، اکثر اوقات خود را در تنهایی و عبادت صرف می کرد. پس از ذکر قصائدی که جناب میر به مناسبت جلوس سلطان محمد سروده بود، می نویسد:

«در طهارت و تقدس و عبادت الهی معه تهجدگزاری و نماز اشراق و دیگر عبادات و اوراد و ادعیات شاقه شبانه روز مشغول با وجود شواغل دنیاداری سر مو تکاهل و تساهل نمی نمود. و مشهورتر است که آنجناب بعد جلوس و انتظام امور سلطنت پادشاه ممدوح تا عهد سلطنت سلطان عبدالله قطب شاه در عالم انزوا بمبادت الهی مصروف بوده، ایام موعود پیاپی رسانید و متوجه معاملات دنیوی نگردید»^۳

قسمت اول این کلام صحیح است؛ ولی آنچه در مورد خانه نشینی مطلق و عدم توجه به امور دنیوی ایشان در پایان عمر نوشته است، زیاد با واقعیت هماهنگ نیست زیرا جناب میر تا پایان عمر اشتغال به امور پیشوایی داشته است. فقط چند ماه قبل از درگذشتش حسین شیرازی را به عنوان اتالیق (مریی) شاهزاده عبدالله تعیین کرده بود. البته این صحیح است که

۱. حدائق السلاطین، صفحه ۱۸۷

۲. حدائق السلاطین، صفحه ۱۸۸

۳. گلزار آصفیه، صفحه ۶۰۸

ایشان در این سن نسبت به امور دینی بیشتر از امور دنیوی توجه داشته است. ولی این سخن صحیح نمی‌باشد که ایشان اصلاً به امور دنیوی توجه نداشت.

◀ بیماری

در مورد بیماری و مرض الموت به مرگ جناب میر، کتابهای قدیمی کاملاً ساکت هستند. البته عبدالجبارخان صوفی در محبوب‌الزمن نوشته است:

«جناب میر بعارضه تب سرسام^۱ در سنه ۱۰۳۴، از عالم خاک به عالم پاک

رحلت نمود»^۲

معلوم نشده است که صاحب محبوب‌الزمن از کجا به این عارضه جناب میر پی برده است. در کلام فوق، او به سال ارتحال نیز اشاره کرده است، ولی ماده تاریخ درج نشده است. برای تحقیق بیشتر در این مورد وقتی مؤلف کتاب حاضر به تواریخ متعدد رجوع کرد، یک حالت متشتت در تمام آنها مشاهده نمود.

◀ تاریخ وفات

جناب مولوی سید علی اصغر بلگرامی در مآثر دکن در ذکر قبرستان میر مؤمن، سنه وفات را ۱۰۳۵ نوشته است و ماه را ذکر نکرده است.^۳

عبدالجبارخان صوفی، در محبوب‌الزمن، قسمت دوم، در صفحه ۹۹۵ سنه وفات را ۱۰۳۳ نوشته است.

- تاریخ گلزار آصفیه، جناب میر را تا زمان سلطنت عبدالله قطب‌شاه زنده نشان می‌دهد.^۴

- در تاریخ حدیقه العالم، با ارجاع به حدیقه السلاطین، می‌گوید جناب میر در اواخر عهد سلطان محمد فوت کرده است.^۵ و در خود حدیقه السلاطین این گونه می‌خوانیم:

۱. نوعی بیماری که در آن سر انسان ورم می‌کند. (فیروزاللغات - اردو)

۲. محبوب‌الزمن، قسمت دوم، صفحه ۹۹۵

۳. ن.ک. مآثر دکن، صفحه ۳۲

۴. ن.ک. گلزار آصفیه، صفحات ۶۱۵ و ۶۰۸

۵. ن.ک. حدیقه العالم، مقاله اول، صفحه ۳۰۳

«در اواخر زمانه خاقان علیین مکان، نواب علامی فهامی میر

محمد مؤمن.... برحمت ایزدی پیوست...»^۱

به هر حال این مسلم است که جناب میر قبل از سلطان محمد قطب شاه یعنی قبل از ۱۳ جمادی الاول سال ۱۰۳۵ فوت نموده است. ولی باید دید که کتب تاریخی، ایشان را تا چه زمانی زنده نشان داده‌اند؟

در تاریخ عالم آرای عباسی نوشته شده است:

«و اکنون که این صحیفه تسوید می‌یابد و سنه هجری بخمس عشرين و

الف رسیده در قید حیات است»^۲

مؤلف حدیقه السلاطین، نظام الدین احمد، از معتقدین خاص جناب میر و مورد عنایت و لطف شاگرد ایشان یعنی علامه شیخ محمد ابن خاتون بوده است و آنچنانکه سابقاً در همین کتاب اشاره شد، او کتابش را به سفارش وی نوشته است. لذا بیان او بیشتر از دیگران می‌تواند مستند باشد؛ زیرا او در هنگام وفات جناب میر در حیدرآباد حضور داشته است. و تاریخ او در نزدیک‌ترین زمان به جناب میر نوشته شده است. از کلام او این گونه بر می‌آید که وقتی عبدالله قطب شاه به سن هشت سالگی رسید، (یعنی در سال ۱۰۳۱) میرزا شریف، درگذشت و سلطان به سفارش جناب میر به جای میرزا شریف، خواجه مظفر علی را به جای وی انتخاب کرد.^۳

سپس در صفحه ۱۰ و ۱۱ حدیقه السلاطین نوشته است که خواجه مظفر علی هنگامی فوت کرد که شاهزاده عبدالله به ده سالگی رسیده بود. این به این معنی است که مظفر علی پس از سال ۱۰۳۳ رحلت کرده است و پس از فوت او نیز هنوز جناب میر مؤمن زنده بوده است. زیرا در ادامه مصنف درباره تاجگذاری سلطان عبدالله این چنین می‌نویسد:

۱. همان، صفحه ۲۸

۲. عالم آرای عباسی، چاپ ایران، صفحه ۱۵۹

۳. ن.ک. حدیقه السلاطین، صفحه ۹ و عین عبارت قبلاً در همین کتاب آمده است.

«میر محمد رضای استرآبادی را... بعد از خواجه مظفر علی منصب

دبیری به توجه نواب علامی مرتضای ممالک اسلام مرحمت کرده بودند»^۱

گویا پس از وفات مظفر علی (یعنی شوال ۱۰۳۳)، سلطان محمد، میر محمد رضا را با رضایت جناب میر برگزیده باشد.

از طرفی سالگرد ایشان (عُزُس) در ماه شعبان برگزار می‌شود و این نیز تعیین زمان ارتحال را دشوارتر می‌نماید. اگر قبول کنیم که ایشان در همین ماه شعبان فوت شده باشد. پس باید توجه داشته باشیم که ما بین شوال سال ۱۰۳۳ (تاریخ فوت خواجه مظفر علی) و جمادی‌الاول سال ۱۰۳۵ فقط یک ماه شعبان قرار می‌گیرد یعنی شعبان سال ۱۰۳۴.

برای این تاریخ یعنی شعبان سال ۱۰۳۴ یک شاهد دیگر نیز وجود دارد. علامه شیخ ابن خاتون در مرگ جناب میر مرثیه‌ای نوشت که یکی از اشعار عربی آن را عبدالجبارخان صوفی در محبوب‌الزمن آورده است. همچنین شعری فارسی را که او تاریخ وفات را در آن آورده است نیز آورده است. ولی نمی‌دانیم به علت اشتباه در کتابت یا سهو مؤلف، مصرع دوم شعری که تاریخ در آن آورده شده بود، اشتباه نقل شده است. و در زیر آن نیز سال ۱۰۳۳ چاپ شده است. شعر این است:

تساربخ رفتنش طلبیدم ز عاملی گفتا به جو ز رفتن عیسی به آسمان

ولی از «رفتن عیسی به آسمان» سال ۱۰۳۴ به دست می‌آید. در واقع مصرع دوم این شعر این گونه بوده است: «گفتا به جو ز رفتن عیسی به آسمان»

در *حدائق السلاطین*^۲ همین گونه آمده است و در نقل عبارت عربی، این عبارت را آورده است: «و زبان حال آن ماه و سال به این بیت ناطق گشته:

معنی و اعظم مفقود فجعت به من لا نظیر له فی الناس یخلفه»

ذکر این نکته نیز ضروری است که خود علی بن طیفور تاریخ وفات جناب میر را با این کلمات ذکر می‌کند:

۱. حدیقة السلاطین، صفحه ۲۸

۲. حدایق، برگ ۱۸۸

«در آخر روز دوشنبه دوم شهر جمادی الاول سنه هزار و سی و چهار

دعوت حق را لیبیک اجابت گفته متوجه روضه رضوان گردید»^۱

از این معلوم می شود که جناب میر در پایان روز دوشنبه به تاریخ دوم جمادی الاول سنه ۱۰۳۴ رحلت کرده است. و به نظر، همین تاریخ صحیح می آید. بعداً وقتی که مردم، تاریخ صحیح را فراموش کردند، سالگرد جناب میر را در ماه شعبان برگزار می کنند. غلام علی آزاد بلگرامی در ید بیضاء می نویسد: «در سنه اربع و ثلثین و الف راه عدم پیموده»^۲

خلاصه اینکه بنابر شواهد مختلف با اطمینان می توان گفت که جناب میر در سال ۱۰۳۴، فوت کرده است. البته نسبت به ماه و روز به جز حدائق السلاطین شاهد دیگری پیدا نکردیم.

◀ تجهیز و تدفین

ذکر تجهیز و تدفین جناب میر در هیچ کتابی، بجز محبوب الزمن دیده نشد. در محبوب الزمن نوشته است:

«حسب نصیحت جناب میر مرحوم، در دایره (قبرستان خود جناب میر) دفن گردید. بازماندگان می خواستند، جسد ایشان را به کربلا بفرستند. ولی با نصیحت دیگران از این کار صرف نظر کردند. جناب میر این قبرستان را به قطعه ای روحانی از کربلا مبدل نموده بود، لذا وصیت به دفن در همانجا نموده بود»^۳

متأسفانه صاحب محبوب الزمن مأخذ این قول را نیز ننوشت است. وصیت جناب میر مبنی بر دفن در این قبرستان صحیح و به جا به نظر می رسد، ولی آنچه از خواسته بازماندگان نوشته است صحیح نمی باشد. زیرا با وجود این قبرستان، کسی اصلاً نمی توانست تصور کند

۱. همان

۲. نسخه خطی کتابخانه ی نواب سالار جنگ بهادر، صفحه ۲۷۶

۳. صفحه ۹۹۶

که جسد صاحب آن قبرستان به کربلای معلی فرستاده شود در حالی که جناب میر با آوردن خاک کربلا و وقف نمودن آن بر این قبرستان، آنرا به بهترین مکان تبدیل کرده بود. دوم آنکه در خانواده میر، غیر از چند کودک خردسال کسی نمانده بود. کما اینکه بعداً این مسئله را در ذیل عنوان مستقلی ذکر خواهیم کرد. پس این گونه خواسته از ذهن این کودکان چگونه می توانسته بر خاسته باشد.

◀ قبر و حصار دور آن

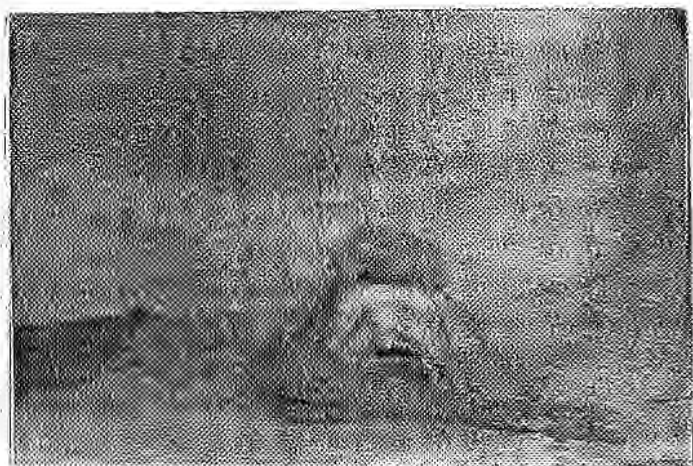
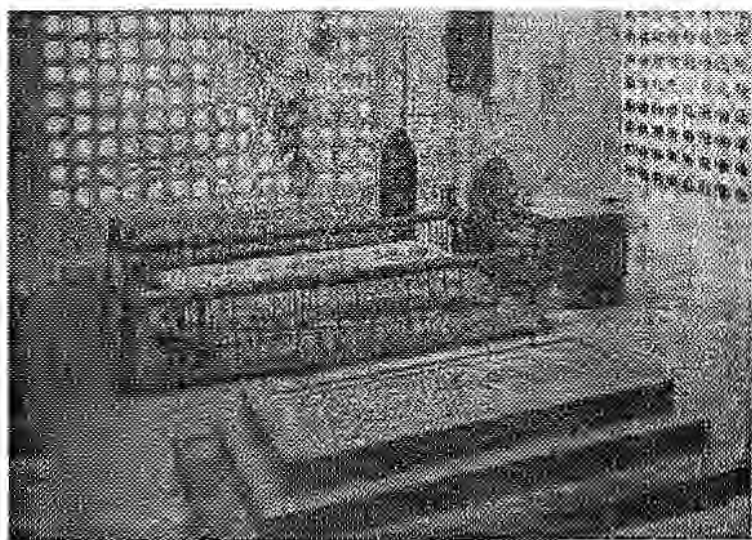
در حالی که واقعیت، این است که قبلاً به سفارش جناب میر برای او یک حصار نرده‌ای چهارگوش یا گنبدی آماده شده بود و تنها فرزند خود میر مجدالدین را در همان دفن کرده بود، در این رابطه محبوب‌الزمن می نویسد:

«از طرف سلطان، بر قبر جناب میر گنبد پخته کوچکی ساخته شد، که تا کنون موجود است. کتیبه هایی از آیات قرآنی و ادعیه مأثوره بر آن دیده می شود. قبر از سنگ سیاه صافی ساخته شده است»^۱

جمله اخیر این قول کاملاً صحیح می باشد، ولی این حرف که پس از جناب میر، سلطان بر آن گنبدی ساخته باشد صحیح به نظر نمی رسد. زیرا جناب میر در زمان حیات خود آنرا ساخته بود و فرزند خود را در قسمت وسط آن دفن کرده بود. اگر سلطان پس از وفات جناب میر، این کار را کرده بود، باید قبر جناب میر در وسط واقع می شد.

هیچ کتیبه‌ای از آیات قرآنی و یا ادعیه مأثوره در این بقعه دیده نمی شود و نه اثری که از دیدن آن بتوان گفت قبلاً کتیبه‌ای در آنجا وجود داشته است. پیدا است که صاحب محبوب‌الزمن اصلاً مقبره جناب میر را زیارت نکرده است.

صرف نظر از گنبد، حتی بر سنگ مزار جناب میر و یا هیچ سنگ دیگری نوشته‌ای وجود ندارد. البته بر قسمت بالای یک قبر کوچک کتیبه‌ای وجود دارد که ذکر آن در صفحای بعدی خواهد آمد.



بالا: مزار جناب میر محمد مؤمن

پایین: مگس‌پران جناب میر که از چوب صندل ساخته شده است و اکنون نیز پیش
اولاد ایشان محفوظ است.

مقبره‌ای که جناب میر در آن دفن شده است، دارای شانزده قبر می‌باشد. که همه آنها از سنگ صاف سیاه رنگی ساخته شده‌اند. قبر خود جناب میر در قسمت غربی این مقبره مسقف قرار گرفته است که در اطراف آن یک حفاظ چوبی قرار دارد. پوششی پارچه‌ای نیز بر این قبر کشیده شده است. و زائرین همیشه گل نثار آن می‌کنند^۱ جلوتر از آن، قبری در کنار دیوار قرار دارد که آخرین قبر در این ردیف می‌باشد و مشهور آن است که کتابخانه‌ی جناب میر در آن مدفون می‌باشد. ولی این سخن، صحیح به نظر نمی‌رسد. شاید در این قبر، همسر جناب میر مدفون شده باشد. معلوم نیست چرا قول دفن کردن کتابخانه مشهور شده است. اگر این سخن صحیح باشد؛ تنها دلیلی که می‌توان برای این کار در نظر گرفت این است که چونکه جناب میر، تمام اعمال (مربوط به علوم غریبه) و اوراد و وظائف را در این کتابها نوشته بود، لذا وصیت کرده است که آنها را دفن کنند. البته این فقط یک حدس است و با اطمینان نمی‌توان چیزی گفت.

ما بین قبر جناب میر و مجدالدین، قبر یک خانم قرار دارد که ممکن است قبر همسر مجدالدین باشد. در قسمت بالای قبر مجدالدین دو قبر قرار دارند که بر یکی از آنها کتیبه نیز وجود دارد؛ ولی گمان می‌رود این کتیبه مربوط به قبری خارج از این مقبره می‌باشد. و بعدها کسی آن را به داخل آورده و آنجا قرار داده است. به هر حال عبارت آن بطور واضح خوانا نیست. فقط این الفاظ را می‌توان تشخیص داد:

میر سید حسین علی از دهر چون بخلد برین اجل بان (؟) شد

گفت تاریخ فوت او هاتف سن قبرش میر صاحب شد (؟)

به علت اینکه در کل مقبره جناب میر فقط همین یک کتیبه دیده شده است، لذا آنرا در این جا آوردیم. ولی هیچ اطلاع خاصی از آن به دست نمی‌آید. برای نظافت و جارو کردن مقبره جناب میر، مولوی میر عباس علی، (سجاده نشین فعلی) افرادی را به این کار مأمور ساخته است و خود او نیز حد اقل هفته‌ای دو یا سه مرتبه در آنجا حضور می‌یابد.

۱. در این مورد، در باب تصرفات جناب میر بیشتر سخن خواهیم گفت.

◀ مراسم عُرُس^۱ (سالگرد)

سالگرد جناب میر هر سال در ماه شعبان برگزار می‌شود. در روز بیست و دوم، صندل^۲ آورده می‌شود، و در روز بیست و هفتم چراغانی می‌شود. در هر دو روز عده کثیری از معتقدین به جناب میر جمع می‌شوند.

این مراسم به اهتمام وزارت امور دینی صرف‌خاص^۳ برگزار می‌شود. صندل از پنجه‌شاه آورده می‌شود که صاحب سجاده و دیگر ارادتمندان، آن را همراهی می‌کنند. برای مخارج این مراسم از طرف دولت، سالانه ۶۶۵ روپیه و برای عود و گل، ماهانه ۵۰ روپیه (یک آنه و سه پایي) پرداخت می‌شود. به نظر می‌رسد تا حدود شصت هفتاد سال قبل، هیچ مبلغی از طرف دولت برای این مراسم تخصیص نیافته بود. خواجه غلام حسین خان در سال ۱۲۶۰ یعنی حدوداً صد سال قبل، این گونه نوشته بود:

«عرس شریف آن حضرت در آخرماه شعبان (برگزار) می‌شود. هیچ از

معاش و یومیه و زمین و غیره بالکل نیست»^۴

از اقرارنامه‌ای که تقریباً به نیم قرن قبل از این تاریخ متعلق است، به دست می‌آید که فکر برگزاری مراسم و چراغان کردن مقبره در همان زمان به وجود آمده است. متولی مسجد و کاروان سرای سیدآباد، جناب سید حسین بن سید جلال به نواده جناب میر، میر محمد حسین فرزند میر سید محمد بن میر محمد شفیع قول داده بود که سالانه پنج روپیه برای مخارج مراسم عُرُس پردازد. ذکر این اقرارنامه قبلاً در همین کتاب آمده است. سید حسین در آن می‌نویسد:

۱. «عرس» دقیقاً به معنی سالروز وفات نمی‌باشد، بلکه مراسم سالانه‌ای است که البته به بهانه سالروز وفات برگزار می‌شود، ولی ممکن است برخی از برنامه‌های آن در حالات عادی شاد به نظر آید. مانند محافل موسیقی قوالی که در عرس اولیاء و صوفیان شبه قاره برگزار می‌شود. (مترجم)

۲. نوعی چوب که بوی خوشی دارد و بر دو نوع است: سفید و سرخ. و آوردن «صندل» نیز نوعی دیگر از مراسم است که مخصوص قبور اولیاء می‌باشد. (مترجم)

۳. نام منطقه‌ای است. (مترجم)

۴. گلزار آصفیه، صفحه ۶۱۹

«راضی شدم که سال به سال در ماه شعبان، پنج روپیه برای چراغان عرس و فاتحه سالیانه می‌داده باشم. بعد من قائم مقام من سال به سال می‌داده باشند».

این نوشته مربوط به اول جمادی‌الاول سال ۱۱۸۷ می‌باشد و به نظر می‌آید که پس از وی، اولاد و یا جانشینان سید حسین به آن عمل نکرده‌اند. هفتاد و سه سال پس از آن غلام حسین در گلزار آصفیه می‌نویسد که هیچ درآمدی برای برگزاری مراسم عرس وجود ندارد.

۲۷ سال قبل از این اقرارنامه، از محضری^۱ که میرسید محمد ابن میر محمد شفیع آن را نگاشته است، به دست می‌آید که در آن زمان اولاد جناب میر توانایی برگزاری این مراسم را نداشته‌اند. این محضر در ماه رمضان سال ۱۱۶۰ نوشته شده است. در آن چنین آمده است که: «و طعام سالیانه بزرگان ممکن نمی‌شود که بکنم»

از این جریانات می‌توانیم پی ببریم که اولاد جناب میر پس از خودش چگونه با روزهای فلاکت و تباهی روبرو گردیده‌اند که حتی توانایی برگزاری مراسم سالانه عرس و فاتحه برای جناب میر را نداشته‌اند. تا نیم قرن پس از زوال سلطنت قطب‌شاهی یعنی سال ۱۱۰۰ آنان به اوضاع و احوالی مبتلا بودند که شاید اصلاً فکر برگزاری این مراسم نیز به سرشان خطور نمی‌کرده است. شاید به همین دلیل در عهد آصفی وقتی اوضاع کمی بهتر شد و خواستند که مراسم سالگرد برگزار کنند، افراد دو نسل پس از آن اصل تاریخ وفات را از یاد برده بودند. لذا تصمیم گرفتند که در ماه شعبان این مراسم را برگزار کنند چون که عموماً در اینجا این ماه به عنوان ماه اموات مشهور است.

معلوم می‌شود که در زمان نواب مختارالملک، یک هزار روپیه برای برگزاری مراسم سالگرد اختصاص یافته بود. این مبلغ تا زمان پدر بزرگ سجاده نشین کنونی یعنی امیر عباس علی پرداخت می‌شده است اما معلوم نیست چرا پس از او این مبلغ کمتر شده است.

۱. ذکر این محضر و اقتباساتی از آن قبلاً آورده شده است.

بخشی ششم تصنیفات و تألیفات

تصانیف و تألیفات جناب میر را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد: ۱. نثر، ۲. نظم. و شکی نیست که در هر دو زمینه نظم و نثر، جناب میر در دنیای علم و ادب از مقام خاصی برخوردار بوده است. ولی بسیار عجیب است که باوجود اینکه سه چهارم از عمر خویش یعنی ۴۵ سال را در دکن به‌سر برده، ولی به زبان اردو چیزی ننوشته است. البته از رساله مقداریه می‌توان حدس زد که ایشان اردو می‌دانسته است. ولی در هیچ کتاب تاریخی یا تذکره‌ای هیچ تصنیف و یا تألیفی از ایشان به زبان اردو و یا حتی هیچ‌گونه ارتباط ایشان با زبان اردو دیده نمی‌شود. جای حیرت فراوانی وجود دارد که که زمان سلطان محمد قلی قطب‌شاه که به زمان طلایی و شکوفایی زبان اردو شهرت دارد، نتوانست ایشان را تحت تأثیر قرار دهد. دلیل آن فقط این می‌تواند باشد که ایشان از مقام رفیع و بلندی برخوردار بوده است که برای خوشحالی سلطان مجبور نبوده است حتماً به اردو بنویسد و همین علم و فضل و قداست از جنبه‌های تابناک شخصیت ایشان بوده است؛ لذا هیچ‌گاه سعی نکرد، از راههای دیگر برای نزدیک شدن به سلطان اقدام کند.

◀ نثر فارسی

ایشان سخن پرداز بسیار ماهری در زبان فارسی بوده است. شاهد آن نوشته‌های ایشان می‌باشد که در صفحات گذشته همین کتاب ذکر شده است. یکی از آنها نامه ایشان به شاه عباس صفوی، شاه ایران است و دیگری، دیباچه ایشان بر کتاب کثیر المیامین. متأسفانه نامه و یا نمونه‌های دیگری از نوشته‌های ایشان را در جایی ندیدیم. البته اشاره‌هایی به دو تصنیف ایشان یافت می‌شود. رساله مقداریه و کتاب الرجعة. در ذیل به اختصار درباره این دو کتاب مطالبی آورده می‌شود.

◀ رساله مقداریه

این کتاب را جناب میر بنا بر درخواست سلطان محمد قطب‌شاه به رشته تحریر در آورده بود. به نظر می‌رسد، سلطان بنا بر نیاز قانونی و وجود اختلاف ما بین کسانی که در امور اوزان شرعی و طبی مهارت دارند، از جناب میر خواسته است کتاب محققانه‌ای را بنویسد که فصل الخطاب به حساب آید. خود جناب میر این گونه می‌نویسد:

«چون قدر و مقدار بعضی وزنها و پیمان‌ها^۱ دانستی است و به جهت رعایت بعضی امور شرعیه و بعضی اعمال طبیه دانستن آنها واجب و ضروری است بنابراین درین باب چند کلمه که مناسب حال و مقتضای ضیق مجال باشد مرقوم و معروض می‌گردد و به حکم اشارت واجب‌الاطاعة اعلی حضرت اشرف اقدس»^۲

جناب میر پس از بیان موضوع، سبب تألیف و مدح سلطان، ترتیب فصول کتاب را ذکر کرده است. این کتاب مشتمل بر مقدمه، فصل و خاتمه می‌باشد.

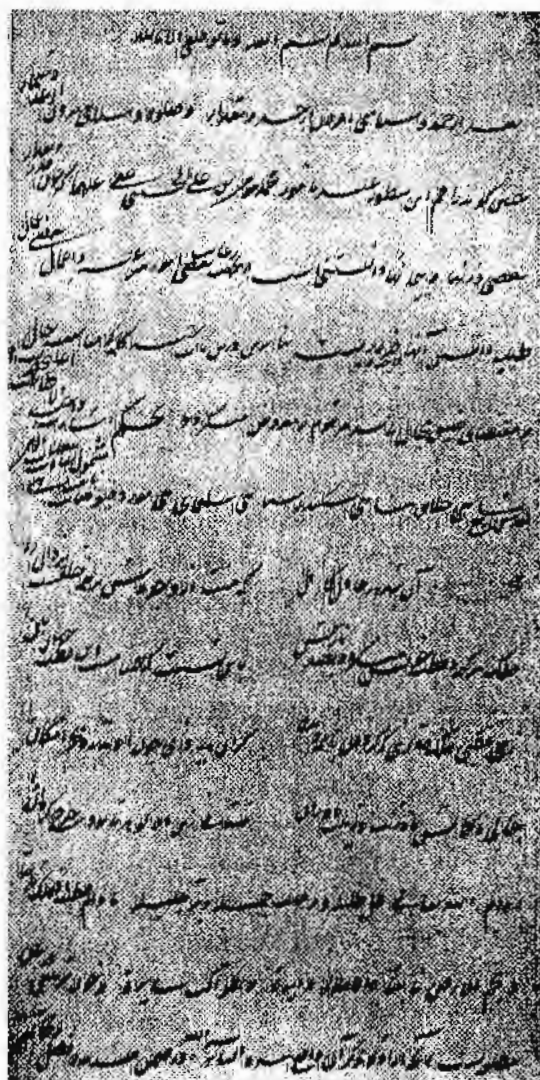
◀ مقدمه

در مقدمه درباره موضوع، مطالب کلی بیان فرموده است و نوشته است که اوزانی را که

۱. پیمانها

۲. عبارت مفصل آن قبلاً آمده است.

بیشتر مورد نیاز است، اصل قرار داده شده و اوزان دیگر را در ضمن این اوزان بیان خواهد کرد. پس از آن مآخذ خود را ذکر کرده است که هر آنچه را من نوشته‌ام، از کتاب‌های معتبر لغت، فقه و طب اخذ شده است.



عکسی از دست‌نوشته جناب میر

◀ مأخذ

ایشان می‌گویند:

«آنچه مذکور می‌شود همه از کتب معتبره لغت و فقه و طب مانند صحاح جوهری، قاموس فیروزآبادی، و مهذب الاسماء، و بعضی از تصانیف علامه زمان شیخ جمال الدین مطهر حلّی، و شیخ الفقهاء المناخرین شیخ شهید عاملی، و از قانون رئیس الحکما شیخ ابو علی، و ذخیره سید اسماعیل جرجانی، و جوامع الادویه عمدة المطیبین المجلبین بدرالدین الزنجانی و غیر ذالک»

علاوه بر این لیست طولانی، نام کتابهای متعدد دیگری نیز در این رساله مشاهده می‌شود. دو چیز به دست می‌آید، اول آنکه حوزه مطالعاتی جناب میر چقدر وسیع بوده است و دوم آنکه در آن زمان کدام یک از کتابها در زمینه لغت، فقه و طب معتبر دانسته می‌شده است. اگر برای تألیف یک کتاب تخصصی ایشان از این همه کتاب کمک گرفته باشد پس مطالعه عمومی ایشان چقدر زیاد باید باشد.

◀ فصل

جناب میر پس از مقدمه، فصل را آغاز کرده است. این فصل به دوازده بخش تقسیم شده است. در هر قسمت هر وزنی را با تمام جزئیات و تحقیق کامل ارائه کرده است و همراه آن، اوزان نزدیک و غیر مهم را نیز آورده است. فهرست اوزانی را که جناب میر، اصل قرار داده است و درباره آنها به تحقیق پرداخته است، حسب ذیل می‌باشد:

۱. حبه مساوی با یک جو
۲. طسوج یا تسو مساوی با دو جو
۳. قیراط مساوی با چهار جو
۴. دانق یا دانگ مساوی با هشت جو
۵. درهم یا درم مساوی با چهل و هشت جو
۶. مثقال مساوی با شصت و هشت جو

۷. استار مساوی با چهار و نیم مثقال

۸. اوقیه یا وقیه مساوی با هفت مثقال

۹. رطل مساوی با دوازده اوقیه

۱۰. من مساوی با دو رطل

۱۱. کیلجه مساوی با دو من

۱۲. مکو یا مکوک مساوی با سه کیلجه

جناب میر در مورد هر وزن علاوه بر اطلاعاتی که از کتب مختلف به دست آورده بود، به ذکر تجربه‌ها و مشاهدات شخصی نیز پرداخته است، و اوزان یا اسماء اوزانی را که مخصوص دکن بوده است نیز ذکر کرده و درباره آنها توضیح داده است تا این کتاب برای شخص سلطان و اهالی دکن نیز مفید فائده باشد.

بطور مثال ما عبارات جناب میر را درباره دو وزن از آن اوزان بعینه می‌آوریم تا معلوم شود ایشان با چه زحمتی این تحقیق را انجام داده و رساله را نگاشته است. ابتدا عبارات ایشان درباره وزن کوچک‌تر را می‌آوریم:

◀ قیراط

«آن مقدار چهار جو است. چنانچه در قانون شیخ و ذخیره خوارزم شاهی ذکر شد و در صحاح و قاموس نیز مذکور است. پس «جو» ربع قیراط یعنی چهار یک او باشد و «تسو» نصف او و به نسبت او به باقی اوزان از ملاحظه باقی معلوم خواهد شد. و قیراط بیست و یک مثقال است یعنی یک حصه از بیست حصه مثقال نیز مذکور ساخته‌اند. چنانچه از قاموس ظاهر می‌شود. و فقها در باب زکوة باین معنی استعمال نموده‌اند. چنانچه در خاتمه انشاء الله تعالی بتوضیح معنی او اشاره شود. بنابراین از چهار جو کمتر است بلکه سه جو و سه حصه از هفت حصه یک جو خواهد شد. چنانکه بعضی از فقهای معتبرین بیان نموده‌اند. و از کلام صاحب جوامع ادویه چنان ظاهر است که

نزد اطبا، قیراط به همان معنی اول است. پس چهار جو باشد. و در کتب ایشان باین عبارت آورده‌اند که قیراط چهار جو است. و در بعضی از کتب طب خرنوب نیز در اوزان بعضی از داروها مذکور می‌گردد. و خرنوب شامی را در جوامع الادویه و در ذخیره و غیرها یک قیراط گفته‌اند. و گنگچی که در بعضی بلاد دکن بلکه در کل بلاد هند نزد زرگران و بعضی دیگر مستعمل است، مقدار آن از تسو قدری بیشتر و از قیراط کمتر ظاهر شده تقریباً سه جو و نیم میانه نزدیک خواهد بود»

در مورد یکی از اوزان مشهور یعنی «درهم»، تحقیقات جناب میر را می‌آوریم.

◀ درهم

درم نیز گویند. و آن مقدار چهل و هشت حبه است که چهل و هشت جو میانه باشد. چنانکه در صحاح و قاموس و دیگر کتب معتبره مذکور است، حضرت شیخ جمال الدین مطهر در قواعد فرموده که درم به چند وزن مختلف بوده. در اسلام بر این وجه قرار گرفته که هر یک درهم شش دانگ باشد که هر یک دانگی هشت جو میانه است و اختلاف و قراردادی که شیخ اشاره فرموده بیان آن در بعضی از کتب معتبره بر این وجه ظاهر شده که زمان جاهلیت که زمان پیشتر از زمن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و متصل به آن بود. در آن زمان چند قسم درهم بوده از آن جمله یک قسم درهم طبری می‌گفته‌اند به جهت نسبت او به طبریه که بعضی از بلاد شام است. و این قسم درهم سبک بوده. چنانکه هر درهمی چهار دانگ بوده است که سی و دو جو باشد. و یک قسم دیگر درهم سنگین بوده، چنانچه درهمی از آن هشت دانگ بوده است و این درهم را عبدی می‌گفته‌اند و بغلی نیز که در بعض احکام شرعیه ذکر نموده‌اند، عبارت ازین درهم هشت دانگ است. بعد از آن درهم سبک و سنگین را با هم جمع نموده‌اند و وزن هر دو را برابر داشته‌اند که شش دانگ باشد.

و نوع دیگر به نظر رسیده اما چون مقام، مقتضی تفصیل زیاده نیست، ترک نمودیم. و از کتب، ظاهر نشده که بعد از قرار درهم بوجهی که مذکور گردید و استعمال درهم در میان علمای لغت و شرع و طب اختلافی باشد. پس درهم طبی و شرعی هر دو در وزن، موافق است و از صحاح و قاموس نقل شده. پس حبه یک بخش باشد از چهل و هشت درهم. و تسوج یک بخش از جمله بیست و چهار بخش او و قیراط یک بخش باشد از جمله دوازده بخش او و دانگ یک بخش از جمله شش بخش او و نسبت درهم باوزان دیگر که مذکور می‌گردد. انشاء الله تعالی معلوم خواهد شد.

و باقلای یونانی نیز در ضمن بعضی از اوزان در کتب طب مذکور شده در جوامع الادویه و ذخیره وزن آنرا بیست و چهار جو بیان نموده‌اند که نصف درهم باشد.

و باقلای مصری را در جوامع چهل و هشت جو گفته که برابر درهم باشد. و باقلای اسکندریه را نه قیراط گفته‌اند که سی و شش جو باشد.

به همین ترتیب درباره اوزان دوازده گانه نوشته است. مخصوصاً درباره «مَن» اطلاعات بسیار مفیدی را برشته تحریر در آورده است. و اختلاف موجود در امکنه مختلف در مورد مَن را به تفصیل ذکر فرموده است. متأسفانه به علت طولانی بودن این بیانات نمی‌توانیم تمام آنها را در اینجا بیاوریم.

◀ خاتمه کتاب

پس از فصل، خاتمه را نگاشته است. و آنرا به سه قسمت تقسیم نموده است. در قسمت نخست پنج وزن سنگی را به تفصیل نوشته است. آنرا پنج وزن گفته‌اند که وزن اول از آنها مساوی با یک درم می‌باشد و اوزان ما بقی این گونه است: ۲. سه درم ۳. نه درم ۴. بیست و هفت درم ۵. شصت درم.

در قسمت دوم از خاتمه، مفصلاً میل، فرسخ و برید را بیان فرموده است. و در قسمت سوم، اطلاعات عمومی در مورد وزن و مساحت را نوشته است. به علت اینکه در اکثر

کتابها از میل و فرسخ و برید استفاده می‌شود؛ در اینجا تحقیقات جناب میر را در این مورد می‌آوریم:

◀ میل، فرسخ و برید

«در میان میل و فرسخ و برید که در بیان قدر مسافت راه‌ها مذکور می‌گردد و دانستن مذکورات از جمله اموری است که بجهت احکام شرعیه گاهی ضرور است. میل، کمتر از فرسخ و برید است. پیش اهل لغت عرب آن قدر مسافت است که در زمین در نظر کسی که در دیدن او قصوری نباشد و بسیار تیزبین نباشد تا به آن‌جا تواند رسید. در صحاح و قاموس و مغرب اللغة و در بعضی از کتب فقه به آنجا، بر این وجه مذکور ساخته‌اند و شیخ زین الدین در شرح شرائع ذکر کرده که در دیدن مذکور پیاده را از سواره فرق توان نمود. و در بعضی از جای‌ها از برای ابتدا و انتها علامتی گاهی مقرر می‌داشته‌اند، بشکل مخروطی و این قدر مخصوص است بر زمینی که هموار باشد. بنابراین قدر مسافت مزبور را در زمین هموار ملاحظه باید نمود. و بحساب ذراع نیز بیان نموده‌اند تا در زمین هموار و ناهموار ملاحظه توان نمود.

و میلی که بحساب ذراع، مشخص شود آن را میل هاشمی گویند و آن مقدار چهار هزار ذراع است و سبب نسبت او به هاشم در کتاب مغرب اللغة و بعضی از کتب فقه بیان نموده‌اند که میل را بحساب ذراع ملاحظه نمودن و چهار هزار ذراع مقرر داشتن، از فرزندان هاشم که جد حضرت پیغمبر است واقع شده و ذراع که در بیان میل، مذکور شد عبارت از ابتدای ساعد است که آن را بزبان عربی مرفق گویند تا سر انگشتان و چون «گز» را در قدیم همین مقدار مقرر داشته بودند، ذراع را بمعنی گز استعمال نموده‌اند چنانچه مشهور است. و تعیین ذراع در کتاب مغرب اللغة و فقها نیز بر این وجه واقع شده که مقدار شش قبضه است. یعنی شش مشت که انگشتان غیر انگشت شصت

باشد با یکدیگر متصل ساخته به آن ملاحظه نمایند و این مجموع بقدر بیست و چهار انگشت خواهد شد که از جانب پهنای یکدیگر گذارند و شیخ جمال الدین مطهر رحمة الله در قواعد، بیان نموده و پهنای هر انگشت نیز در کلام فقها به واسطه زیادتى ضبط، بیان شده که پهنای هر انگشتی مقدار هشت جو است که از جانب پهنای میانه آنها را به یکدیگر متصل سازند و بعضی شش جو گفته‌اند و در شرح لمعه مذکور است که پهنای هر جو بقدر هفت موئی است از اسپان یابو. فرسخ که بقارسی فرسنگ گویند بحساب میل سه مایل است چنانکه دوازده هزار گز باشد به گزی که مقدار آن بیان شد. صاحب قاموس گفته یک فرسخ سه میل هاشمی است یا دوازده هزار ذراع لیکن از فقهای امامیه رضوان الله تعالی علیهم چنان به نظر رسیده که ده هزار ذراع است و در قواعد و شرایع و بعضی دیگر از کتب متداوله براین وجه است که هر فرسخی سه میل است و هر میل، چهار هزار ذراع.

برید، چنانچه در صحاح مذکور است، چهل و هشت هزار گز است که چهار فرسخ باشد و موافق این است آنچه در شرایع و بعضی دیگر از کتب فقه، مذکور است پس قصر نمودن روزه و نماز با شرائطی که در محل خود مزبور است نزد فقهای امامیه آن است که هشت فرسخ باشد از این فرسخی که بیان شد و چون هشت فرسخ بحساب میل بیست و چهار میل است و بحساب برید دو برید. کلام فقها بر این وجه واقع شده که دو برید است چنانچه در کتاب شرائع بیان شده و چون آنقدر بحساب ذراع نود و شش هزار ذراع می‌آید گاهی بیان مسافت مزبور را بدین وجه تفسیر نموده اند که مقدار نود و شش هزار ذراع است چنانکه شیخ المتأخرین شیخ شهید در لمعه دمشقیه فرموده و چون فرسخ در بیان قدر مسافتها بیشتر مذکور می‌گردد در کلام اکثر فقها بیان پیش شده که هشت فرسخ و هر فرسخی دوازده هزار ذراع و هر ذراعی بیست و چهار انگشت و بیانات مزبوره همه با یکدیگر در حساب موافق است.»

◀ مقبولیت رساله مقداریه

رساله مقداریه بسیار مقبول واقع شد. به نظر می‌رسد مردم آن‌را به‌عنوان یک سند معتبر نسخه برداری کرده نزد خود نگه می‌داشتند. و هر از چند گاهی آنرا مورد مطالعه قرار می‌دادند. هم اکنون چندین نسخه خطی از این رساله موجود است که نویسنده نیز از آنها استفاده کرده است. مهم‌ترین نسخه خطی از آنها که به‌دست خود مصنف یعنی جناب میر نگاشته شده است در کتابخانه‌ی سالار جنگ بهادر نگهداری می‌شود. بر سربرگ آن مهر سلطان محمد قطب‌شاه این گونه حک شده است:

«بندۀ شاه نجف سلطان محمد قطب‌شاه ۱۰۲۰»

و بر لوح خود کتاب نوشته شده است:

«رساله مقداریه در اوزان، تصنیف میر مؤمن پیشوا رحمه‌الله و این نسخه

متبرکه بخط مصنف است قدر دانستنی است».

در کنار این عبارت، مهر مشهور سلطان «مهر سلیمان ز حق گشته میسر مرا» نیز ثبت

شده است. این مهر در اکثر نوشته‌های او دیده می‌شود.

از این سخنان معلوم می‌شود که:

۱. این همان نسخه اصلی است که جناب میر، برای شخص سلطان نوشته است.

۲. در کنار این نسخه در همان جلد، نسخه دیگری نیز وجود دارد که بعدها در لاهور

نسخه برداری شده است.

۳. در کتاب خانه سالار جنگ بهادر، نسخه سومی هم وجود دارد که به خط نسخ در

۱۲ ذیحجه سال ۱۲۷۶ نوشته شده است.

۴. نسخه چهارم این کتاب در گلزار آصفیه دیده شده است که کاتب آن محمد رفیع بن

عصام‌الدین محمد بوده و در ۳۰ ماه رمضان سال ۱۰۵۳ آنرا نوشته است. نام کاتب بر کتاب

دیگری که همراه این رساله در یک جلد قرار داده شده است درج شده است. کاتب، هر

دو کتاب را در یک زمان نسخه برداری کرده است. این نسخه خطی به شماره ۳۱ در

قسمت مجامع فارسی کتاب‌خانه نگهداری می‌شود.

◀ کتاب رجعت

جناب میر در علم حدیث هم کتابی را تألیف فرموده بود که عبدالجبار خان درباره آن می‌نویسد:

«ایشان در حدیث و ادب از مولانا سید علی الملقب نورالدین الموسوی شستری (شوشتری) اجازه و سند داشته و از تصانیف ایشان کتاب رجعت می‌باشد.»^۱

متأسفانه هیچ نسخه‌ای از کتاب رجعت نتوانستیم پیدا کنیم؛ ولی یقین داریم که جناب میر این کتاب را نوشته است. زیرا آقامیرزا محمد بن سلیمان بن محمد تنکابنی در قصص العلماء در ذکر نورالدین نوشته است که:

«میر محمد مؤمن استرآبادی صاحب کتاب رجعت ازین بزرگوار اجازه دارد.»^۲

درباره بزرگوارانی که جناب میر از محضر آنها استفاده کرده است، میرزا محمد به تفصیل این گونه نوشته است که:

«سید علی بن سید عیل بن ابی الحسن الحسینی الابراهیمی الموسوی ملقب به سید نورالدین، مشعل ذکاوت و فطانت و فضیلت و نقادت و زهادت و عبادت و رزانت است و میر محمد مؤمن استرآبادی صاحب کتاب رجعت ازین بزرگوار اجازه دارد. و این بزرگوار اجازه دارد از برادر و پدر خود سید اوحد شمس الدین و سید محمد صاحب مدارک و او از برادر خود جمال الدین ابومنصور شیخ حسن بن شهید ثانی. و سید نورالدین فاضل و محقق بوده... متوطن مکه شد. و تألیف او در نهایت جودت... در بلاد شام بود و صاحب شام را به او احترام تمام بود. پس بمکه معظمه رفت و عمرش از نود تجاوز کرد. و حال اینکه استعانت باحدی نمی‌کرد، بلکه مردمان باو

۱. محبوب الزمن، صفحه ۹۹۵

۲. ن.ک. قصص العلماء صفحه ۶۶

استعانت می‌جستند، و وفات او در سال هزار و شصت و دو (سال ۱۰۶۲)

وقوع یافت. در شعر ید طولی داشت، مشهور هر دیار بود.^۱

از این عبارت طولانی چند مطلب به دست می‌آید:

اول آنکه صاحب تذکره، بیان شاگردی جناب میر از محضر فاضل و محقق مدقق، سید علی نورالدین را آنقدر مهم دانسته است که گویا بدون اظهار این نسبت، نمی‌توانسته است فضیلت استاد را واضح بیان کند.

دوم این‌که جناب میر تقریباً با استاد خود هم‌من بوده است. زیرا استاد بیست و هشت سال پس از شاگرد رحلت نموده است. پیدا است که جناب میر در سنین بالا به عنوان معاصر، از استاد استفاده کرده است.

◀ سلسله اجازات

سوم آنکه سلسله اجازات جناب میر نیز از آن فهمیده می‌شود و این مطلب بسیار مهمی است. زیرا در حدیث و تصوف تا وقتی که سلسله اجازات و ارشادات معلوم نباشد، اقوال و افعال محدث و مرشد مستند دانسته نمی‌شود. سلسله اجازات جناب میر اینگونه می‌باشد:

«میر محمد مؤمن، سید علی نورالدین، سید اوحده الشمس الدین، سید محمد صاحب مدارک، جمال الدین ابومنصور شیخ حسن بن شهید ثانی»

◀ نویسندگان هم‌نام

از دیگر مصنفات جناب میر نتوانستیم اطلاعی به دست آوریم. البته در حین تحقیق در این رابطه متوجه شدیم که نویسندگان و مؤلفان دیگری بنام «میر محمد مؤمن» وجود داشته‌اند که نگارنده این سطور، دو کتاب از آثار آنان را مورد مطالعه قرار داده است. چون‌که در آینده امکان دارد که به علت این همنامی شبهه‌هایی به وجود آید، لذا ذکر مختصری از آنها در اینجا لازم است.

۱. میر محمد مؤمن عرشی بن امیر عبدالله الحسینی الترمذی، ایشان کتاب شکرستان را در سال ۱۰۷۲ نوشته بود که سنه تألیف را در این مصرع آورده است: «شکرستان ما شد و تاریخ» یک نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه‌ی آصفیه موجود است^۱ که در خاتمه، نام مصنف این گونه ذکر شده است:

«سیادت و نقابت پناه، حقائق و معارف آگاه میر محمد مؤمن المتخلص به عرشی ابن قدوة السالکین قطب المحققین امیر عبدالله مشکین قلم الحسینی الترمذی»

۲. میر محمد مؤمن رضوی بن سید عبدالمهیمن مسجدی، ایشان رساله‌ای بنام زبدة العروض نوشته بود. که یک نسخه خطی آن در کتابخانه‌ی آصفیه وجود دارد.^۲ و تاریخ کتابت آن ۱۷ ذیقعد سال ۱۱۸۶ است در خاتمه، نام مصنف این طوری نوشته شده است: «تمام شد این رساله مسمی به زبدة العروض بخوبی و مبارکی المصنف محمد مؤمن الملقب به رضوی بن سید عبدالمهیمن الملقب به سید مسجدی ولد سید عبدالغفار موهانی باتمام رسید بتاريخ هفدهم ذیقعد سنه ۱۱۸۶»^۳

◀ نظم فارسی

جناب میر علاوه بر اینکه محقق و عالمی بلند پایه بوده، شاعر بزرگی نیز بوده است. و در حقیقت در زمان حیاتش بیشتر از اینکه به عنوان ادیب مشهور باشد، به شاعری شهرت داشته است. در تاریخ عالم آرای عباسی در سال ۱۰۲۵ یعنی نه سال قبل از وفات ایشان این گونه نوشته شده است:

«صاحب طبیعت، گاهی به نظم اشعار ملتفت شده، قصائد و غزلیات و رباعیات مرغوب دارد»^۴

۱. ن. ک. کتب تصوف فارسی ۱۴۵۳

۲. ن. ک. کتب بلاغت فارسی، ۱۰۷

۳. در آینده اطلاعات بیشتری از زبدة العروض خواهد آمد.

۴. صفحه ۱۵۹

سلطان محمد قلی قطب‌شاه علاوه بر اینکه خودش شاعر بود، قدردان شاعران بوده و دلدادۀ شعر و سخن اردو و فارسی بوده است. در عهد وی نیز جناب میر باید قصیده‌ها نوشته باشد، ولی متأسفانه هیچ کدام از آنها از نظر ما نگذشته است. البته قطعه تاریخی را که ایشان در تولد سلطان محمد نوشته بوده در کتب تاریخی موجود است ولی این قطعه مربوط به سی و سه سال قبل از وفاتش می‌باشد.

از مطالعه قصائد معركة الارای جناب میر که در زمان جلوس بر تخت سلطنت سلطان محمد قطب‌شاه نوشته شده بود، براحتی می‌توان پی برد که ایشان شاعری پخته بوده و قصائد زیادی را تا آن زمان نوشته است.

◀ دیوان

جناب میر در زندگی خود، دیوانی را ترتیب داده بود. علی بن طیفور در تعریف از شاعریت وی، از دیوان او نیز نام می‌برد. عبارت او این گونه است:

«حضرت میر بی عدیل و نظیر، صاحب طبیعت بود. گاهی به نظم اشعار ملتفت شده قصائد و غزلیات خوب و رباعیات مرغوب نظم می‌نمود. و دیوانی دارد مملو از اشعار بلاغت شعار و این چند بیت از آن جمله که حاضر بود برین اوراق ثبت نمود»^۱

ظاهراً علی بن طیفور، این دیوان را دیده بود؛ ولی اشعاری را که در کتاب خود آورده است صرفاً از حافظه خود آورده است. و از دیوان نقل نکرده است.

یک نسخه از دیوان جناب میر تا دوره نواب میر نظام علی خان آصف‌جاه ثانی هم وجود داشته است. غلام‌حسین خان‌ترین، مصنف ماهنامه هم آن را مطالعه کرده است. او می‌نویسد:

«دیوانش بخط خوشنویس خان قطب‌شاهی به نظر راقم این اوراق

رسید»^۲

۱. حدائق، برگ ۱۸۸ الف

۲. ماهنامه، نسخه نواب سالار جنگ بهادر، برگ ۳۹۵

از این جانوشته معلوم می‌شود که آنچه مصنف ماهنامه دیده بود، در عهد قطب‌شاهی نوشته شده بود، با کمال تأسف برای نگارش این کتاب حیات میرمؤمن بسیار به دنبال دیوان مؤمن گشتیم ولی تاکنون هیچ نسخه‌ای از آن را نیافتیم؛ لذا مجبور شدیم اشعار جناب میر را که در تواریخ و تذکره‌های مختلف یافتیم با ردیف خاصی مرتب کنیم و آنها در صفحات بعدی آورده می‌شود تا هر آنچه تاکنون یافت شده است به گونه‌ای حفظ شود و با مطالعه آنها به فهم و درک توانایی‌ها و خصوصیات شاعرانه جناب میر کمک شود.

◀ نمونه‌ای از کلام جناب میر

ماکلام میر را به چهار قسمت تقسیم کرده‌ایم. ۱. قصائد، ۲. قطعات، ۳. غزلیات، ۴. رباعیات، و به همین ترتیب آنها را اینجا ذکر خواهیم کرد.

قصائد

قصیده‌ای که در مراسم عید قربان سال ۱۰۲۰ به بارگاه سلطان محمد قطب‌شاه عرضه شد. با محبت باز بستم عهد و پیمان نوی
 کهنه جانی می‌فشانم پیش جانان نوی
 خسته جانم کهنه لیکن جانفشانی تازه است عهد سلطان نو است و عید قربان نوی
 بهر دفع چشم بد در پیش چشمان خوش ای دریغاکاش بودی هر دم جان نوی
 کهنه عالم باز پر افشانی سرکرده است چون زلیخا از وصال ماه کنعان نوی
 قصه نوشیروان شده همچو ایوانش کهن مسند و ایوان نو بینید و سلطان نوی
 عرصه میدان هفت اقلیم تنگی می‌کند کوفضا افکن پی شه، طرح ایوان نوی
 تو دکان کهنه بر چین عقل از فرزاندگی دوستداری بهر ما بگشود دوکان نوی
 دل بسراه دوست هر دم وادی طی می‌کند کعبه‌رو هر دم کند قطع بیابان نوی
 مصرشاهی را رواج افزون ز عهد یوسف است یوسفی گر رفت، آمد یوسفستان نوی
 چرخ اگرچه آتشی در زد به عالم ناگهان باز جنت شد جهان از فیض باران نوی
 گرچه از حکم قضا جان جهان بر باد رفت یافت عالم از مسیح تازه‌ای جان نوی

یادگار جد و عم، سلطان محمد قطب‌شاه
 وه چه ایران آن‌چنان ایران که آید در نظر
 فرّ و شأن لازم شاهی کجا و شأن او
 آسمان را مسند خورشید تابان کهنه بود
 صدکهن قانون ز هر دیوان که دیده شسته است
 ای منجم طالع منحوس اعدایش ببین
 ای قضا را از مکرّم ذات تو صد انتعاش
 دی جهان جسم و جان را از مقدس ذات تو
 بس که می‌تابد ز تو نور سعادت بر جهان
 چرخ، آیین^۱ بسته عالم را پس مهمانیت
 دهر در عهد تو ای دریای موج کرم
 کو خضر تا بنگرد از لطف سرشارت بخلق
 چرخ را تا آمده قانون دورانت یکف
 ای ز میدان وسیع عالم اوصاف تو
 لطف تو از بهر دوران، نوبهار خرمی
 از لطافت‌های ذات لطف حق گویا که کرد
 چار ارکان گر بود اصل مقدس ذات تو
 پیرگردون با هزاران دیده روشن نه دید
 ای زمانه از کمین هیچ‌ای تو روز مصاف
 یافت چون اندیشه ات در خاطر بدخواه را
 سرمه شد خاک تلنگانه ز فرخ پای تو
 گر صفاهان نو شد از شاه‌جهان، عباس شاه
 آن که هندوستان ز فیضش گشته ایران نوی
 رو بهر جانب که آری، باغ رضوان نوی
 پادشاهی یافت در دوران او شأن نوی
 کهنه مسند تازه شد از زیب ایوان نوی
 آنکه آگه گشته از قانون دیوان نوی
 تا مقرر گرددت تاریخ طوفان نوی
 تا روان کرده است از حکم تو فرمان نوی
 جان جانان نوی و شاه شاهان نوی
 مسلم و کافر به تو آورده ایمان نوی
 میزبان کهنه دارد باز مهمان نوی
 نیست یکدم خالی از اکرام و احسان نوی
 جوی شاهی را لبالب ز آب حیوان نوی
 بر همه قانون کشیده و خط بطلان نوی
 مرکب اندیشه را هر لحظه جولان نوی
 جود تو ایام را باران نیشان نوی
 از وجودت ابتدای خلق انسان نوی
 می‌توان گفتن که هست آن چار ارکان نوی
 هم چو تو روشن چراغی در شبستان نوی
 بسته بر هم داستان پور داستان نوی
 از طبیب دهر شد محسوب بحران نوی
 ای فدای خاک تلنگانه ز فرخ پای تو
 حیدرآباد از تو شد شاه‌صفاهان نوی

۱. در کتاب «آیین» آمده ولی ممکن است در اصل «آزین» باشد. (مترجم)

دولت تو نعمت کامل بود از حق به خلق
خواستم تاریخ فرخنده جلوست عقل گفت
مختصر کردم شها مدحت که خواهد مدح تو
از دعا گوئی چو مؤمن، هم دعا بهتر که هست
باد یا رب جاودان این شاهی و اقبال و تخت
بد سگالت را به جان صد زخم کاری هر زمان
هر که قدر این نداند کرده کفران نوی
جمله عالم نوبهاری شد ز سلطان نوی
چون فصیح خاوران مداح و حسان نوی
او کهن داعی و تو شاه جهانبان نوی
هر دم فتح نوی، هر لحظه فرمان نوی
که ز ژبه بین، که ز خنجر، که ز پیکان نوی

◀ قصیده

این قصیده نیز در وقت تاج گذاری سلطان محمد قطب شاه نوشته شده است.

خلعت شاهی چو در بر کرده شاه دین پناه
نور می تابد شب و روز از زمین و آسمان
آفتاب اوج شاهی، ماه برج خسروی
خسرو روی زمین شاهنشاه صاحبقران
آنکه باشد لطف عام او پناه خاص و عام
از سجود خسروان روی زمین پنهان شده
آن که باشد در عدالت صد چو کسری بنده اش
هر کجا بارد صاحب همتش باران فیض
هست در اقلیم حکم او مساوی کبک و باز
اوست شاه عالم و از هر طرف می آورند
سایه چتر بلند اقبال او بر فرق مهر
آنکه گر حفظش شود همامی نگرد و تا ابد
موج ساکن می شود در بحر چون جوهر به تیغ
چون به اقبال و ظفر بر مسند شاهی نشست
بهر تاریخ جلوس او مسیح عقل گفت
دهر بر گردون رساند از شرف طرف کلاه
از فروغ شمع رخسار شه انجم سپاه
آن که باشد بر فراز نه سپهرش بارگاه
شاه با فتح و ظفر سلطان محمد قطب شاه
وان که باشد نور عدل او فروغ مهر و ماه
چون برون از بارگه آید بصد اقبال و جاه
وان که باشد در سخا صد حاتمش دریوزه خواه
دُر برون آید بجای دانه از شاخ گیاه
هست در میزان عدل او برابر کوه و کاه
خسروان مجرد بر در سایه لطفش پناه
پایه قصر رفیع ایوان او بر دوش ماه
تخم مرغ بیوه زن از شدت گرما تباه
گر کنند بر روی دریا شحنة ضبطش نگاه
خسرو مشرق شه مغرب به توفیق اله
پادشاه بی بدل سلطان محمد قطب شاه

تا بود بر صدر جنت مأمن اهل ثواب	تا بود در قعر دوزخ مسکن اهل گناه
باد با احباب و اعدایش جهان خلد و جحیم	باد از شمع رخس روشن چراغ مهر و ماه
شکر ایزد را که گر شاه جهانبانی گذشت	شد جهان دار جوان ملک جهان را پادشاه
گر قباد از سر کلاه خسروانی برگرفت	کسری اینک می‌رساند بر فلک طرف کلاه
خیمه اقبال دارا گر به هم پیچیده شد	نرد سکندر بر سر ایوان دولت بارگاه
شهریاری پای بر تخت جهاننداری نهاد	کاستانش می‌سزد خیل ملک را سجده گاه
خاک کویش سرمه چشم امید جن و انس	گود راهش صیقل آینه خورشید و ماه
گر شود دارایی ملک جهان را مدعی	بخت بیدار و دل آگاه باشندش گواه
گر نسیم خلق او بر قبر مجنون بگذرد	از زمین او نه روید جز گل سوری گیاه
ابر رحمت باز گردد شعله برق غضب	گر شود لطفش گناه عاصیان را عذرخواه
عالمی او را دعا گویند از دشمن چه باک	شهواری را که از فوج دعا باشد سپاه
نام و وصفش دانی و سال جلوسش گر کنی	جمع با صاحب کرم سلطان محمد قطب‌شاه
یا رب آسان کن بر او رسم جهانبانی چنان	کاسمان را دارد از آیین بیراهی نگاه
باشدش تدبیر هر کاری موافق با قضا	حکم او را مانعی هر گز نگیرد پیش راه
دوستانش را مبادا کام جز بر راه راست	دشمنانش را مبادا جای جز در قعر چاه
روزگار حشمتش را خالق عالم ضمان	آفتاب دولتش را خلق عالم در پناه

قطعات

◀ قطعه تاریخ ولادت سلطان محمد قطب‌شاه

جناب میر این قطعه را در زمان تولد سلطان محمد در چهارشنبه، ۲۳ جمادی‌الثانی سال ۱۰۰۱، نوشته به سلطان محمد قلی قطب‌شاه تقدیم کرده بود.

باز عالم ابتدای کامرانی کرده است	صد بشیر کامرانی می‌برد هر سو خبر
دودمان ترکمان را خوش چراغی بر فروخت	پرتو شهزاده‌ای بر چرخ می‌تابد دگر

رونی عز و شرف سلطان محمد زان که هست
خواستم تاریخ آن فرخنده گوهر عقل گفت
چون دعا به زین نمی‌دانم از آن می‌گویمش
قطعه‌ای که زمان تولد شاهزاده علی میرزا در تاریخ ۲۸ شوال سال ۱۰۲۵ در حیدرآباد، سروده شد.

خدای داد به قطب شهبان محمد شاه
دو نور بخش به عالم که چون پدر هستند
میان هر دو چو آمد تفاوت دو سال
حساب سال یک از «کام بخش جانها» جو
دعای هر دو مرا خوش رسیده است از غیب
که باد دولت و اقبال شان به عمر خضر
کدام شاه بود آن که در کمال آمد
چو ذات اقدس او را ز مدح استغناست
ز حادثات زمانه پناه ذاتش باد

هر دو عالم یک صدف از بهر آن عالی گهر
اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر
سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر
دو شاهزاده که هستند رشک شمس و قمر
ز رحمت ازلی نیک بخت و نیک اختر
چو خواهی از پی تاریخ شان شوی رهبر
ز «کام بخش بجانه‌ها» حساب آن دیگر
عجب خجسته دعایی ز هر دعا خوشتر
بظل چتر همایون جان فزای پدر
به فهم و فضل ارسطو، به دولت اسکندر
مرا دعای دگر به پی سخن زیور
خدای جل جلاله، بحق پیغمبر

قطعه‌ای در مدح سلطان محمد قطب شاه که در دیباچه «رساله مقداریه» آمده است.

محمد قطب شاه آن شهریار عادل کامل
فلک سرگرد قطب خویش می‌گردد به صد نازش
زهی قطبی فلک قدری که گردون با همه دیده
جمال با کمالش ماه زیب و زینت دوران

که منت از وجودش بر همه خلق است یزدان را
باین نسبت که هم‌نامست این قطب جهان‌بان را
گران مایه دری چون او ندیده بحر امکان را
نشان زین دو گوهر تا بود نه چرخ گردان را

غزلیات

شادمانیست بنده غم ما
حبذا عشق و رستخیز بلا
شکر درد تو چون کنیم که هست

عالم دیگر است عالم ما
ای خوشا روزگار بر هم ما
داغ بالای داغ مرهم ما

ملک هجران، سواد اعظم ما	شاه اقلیم درد و غم ماییم
سور شد داغدار ماتم ما	سایه عشق کم مباد از او ^۱
کم ز کوثر مگیر زمزم ما	نمک آب ^۲ دیده خوش نمک ایست ^۳
گشته ثعبان آتشین دم ما	ید بیضای ^۴ وصل کو که فراق
روز وصل از زبان ابکم ما	حرفی ^۵ از هم نشین بگو با او
غم ما از کجا و مرهم ما ^۶	غمگساری ازو مـجو مؤمن

(ح - ع و فرشته و حدائق)

خدایا^۷ واهمان از شوربختی دلفگاری را
 گلستان^۸ کن بیک باران رحمت شوره‌زاری را
 شدم پر از غمت غافل مشو از روزگار من
 که من بر یاد شوق دادهم خوش روزگاری را
 دلا پیوسته با ناسازگاران سازگاری کن
 که باشد سازگار خود کنی ناسازگاری را
 خماری بر خمارم می‌دهد^۹ گردون ز یک مستی
 چه خوش بودی که دادی مستی هم هر خماری را

۱. کزو (فرشته)

۲. آن دو دیده (فرشته)

۳. نمکین است (م - ز)

۴. و وصل (ح - ع)

۵. حرف ای هم نشین مگو با ما (فرشته)

۶. بی غم ما (ح - ع، د م - ز)

۷. خدا را (فرشته)

۸. در فرشته این مصرع حذف شده و بجای آن مصرع دیگری نوشته شده است.

۹. دهم (ح - ع)

مرا بس این که دارم حکم بر اقلیم ناکامی

مسلم باد ملک کامگاری بختیاری را

ز شهد ناگوار چرخ، کام عافیت سوزد

به حمدالله نصیبم کرد زهر خوشگواری را

به تلخی جان ده^۱ و کمتر حدیث درد^۲ گو مؤمن

چه غم از تلخی ناکامی ما^۳ کامگاری را

(ح - ع و فرشته)

خوش آنکه برت شرح دهم مشکل خود را

واکرده نمایم بتو داغ دل خود را

در حشر کنم دعوی خون بر تو که شاید

یکبار دگر زار کشی بسمل خود را

از لطف تو ویرانی مؤمن عجیبی نیست

چون بحر که آشفته کند ساحل خود را

لیلی چو ز محمل نگرد جانب مجنون

آراسته ناز کند محمل خود را

فردا که همه حاصل خود را بنمایند

من نیز نمایم دل بسی حاصل خود را

(حدایق)

عاشق آن قدر کجا دارد که گردد گرد دوست

ما نمی دانیم عاشق بلبل و پروانه را

ز پیچ زلف تو پیچیده در سرم دودی

که سوخت جان ملانک ز رشک مجرم ما

تا بشاگردی عشق تو قدم فرسودیم

بو علی را نه رسد دعوی استادی ما

۱. مده (فرشته)

۲. کام (فرشته)

۳. نا (ح - ع)

زدم به مشق جنون تخته بر سر مجنون که دست سعی مریزاد کارفرما را

یاد فردوس برین تنگ، دلم می سازد تا غمت تنگ گرفته است در آغوش مرا

زبان غمزهای با مرغ دلها صحبتی دارد که ابجد می شمارد منطق الطیر سلیمان را

بسجد دارد دلم بر شکوه لاف صبر و طاقت را

نیارم با کمال عجز این اظهار قدرت را

ز بیم آن که هر سو سر کشد صد شعله از شکوه

بصد خون جگر پنهان کند دل، آه حسرت را

ز خونین داغهای من فلک را ذوقها بادا

که خوش آبی دورنگی داده^۱ گلزار محبت را

نسیم لطف جانان کم شد ای آه^۲ سحرگامی مدد کن تا به جوش آریم دریاهاى رحمت را

کرم کن ای مروت ره اگر یابی به بزم او نیاز نامرادی عرضه کن آن بی مروت را

چه عهدی بود عهد وصل جانان بهر جانبازی دریغا ما ندانستیم ای دل قدر فرصت را

فدای رسم عادت سوز خود گردم که در عهدش عجب ویرانه ای دیدم سرای رسم و عادت را

مکن نسبت بغیرم^۳ در وفا آزار دیگر کن^۴ سرا پا غیرتم، مهسند بر من این منزلت را

بشرمت گر زمن بیتابی ای سر زد از آن بگذر پریشان داشت طرح و وضع صحبت، مغز طاقت را

اگر این است مؤمن صحبت هجران که من دیدم به بزمش خون خور و بیرون میا بگذار جرأت را

۱. داده ام گلزار محنت را (ح - ع و ف)

۲. باد (ف)

۳. بزم (ح - ع)

۴. گوی (ح - ع)

(ح - ع دم - ز - فرشته)

سالها گشتیم در کوی کسی و ناکسی روی گرمی کس بما ننمود غیر از آفتاب

عشق را گفتند قومی کار بیکاران ولی هر که را دیدیم در، کوی محبت کار داشت

گل از آتش اگر روید عجب نیست زمین دوستی خوش سرزمینی است

اگر دیدم قیامت‌ها عجب نیست که کارم با قیامت آفرینی است

در مملکت عشق نه زوری نه جفایست آسودگی اینجاست بیایید که جایست

آنکه از درد دلم کرده خبردار این است مست نازی که مر اساخته هشیار این است
آنکه از نرگس پر عربده گرم نگاه فتنه را شد سبب گرمی بازار این است

بنازمت که پی قتل عاشقان همه روز میان عشوه و ناز تو عهد و سوگند است
بکوی عشق، سراسیمه مانده‌ام مؤمن که هر طرف نگرم راه جستجو بند است

دوش دل، با یار، صحبت‌های دورادور داشت عالم اشراقیان از صحبت ما نور داشت
کبریای عشق را لازم که بر درگاه شوق پادشاهان و گدایان را به یک دستور داشت

از خشک و تر دهر چه لذت چه ثمر یافت آن را که دل سوخته و چشم‌تری نیست
هر فتنه که دیدم همه از کوی تو برخاست در دهر بغیر از تو مگر فتنه گری نیست

جز متاع دل عاشق که خریدار نیافت بهر هر جنس بد و نیک خریداری هست

پرسش خسته خود گر بکنی باکی نیست غمگساری چو غمت بر سر بیماری هست

خوشم که در دل^۱ من عشق مدعا نگذاشت مرا به پهلوی شب‌های تار وا نگذاشت
(مصرع مفقود است) مرا به بوالهوسی‌های خویش وا نگذاشت^۲
چه آفتی تو که در عشق تو همه عالم محبت تو دو کس با هم آشنا نگذاشت
چه آفتی تو ندانم که در جهان امروز^۳ (مصرع مفقود است)

کمینه مرتبه عشق، عشق مجنون است محبتی که ازین، داخل محبت نیست

یک روزه بود صحبت عالم همه یک روز زان روی قیامت به زیانها همه فرداست

مردیم و هیچ کس به سر خاک ما نگفت کای مرده شادباش که فردا قیامت است

شدم از عشق تو دیوانه و این می‌بایست حسن پرشورتر از عشق چنین می‌بایست
گفته‌ای هر که دم از عشق زند می‌کشمش جان فدایت که مرا نیز همین می‌بایست

به بزم باده چه گویم که فتنه‌ها برخاست چو حرف مستی آن چشم فتنه ساز گداخت

دولت و صلح بخواهم^۴ دست داد آسمان در خواب گویا بوده است

بتو هر که بوده یک دم دل داغدار دارد که بغیر داغ چندی ز تو یادگار دارد

۱. بر دل (فرشته)

۲. فرشته و محبوب‌الزمان

۳. حدایق

۴. بخواهم

اثر ملاحات او من زخم خورده دانم که نمک فشان همه شب بدلم گذار دارد

عالم شکفت و خاطر ما نا شکفته ماند گلزار مهر و باغ وفا نا شکفته ماند

شرمنده ام که غسجه پژمرده دلم با صد هزار سعی صبا نا شکفته ماند

شب جلوه او غیرت صد حور و پری بود صد حور و پری بنده آن جلوه گری بود

باجذب زلیخا نتوانست بر آمد یعقوب که مستغرق مهر پدری بود

مجنون به ره عشق نکور رفت و لیکن از معرکه بیرون شدنش بی جگری بود

با ما حریف هم سفری نیست هر کسی کین کاروان در اول شب بار می کند

ز دور پر تو حسنت به دل چنان تابد که آفتاب جهان تاب از آسمان تابد

تویی که حُسن ترا کمترین اثر اینست که آفتاب تو در مغز استخوان تابد

بی غمان چرخ را نازم چو هر جا رفته اند هر کجا گرد ملالی بود بر ما رفته اند

از لطافت های حسنت کار فرمایان ناز سرمه را از تیرگی زان چشم شهلا رفته اند

شعله حُسن ترا کار آن چنان بالا گرفت

کاتشی در خرمن خورشید عالم تاب زد

هر سحر گلشن بخون غلطید و بلبل خون گریست

زان شبیخونها که حسنت بر گل سیراب زد

کی بوده کان دو چشم دو صد چون نکرده اند شهری بناز عشوه دگرگون نکرده اند

ای دل به هوش باش که در شرع عاشقی رفع قلم ز مردم مجنون نکرده اند



فلک نداد مرا دم چنانچه دل می‌خواست ولی ز هر سر مویت صد انتقام کشید



کرده شوقی^۱ بدلت خانه مبارک باشد شمع من منصب پروانه مبارک باشد
به هوای سر کویی که تو میدانی و من شب برون آمدن از خانه مبارک باشد
(ید بیضا)



دلا بعادت پروانه گرد دوست مگرد بیاد گرم بآتش در آی بازی چند



گره‌های دلم جز آه آتشبار نگشاید کسی را همچو من ینا رب گره از کار نگشاید
ز صد لشکر ندیدم آن خرابی گر غمش دیدم الهی کاروان عشق جایی بار نگشاید



سودا و شورش دل دیوانه تازه شد با شمع باز نسبت پروانه تازه شد
زان لعل باده نوش و زان چشم می‌فروش پیمان ما بساغر و پیمانه تازه شد



دل آشفته عاشق فراغت بر نمی‌تابد خرابستان رسوایی عمارت بر نمی‌تابد
سر مجنون نخواهد کسوتی جز موی ژولیده تن شوریده کسوتهای عزت بر نمی‌تابد



قسم به مهر و محبت که فتنه را جان داد که داد دوست کشی آن دو چشم فتان داد
کسی که از دم چشم تو خون ما درخواست بنازمش که سرودی بیاد مستان داد



دهد صد کاروان مصر و چین بر باد در یک دم نسیمی کآورد باد صبا زان جعد گیسویش

لذت ز درد، ذوق ز محنت گرفته ایم ما داد دل خوشی ز ملامت گرفته ایم
 همت گذاشت دامن خود را بما و رفت ما خوش باین که دامن همت گرفته ایم

بخود میل دل از جانب دلدار فهمیدم الهی خیر باشد یاری از یار فهمیدم
 خدا را بگذری^۱ از تربت مؤمن کزین مسکین به وقت جان سپردن حسرت بسیار فهمیدم

از دیلنت به فیض دو عالم رسیده ایم ای دوست ما ترا نه چو اغیار دیده ایم
 صبر و سکون کجاست به ملک نیاز و ناز از حیرت است اگر نفسی آرمیده ایم
 خوبی چنان که تا رخ خوب تو دیده ایم دیرینه همدمان همه از هم بریده ایم
 هرگز خیال وصل به دل نگذرانده است عاشق به ناامیدی مؤمن ندیده ایم

ممعجز نارِ خلیل و فیضِ آبِ زندگی از دل پُر آتش و از چشم پُر نمِ یافتیم

ز آه من جهانی رو نهد هر دم براه من دلیلی نیست راه عشق را جز برق آه من
 پس از عمری که سویت یک نگاهی اتفاق افتد ز بیم خوی تو از راه برگردد نگاه من

یک نفس مؤمن اگر از دوست غافل گشته است زین گنه تا یک نفس باقی است استغفار کن

بریز خون من ای ساقی و بساغر کن چه می شود تو هم از خون مالِبی تر کن

خرد که از ره مهر و محبت سر برد بیرون چون شاید سری زین راه بی رهبر برد بیرون
 ز بی رحمی گرم صد بار خون ریزد عجب دامن که از دل، حسرت آن دست و آن خنجر برد بیرون

کم مبین طفل نوآموز دلم را در عشق مصحف مهر و محبت همه از بر کرده است.

ای صید دست و پا زده عذر گنه بخواه گستاخی ای به خدمت صیاد کرده ای

نگشود مرا کار ز سعی دل افکار کاری نگشاید ز دل زار شکسته

ز سینه تا رسم بر لب و دهن ناله هزار جا بنشیند ز ضعف تن ناله
ز ناله بی تو همین بر لبست کز دل تیز بگوش می رسد از خاک پیرهن ناله

بسمک البدأة یا منک بدأ بسم الله ای به یاد تو ز صد درد دوا بسم الله
ذکر تو در همه حال دل مشتاق ترا^۱ آنچنان خوش که در آغاز دعا بسم الله
من و دل را سفر کعبه عشق آمده پیش هر که دارد سر همراهی ما بسم الله

من چون شوم به بزم طرب همدم کسی دارم غم کسی که ندارد غم کسی
کردیم قطع یاری یاران که پیش دوست نا محرم است هر که بود محرم کسی

گذشت عمر گرامی به غفلتی عجیب به غفلتی عجیب و بسرعتی عجیب
مقدمات که ترتیب یافت در همه عمر نتیجه همه گردیده حسرتی عجیب

ای داغ تو چون شدم سراپا آتش ترسم که بسوزم چو دگر داغ نهی

رباعیات

دل پیش کسی رفت که بی ماش خوشست غم خوش نبود ولی غم ماش خوشست
جان می‌طلبید نمی‌دهم روزی چند درجان سخنی نیست تقاضاش خوشست

این عمر بباد نو بهاران ماند این عیش به سیل کوهساران ماند
زنهار چنان بزی که بعد از مردن انگشت گزیدنی به یاران ماند

از چرخ بر زمین، بلا می‌ریزد رنج و غم و غصه جا بجا می‌ریزد
گر حصه ما پیش رسد دوری نیست بر عضو ضعیف دردها می‌رسد

غم نیست که دل جنون فاشی دارد کز بی خبری خوش انتعاشی دارد
سودای ترا به هر دو عالم ندهد دیوانه ما عقل معاشی دارد

گر مرد رهی دلا ز محنت نهی مردانه ز کف دامن همت نهی
گر زیستن خویش چو مردان خواهی منت نکشی از کس و منت نهی

هم آشوب جان هم بلای دلی تو از فتنه حسن خود غافل
بجا هم نگشتی نکو آشنا به او گرچه عمریست هم منزلی

◀ خصوصیات کلام

کلام جناب میر، ارزش آن را دارد که در مورد خصوصیت آن با تفصیل بیشتری به گفتگو پرداخته شود. و آن را با شعرای قدیمی تر و معاصر جناب میر مقایسه کرده جایگاه آن را در شعر فارسی مشخص کنیم. ولی به قول مولوی «حالی» که در حیات میرزا غالب، نوشته است:

«در زمان حاضر اهالی هندوستان آنقدر از ذوق ادب فارسی دور شده‌اند

که درباره این گونه تلاشها فقط همین را می‌توان گفت که: «مرغ، دست از

جانش شسته درحالی که کسانی که آن را خورده‌اند نیز هیچ لذتی نبردند».

ولی خوانندگان حیات میرمؤمن از مطالعه کلام ایشان به این نتیجه خواهند رسید که

جناب میر یک سخندان معمولی نبوده، بلکه شژون استادی در ایشان وجود داشته است.

عبدالجبارخان درباره کلام ایشان گفته است:

«کلام پاک و شسته ایست، از استعاره و کنایه به دور است. البته از

تشبیهات و مبالغه‌های شاعرانه خالی نیست»^۱

علی بن طیفور، کلام جناب میر را «بلاغت شعار» می‌گوید.^۲ عالم آرای عباسی کلام

جناب میر را «قصائد و غزل و رباعیات مرغوب» دانسته است و در یکی از نسخه‌های خطی

آن، برای اثبات استادی و آگاهی جناب میر به علم العروض، از رساله عروض ایشان نام

برده است. «تا غایت در آن علم کسی مثل آن رساله تألیف ننموده»^۳

از تمام این آراء به دست می‌آید که استادی و مقبولیت کلام جناب میر، حتی در

زمان خودش نیز پذیرفته شده بوده. از کلام ایشان روشن است که ایشان نه فقط شاعر

بوده بلکه نظرات محققانه‌ای بر مهارت‌های شعری داشته است و اینکه شعر ایشان

فقط ناشی از آگاهی از ضوابط یا دانستن فن شعر نبوده بلکه در جای جای آن بی‌تابی

قلبی و سوزوگداز عاشقانه هویداست.

۱. محبوب‌الزمن، جلد دوم، صفحه ۹۹۵

۲. حدائق، برگ ۱۸۸ الف

۳. این بسیار عجیب است که تاریخ عالم آرای عباسی نسخه چاپ ایران، ذکری از رساله زبدة العروض بعنوان یکی از

تألیفات جناب میر بمیان نیاورده است. ولی در کتابخانه‌ی جناب مولوی قاسم علی بیگ اخگر، نسخه‌ای را راقم

ملاحظه کرده است که در آن نوشته شده «قصائد و غزل و رباعیات مرغوب دارد و در علم عروض رساله‌ی تصنیف

نموده که تا غایت در آن علم کسی مثل آن رساله تألیف ننموده و در صلاح و تقوی درجه عالی داشت... الی آخره»

ممکن است این عبارت الحاقی باشد. ذکر رساله زبدة العروض قبلاً در همین کتاب گذشته است. و نیز ممکن است

ایشان در عروض، رساله دیگری نوشته باشد که تاکنون یافت نشده است.

اگرچه در کلام جناب میر، مانند کلام حافظ، رندی و بی باکی دیده نمی شود ولی به علت عمق سوز و احساس شوق، خواننده را به یک فضای خاص وجدانی و روحانی می برد. شکی در این نیست که صاحب دلان از این کلام، بسیار تحت تأثیر قرار خواهند گرفت.

بخش هفتم گرامات

گویا جناب میر دو گونه از زندگی، یکی در دربار و دوم زندگی درویشانه را در خود جمع کرده بود که کمتر مثالی مانند وی در صفحات تاریخ دیده می شود. به علت داشتن مقامات و مراتب و جاه و جلال دنیوی، در تمام طول عمر خود مرکز آمال و آرزوی حاجتمندان و ارباب سیاست و ارکان حکومت بوده است. ولی ایشان فقط پیشوای اعظم یک سلطنت بزرگ و فقط وکیل مطلق یک دربار با صلابت نبود، بلکه در ایشان خصال نیک دیگری نیز جمع شده بود که کمتر قسمت امیران و صاحب منصبان می شود. ایشان مصداق کامل این گفته بود که:

«گر به دولت برسی مست نگردي، مردی».

◀ اخلاق و عادات

بزرگترین صفت نیک ایشان در حسن خلق ایشان نهفته بود. تواضع، فروتنی، صدق و دیانت از نمایان ترین جنبه های اخلاقی ایشان بوده است. تمام مورخان بر این خصلت ایشان زیاد تاکید کرده اند. مؤلف *حدائق السلاطین* می نویسد:

«به حسن اشفاق و مکارم اخلاق، و تقوی و پرهیزگاری و امانت و دینداری، آراسته بود. و با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و اعتبارات بادشاهی به صفت تواضع و فروتنی و کسر نفسی و خوش خویی اتصاف داشته در آن مبالغه می نمود.»^۱

مؤلف عالم آرای عباسی می نویسد: «بسیار فاضل و متدین و نیکو اخلاق»^۲
مؤلف محبوب الزمن می نویسد:

«میر موصوف با وجود عهده وزارت و شأن حکومت، با همه با کمال تواضع و انکسار برخورد می کرد. غرور و تکبر را نزد خود حقیر و ناچیز می دانست.»^۳

◀ خدمت رسانی

علاوه بر خوش خلقی و تواضع، خصوصیت مهم دیگری که مردم را بسوی جناب میر، جذب می کرد تمایل ایشان به خدمت به تمام مردم بوده است. این جنبه خدمت رسانی از شخصیت جناب میر به دو صورت بروز می کرد. اول آنکه ایشان هر مسافری را به فراخور حال وی، کمک و سرپرستی می نمود که شواهد بسیاری در فصول گذشته ذکر شده است. مثلاً آنها را بر منصبی می گماشت، موجب ترقی و ارتقاء مقام آنها می شد، از مال شخصی خود برای مسافران کاروان سرا می ساخت و پس از مردن برای کفن و دفن آنها اقدام می نمود.

صاحب حدائق می نویسد:

«واردان امصار و وافدان هر دیار بوسیله او از سلسله قطب شاهیه تمتع

می یافتند.»

صاحب عالم آرای عباسی در زمان حیات ایشان نوشته بود:

۱. برگ ۱۸۷ الف

۲. صفحه ۱۵۹

۳. صفحه ۹۹۱

«و مستحقین هر دیار بوسیله او از سلسله قطب‌شاهیه انتفاع می‌یابند»^۱

در مورد این فیض رسانی در محبوب‌الزمن این گونه آمده است:

«بسیار از حفظ حقوق رعایا دفاع می‌کرد. در حفاظت از جان و مال آنها

از دل مایه می‌گذاشت. رعایا، چه غنی و چه فقیر، در رفاه و فراغ‌البالی بسر

می‌بردند. هیچ کس از دیگری شکایتی نداشت... در زمان وکالت جناب میر،

هزاران علما از ایران و توران به دکن آمدند و توسط جناب میر به مناصب

جليله منصوب شدند. حجاج و زائرین نیز جوق در جوق آمدند. به سفارش

جناب میر مالامال و فارغ‌البال به اوطان مألوفه خود بازگشتند. به مقامات

(عتبات) مقدسه هزاران روپیه ارسال می‌داشت. برای مجاورین و خدام

کربلای معلی و نجف اشرف و مشهد مقدس، مبالغ ماهانه مقرر داشت. کل

مبالغ را سالانه توسط فردی قابل اعتماد ارسال می‌کرد.»^۲

دومین نوع از خدمت رسانی جناب میر، سلسله درس و تدریس جناب میر بود.

علی‌رغم مشغله امیراعظمی و داشتن منصبی مقتدرانه، سیراب کردن تشنگان علم را از علم

و فضل خود، ترک نکرد. ایشان تا آخر عمر، هر روز درس می‌داد و این چنین حلقه درس

ایشان گسترده‌تر می‌شد. در حدائق این گونه آمده است:

«در علوم منقول و معقول، نقش مهارت بر صفحه ضمیر طلبه علوم

می‌کاشت.»^۳

در همین تاریخ در جای دیگری نوشته است:

«جمعی از طلبه و فضلاء آن عصر در مجلس درس افاده او حاضر شده

مستفید می‌شدند.»^۴

۱. صفحه، ۱۵۹

۲. صفحه ۹۹۱ و ۹۹۲

۳. برگ ۱۸۷ الف

۴. برگ ۸۸ الف

تذکره شاگردان و درس و تدریس جناب میر نیز قبلاً گذشته است. لذا پرداختن مفصل به آن در اینجا ضروری به نظر نمی‌رسد.

◀ زهد و تقوا

سومین خصوصیت جناب میر که باعث شد ایشان از جمله اهل دل و از اولیاء مشهور شوند، عبادت و علاقه به امور مذهبی ایشان بوده است. شواهد بر علاقه ایشان به امور دینی را می‌توان از مساجدی که ایشان بنا کرده‌اند به‌دست آورد و نسبت به عبادت و زهد ایشان نیز گواهی تواریخ مختلف در این رابطه کافی است که در ذیل می‌آید.

۱. «در صلاح و تقوی درجه عالی داشت»^۱

۲. «عالم و فاضل و مرتاض و سرآمد اهل دعوت بود»^۲

۳. «در پاک‌طینتشان صاف اعتقاد بود... بحسن... تقوی و پرهیزگاری و امانت و دینداری آراسته بود»^۳

◀ علم و فضل

در کنار زهد و تقوی و داشتن اوقات نیک، جناب میر، عالم، محقق، فیلسوف و محدثی عظیم بود که تصانیف ایشان آکنده از شواهد این ادعا است و ذکر آنها در فصل سابق گذشته است. ضروری نیست که هر عالمی، عامل باشد و یا هر عابدی، عالم؛ ولی جناب میر، تمام این خصوصیات را در کنار هم جمع کرده بود.

◀ نجوم و تسخیر اجنه

این محاسن کم نبودند. ولی جناب میر در روحانیت باطن و تسخیر اجنه و در علم نجوم نیز مهارت کافی به‌دست آورده بود. اینگونه بود که مردم برای دریافت فیض باطنی نیز به جناب میر مراجعه می‌کردند. و هر شخص به اندازه اعتقادش از جناب میر بهره می‌برد. در

۱. عالم‌آرای عباسی، صفحه ۱۵۹

۲. ماهنامه، برگ ۳۰۵ ب

۳. حدائق السلاطین، برگ ۱۸۷ الف و ب

ماهنامه آمده است:

«در فتح عزیمت و تسخیر جنات ید طولی داشت. سرآمد اهل دعوت

بود،^۱

◀ ستون بطلان سحر

آنگونه که در ماهنامه آمده است، هنگامی که شهر حیدرآباد بنا گردید، و شروع به ساختن قصر عالی محمد قلی کردند، جناب میر، ستونی از سنگ را آماده کرد که بوسیله طلسم و تعویذ و رقوم نکسیر، خصوصیت باطل کردن سحر و جادوهای بزرگ در آن ایجاد شد. این سنگ را بر پیشگاه دروازه شاهی نصب کردند تا اگر شخصی با اراده مخفیانه و فاسدی از این دروازه وارد شده و نزد سلطان برود، سحر و عزیمت او باطل شود.

وقتی به طور عمومی مردم از خصوصیات این سنگ آگاه شدند، افراد بیمار و زمین گیر برای معافه و گرفتن شفا پیش این سنگ می آمدند و نتیجه آن شد که بازار اطباء کساد شد. گفته می شود تمام طبیبان شهر با هم تصمیم گرفتند و آن سنگ طلسمی را شبانه از آنجا کنده به بیرون از شهر برده در چاهی در روستای «الوال» انداختند.

ولی تأثیر نیکوی این سنگ از همان چاه نیز به مردم می رسید، زیرا مردمی که برای غسل به آنجا می رفتند از بیماری هایشان شفا می یافتند. در نهایت، مردم دریافتند که آن ستون بطلان سحر در این آب انبار قرار دارد. اطباء آن سنگ را از آنجا نیز بیرون کشیده و به مکان نا مشخصی برده، پنهان کردند. ولی در زمان تألیف کتاب ماهنامه، نیز مردم به امید گرفتن شفا در این آب انبار غسل می کردند.^۲

◀ تسلط بر اجنه

گفته می شود که جناب میر در تسخیر اجنه، بسیار مهارت داشته است. و ایشان بر این مخلوق نیز حکومت می راند. گلزار آصفی آورده است که اگرچه در مورد جناب میر،

۱. ماهنامه، برگ ۳۰۵ ب

۲. این قضیه مفصلاً در ماهنامه ذکر شده است و ما از فارسی آن را ترجمه کرده در اینجا آورده ایم.

قصه‌های زیادی از این دست زبانزد مردم می‌باشند، ولی در هیچ کتابی ذکری از آنها به‌یمن نیامده است. مؤلف گلزارآصفی گفته است:

«در بارهٔ عملیات که زبانزد خاص و عام و مشهور انام است در هیچ تاریخ به نظر این احقر نه آمد. و نیز زبانی اعتصام الملک بهادر ادام الله عمره، عرض‌یگی حضور پرنور که از جمله سرآمد امور خان عهداند متواتر بادراک و افهام عاصی همین معنی در آمد که در هیچ تاریخ، ذکر عملیات آن جناب بقلم نه آورده لیکن بر زبان خلائق این دیار آن قدر مشهور و معروف است که مرتسم خاطر و مشهور انام که دل صداقت منزل باعتقاد کمترین و متفقین و محققین و غیر محققین علی‌الموم موافقین و مخالفین بتکذیب آن راضی نمی‌شود. بمعنی این که کلام الجمهور در نفس الامر مانند حدیث متواتر بی شائبه کذب یقین کلی است بلکه در هیچ ادراک، شبهه نیست. الغرض آنچه حکایات زبانی هزارها خلائق متقدمین که آنها از آباء و اجداد خودها به‌یمن سلسله که بطناً بعد بطن استحقاق واثق دارند و نیز از بعضی بزرگان صداقت نشان که حکایات عجیب و غریب معاننه شده ظاهراً به نظر و سماعت رسیده دلیل بر کرامت آن حضرت است.»^۱

◀ قول اعتصام الملک

از عبارت طولانی بالا هم همین ثابت می‌شود که اعتصام الملک نیز که از بزرگترین مورخان زمان خودش بوده است، گفته است که خرق عاداتها، کرامات، و تسخیر اجنه از طرف جناب میر در هیچ تاریخی نیامده است. البته این موضوع آنقدر در حیدرآباد شهرت یافته است که هیچ کس اعم از کسانی که معتقد به جناب میر باشند یا نباشند، نمی‌تواند منکر آن شوند.

صاحب گلزارآصفی داستانی از عهد قطب‌شاهی یعنی زمان زندگی جناب میر آورده است که رابطه میان جناب میر و شاه اجنه و احوال حکومت ایشان بر سایر اجنه در آن بیان

شده است. چون که در حال حاضر به این گونه صحبتها عقیده کمی وجود دارد، لذا ما اصل عبارت گلزار آصفیه را در اینجا می آوریم.

◀ آزادی از قید اجنه

«افراد محترمی بیان می کنند که از افراد صاحب منصب سلطان عبدالله قطب شاه، دو برادر در خدمت وزیر بودند که روز و شب در محضر وی حاضر بودند. روزی سلطان برای تفریح و شکار در اطراف رودخانه موسی اردو زد. ما بقی افراد نیز در اطراف همان رودخانه فرود آمدند که این دو برادر نیز از جمله آنها بودند. افراد سپاه در جای جای اطراف این رودخانه گودال های آب کوچکی حفر کردند زیرا هوا گرم بوده و رودخانه کم آب بود. عمق این گودال های شنی بیشتر از یک یا دو گز نبود. روزی وزیر مجبور شد بیشتر در رودخانه بماند و این دو نفر نیز همراه او در همانجا بودند. برادر کوچک احساس گرسنگی کرده به خیمه بازگشت تا چیزی بخورد و سپس به رودخانه برگردد. تازه لباس رسمی و درباری اش را در آورده بود، که مار کوچکی از لباسش بر روی فرش خیمه افتاد. او فوراً با چوبی آن را کشت ولی تمام بدنش شروع به سوزش کرد. او فریاد می زد سوختم سوختم. در همان حال به این سو و آن سو می دوید و در نهایت خودش را به یکی از همان گودال ها انداخت و در همان جا ناپدید شد. به برادر بزرگش خبر دادند. او بسیار نگران شده و تمام ماجرا را به وزیر گفت. جناب وزیر گفت: اگر شخص خاصی او را پنهان کرده بود جایی برای تدارک می بود، ولی این ماجرا به عالم غیراختیاری مربوط می شود و من نمی توانم کاری انجام دهم، تو باید نزد جناب میر مؤمن بروی. - جناب میر در آن وقت گوشته عزلت گزیده و مشغول عبادت بود- لذا عریضه کوچکی نوشته به منزل ایشان (که اکنون «پُرانی حویلی» (قصر قدیمی) در آنجا قرار دارد) فرستاد. جناب میر

سه تکه از سفال گرفته بر آنها چیزی نوشته به او داد و فرمود که اگر یکی از آنها را در همان گودال بیندازد، برادرش را باز خواهد یافت. اگر تأخیر شد پس از چهار ساعت تکه دوم را بیندازد. حتماً برادرش را خواهد دید. و اگر باز هم هیچ اثری از برادر نیافت، این بار پس از مدتی کمی طولانی تر تکه سوم را به درون گودال بیندازد.

برادر بزرگ طبق فرموده جناب میر به سوی گودال آمد. تکه اول را انداخت، تأثیری نداشت، تکه دوم هم بی اثر بود. با انداختن تکه سوم برادرش نمودار گشت. دیگران او را به بیرون گودال آوردند. پس از مدتی که او به هوش آمد از او خواسته شد در مورد این جریان توضیح دهد. او گفت: آن مار کوچک، خواهرزاده سلطان اجنه بود. وقتی من برای فرار از آتش به درون گودال پریدم، دو نفر با قیافه های ترسناک مرا گرفته از میان صحرای بی آب و علف گذرانیده و به شهری بردند. بازار و ساختمان ها و راه های آنجا بسیار تمیز و زیبا است. و مردم به کارهای خود مشغولند. وقتی مرا به دربار سلطان بردند دیدم که تمام مردم با تمام ابزار جنگ آماده ایستاده اند. سلطان در لباس فاخری بر تخت مرصع جلوس کرده است و ارکان مملکت نیز هر کدام بر سر جای خود مرتب ایستاده اند. در کنار تخت، خواهر سلطان با سری بدون پوشش ایستاده است و گریه کنان می گویند: ای برادر خدا تو را سلطان قرار داده، پس به عدالت رفتار کن و انتقام خون پسر مرا بگیر تا دلم آرام بگیرد.

سلطان به محض دیدن من، فوراً دستور داد که مرا بُرده، به قتل برسانند. حسب الحکم مرا کشان کشان بردند و نزدیک بود شمشیر بر سر من فرود آید که قاصدها دوان دوان آمده گفتند، گردنش را زنید و سلطان او را به نزد خود فراخوانده است. وقتی مرا پیش سلطان بردند، دیدم او دارد خواهرش را قانع می کند که چگونه خون پسرت بر گردن این مرد می افتد، در حالی که او به

شکل یک حیوان موذی خودش را به این مرد نشان داده بود. لذا حالا باید از او گذشت کنی چون که جناب میر سفارش او را کرده است. خواهر شروع به گریه و زاری کرد و گفت اگر او را نکشی من نیز خودم را خواهم کشت. سلطان مجبور شد دوباره دستور قتل مرا بدهد. دوباره مرا کشان کشان بردند. من دلم می‌خواست مرا زود بکشند تا از این کشاکش رها شوم. دومین مرتبه نیز تازه شمشیر را برای کشتن من بالا برده بودند که مردی شترسوار به سرعت آمده و حکم سلطان را آورد که مرا نزد وی حاضر کنند. مرا دوباره به نزد سلطان بردند در این وقت سلطان از تخت خودش به زیر آمده دست روی سر خواهرش گذاشته او را نصیحت می‌کرد که از فکر کشتن این فرد صرف نظر کند چون که جناب میر دوباره سفارش او را کرده است. ولی خواهر اصلاً راضی نمی‌شد و هر قدر او را بیشتر نصیحت می‌کرد، همان اندازه بیشتر بی‌التفاتی می‌کرد. تا آنجا که خبر آوردند که در قسمت شرقی شهر، آتش شعله ور شده است. و خانه‌های کوچک و بزرگ اجنه در حال سوختن است.

با شنیدن این خبر سلطان رو به افرادی که مرا در بر گرفته بودند کرده گفت: من هر چه این خواهرم را نصیحت می‌کنم، او حرف مرا نمی‌شنود. اگر می‌خواهد خودش را بکشد، بکشد. نه آنکه دیگر اجنه و خانه هایشان نیز ضرر بینند. لذا این شخص را برده در همان گودال رها کنید. پس از دستور سلطان مرا به همان گودال برگرداندند. پس از آن را شما خود بهتر از من می‌دانید.

وقتی خبر این واقعه به وزیر میر مظفر و سلطان عبدالله قطب‌شاه و عموم مردم رسید، همه تعجب کردند که جناب میر چقدر توانایی دارد. و این ماجرا تا کنون نیز در حیدرآباد نزد خاص و عام مشهور است، در حالی که در زمانهای بسیار گذشته رخ داده است.

این واقعه تسخیر اجنه از طرف جناب میر در صفحات ۶۱۳ تا ۶۱۵ گلزار آصفی درج شده است و ما آن را با اختصار در اینجا آوردیم.

در این ماجرا از لحاظ تاریخی یک مشکل وجود دارد. طبق این ماجرا، جناب میر باید تا زمان عبدالله قطب شاه زنده بوده باشد، در حالی که همانگونه که قبلاً در این کتاب به اثبات رسید، ایشان یک سال قبل از سلطان محمد درگذشته است. ممکن است با گذشت زمان ماجرای که در زمان سلطان محمد واقع شده است، به زمان پسر، یعنی عبدالله منسوب شده باشد. و زیاد جای تعجب نیست اگر این گونه شده باشد، زیرا سلطان محمد بسیار کم حکومت کرد. در حالیکه فرزندش عبدالله حدوداً بیش از نیم قرن حکومت کرده است. در نتیجه مردم حیدرآباد و بلکه خود مورخان نیز زمان حکومت قبل از عبدالله و همچنین جانشین او ابوالحسن تانا شاه را فراموش کردند و اکثراً وقایعی که مربوط به زمان این دو سلطان - قبلی و بعدی - می باشد را نیز به زمان عبدالله قطب شاه منسوب می کنند. زیرا علاوه بر طویل بودن این عهد از لحاظ اموری متعدد در تاریخ دکن بسیار مهم و زمانه پر مشغله ای بوده است.

◀ دلیلی دیگر بر تسخیر اجنه

جریان دیگر مربوط به تسخیر اجنه در مورد ساخته شدن دایره (قبرستان) جناب میر بیان می شود. نقلی وجود دارد که خاک مقدسی را که جناب میر برای تقدیس بیشر دایره از کربلا به اینجا آورده بود توسط اجنه مسخر خودش به این قبرستان آورده و گسترانیده است.

این جریانات مربوط به زمان حیات جناب میر بوده است، ولی ایشان آن چنان از شهرت و محبوبیت برخوردار شده بود که حتی پس از درگذشت ایشان نیز مردم به نیروهای خاص نزد ایشان و از ته دل به فیوض و کرامات جناب میر عقیده داشتند. کرامت هایی از این دست هنوز هم در حیدرآباد زیانزد خلایق می باشد.

◀ کرامات

برخی از کرامات در گلزار آصفی آمده است. ما نیز یک کرامت جناب میر را از

گلزار آصفی در اینجا می آوریم که درباره اش گفته است که این ماجرا را نواب میرعالم بهادر با چشم خود مشاهده کرده است.

◀ مشاهده عینی میرعالم

صاحب گلزار آصفی می نویسد:

«این قضیه مربوط به زمان وزارت میرعالم می باشد و علاوه بر خود میرعالم، همه ما نیز به چشم خود آنرا دیده و با گوشهایمان آنرا شنیده ایم. میر شهسوار علی، سیدی صحیح النسب بوده است که در وضع مالی مناسبی به سر نمی برد. او همیشه لباس سبز بر تن می کرد. زیرا افرادی که مکتت مالی داشتند در محرم هر سال لباسشان را به او می دادند و در تمام طول سال از آنها استفاده می کرد. خود جناب میرعالم نیز ماهانه پنج روپیه به او می داد. اگرچه این پول برای خرج اهل و عیال او کم بود، ولی او دارای غیرت بوده و پیش کسی دست دراز نمی کرد. او خود می گوید: در نیمه شبی از شبها، از راه دایره میر مؤمن به منزل بر می گشتم، دیدم هیچ کس در دایره نیست، ولی شخصی در لباس عربی، بزرگ منشانه با تمام عظمت و شوکت بر دروازه دایره ایستاده است. با دیدن من صدا زد: «میر شهسوار علی! بیا اینجا» من به یقین دانستم که ایشان جناب میر مؤمن می باشند. با اشتیاق فراوانی به سویش رفتم و عرض کردم: «ای پیر و مرشد! خداوند امشب را برای این غلام شب معراج قرار داده است که قدمهای شما نصیب شده است.» ایشان فرمودند: «مخارج تو چگونه می چرخد؟» من عرض کردم: «قبله عالم! با وجود دوستی قدیمی، جناب میرعالم ماهانه پنج روپیه می دهد، بسیار با مشکل خرج یک ماه تأمین می شود»

فرمود: «اگر روزانه یک روپیه داشته باشی آیا برایت کافی است؟» من عرض کردم: «ای حضرت والا! کافی است. و دیگر هیچگاه زبان به گله و شکوه از روزگار نخواهم گشود»

پس از شنیدن حرف من دست در جیب برده و سکه‌ای مربوط به زمان سلطان محمد قلی قطب‌شاه بانی حیدرآباد، بیرون آورده به من عنایت کرد و فرمود: «این روپیه را در قلمدان یا صندوقچه‌ای با تمام احتیاط و امانت حفظ کن و در پارچه یا کاغذی سرخ پیچیده آن را جدا بگذار تا با دیگر پولها مخلوط نشود. ان شاء الله هر روز در کنار این روپیه دو روپیه خواهی یافت. آن دو روپیه را برداشته خرج کن ولی از این روپیه بسیار زیاد حفاظت کن، اگر این روپیه از دست برود، دیگر حتی پول سیاهی نیز به تو نمی‌رسد.»

خلاصه روپیه را در دست من پریشان حال گذاشت و مرا رخصت نمود. من هم حسب الارشاد، این سکه را در پارچه سرخی پیچیده در صندوقچه لباسهایم گذاشته قفل کردم. روز دوم وقتی دست در صندوقچه بردم دو روپیه در کنار آن یافتم که سکه رایج زمان بودند من آنها را برداشتم. پس از آن هر روز دو روپیه می‌گرفتم و خرج می‌کردم. وقتی مردم رفاه و تغییر لباس مرا دیدند، درباره من از فرزندانم سوال کردند، و خبر را به میرعالم رساندند. ایشان «مدارالمهام» بود. مرا فراخواند با دیدن سکه اعطایی جناب میر آنرا بوسید و فرمود: «بیا بگیر! مبارکت باشد، از آن به خوبی محافظت کن».

تا وقتی که شهبازعلی زنده بود، آن سکه نزد وی بوده است، ولی پس از درگذشت او برای یافتن آن سکه بسیار سعی و تلاش شد، ولی هیچ نشانی از آن به دست^۱ نیامد.

این جریان مشاهده عینی مؤلف گلزارآصفیه، و مشهور در زمان ایشان بوده است.^۲

◀ درمان جنون همت یار جنگ

قضیه دوم در گلزارآصفیه در مورد نیروهای باطنی جناب میر، مربوط به درمان همت یار جنگ می‌باشد. او نوشته است:

۱. در نسخه اصلی «بدست» می‌باشد. (مترجم)

۲. ر.ک. گلزارآصفیه، صفحه ۶۱۶ و ۶۱۷

«واقعۀ ای که برای بزرگان روزگار باعث حیرت است، ولی من به چشم خود آن را دیده‌ام، این است که همت یار جنگ یکی از امرای موروئی بود. او عابد و متقی بوده، بسیار به اوراد و اذکار، توجه داشت و از لحاظ عقلی فردی کاملاً معقول بوده و اختیار دو قلعه ظفرگره^۱ و ابراهیم گرہ در اختیار وی بوده است. روزی بر بالاخانه منزل خود در قلعه نشسته و به دیدن دشت و صحرا و سبزه‌زار مشغول بود که دفعتاً بز سفیدی را ملاحظه کرد که رواندازی ستارہ‌ای دارد و با طلا آراسته شده بود. و با ناز و کرشمه در پایین دیوار قلعه می‌چرخید. وی فریفته حُسن و لباس زیبای آن بز شده، با پای برهنه به بیرون قلعه بسوی او دوید. بز کم کم دور شد و در نهایت به یک دفعه به خرمنی از گُل و یاسمن تغییر شکل داد.

با دیدن این صحنه، نواب از هوش رفت و بر زمین افتاد. مردم او را به درون قلعه آوردند، ولی او تا مدتی بی هوش بود و وقتی به هوش آمد شروع کرد به گریه کردن. خوردن و آشامیدن را ترک کرد و بارها سعی کرد به همانجا باز گردد. برادران و دوستان او به تمام افراد «عامل (منجم) و اهل دعوت» اطراف قلعه اعم از هندو و مسلمان مراجعه کردند، و حتی از رفتن به پیش کسانی که اعمال سیفی^۲ انجام می‌دهند نیز دریغ نکردند، ولی هیچ سودی نبخشید. بلکه جنون و گریه و زاری او بیشتر شد.

در نهایت او را سوار به محملی کرده با طناب بستند و به شهر آوردند. در اینجا نیز از اهل دعوت و عملیات و پیرزاده‌ها و دراویش استمداد گرفته شد و صدقه‌هایی که افراد مختلف توصیه می‌کردند نیز پرداخته شد. خلاصه آنکه خیلی هزینه شد، ولی هیچ سودی نبخشید. و در آخر امر به توصیه برخی، او را بر محملی نشانده بر مزار جناب میر آوردند. وقتی نزدیک مقبره

۱. گفتنی است که پیتھ نگر، گرہ و گورہ پسوندهایی مانند «آباد» در فارسی می‌باشد. (مترجم)

۲. اعمال سیفی، اعمالی که بوسیله علوم غریبه در جهت منفی انجام می‌شود.

رسیدند، نواب از ورود به داخل مقبره امتناع کرده و شروع به دویدن کرد. به هر حال با مشکلات فراوان او را گرفته به داخل مقبره بردند. نواب شروع به گریه و زاری نمود و خواست دوباره فرار کند. مردم او را گرفته نزد قبر جناب میر نشانندند. ناگهان تمام بدن او شروع کرد به لرزیدن و شروع کرد به فریاد زدن: «من می‌خواهم بروم، مرا از اینجا ببرید» پس از مدتی بی‌هوش شد. پس از چهار ساعت هنگامی که به هوش آمد، لباس طلب کرد و گفت: «چرا لباس از تنم بیرون آورده شده بود؟» اطرافیان آبی را به دور قبر چرخانیده به او دادند و ایشان با رغبت تمام آن را نوشید، و پس از آن هیچ وقت، هیچ‌گونه کار جنون‌آمیزی از او سر نزد.^۱

◀ داستان یک جوان حبشی

صاحب گلزار آصفیه یک مشاهده عینی دیگر را نوشته است که خلاصه آن بدین گونه است:

«جوانی حبشی نزد محمد نعیم‌الدین خان بهادر بود که اخلاق او به کلی از حد اعتدال خارج شده بود به مردم فحش و ناسزا می‌گفت و به‌سوی آنها سنگ پرتاب می‌کرد. برای معالجه وی بسیار تلاش شد ولی سودی نبخشید. در نهایت بر قبر جناب میر برده شد. هر قدر تلاش می‌شد که او را وارد مقبره نمایند از آن فرار می‌کرد. به ناچار از زور استفاده کرده او را به درون مقبره برده به نزد مزار نشانندند و آبی را دور قبر چرخانده به او نوشانیدند که در نتیجه او صحیح و سالم گشت و هیچ عمل جنون‌آمیزی از او سر نزد.^۲

صاحب گلزار آصفیه در مورد این داستان‌ها می‌نویسد:

«الحال معمول است که هر کس را که سایه جن یا شیاطین شده باشد و او

۱. ر.ک. گلزار آصفیه، صفحه ۶۱۲ تا ۶۱۸

۲. گلزار آصفیه، صفحه ۶۱۸

حرکات جنون کند چند روز بر قبر شریف میر صاحب موصوف برده آب از بالای قبر آنحضرت تصدق کرده بنوشانند، سایه و آسیب میگذرد.^۱

◀ کوزه و ظرفهای آب

وقایع فوق، مربوط به صد سال گذشته بوده است، ولی پس از گذشتن صدسال نیز این کار هنوز مرسوم است. هنوز هم در اطراف قبر جناب میر ظروف و کوزه‌های آب گذاشته شده است، و مردم با عقیدت بسیار آن آب را به بیماران می‌نوشانند. خلاصه اینکه این فیض جناب میر پس از فوتش (یعنی سیصد و اندی سال) همانطور جاری است و شاید همیشه جاری بماند.

◀ مثالهای جدید

یکی از دوستان مؤلف این کتاب که هم اکنون در جامعه عثمانیه سمت استادی دارد، و از ادیبان فاضل و لایق کشور محسوب می‌شود، می‌گوید: والدینش در دوران طفولیت، وی را بر قبر جناب میر برده و از وی خواسته‌اند سنگ مزار را بلیسد، و گفته بودند که هر بجهای که قبر جناب میر را یکبار بلیسد در تمام عمر تیزهوش می‌ماند و قوت گویایی وی نیز پیشرفت می‌کند.

چند روز پیش مؤلف در دایره مشاهده کرد که شرکت کنندگان در مراسم عروسی با پایکوبی و ساز و آواز وارد دایره شدند. جوانی را که به نظر می‌رسید تازه داماد باشد، آویزه‌هایی از گل پوشانیده بودند، آبی را که برگرد مزار جناب میر طواف داده شده بود به او نوشانیدند.

برای یافتن احوال جناب میر، وقتی به جست و جو پرداختیم اکثر مردم به جای آنکه اطلاعات تاریخی به ما بدهند، در بیشتر موارد داستان‌هایی از کرامات و تصرفات ایشان برای ما تعریف می‌کردند. و این داستان‌ها آنقدر زیاد است که اگر بخواهیم تمام آنها را در اینجا بیاوریم موجب طولانی شدن کلام خواهد شد. در اینجا فقط ذکر این نکته کافی است

که اکثر خاندان‌های قدیمی حیدرآباد اعم از شیعه و سنی، از معتقدان راسخ جناب میر می‌باشند و ایشان را به‌عنوان ولی و صاحب تصرفات قبول دارند. نکته جالب آنکه بیشتر اهل سنت که معتقد به ایشان هستند وی را از اهل سنت می‌پندارند.

◀ پرچم فتح

قبل از به پایان بردن سخن در مورد تصرفات جناب میر، ذکر پرچمی که ایشان ساخته بود بسیار ضروری است. این پرچم از پارچه سفیدرنگ ضخیمی بصورت مخروطی و بسیار طولانی ساخته شده است. طول آن پنج گز و عرض آن سه گز می‌باشد و اکنون نیز به صورت خیلی پوسیده نزد یکی از نوادگان جناب میر بنام میر محمد مؤمن معروف به سیدپادشاه نگهداری می‌شود. او در محله سلطان شاهی زندگی می‌کند. وی می‌گوید: در زمانی که لشکریان قطب‌شاهی پشت سر هم شکست می‌خوردند، سلطان از جناب میر تقاضای امداد باطنی کرد. جناب میر این پرچم را آماده ساخت، در حالی که بر حاشیه و در قسمت میانی آن آیات قرآن و اسماء پنج تن با خط بسیار زیبای ثلث نوشته شده و ما بقی آن با تعویذات و ارقام پر شده بود. گفته می‌شود وقتی این پرچم در میدان جنگ نصب شد سلطان فتح عظیمی کسب کرد.

بخشی هشتم بازماندگان

ذکر میر مجدالدین، تنها فرزند جناب میر قبالا گذشته است.^۱ او در زمان حیات پدر پیر خود فوت کرد. لذا در واقع، بازماندگان حقیقی جناب میر، فرزندان میر مجدالدین بودند که شامل یک دختر و سه پسر می‌شدند. دختر میر مجدالدین که گویا فرزند ارشد وی نیز بوده در زمان جناب میر به ازدواج برادرزاده میرزا بیگ فندرسکی، یعنی میرزا حمزه استرآبادی در آمده است. میرزا بیگ، همان فرماندهی است که کتاب گلشن راز را به سلطان هدیه داد و سلطان بر آن عبارتی را نگاشت.^۲

میرزا حمزه، در زمان سلطان محمد، در سال ۱۰۳۰ از استرآباد به حیدرآباد آمده و در سلک مجالسان سلطان در آمده بود. زیرا علاوه بر داشتن شرافت نسب، از صفات حمیده، راستی و دیانت نیز برخوردار بوده^۳ لذا جناب میر از ایشان بسیار حمایت کرد و سفارش کرد تا معادل شصت هزار هون املاک (جاگیر) به او داده شود و نوه خود را به تزویج وی در آورد. به صورت جهیزیه نیز آنقدر ثروت به او دادند که او نیز از اعیان سلطنتی به حساب

۱. قسمت پنجم، زندگی غیر سلطنتی جناب میر

۲. قبلاً از آن صحبت شده است.

۳. حقیقة السلاطین، صفحه ۸۸

می آمد. حدیقه می نویسد:

«به تقریب دامادی غفران پناه میر مجدالدین محمد ولد میر مؤمن به مرتبه

امارت رسید»^۱

هنگامی که در ماه رمضان سال ۱۰۴۰ شریف الملک ملا محمد تقی تفرشی سپه سالار شاهی فوت شد، سلطان میرزا حمزه را در روز ۲۴ ذیحجه سال ۱۰۴۰ به این منصب گماشت. ولی گویا مابین میرزا حمزه و علامه ابن خاتون میانه خوبی وجود نداشته است. او شایع کرد که میرزا از فنونی چون استیقا و قلمرانی و عملداری بی بهره است. لذا با وجود دیانت و صداقت، تحت تأثیر برهن ها قرار گرفت و در نهایت پس از سه ماه و ده روز در سوم ربیع الاول سال ۱۰۴۱، علامه ابن خاتون او را معزول ساخته و به جای او میرزا روزبهان اصفهانی را سپه سالار مقرر داشت.^۲

ولی سلطان (به علت نسبتی که میرزا با جناب میر داشته است) با او همدلی داشته و قدر وی را می دانسته. لذا به تلافی این منصب، املاک و اقطاع فیروزخان تُرک که معادل با یک صد هزار هون بوده، به میرزا اعطا کرد. زیرا فیروزخان در همان زمان فوت کرده بود. علاوه بر آن میرزا را از مجالسان خود قرار داد.

در سال ۱۰۴۲، سلطان عبدالله، میرزا حمزه را برای استقبال آن هیأتی فرستاد که از بیجاپور برای ازدواج شاهزاده خدیجه سلطان شهریانو بیگم با سلطان محمد عادل شاه، می آمد. دو سال پس از این یعنی در سال ۱۰۴۴ سلطان عبدالله،

خداویردی سلطان را از مرتضی نگر فراخوانده، میرزا حمزه را بجای او به عنوان سرلشکر به همراه سرداران و «خاصه خیل» به آنجا اعزام کرد. چون که میرزا قبلاً هم در مرتضی نگر بوده است.

پس از خدمت سرخیل (سپه سالار)، میرزا حمزه به عنوان سردرسته حفاظتی قلعه گلکنده انتخاب شد. این از خدمت اولیه بسیار مهم تر بود؛ زیرا قلعه گلکنده به عنوان مرکز و مخزن اصلی قدرت و دولت قطب شاهی به حساب می آمد. و فقط کسی می توانست این

۱. حدیقه، احوال سال ۱۰۴۸

۲. حدیقه السلاطین، صفحه ۹۶

وظیفه را انجام دهد که سلطنت به وفاداری و دیانت او کاملاً اعتماد داشته باشد. متأسفانه این امیر وفادار فقط دوازده یا چهارده سال پس از آمدن به حیدرآباد و ازدواج در آنجا در ماه شوال سال ۱۰۴۸ به علت مرض اسهال وفات نمود و چونکه داماد فرزند جناب میر بود لذا در دایره و مقبره جناب میر دفن شد.

به نظر می‌رسد میرزا حمزه بدون داشتن اولادی از دنیا رفته است؛ زیرا مورخ در بیان جریان درگذشت او، از برادر زاده وی به گونه‌ای یاد کرده است که گویا تنها وارث میرزا حمزه، همان برادرزاده بوده است. عبارت حدیقه اینگونه است:

«اعلیٰ حضرت خاقان، پسر برادر او را که از استرآباد آمده بود در سلک سल्حدار محلداران مقرر داشتند. و حواله‌داری قلمه را به بعضی از ملازمان و غلامان رجوع فرمایند»^۱

همسر میرزا حمزه یعنی نوه جناب میر یا قبل از همسر درگذشته است و یا اگر هم در آن وقت زنده بود، در عرض دو سال یعنی تا قبل از ۲۳ جمادی‌الاول سال ۱۰۵۰ فوت شده است. زیرا در این تاریخ وقتی سلطان عبدالله قطب‌شاه دستور بازگرداندن املاک به وارثان جناب میر را صادر کرد، فقط از نبیره‌های جناب میر اسم برد، که به‌طور مفصل در آینده به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

خلاصه اینکه دختر میرمجدالدین که فرزند ارشد او نیز بود مانند خودش جوان‌مرگ شده است. زیرا فوت شدن او قبل از سال ۱۰۵۰ به این معنی است که سن او هنوز به سی و پنج هم نرسیده بود.

نوه‌های جناب میر

◀ میر محمد جعفر

پسر بزرگ میرمجدالدین، میر محمد جعفر نام داشت. سلطان عبدالله در حکم مذکور خود دو مرتبه از وی نام برده است. از مطالعه این حکم فهمیده می‌شود که میر محمد جعفر پس

از درگذشت داماد خود، میرزا حمزه، کار پیگیری وراثت املاک و اقطاعات جناب میر را شروع کرده و از سلطان درخواست کرده است که تمام املاک جناب میر به نوه‌های ایشان بازگردانده شود. اکنون مناسب به نظر می‌رسد که فرمان سلطان عبدالله را که با پیگیری میر محمد جعفر جاری گردید، در اینجا بیاوریم که اقتباساتی از آن را در جاهای مختلف کتاب آورده‌ایم.^۱

◀ فرمان عبدالله قطب‌شاه

فرمان جهان مطاع آفتاب ارتفاع از دیوان همایون خلافت مشحون به جانب کارکنان و دیسایان حال و مستقبل پرگنه ابراهیم پتن و غیره به عنایات وافره مستظهر بوده بدانند که چون سیادت و نجات پناه، افاضت و افادت دستگاه، قدوة اسوة المدققین، مرضی ممالک اسلام، مقتدای طوایف انام، خلاصه اولاد رسول، زبده احفاد بتول، امیر محمد مؤمن «مبلغی خطیر مال خود خرج کرده در موضع راوریال عرف مؤمن پوره» پرگنه مذکور یک تالاب بسته و در مصطفی آباد عرف میر پینهدو قطعه تالاب بسته و باغ نارجیل و درختان مشمره نشانده دو مسجد کلان احداث فرموده ملک و میراث برای خود و باولاد و احفاد خود... بغفران پناه محمد قلی قطب‌شاه عرض کرده و عرض میر مرحوم بخاطر مبارک آورده، سوای ملک و میراث تالاب‌ها و غیره ایشان، شش دیهات بدل انعام بنام میر معز الیه و باولاد و احفاد او مرحمت کرده داده بودند بعد از آن میر مرحوم رحمت خواست میر جعفر و غیره نبیره‌های او بحضور عالی استدعا نموده بخا^۲... مبارک آورده حکم عالی متعالی صادر گشته که دستبند تالاب‌ها محصول باغ و دیهات و غیره از استقبال غره جمادی الثانی سنه احدی و اربعین الف، سال بسال در وجه انعام باولاد و احفاد میر مرحوم الی ما توالدوا و تناسل، مرحمت فرمودیم. و بارز مواضع



۱. این فرمان نزد جناب مولوی میر عباس علی موجود است.

۲. گویا مؤلف نتوانسته از اصل فرمان این کلمه را قرائت نماید. در تصویر فرمان کلمه «بخاطر» دیده می‌شود (مترجم).

مزبور را در وجه انعام نبیره‌های میر مذکور مجری دانسته جاری و مضی و مستمر دارند. و محصول حاصلات دسبند تالاب‌ها و ملک و میراث و مواضع مسطور به تصرف میر محمد جعفر و غیره نبیره‌های میر مرحوم واگذارند. و از کل تکلیفات دیوانی و کل قانون قدیمی و جدیدی اسمی و رسمی معاف دانسته متعرض و مزاحم حال نگردند. و هر کس از راه طمع به خلاف مضمون این فرمان عنایت عنوان تبدیل و تحریف جایز دانسته به مواضع مزبوره انعام میر سابق الذکر مزاحم شود، بغضب و سخط آفریدگار گرفتار آید. و از شفاعت شفیع روز جزا محمد مصطفی صلعم، بی نصیب و بی بهره گردد. فمن بدله، بعد ما سمعه، فانما اثمه علی الذین یبدلونه، و به هیچ وجه من الوجوه مزاحم نشوند. و هر سال عذر فرمان مجدد نکنند و به همین فرمان ابدالآباد روان دارند. و تعلیق نوشته گرفته آمد فرمان همایون یاد دهند و به حکم فرمان علی روند.

بتاریخ ۲۳ ماه جمادی الاول سنه ۱۰۵۰

۱. موضع راوریال (پرگنه^۱ ابراهیم پتن)

۲. موضع مصطفی آباد (حرف میرپیتها)

۳. موضع مامرپلی (حویلی حیدرآباد)

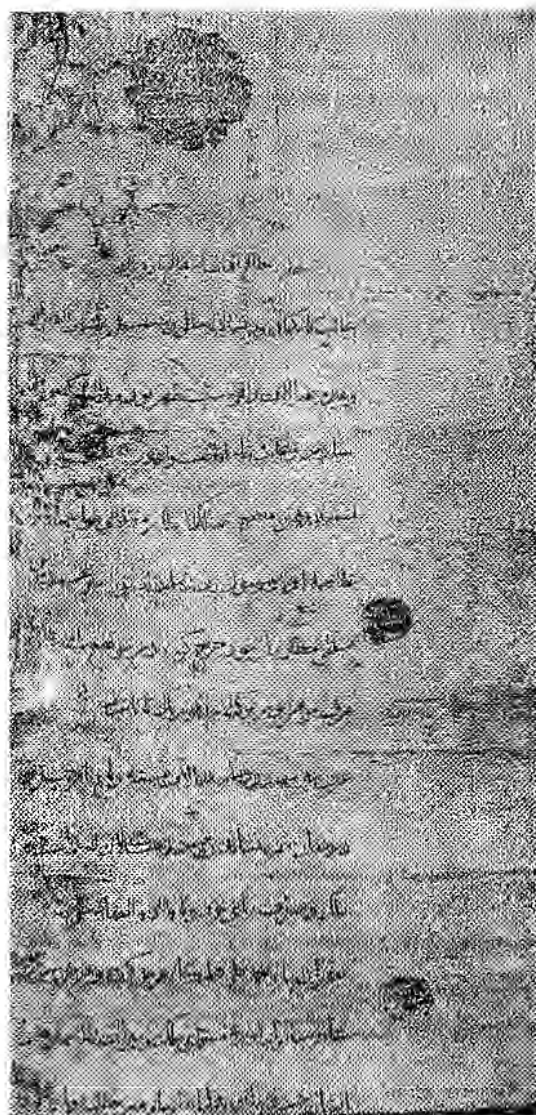
۴. موضع جرله پلی (حویلی حیدرآباد)

۵. موضع اہل (حویلی حیدرآباد)

۶. موضع کنگره (حویلی حیدرآباد)»

در ذیل این عبارت فارسی، زبان خاص تلنگی نیز نوشته شده است. و محاذی تاریخ و سال امضای سلطان عبدالله وجود دارد. بر حاشیه آن چهار یا پنج مهر کوچک دیده می‌شود که یکی از آنها احتمالاً مهر سلطان عبدالله قطب‌شاه می‌باشد و دومی مهر شاه کمال‌الدین الحسینی.

۱. پرگنه در تقسیمات جغرافیایی، بمعنی یک حوزه خاص استحفاظی می‌باشد. (مترجم)



فرمان عبدالله قطب‌شاه در مورد املاک و مستغلات جناب میر

خلاصه اینکه میر محمد جعفر، شانزده سال پس از درگذشت پدر و جد خود توانست بر ارث آنها به‌طور کامل مستولی شود. از خود فرمان فهمیده می‌شود که بازماندگان جناب میر در غره جمادی الثانی سال ۱۰۴۱ از این دارایی‌ها محروم شده بودند. لذا سلطان تملک

آنها را از همان تاریخ جاری نمود. هیچ دلیلی برای این مسئله (محرومیت) نتوانستیم بیابیم، که فقط پس از گذشتن هفت سال از رحلت جناب میر چه اتفاقاتی رخ داده که تمام املاک و زمینها از دست بازماندگان او در آورده شد. ممکن است روابط ناخوشایند ما بین این خاتون و میرزا حمزه موجب آن شده باشد.

◀ لیاقت میر محمد جعفر

جد و پدر، هر دو میر محمد جعفر را خوب تربیت کرده بودند. چون که وی پسر بزرگ بوده است لذا خصائل و صفات نیکوی پدر و جد، در وی نمودار گشته بود. علی بن طیفور بسطامی در کتاب خود *حدائق السلاطین* از وی به خوبی بسیار یاد کرده است و از آن فهمیده می شود که او علاوه بر اینکه نیک و خوش خلق بود، ادیبی برجسته و فردی لایق و فاضل بوده است. او دیوان پدر را جمع آوری کرده، دیباچه ای بسیار ادیبانه و خوش قلم بر آن افزوده است. در این تاریخ آمده است:

«و پسر او سید حمیده سیر، فضیلت گستر، سید جعفر بعد از فوت والد

عالی قدر اشعار متفرقه او را جمع ساخته و دیباچه منشیانه بر آن نگاشته»^۱

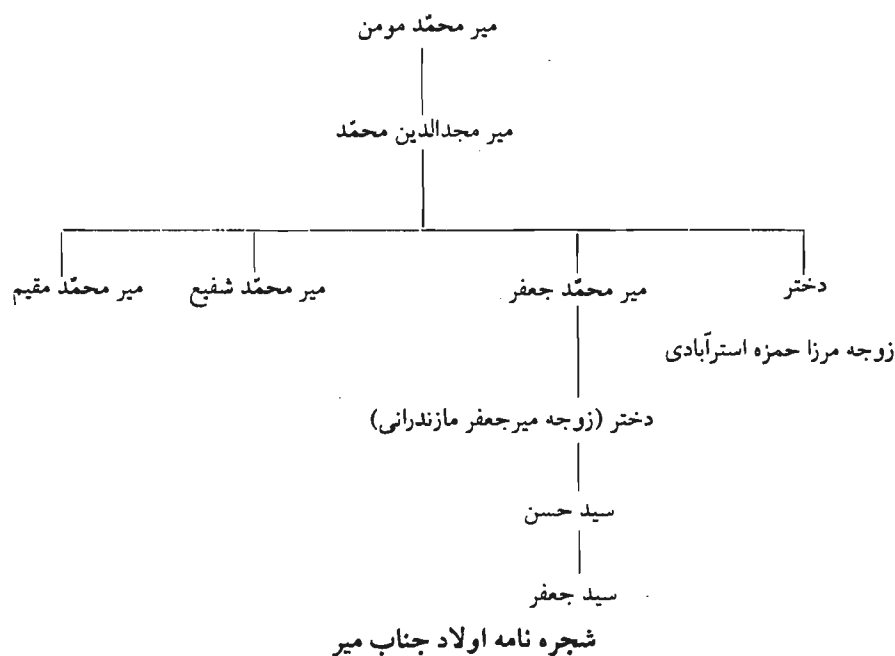
◀ اولاد میر محمد جعفر

در باب اولاد میر محمد جعفر، فقط درباره یک دختر از ایشان توانستیم اطلاعات کسب کنیم که وی به تزویج میر جعفر مازندرانی در آمده بود. از این دختر فرزندی بدینا آمد بنام سید حسن که قبل از ۶ جمادی الاول سال ۱۰۶۸ فوت کرده است. سید حسن پس از خود همسری بنام سکینه بانو (بنت میر مقصود علی ابن میر هاشم) و بیش از یک فرزند برجای گذاشت که بزرگترین آنها سید جعفر نام داشت. این افراد در تاریخ فوق (۶ جمادی الاول سال ۱۰۶۸) صلح نامه ای برای تقسیم اموال سید حسن (نوه دختری میر محمد جعفر) نوشتند که هم اکنون نزد جناب مولوی عباس علی (سجاده نشین مرقد میر محمد مؤمن) نگهداری می شود. از این صلح نامه بر می آید که همسر سید حسن، سکینه بانو بنت میر مقصود علی، با

گرفتن یک هزار و سیصد روپیه شاه‌جهانی، از اموال و ماترک سید حسن صرف نظر کرده بود.

بر بالای این سند مهر مفتی احمد بن محمد به تاریخ ۱۰۶۰ و بر حاشیه آن حسب ذیل سه مهر ثبت شده است.^۱

محمدانور (سنه ۱۰۵۷)، محمدفاضل رضوی (سنه ۱۰۱۴)، هو‌الافضل (سنه ۱۰۶۵)
پس از سید جعفر ابن سید حسن سلسله اولاد فرزند بزرگ میرمجدالدین، یعنی میرمحمدجعفر منقطع شد. لذا شجره اولاد میر که تاکنون آنها را ذکر کردیم، در اینجا می‌آوریم.



۱. این سند با این عبارت آغاز می‌شود «اقرار صحیح و معتبر شرعی نمود عصمت پناه مسماة سکینه بنت میر مقصود علی ولد میر هاشم، زوجه سید حسن متوفی بن میرجعفر مازندرانی، در حالت صحت نفس و ثبات عقل بدین وجه که ابراز کرد و گذشت از هر دعوی و خصومتی و بحثی که داشت بر ورثه سید حسن متوفی مذکور خصوصاً از دعوی حصه ارث خود و غیره...»

◀ میر محمد شفیع و اولادش

نوه دیگر جناب میر، محمد شفیع بود که نسل آن تا کنون نیز باقی است. سجاده نشینان خانقاه حضرت میرمؤمن از نسل او هستند. از یک محضر به دست می آید که همسر وی زهرا بیگم، دختر محمد رضای معمای بوده^۱ که از بطن وی یک پسر به نام سید محمد و سه دختر به نامهای فخرالنساء و خیرالنساء و شاه بیگم، پس از وفات او نیز زنده بوده اند. محمد شفیع در عهد ابوالحسن قطب شاه هنگامی فوت نمود که عهد دیوانی مادنا بود. پس از درگذشت وی، تمام املاکی که در دست اولاد ایشان بود ضبط گردید و در آن زمان در خاندان وی فردی نبود که این مسئله را پیگیری نماید و سعی کند تا آنها را پس بگیرد. در ۵ ماه رمضان سال ۱۱۶۰، وارثان جناب میر محمد شفیع، سید محمد (پسر)، شاه بیگم، فخرالنساء و خیرالنساء بیگم (دختران) و زهرا شاه (همسر) محضری آماده کردند که در آن نوشته شده بود:

«بعد از پدرم ماهای مقررین^۲ طفلان و یتیمان و بیوه های بی کس و بی وسیله دیده، «مادهوزنادار» از راه تعدی ظلم صریح نموده همه دیهات انعام را متعلق بت خانه خود کرده و مساجد آن جد بزرگوار مطلق بی چراغ نموده...»

این محضر بسیار طویل است و در آن سید محمد فرزند میر محمد شفیع لیست تمام املاک و دارایی های جناب میر را ذکر کرده است و از مردم استشهاد گرفته که آنچه در این محضر آمده عین واقعیت است. بر حاشیه این محضر مهرهای متعددی مربوط به سالهای

۱. این محضر در سال ۱۱۸۵ نوشته شده است که مهر افراد ذیل بر آن ثبت شده است. ۱. محمد عاقل یار خان فدوی آصف اللوله سنه ۱۱۶۷، ۲. محمد عزیز سنه ۱۱۴۳، ۳. تجلی علی سنه ۱۱۸۰، ۴. بدیع الزمان خان سنه ۱۱۸۴، ۵. محمد ذاکر ولد میرزا سعید قلی بیگ سنه ۱۱۲۹، ۶. رحمان قلی بیگ سنه ۱۱۸۳، ۷. قائم روشن شاه متولی پنجه مبارک سنه ۱۱۸۱، ۸. سید امین خان بهادر، ۹. شاه قطب الدین محمد ولد سید مخدوم. از مهرهای فوق، مهر شاه تجلی علی خطاط و نقاش مشهور و مؤلف ترک آصفیه قابل توجه است. به نظر می رسد شاه تجلی روابط خوبی با این خاندان داشته است. نزد سجاده نشین کنونی بارگاه جناب میر مؤمن، قطعه ای با خط شاه تجلی ملاحظه شد که عکس (کپی) آن را در اداره ادبیات اردو نگهداری می کنند.

۲. «این جانبان اقرار کنندگان»

۱۰۹۷ و ۱۰۹۹ ثبت شده است. برخی از این مهرها از این افراد می‌باشند.

۱. سید احمد ابن سید رحمت‌الله سنه ۱۰۹۹
۲. بنده درگاه یوسف بن ایتون سنه ۱۰۹۷
۳. رفیع الدین منشی عالم‌گیر شاه
۴. صدرالدین سید محمد محمود سنه ۱۱۱۰
۵. علی بیگ فرزند سید حسین بیگ
۶. عبداللطیف بن محمود سنه ۱۱۱۲
۷. هدایت‌الله فرزند نعمت‌الله سنه ۱۱۱۷
۸. خان زمان خان بنده عالم‌گیرپادشاه سنه ۱۰۷۳ و غیره...

◀ میر سید محمد

علاوه بر محضر فوق، محضر دیگری نیز نزد جناب مولوی عباس علی موجود است که آن را سیدمحمد بن میر محمد شفیع نوشته است. این محضر در هفتم شعبان سال ۱۱۴۰ نوشته شده است. در این محضر سیدمحمد شهادت طلیده است که او نواده جناب میرمؤمن بوده و از فرزندان نوه دختری یولچی بیگ می‌باشد. بر این محضر شهادت این افراد ثبت شده است:

۱. حاج منصور فدوی محمد فرخ سید بادشاه غازی سنه ۱۱۲۵
۲. محمد کاظم فدوی محمد فرخ سید بادشاه سنه ۱۱۲۵
۳. میرزا مهدی خان صفوی سنه ۱۱۳۱

خلاصه آنکه، سید محمد برای باز پس گرفتن املاک و دارایی‌های اجداد خود بسیار کوشید ولی معلوم نشده است که او در این راه موفق هم شد یا نه. البته آنقدر می‌دانیم که ایشان در کبر سن قبل از سال ۱۱۸۵ فوت کرده است. زیرا در این سال فرزند ایشان میر محمد حسین محضری نوشته بود که در آن بر این امر شهادت طلیده بود که دختر میرمحمد رضای معمای، مادر بزرگ وی یعنی مادر میر سیدمحمد بوده است. بر این محضر، مهر شاه تجلی علی ثبت شده است که به تازگی ذکرش گذشت.

◀ میر محمد حسین و میر کاظم علی

نام دو نفر از فرزندان میر سید محمد، یعنی میر محمد حسین و میر کاظم علی در اقرارنامه‌ای ذکر شده است. که در اول جمادی‌الاول سال ۱۱۸۷ نوشته شده است. در این اقرارنامه آمده است که سید حسین فرزند سید جلال داماد سید محمد بن سید لار محمد بن شاه محمد بن ملا تمیمی، متعهد می‌گردد که سالانه مخارج برگزاری مراسم سالگرد (عُرس) را به میر محمد حسین و میر کاظم علی و مسماة خدیجه بیگم، فرزندان میر سید محمد مرحوم ورثه میر محمد مؤمن، بدهد. تذکره این محضر نیز قبلاً گذشته است.

◀ میر علی

میر محمد حسین، یک پسر بنام میر علی و یک دختر بنام مخدوم‌بی‌بی داشت. و خود میر علی سه پسر - میرفتح علی، میر فضل علی و میر جعفر علی - و سه دختر داشت. میر جعفر از یک مادر و مابقی فرزندان از یک مادر دیگر بودند. ذکر همه آنها و نحوه تقسیم میراث و غیره در اقرار نامه‌ای که در سال ۱۲۱۱ نوشته شده است آمده که هم اکنون نزد مولوی عباس علی می‌باشد.

◀ میرفتح علی

وی فرزند ارشد میر علی و جانشین او بوده، و به «میرن‌شاه» شهرت داشت. او نیز دو همسر اختیار کرد. از یکی از آنها میر عباس علی و از دیگری زین‌العابدین معروف به میر پادشاه و دو خواهر دیگر زنده ماندند.

◀ میر عباس علی

میر عباس علی، جانشین میرفتح علی شد. مادر او دختر میرزا ببر علی بیگ بن میرزا بشیر بیگ بن میرزا ببر علی بیگ بود. او در سال ۱۲۸۹ وفات یافت. هنگام وفات تنها فرزند او یعنی میرحیدر علی فقط دو سال داشت.

◀ میر حیدر علی

او پدر سجاده نشین کنونی، یعنی میر عباس علی بوده است. آنچه مولوی عبدالجبار خان در محبوب الزمن نوشته است که حیدر علی از سوی خان خانان منصوبی داشته است، به گفته میر عباس علی این گفته صحیح نمی باشد. زیرا خان خانان وی را فقط به خاطر داشتن شرافت نسب، مصاحب فرزند خود شجاع الملک قرار داده بود. او فقط از «صرف خاص مبارک» بابت دارایی ها و املاک فرمان کوت و وردمان کوت، ۴۴ روپیه دریافت می کرد که اکنون فرزند او یعنی میر عباس علی نیز آنها را دریافت می کند.

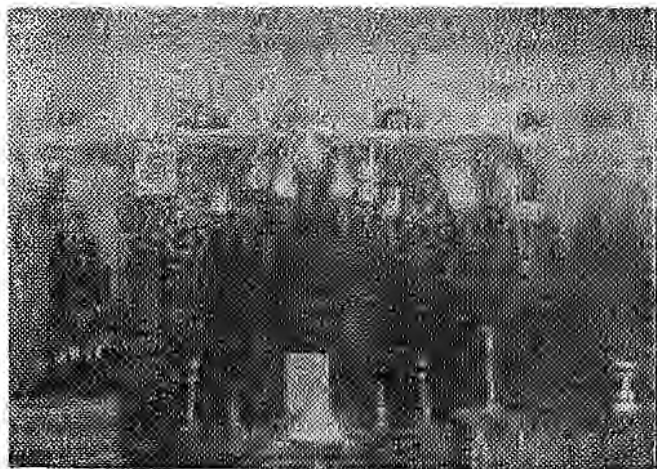
املاک فرمان کوت و وردمان کوت برای مخارج عود و گل (در مراسم سالگرد) در دوره آصف جاهی به اولاد ایشان سپرده شده بود. در وقت تصاحب اعتصام الملک، سالانه ۱۱۳۰ روپیه به اولاد میر شفیع داده می شد. بعداً این زمینها را داخل خالصه کرده و مقرری ماهانه ای برای آنها در نظر گرفته شد که تاکنون نیز ادامه دارد.

علاوه بر این مقرری، برای عاشورخانه جناب میر مؤمن، که در هر محرم در منزل جناب عباس علی برپا می شود، سالانه پنجاه روپیه در نظر گرفته شده است. علم های این عاشورخانه قدیمی هستند. عکس های آن در کتاب موجود است.

◀ میر عباس علی

او تنها فرزند مرحوم جناب میر حیدر علی می باشد. وی جوانی خوشرو و پرهیزگار است که از ذوق خوبی در تاریخ و علم و فضل برخوردار است. ایشان برای تدوین کتاب زندگینامه جد امجد خود (کتاب حاضر) به مؤلف کمک فراوانی کرده است. و اجازه استفاده از تمام مستندات تاریخی را که نزد وی بوده است به ما داده است. ایشان هنوز یک قرآن و یک مگس پران^۱ جناب میر را به عینه حفظ کرده است که واقعا آنها را باید از نزدیک دید!

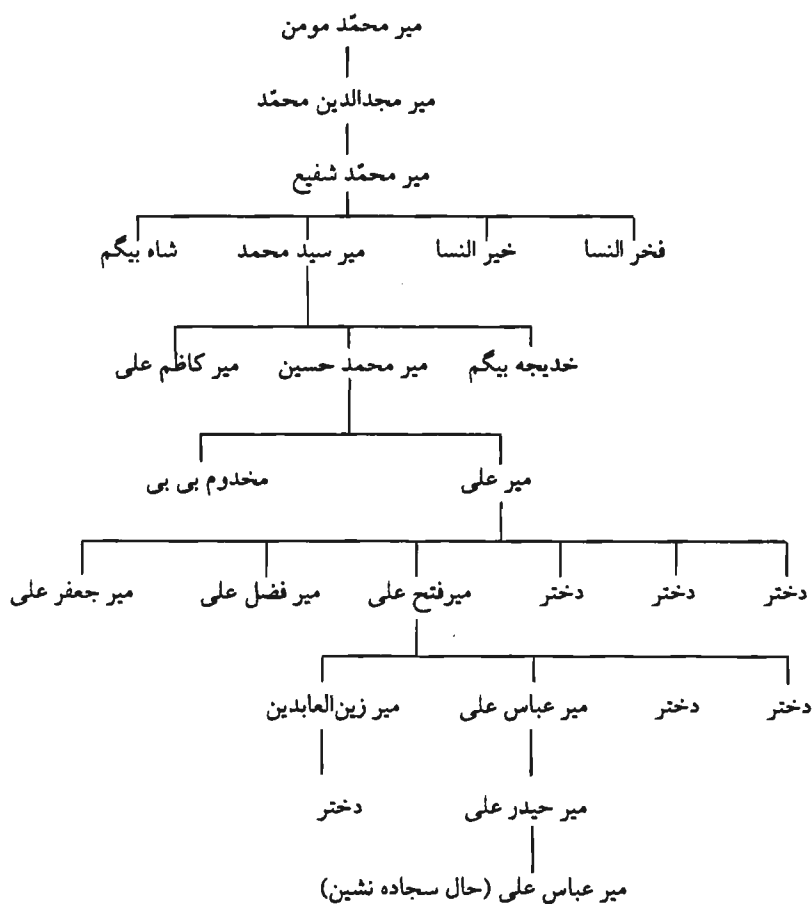
۱. وسیله ای که از دسته ای از موهای بلند و یک دستگیره ساخته می شود و بوسیله آن مگس ها را از خود دور می کنند.



بالا: عَلمهای عاشورخانه جناب میر که اکنون نیز نزد نبیره ایشان،

جناب میر عباس علی بر پا می‌شوند.

پایین: جناب مولوی میر عباس علی (نبیره جناب میر) و فرزندش



شجرہ نسب اولاد فرزند دوم میر مجدالدین، یعنی اولاد میر محمد شفیع.

میر محمد مقیم و اولاد او

ایشان کوچترین نوحہ جناب میر بودہ است. ذکر وی در محضر میر محمد حسین بن میر سید محمد بن میر محمد شفیع آمدہ است کہ در سال ۱۱۸۵ نوشتہ شدہ است. در آن آمدہ است:

«خلف الصدق میر صاحب (میر مؤمن) مغفور مزبور^۱ میر مسجدی محمد (میر مجدالدین محمد) قدس سره و فرزند ایشان میر محمد مقیم و خلف صدق ایشان میر محمد رضای معمای علیہ الرحمہ از بطن میر محمد رضای معمای مسطور دو دختر، یکی فاطمہ بیگم لاولد، و دوم زهرہ بیگم و غیره...»

در این محضر ذکری از فرزند میر محمد رضا خلف میر محمد مقیم نشده است. ولی در حین تدوین این کتاب، فردی بنام سیدبادشاه از ساکنان محله سلطان شاهی با مؤلف ملاقات کرده و از اسناد خانوادگی که ایشان ارائه کرد، به دست می‌آید که میر محمد رضا فرزندی بنام میر محمد علی داشته است. و این فرد؛ یعنی سیدبادشاه خود را از اولاد وی می‌داند و طبق اسناد وی سلسله اولاد میر محمد مقیم این گونه مرتب می‌شود:

فرزند میر محمد علی، میر زین العابدین و فرزند وی میر شمس‌الدین علی خان. همسر میر شمس‌الدین، مجیدالنساء بیگم بود که سلسله نسب وی این گونه بود: مجیدالنساء بنت میر ابراهیم بن میر مؤمن بن میر اکبر علی بن میر هاشم، بن میر سلیمان بن میر حاجی محمد شاه بن سید اسحق واصل بحق بن میر اسماعیل بن میر نجم‌الدین بن میر شمس‌الدین بن سید جعفر بن میر عبدالواحد بن میر اسحاق بن سید محمد علی بن سید شمس یحیی بن سید سلطان بن میر علی شمشیر برهنه بن میر احمد سری بن میر علی سری بن سید واجدین بن امام موسی کاظم علیه السلام

◀ میر مؤمن علی خان

از میر شمس‌الدین علی و مجیدالنساء بیگم، یک فرزند به یادگار ماند به نام میر مؤمن علی خان که وی دو همسر اختیار کرد. یکی اولیا بیگم بنت میر محمد باقر بن میر بیر علی. و دومی عالی بیگم بنت میر محمد شریف بن میر ابوطالب بن میر محمد شفیع. از همسر اول یک فرزند میر حسین علی و از همسر دوم دو فرزند بنامهای میر خیرات علی و میر حیدر علی زنده ماندند. از بین این سه فرزند، فقط از اولاد میر خیرات علی خبر داریم.

۱. در نسخه اصلی «مزبور» آمده است. (مترجم)

◀ میرخیرات علی

میرخیرات نیز دو همسر داشت. یکی جمال النساء و دیگری سکندریگم بنت دردانه بیگم بنت میر مراد علی خان بن میر ذوالفقار علی خان بن سید فتح علی خان بن اقتدارجنگ بن میر موسوی خان.

از همسر اول، چهار پسر به نامهای میر محمود علی، میر محسن علی، میر بهبود علی و میر قنبرعلی و دو دختر داشت و از همسر دوم نیز سه پسر بنامهای محب علی مشهور به مصطفی علی، میرعباس علی و میر برکت علی و یک دختر داشته است.

◀ میر برکت علی نجیب

میر برکت علی نجیب، شاعر خوبی بود. دیوان خطی ایشان موجود است. ایشان مجموعه‌ای از غزلیات را ماهانه بنام «ناز و نیاز» منتشر می‌نموده است. حضرت غفران مکان آصف‌جاه ششم غزلی را برای یکی از این مجموعه‌ها به دست فصیح الملک میرزاداغ ارسال کرده بود. نامه‌ای را که میرزاداغ برای میر برکت علی نوشته بود، نزد فرزند وی برکت علی نجیب موجود است و چونکه این نامه از میرزاداغ چاپ نشده است، رونوشت آن را در اینجا می‌آوریم:

«مورخه بیستم جمادی‌الآخر سنه ۱۳۱۵ سه شنبه وقت ۱۲ ساعت

اعلیحضرت بندگان متعالی مدظله العالی دام اقباله

محضر جناب میر کرم گستر مخلصان بلاغت نشان جناب میر برکت علی

نجیب سلمه الله تعالی

به شما تبریک می‌گویم که... افتخار داده غزل خود را عنایت فرمودند تا در مجموعه درج شود تا موجب افتخار و اعتبار بیشتر مجموعه شود. مصرع طرح آن مطابق مصرع طرح مجموعه شما می‌باشد، بهترین اشعار که مطابق با مصرع طرح نوشته شود، به گونه‌ای مناسب به همراه سپاس نامه در مجموعه بعدی چاپ نماید تا مشتاقان از آن بهره‌مند شوند. اینجانب مترصد دریافت رسید غزل شاهانه هستم، آنرا به دست حامل این تحریر، محمد حسین ملازم

بسپارید تا آن را به خدمت والا مقام ارائه شود. زیاده شوق است و بس

راقم هیچمدان

فصیح الملک داغ دهلوی

محبوب گنج

◀ میر محمد مؤمن مشهور به سید بادشاه

برکت علی دو پسر به نام های سید هدایت حسین و میر محمد مؤمن و یک دختر داشت. میر محمد مؤمن به نام سید بادشاه مشهور می باشد. در محله سلطان شاهی سکونت دارد. سن بالایی دارد، او فرزند پسر ندارد. یک پرچم تاریخی نزد وی می باشد که ذکر آن قبلا در پایان باب تصرفات جناب میر گذشت. در شجره نامه ای که نزد وی می باشد، اسماء آباء و اجداد جناب میر محمد مؤمن پیشوا ذکر شده است ولی نام پدر میر محمد مؤمن اشتباه ذکر شده است.^۱ در خاتمه ذکر اولاد میر محمد مقیم، شجره آنها را می آوریم.

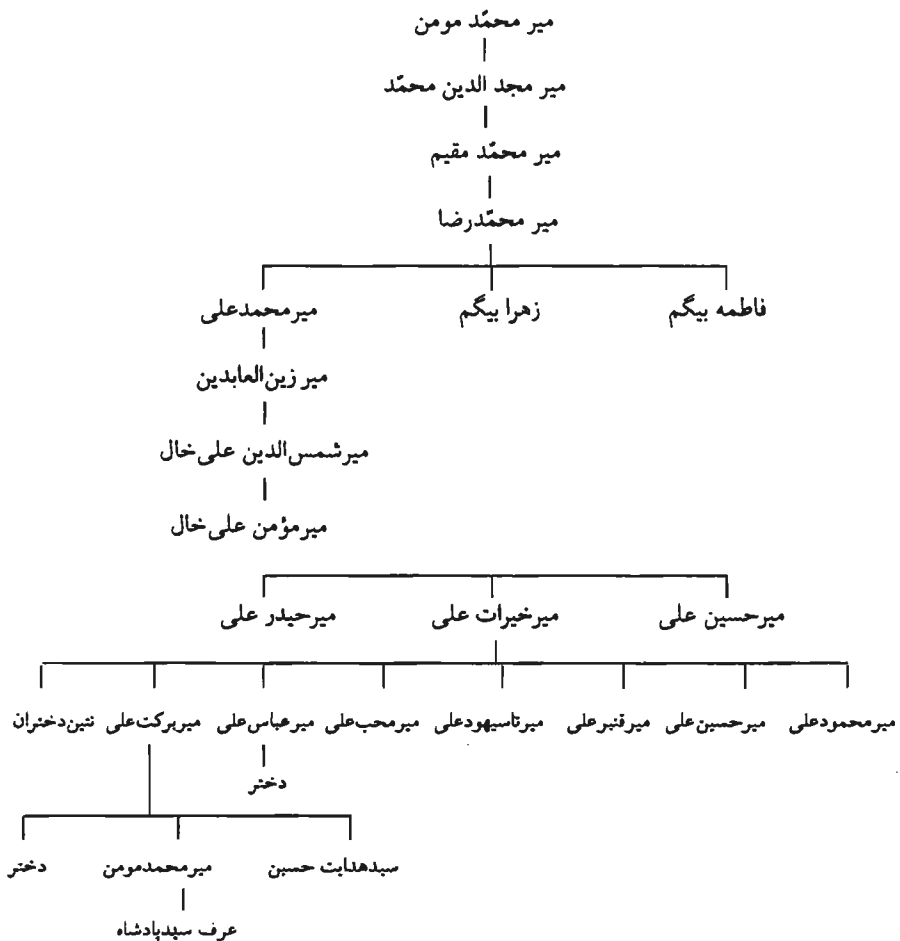
◀ دیگر خویشاوندان جناب میر

از مطالعه اسنادی که مربوط به اولاد جناب میر نزد سجاده نشین فعلی میر نگهداری می شود، به دست می آید که جناب میر برادری به نام میر شاه علی داشت که مانند اولاد جناب میر در محله میر مؤمن، پشت ساختمان دارالشفاء شاهی سکونت داشته است. اکنون مزار وی نیز در همانجا قرار دارد که بوسیله یک چهار دیواری محصور شده است.

◀ میر شاه علی، برادر جناب میر محمد مؤمن

میر شاه علی نیز مانند برادر خود، مردی باخدا بود؛ داستان های مکاشفه و کرامات او نیز تا کنون مشهور است. ممکن است به علت همان مقام عظیمی که داشته است به جای مقبره جناب میر در منزل خود یا همان مکانی که فوت نمود، دفن کرده باشند. ایشان قبل از

۱. در این شجره نامه سلسله نسب جناب میر این گونه آمده است: میر محمد مؤمن پیشوا بن سید سلیمان بن سید یعقوب بن سید محبوب بن سید سبحان بن سید رحمان بن سید سلطان بن سید احمد بن سید نور خدا بن سید شمس بن سید اسحاق بن سید مجید الله بن علی موسی الرضا.



سال ۱۰۹۱ درگذشته است. با دیدن اسناد مربوط به اولاد ایشان، معلوم شد که اکنون دیگر هیچ اولاد پسری از ایشان باقی نمانده است؛ زیرا پسر او میر قربان علی و نوه او میر عبدالله قبل از سال ۱۱۴۸ درگذشته اند. میر عبدالله فرزندی به نام میر سید حسین داشته که ذکر محضر وی بتاريخ ۱۱۴۸، قبالا گذشت.

اولاد این دو برادر؛ یعنی جناب میر و میر شاه علی بسیار با هم متحد و همدل بودند و پیوند ازدواج ما بین آنها به گونه انجام می شد که در نهایت اولاد آندو در همدیگر آمیخته شدند و اکنون جناب میر عباس علی، وارث سجاده بارگاه میر شاه علی نیز می باشد.

بخش نهم

قبرستان، مقبره (دایره)

بارها ذکر قبرستان جناب میر محمد مؤمن در همین کتاب آمده است. در حقیقت امروزه اگر از جناب میر نامی زنده مانده و بین خاص و عام مشهور است، به خاطر همین محل است. و چرا نباشد زیرا همه می دانند که میل طبیعی جناب میر به کمک رسانی و خدمت به خلق موجب ساختن این مجموعه شده است. عبدالجبار در کتاب محبوب الزمن کاملاً صحیح نوشته است که:

هدف

«میر مذکور بسیار دلسوز مردم بود. در آن زمان اکثر اهل علم و فضل از دیار و امصار مختلف به آن سامان وارد می شدند و در شهر در مسافرخانه ها و هر جایی که پیدا می کردند، سکونت می گزیدند. و به مصداق «اذا جاء اجلهم لایستأخرون...» هنوز به موفقیت خاصی دست نیافته بودند که به دیار دیگر می شتافتند. و تجهیز و تکفین صحیحی از آنها به عمل نمی آمد، غسل و دفن آنها به درستی انجام نمی شد.»

خلاصه آنکه، برای انجام امور تجهیز و تکفین مسافران و مردم فقیر و سفر آخرت آنها طبیعی بود که این فکر به ذهن فرد خیر و نیکوکاری همچون جناب میر خطور کند. ایشان تصمیم گرفت در کنار آباد ساختن شهر حیدرآباد، محلی را برای تجهیز و تکفین نیز بسازد. ایشان می دانست که برای داشتن یک شهر استاندارد خوب و منظم، وجود یک قبرستان در یک موقعیت مناسب در شهر ضروری است. از این رو ایشان برای تکمیل این شهر این کار را بنفسه انجام داد.

◀ محل وقوع

این گونه به نظر می رسد که ایشان در وقت ساختن شهر، هنگامی که خواست زمینی را برای این کار در نظر بگیرد، ابتدا در طرف شرق شهر مکانی را انتخاب کرد که اکنون قسمت بیرونی دروازه یاقوت پوره خوانده می شود. حتی جناب میر، زمین آنجا را نیز خریداری کرد. در گلزار آصفیه آمده است:

«بیرون دروازه یاقوت پوره زمینی خریده، وقف ساختند. بعد از آن این زمین

دایره اندرون بلده که خود هم در آنجا مدفون اند، به خوش خریدی گرفته»^۱

انتخاب این مکان، از هر لحاظ مناسب بود، در واقع این را باید اثر دوم یک هنرمند بدانیم، که معمولاً بهتر از اثر قبلی وی می باشد. بعدها به علت آنکه ترکیب جمعیتی حیدرآباد تغییر یافت و ترتیب اصلی بناگذاری شده توسط محمد قلی قطب شاه باقی نماند، این محل در درون شهر واقع شد، که به موقعیت مکانی آن ضرر زده و بنابر خصوصياتی که جناب میر این مکان را انتخاب کرده بود دیگر اهمیت خود را از دست داد.

◀ مناسب بودن مکان

اگر از لحاظ تاریخی، نگریسته شود، پی خواهیم برد که انتخاب جناب میر چقدر به جا و جالب بود. ایشان این مکان را بخاطر چند خصوصیت انتخاب نموده بود از جمله:



دو نمای مختلف از دایره جناب میر

۱. اولین دلیل آن این بود که از قبل، مزار دو نفر از بزرگان، یعنی حضرت شاه چراغ و حضرت نورالهدی زیارتگاه خاص و عام بوده است. (ذکر این دو بزرگوار در صفحات آینده خواهد آمد).

۲. دلیل دوم این بود که این مکان بر سر شاه‌راه مهمی واقع شده بود که از دارسلطنت به «مچه‌لی‌بندر»، «سیکا‌کول» و به بزرگترین استانهای سلطنت قطب‌شاهی یعنی استان شرقی و جنوبی می‌رفت و به دلیل واقع شدن آن بر گذرگاه عام، رفت و آمد در آن، همیشه در جریان بود. و برای خروج از گلکنده یا ورود به آن برای کاروان‌ها و لشکریان اولین و یا آخرین منزل محسوب می‌شد.

۳. دلیل سوم این بود که زمین‌های وسیعی را که محمد قلی قطب‌شاه، از جانب شرقی دیوار قلعه گلکنده برای ایجاد شهر عظیم و جدید حیدرآباد در نظر گرفته بود، این محل بعد از همه آنها به طرف جنوب واقع شده بود و با وجود بیرون بودن آن از شهر بسیار به آن نزدیک بود.

۴. چهارمین دلیل انتخاب این مکان برای قبرستان، آن بود که به لحاظ ترتیب اصلی شهر، این مکان متصل به محله‌هایی بود که برای سکونت امراء ایرانی و بزرگان شهر در نظر گرفته شده بود.

۵. پنجمین خصوصیت این مکان آن بود که سفراء و امرای سلطنتهای معاصر (احمدنگر، بیجاپور، بیدر و دهلی) از راههایی که به شهر حیدرآباد وارد می‌شدند این مکان در پایان مسیر آنها واقع می‌شد. یعنی کسانی که می‌خواستند از آن طرف وارد شهر شوند قبل از اینکه مجبور باشند از کنار قبرستان عبور کنند، اول از عاشورخانه شاهی، محله‌های شاهی، جلوخانه شاهی (چهارکمان کنونی)، مسجد جامع و چهارمینار گذر می‌کردند که به خاطر آن رونق زندگی در شهر و عظمت و شکوه آن اثر خوبی از خود به جای می‌گذاشت. به دلیل همین تأثیر بود که هنگامی که شهنشاه اورنگ زیب غازی برای اولین بار به شهر حیدرآباد وارد شد، بی اختیار پرسید: «این بلند بلند چیست؟» که ندیم خاص وی نعمت خان عالی در جواب وی عرض کرد: «بلند همت بودند، عمارت‌های بلند ساختند»

خلاصه اینکه پس از آنکه جناب میر، این مکان را به جهات مختلفی پسندید، زمین‌های اطراف و اکناف آنجا را با پول شخصی خود خریداری نمود و به قول عبدالجبار:

«هر درخت و بوته‌ای در آن زمین بود، آنرا بریدند، آنجا را به میدانی صاف و هموار تبدیل کردند، و با هزینه کردن صدها هزار هون، خاک پاک کربلا را با چندین کشتی به آنجا آوردند و به اندازه قد یک انسان این میدان را خاکبرداری کردند. بجای خاک بیرون ریخته شده آنجا را با خاک کربلا پر نمودند و این میدان حفاظت شده را آباد کردند.^۱»

◀ آوردن خاک کربلای معلی

این امر تا حدی مسلم است که جناب میر خاک کربلا را آورده بود. چنانکه علاوه بر عبدالجبارخان، غلام حسین خان نیز در گلزار آصفی آورده است که: «خاک پاک کربلای معلی طلبیده، پاشیده»^۲ قبل از گلزار آصفی نیز این جریان در ماهنامه این گونه نوشته شده بود: «هفتاد بار شتران از خاک کربلای معلی بر جهازها طلبیده در دایره گسترانید»^۳.

اگرچه گفته می‌شود که جناب میر این خاک را توسط موکلین اجنه خود درخواست کرده بود، ولی روایت ماهنامه صحیح‌تر می‌باشد، زیرا برای وزیر و پیشوای صاحب ثروت و اقتدار، این کار، زیاد مشکل به نظر نمی‌رسد که به اندازه بار هفتاد شتر، خاک توسط کشتی‌های عظیم از کربلا آورده باشد.

◀ امکانات دیگر

علاوه بر هموار ساختن و آوردن خاک مقدس کربلا به آنجا جناب میر کارهای دیگری نیز برای این قبرستان انجام داد از جمله آن کارها، ساختن کاروانسرا، مسجد، آب‌انبار و حوض، قابل ذکر می‌باشد. گفته می‌شود در قسمت شمالی قبرستان جایی که اکنون دروازه بزرگ ورودی و نقارخانه وجود دارد، در هر دو طرف دو کاروانسرای بزرگ ساخته شده

۱. محبوب‌الزمان، صفحه ۹۹۲

۲. ن.ک. گلزار آصفی، صفحه ۶۱۱

۳. ماهنامه، پری ۳۰۶

بود، تا کسانی که همراه اموات یا برای زیارت به آنجا مراجعه می‌کنند، بتوانند در آنها بمانند، و مراسم را با خیالی راحت بجای آورند، ولی اکنون دیگر هیچ نشانی از آن کاروانسراها دیده نمی‌شود.

◀ وقف‌نامه

به‌هرحال پس از به اتمام رساندن تمام کارهای لازم، جناب میر، این قبرستان را با تمام ملحقاتش بوسیله یک وصیت‌نامه وقف نمود. این وصیت‌نامه در تاریخ کارهای رفاه عمومی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ولی متأسفانه حتی پس از تلاشهای فراوان تاکنون هیچ نشانی از آن به‌دست نیامده است. البته در گلزار آصفی و محبوب‌الزمن و دیگر کتب تاریخی به این وقف اشاره شده است. چنانکه نوشته شده است که:

«تمام دایره وقف کرده میرمؤمن صاحب قبله است، خرید و فروخت

ندارد»^۱

◀ آموزش غسال‌ها

کاری را که جناب میر علاوه بر وقف قبرستان و ملحقات آن، درباره آموزش غسالها انجام داد، در نوع خود بی نظیر است. نوشته شده است که:

«صد غلام و کنیز خریداری شد و پس از آموزش مسائل ضروری آنها آزاد گردیدند. برای آنها از طرف دولت خرج معاش و انعام دیگر مقرر گردید. نیمی از غلامان و کنیزکان شیعه و نیمی دیگر سنی بودند. هنوز هم نیمی از غسالان شیعه و نیمی دیگر سنی‌اند، گویا این تصدیق قول ماست. این وظیفه به آنها واگذار شده بود که در هر کجا کسی فوت نمود، آنها بدون درخواست چیزی از کسی آن میت را غسل و کفن دهند. از آن زمان، کار غسالی در حیدرآباد دکن براه افتاد. با افزوده شدن اولاد و خانواده همان

غسالان آنها یک قوم شدند»^۱

قول صاحب محبوب الزمن را این بیان ماهنامه نیز تایید می‌کند، در آن نوشته شده است که:

«غلامان خود را مسائل غسل مذهب فریقین تعلیم دهانیده، چاه و حوض غسل اموات تیار (آماده) ساخته، غسالان را بامر تجهیز و تکفین در دایره (قبرستان) متعین و مأمور نمود، چنانچه تا حال اولاد آنها بر کار مأمور و مستعدند»^۲

در همین تاریخ گلزار آصفی درباره غسالان به‌طور مفصل نوشته شده است و در آن آمده است که جناب میر پس از آموزش دادن طریقه غسل میت، طبق نظر هر دو فرقه (شیعه و سنی) به صد غلام زرخرید خود، نه فقط آنها را آزاد کرد بلکه برای اسکان آنها در اطراف قبرستان، خانه‌ها و مغازه‌های متعددی را بنا کرد و برای کمک به آنها در امر معاش چند قطعه زمین نیز برای آنها گرفت تا بی نیاز از امر معاش به خدمت به‌پردازند و دست نیاز پیش کسی دراز نکنند.^۳

ولی بعدها به علت زوال سلطنت قطب‌شاهیه از یک سو و زیاد شدن تعداد غسالها و یا غفلت آنها از سوری دیگر، منابع درآمدی که جناب میر برای آنها در نظر گرفته بود از بین رفت، لذا غسالها شروع به گرفتن اجرت کردند. حدوداً از صد سال قبل به این طرف غسالها با گرفتن اجرت، کار می‌کنند و پیرزن‌های آنان لباس‌های مردگان را می‌فروشدند. آمده است:

«زنان عجائز کهن ساله اینها، رخت بدنی و اسباب پارچه اموات را شوب (دهانیده در چوک (میدان) بلده می‌فروشدند و غرباء، دیده و دانسته برای کفایت خرید می‌کنند»^۴

۱. محبوب الزمن، صفحه ۹۹۳

۲. ماهنامه، برگ ۳۰۶ الف

۳. گلزار آصفی، صفحه ۶۱۱

۴. گلزار آصفی، صفحه ۶۱۱

◀ مقبره‌های مشهور قبرستان

بطور عادی پس از ساخته شدن این قبرستان، کار تدفین در آن نیز باید شروع شده باشد. ولی مؤلف، هیچ کتیبه‌ای را که مربوط به قبل از سال ۱۰۰۰ باشد در آنجا نیافت. معلوم می‌شود آماده سازی و آوردن خاک کربلا به آنجا مربوط به ده یا دوازده سال پس از آن سال می‌باشد. این قطعی است که تا سال ۱۰۱۲ چندین میت در آنجا دفن شده بود. چنانکه می‌بینیم بر روی قبرهای میر ابوتراب و سلطان احمد بن حیدر علی کتیبه‌هایی با همین سال درج شده است. بعداً این قبرستان آنقدر مشهور شد که در عرض صد و پنجاه سال شش یا هفتصد هزار میت در آن دفن گردید. نبیره جناب میر در محضری (حکمی که مربوط به ۵ رمضان سال ۱۱۶۰ می‌باشد)، می‌نویسد:

«در مقبره جدم قریب شش هفت لک^۱ مقابر سادات عظام و مشایخ کرام از عرب و عجم واقع است».

◀ شاه چراغ

قبل از ذکر مشایخی که در این قبرستان مدفون می‌باشند لازم است، تذکره کوتاهی از حضرت شاه چراغ بشود، زیرا به علت وجود مقبره ایشان در این مکان، جناب میر تصمیم گرفت آنجا را برای ساختن قبرستان عمومی در نظر بگیرد.

آنچه صاحب گلزار آصفی و محبوب الزمن در مورد نسب شاه چراغ، آورده‌اند به طور خلاصه در اینجا می‌آوریم. ایشان حسب الحکم حضرت علی علیه السلام از نجف به دکن وارد شد و با کمی فاصله از قلعه گلکنده در مکانی که هم اکنون مقبره ایشان می‌باشد سکونت گزید. در آن زمان شهر حیدرآباد اصلاً وجود نداشت. بلکه روستای کوچکی بنام «چچلم» در آنجا واقع بود. این روستا در بین درختان و جنگلی ویران قرار داشت که فقط خانه چند برهمن (روحانیون هندو) در آن بود. شاه چراغ در کنار این روستا بر سر گذرگاهی که به سیکا کول، راجمندری و بندرهای دیگر می‌رفت ساکن شد. تا آن زمان مسلمانان به آن

۱. هر لک برابر با ۱۰۰,۰۰۰ می‌باشد. (مترجم)

سامان نرفته بودند. برهنه‌ها با دیدن زندگی و آداب درویش منشانه شاه‌چراغ، متعرض ایشان نشدند بلکه با گذشت زمان به ایشان گرویدند. در نهایت مسلمانانی که به نلگنده و دیورکنده رفت و آمد می‌کردند کم‌کم تصمیم گرفتند برای یک یا دو شب در آنجا منزل کنند. و با گذشت مدت کمی مسلمانان متعددی در کنار شاه‌چراغ جمع شدند.

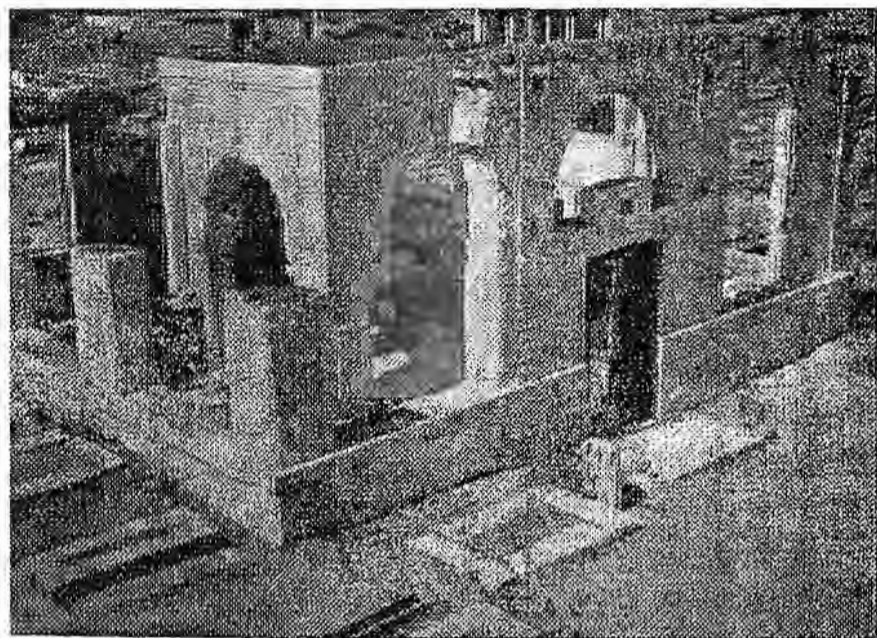
وی قبل از فوت به یکی از پیروان خود فرموده بود که پس از آنکه من مُردم، در تجهیز و تکفین من شتاب نکنید، زیرا حضرت علی علیه السلام یکی از تاجران را برای این کار متعین فرموده‌اند. او با تمام وسائل مورد نیاز آمده و مرا تجهیز و تکفین می‌کند. شما هم در این کار به او کمک کنید و سلام مرا به وی برسانید. مردم پس از فوت او صبر کردند تا اینکه فردی سوار بر شتر آمد و تمام وسائل را نیز با خود داشت و پس از تجهیز و تکفین، صبح روز دوم از آنجا رفت. وقتی مردم درباره او از وی سوال کردند همان جوابی را دریافت کردند که قبلاً جناب شاه‌چراغ داده بود.

پس از ساخته شدن مزار، این مکان به زیارتگاهی برای تمام مسلمین تبدیل شده و جمعیت معتقدان ایشان افزوده شد. تصویری از مقبره ایشان در کتاب آمده است.

◀ شاه نورالهدی

پس از مدتی که شهر حیدرآباد نیز ساخته شده بود، جناب شاه‌نورالهدی به همراه چند تن از سادات دیگر و برادرش به اینجا آمده و در جایی ساکن شدند که هم‌اکنون مزار ایشان در آنجا قرار دارد. با آمدن ایشان این مکان بسیار آباد شد. ایشان نیز قبل از فوت وصیت کرده بود که مرا غسل داده و کفن کرده منتظر بمانید تا وقتی که شخصی سوار بر اسب با نیزه‌ای در دست به سرعت خواهد آمد و مرا دفن خواهد کرد، ولی کسی از او چیزی نپرسد. چنین هم شد، یک نفر آمد و با کشیدن دست روی زمین، قبری که از قبل آماده شده بود را باز کرد. شاه‌نورالهدی را در آن قرار داده فاتحه‌ای خواند و برگشت. تمام رد پای اسب نیز از بین رفت، فقط بر یک سنگ نشانی باقی ماند که تاکنون نیز وجود دارد. و مردم به زیارت آن می‌روند، زیرا (به نظر آنها) او خود حضرت علی علیه السلام بوده است.

این وقایع را از گلزار آصفی و محبوب‌الزمان به‌طور خلاصه در اینجا آوردیم.



بالا: مزار شاه چراغ واقع در دایره جناب میر
پایین: مزار شاه نورالهدی واقع در دایره جناب میر

◀ در زمان جناب میر

این داستانها مربوط به قبل از ساخته شدن قبرستان جناب میر بود. پس از ساخته شدن قبرستان، در زمان حیات جناب میر، صدها نفر در این قبرستان دفن گردیدند. ما اول کسانی را نام می‌بریم که در زمان سلطان محمد قلی قطب‌شاه در این قبرستان دفن گردیدند.

قبور متعلق به زمان محمد قلی

◀ صفی شیرازی

شیخ محمد صفی شیرازی فردی سخندان و بذله‌سنج بود. او در فن سیاق بی نظیر بود. در عهد محمد قلی قطب‌شاه از شیراز به حیدرآباد آمد و از بذل و بخشش سلطان مستفید شد. او در خزانه‌داری به منصب میر منشی فائز شد. در همان عهد هم فوت کرد و در قبرستان جناب میر دفن گردید.^۱ بر قبر وی هیچ گونه کتیبه‌ای وجود ندارد.

◀ افراد دیگر

از قبور زمان محمد قلی که دارای کتیبه‌ای هستند، قبور این افراد می‌باشند.

میر ابوتراب سنه ۱۰۱۲، خواجه محمد علی سنه ۱۰۱۴، سلطان احمد بن حیدر علی سنه ۱۰۱۲، ابراهیم بیگ سنه ۱۰۱۸، محمد صالح سنه ۱۰۱۴، محمد صالح سنه ۱۰۲۰.

◀ قبور متعلق به عهد سلطان محمد قطب‌شاه

قبوری که متعلق به این دوره می‌باشند بسیارند، ولی مهم‌ترین آنها، قبر بی‌بی خدیجه بنت میر سید علی استرآبادی، شیخ آوند، می‌باشد. این قبر در مقبره بزرگی واقع شده است که در بدو ورود به قبرستان، به طرف شرقی آن دیده می‌شود.

۱. محبوب‌الزمن تاریخ فوت صفی شیرازی را سال ۹۷۴ نوشته است. ولی این صحیح نمی‌باشد. زیرا در این سال قبرستان که هیچ، سلطنت سلطان محمد قلی نیز وجود نداشته است بلکه در آن تاریخ سلطان محمد قلی فقط چند ماهی بیشتر نداشته است.

◀ بی بی خدیجه

چندی پیش به وضع این مقبره رسیده و آن را تعمیر کردند و گرنه قبل از آن در وضعیت بسیار بدی قرار داشت. قبر بی بی خدیجه، از سنگ سیاه صافی درست شده است که مملو از ادعیه و آیات قرآنی با خط بسیار زیبایی می باشد. نام صاحب قبر و سال وفات را این گونه نوشته اند:

«فوت عقیقه صالحه صائمه ساجده بی بی خدیجه بنت سید میر علی

استرآبادی شیخ آوند بتاریخ عاشر جمادی الاول سنه ۱۰۳۱»

تصویری از این مزار را سید علی اصغر بلگرامی در کتاب خود مآثر دکن در صفحه ۳۱ آورده است.

علاوه بر این مقبره، مسجد زیبای بی بی خدیجه نیز در شرق آن قرار دارد که راه ورودی آن از طرف بیرونی قبرستان بر جاده ای واقع است که به دروازه گولی پوره می رود.

◀ علی گل استرآبادی

او از سادات هم وطن جناب میر بود. تا مدت زیادی در ایران به درس و تدریس اشتغال داشته است. در شعر و سخن ید طولانی داشت. جناب میر ایشان را به حیدرآباد فراخوانده، از جمله صاحب منصبان دربار شاهی قرار داد و در زمان حیات جناب میر در سال ۱۰۳۳ به درود حیات گفت و در این قبرستان دفن شد.^۱

◀ کوکی گرجی

قبادیگ کوکی، گرجی الاصل بود. او اگرچه از غلامان شاه عباس صفوی بود، ولی بسیار دارای علم و فضل و مالا مال از سرمایه شعر و سخن بود. هنگامی که به حیدرآباد آمد، نزد سلطان بسیار دارای قدر و منزلت شد و برای وی مقرری تعیین شد. کوکی در سال ۱۰۳۳ درگذشت و در این قبرستان مدفون گردید.^۲

۱. محبوب الزمن، صفحه ۹۶۸

۲. محبوب الزمن، صفحه ۹۵۰

◀ افراد دیگر

از جمله افراد دیگری که در زمان سلطان محمد قطب‌شاه در این قبرستان مدفون شدند، فرزند خود جناب میر، یعنی میرمجدالدین بود. علاوه بر او نیز بسیاری در این قبرستان باید دفن شده باشند. ولی قبرهایی که داری کتیبه می‌باشند این دو قبر هستند: محمد رفیع سنه ۱۰۲۹ و ملا محمد اردبیلی سنه ۱۰۲۵.

◀ پس از جناب میر

تاکنون از افرادی نام بردیم که در زمان حیات جناب میر فوت شدند و در این قبرستان به خاک سپرده شدند. اکنون به ذکر افرادی خواهیم پرداخت که پس از درگذشت جناب میر به این گنج شایگان پیوستند.

◀ در عهد عبدالله قطب‌شاه

این عهد بسیار طولانی بود. لذا هیچ جای تعجب نیست اگر قبرستان، پر شده باشد. در حدیقه‌السلاطین در ذکر فوت افراد مختلف به محل دفن آنان یعنی همین قبرستان نیز اشاره شده است. مهمتر از همه آنها نام میرزا حمزه استرآبادی است که داماد فرزند جناب میر بوده است و در سال ۱۰۴۸ فوت شده است. ممکن است او در مقبره جناب میر دفن شده باشد، زیرا قبر او یافت نشد.

◀ فکری اصفهانی

او فرزند خواجه محمدرضا صفاهانی شیخ بیگ و در علم حساب و سیاق مهارت داشت. نیز متصف به خوش طبعی (مزاح) و ظرافت طبع بود. در زمینه شعر نیز شهرت داشت. در نهایت ترک علایق کرده از اصفهان به حیدرآباد آمد و به حضور عبدالله قطب‌شاه شرفیاب شد. مناقشات معاصرانه مابین او و حکیم شفائی جریان داشت، لذا در کلام هر دو اشعار هجویه، جایگاه خاصی را دارا می‌باشد. او احتمالاً در سال ۱۰۶۰ فوت شده و در این قبرستان به خاک سپرده شد.^۱

۱. محبوب‌الزمان سال وفات را ۱۰۱۰ نوشته است. در حالی که خود سلطان عبدالله در سال ۱۰۳۵ به سلطنت رسید.

◀ فطرت مشهدی

میرابو تراب مشهدی، شاعری دارای استعداد و ذکی الطبع بود. او برای سیر و سیاحت به هندوستان آمده بود و در زمان عبدالله قطب‌شاه به حیدرآباد وارد شد. در دربار شاهی منصب و منزلت به‌دست آورد. مدتی پس از زندگی در آرامش در سال ۱۰۶۰ درگذشت. و در این قبرستان مدفون شد.^۱ گفته می‌شود بر لوح مزار وی این رباعی نقش گردیده بود:

فطرت بنو روزگار نیرنگی کرد نواخت به‌مهر و خارج آهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو می‌گنجد اکنون ز ترده نفس تنگی کرد

البته ما این لوح مزار را در قبرستان نیافتیم.

◀ خداویردی سلطان

ایشان با ترک خدمت‌گزاری شاه‌جهان از بنگاله به حیدرآباد آمده بود و درخواست نمود تا به حضور عبدالله قطب‌شاه نائل گردد. سلطان از او به نیکی پذیرایی کرد و بقول حذیقۃ السلاطین: «در سلک وزرای ذی اعتبار منتظم فرمودند»^۲

پس از رسیدن به وزارت، در محرم سال ۱۰۴۱، سلطان عبدالله قطب‌شاه، خداویردی سلطان را به همراه یولچی بیگ، به مقابله با مره‌ری پندت سپه‌سالار عادل شاه، اعزام کرد. ولی مره‌ری از ترس سپاه قطب‌شاهی توسط خواهر زاده‌اش نره‌ری، با آنان صلح کرد. به این ترتیب در ۱۵ صفر سال ۱۰۴۱ خطر این جنگ زائل شد. پس از گذشتن چند ماه، علانی آشکار شد که مغولان قصد حمله به دکن را دارند. سلطان عبدالله، خداویردی سلطان و دیگر سرداران بزرگ و ممتاز را برای دیدبانی و حفاظت از سلطنت شاهی متعین ساخت؛ ولی در ماه ذیقعدۀ این ابر تیره جنگ نیز زائل شد و خداویردی سلطان به همراه دیگر سرداران، از مناطق مختلف مرزی که به آنجا اعزام شده بودند، به دارالسلطنه بازگشتند و در میدان وسیع دادمحل افتخار ادای احترام به سلطان را به‌دست آوردند.

۱. محبوب‌الزمن، جلد دوم، صفحه ۹۳۴ (در متن جایگاه این پاورقی مشخص نشده است، ولی گویا مربوط به همین جا می‌باشد).

۲. حذیقۃ، صفحه ۹۳

سلطان به هر کدام مطابق درجه اش خلعت هایی عنایت فرمود و اجازه داد به خانه های خود برگردند. مورخ می گوید با بازگشت این افراد، رونق زندگی دوباره به شهر بازگشت. پس از این ماجرا، به فاصله شش ماه، وقتی آثار شورش در استان مرتضی نگر نمایان شد، سلطان، خداویردی سلطان را در تاریخ ۸ ربیع الثانی سال ۱۰۴۲ به عنوان حاکم به آنجا اعزام کرد. این افتخاری بود که خداویردی سلطان هر قدر بر آن می بالید کم بود.

وی پس از بازگشت از مرتضی نگر بسیار عزیز و سربلند زیست تا اینکه در سال ۱۰۶۱ داعی اجل را لبیک گفت و در این قبرستان مدفون گردید.

◀ میرمیران

پس از خداویردی، دومین شخصیت قابل ذکر، میرمیران (بخشی اسدالله خان بخاری) است. او سردسته سپاه مغول بود که برای اولین بار به رهبری اورنگ زیب، برای محاصره قلعه گلکنده آمده بودند. آن چنانکه از کتیبه موسی برج ظاهر است که:

«از قضای ربانی، غلوله های توپ بر وجود میرمیران چنان خورد که در

همان مورچه^۱ هلاک گشته و بعد از فوت او بسه روز صلح شد».

این کتیبه متعلق به سال ۱۰۷۷ می باشد. زیرا در آخر آن نوشته شده است که:

«بنابر حکم همایون اعلی باندک زمانی این برج عظیم بسعی خان

مؤمی الیه (موسی خان) در سال سته هزار و هفتاد و هفت باتمام رسید».

حمله ناگهانی اورنگ زیب به گلکنده، که میرمیران نیز در همان حمله کشته شد، مربوط

به سال ۱۰۶۶ می باشد. ولی کتیبه ای که بر سر قبر میرمیران قرار دارد در آن سال ۱۰۷۹ نوشته شده است. از این پیداست که این میرمیران دیگری باید باشد. در تصویری بسیار قدیمی که از زمان جلوس عبدالله قطب شاه، نزد صدراعظم کنونی دولت آصفیه، سر اکبر حیدرنواز جنگ بهادر محفوظ است، در آن پشت سر فیل شاهی دو اسب سوار دیده می شوند که بر یکی از آنها ابوالحسن تاناشاه و بر دیگری میرمیران نوشته شده است. ممکن

است این میرمیران همانی باشد که قبرش در قبرستان، در کنار مزار شاه نورالهدی، به طرف غربی آن قرار دارد و بر آن سال وفات را ۱۰۷۹ نوشته‌اند.

◀ میر زین العابدین

از کتیبه یکی از قبور این قبرستان فهمیده می‌شود که میر زین العابدین در سال ۱۰۸۳ فوت نموده است. ولی معلوم نشده است که این زین العابدین، برادر سید مظفر بوده است یا فرزند شاه ابوالحسن، حاجب بیجاپور که در سال ۱۰۴۵ به همراه ملاغواضی به عنوان سفیر به گلکنده فرستاده شده بود.^۱

◀ میر محمد جعفر فرزند میر محمد رضا استرآبادی

او نیز در سال ۱۰۸۳ از دنیا رفته است. و کتیبه قبر او در این قبرستان، هنوز موجود است. او از خویشان جناب میر بود. احوال پدر او قبلاً در همین کتاب ذکر شده است. او در مقابل علامه شیخ محمد بن خاتون قرار گرفته بود و در میدان سیاست از او شکست خورده، از منصب پیشوایی عزل شد؛ ولی سلطان خیلی به او احترام می‌گذاشت. سلطان به وی اجازه داده بود در جای پسر عمه سلطان، شاه خوندکار بنشیند. عبارت *حديقة السلاطين* این گونه‌است:

«چون جناب میر محمد رضا از ملازمان قدیم الخدمت این دولت‌خانه
عالیه است بعد از عزل، امر معلی شد که بر جانب چپ اورنگ خسروی
بیجای شاه خوندکار پس شاه محمد قرار گیرد.»^۲

ولی گویا این گونه جلوس در دربار با این عزت و احترام، برای مصالح سیاسی علامه شیخ بن خاتون، مشکل ساز بود، لذا در نهایت میر محمد رضا مجبور به هجرت از حیدرآباد شد؛ ولی در تاریخ، علت این هجرت را پیری ایشان ذکر می‌کنند و نوشته‌اند که میر از سلطان خواست اجازه دهد وی به سوی مشهد مقدس هجرت کند. و در سال ۱۰۵۰ با

۱. *حديقة السلاطين*، صفحه ۱۳۹

۲. *حديقة السلاطين*، احوال، سنه ۱۰۴۵

تمام فرزندان و خریشان از حیدرآباد روانه شدند ولی در طی مسیر در شهر لاهور در سال ۱۰۵۱ درگذشت.

ظاهراً پس از وفات پدر، میر جعفر، به حیدرآباد بازگشته است. و پس از بیست و سه در همانجا درگذشته و در این قبرستان مدفون شده است.

◀ افراد دیگر

از جمله افراد دیگر این دوره، می‌توان به کتیه‌های سید علی (متوفی سال ۱۰۷۳) و سیدناصرالدین الحسینی مرتضایی (تاریخ تولد، غره ذی‌الحجه ۱۰۳۶ و تاریخ وفات رجب سال ۱۰۵۹) اشاره کرد.

◀ زمان ابوالحسن، قطب‌شاه

در قبرستان جناب میر در دوره چهارده ساله ابوالحسن تاناشاه نیز باید صدها نفر مدفون گردیده باشند؛ ولی برخی از آنها مهم‌تر از دیگران می‌باشند که از جمله آنان الفتی یزدی می‌باشد.

◀ الفتی یزدی

او از سادات یزد بود. علاوه بر علم و فضل از ذوق شعری خوبی هم برخوردار بوده است. در سال ۱۰۴۲ به هندوستان آمده و مورد لطف و عنایت خان‌زمان قرار گرفت. همراه وی به گجرات آمد، و در سال ۱۰۴۵ از گجرات به حیدرآباد نقل مکان کرده و از درباریان عبدالله قطب‌شاه گردید. سلطان او را بسیار احترام کرد و او نیز کتابی در مورد احوال سلطان بنام روائع گلشن قطب‌شاهی نوشت. این کتاب شامل هفت قسمت می‌باشد:

۱. اخلاق سلطان، ۲. قصرها و محله‌های شاهی، ۳. جمعیت حیدرآباد، ۴. جشن‌های سالانه، ۵. لشکر فیروزی اثر، ۶. سبب تألیف کتاب^۱

۱. متأسفانه مؤلف نتوانسته است به این کتاب دسترسی پیدا کند. عبدالجبارخان در صفحه ۱۶۷ محبوب‌الزمن از این کتاب نام برده است. او نام قسمت هفتم را ذکر نکرده است.

به قول عبدالجبار خان «این کتاب قلیل اللفظ و کثیر المعنی و عبارتش رنگین و معانی آن شیرین می باشد». او برخی از عبارت های منظوم و منثور این کتاب را در جاهای مختلفی بطور نمونه آورده است. و نوشته است که سلطان عبدالله در قبال این کتاب هفت هزار هون اعطا کرده بود. به علت اینکه الفتی یزدی، ظریف الطبع و لطیفه گو بود لذا اکثر مشاهیر و امرای حیدرآباد مداح و قدردان وی بودند و چون که در دربار عبدالله قطب شاه بسیار رسوخ داشت، لذا در اکثر مواقع از سفارش او بهره مند و البته موفق نیز می شدند. او در ابتدای عهد ابوالحسن تانا شاه فوت کرد و در این قبرستان مدفون شد ولی مکان قبر او مشخص نیست.

◀ اوحدی

شیخ معین الدین محمد بلیانی از سادات حسینی و از اولاد شیخ ابوعلی دقاق بود. او صاحب علم و هنر و اهل وجد و حال بود. در محبوب الزمن نوشته است که: «ایشان از احمدنگر به حیدرآباد آمد و سلطان عبدالله قطب شاه او را بسیار احترام کرده او را بر منصب عظیمی منصوب کرد». در نهایت در سال ۱۹۷۹ در حیدرآباد فوت کرد و در قبرستان جناب میر مدفون گردید. ولی از قبرش اطلاعی در دست نیست.

◀ قبور دیگر

از جمله قبور دیگر متعلق به این عهد، کتیبه های قبر خدیجه خاتون (متوفی سنه ۱۰۸۵) و دیگری حاجی محمد مهدی مازندرانی قابل ذکر می باشند.

◀ پس از عهد قطب شاهی

نباید این تصور پیش آید که قبرستان جناب میر فقط در زمان قطب شاهی از محبوبیت و اهمیت برخوردار بوده است بلکه پس از پایان سلطنت قطب شاهی نیز این مقبولیت و احترام باقی بوده است.

۱. در صفحه ۱۷۷ محبوب الزمن، این تاریخ به اشتباه چاپ شده است. زیرا عهد سلطان عبدالله از سال ۱۰۳۵ آغاز و در سال ۱۰۸۳ پایان یافته است.

◀ نعمت خان عالی

شاعری بلند پایه و بذله سنج هم چون میرزا محمد نعمت خان عالی را پس از دوره قطب شاهی در آن قبرستان به خاک سپردند. او در زمان فتح گلکنده همراه اورنگ زیب بوده و تمام احوال محاصره را به نگارش در آورده است. در سال ۱۱۲۱ فوت نموده است و در قبرستان جناب میر دفن گردید. عموماً مشهور است که قبر وی نزدیک در مقبره جناب میر قرار دارد، ولی روایت معتبرتر آن است که او در صحن مسجدی دفن شده است که در جانب جنوب غربی قبرستان قرار دارد.

◀ در عهد آصفی

در زمان سلاطین آصفیه نیز شهرت این قبرستان رو به فزونی داشت؛ زیرا اکثر مشاهیر این سلسله نیز در همین قبرستان به خاک سپرده شدند. شاعر مشهور، عبدالولی عزلت که در «سورت» متولد شده و پس از گردش در بیشتر مناطق هندوستان به حیدرآباد آمده بود، در رجب سال ۱۱۸۹ در همین قبرستان مدفون شد. قبر وی در آن زمان معلوم نشد.

◀ شاه تجلی علی

مورخ، شاعر، خطاط و مصور مشهور زمان نظام علی خان آصف جاه دوم بود. قبلاً نیز ذکری از وی به میان آمده است. او با اولاد جناب میر ارتباط داشت. او صاحب کتاب تاریخ مشهور تزک آصفیه است که برای آن تقریباً یک صد هزار روپیه به وی اعطا شد. و خود آصف جاه دوم با شرکت در مراسم ازدواج دختر او به عزت و احترام وی اضافه افزود. او در سال ۱۲۱۵ فوت کرد و در این قبرستان دفن شد. قبر وی نیز نا مشخص است.

◀ میرعالم

نواب ابوالقاسم میرعالم، در ابتداء از طرف مملکت آصفیه در پایتخت دولت انگلیسی در هندوستان یعنی در شهر کلکته، سفیر بود و پس از آن تا مدت زیادی منصب مدارالمهامی داشته است. در تدبیر و سیاست و کارهای رفاهی مردم شهرت بسیاری به دست آورد. تالاب میرعالم و «باره دری» حیدرآباد از بناهای تاریخی هستند که از ایشان به یادگار باقی

مانده‌اند. اشتیاق وافر به شعر و سخن علم و فضل داشت به گونه‌ای که کتاب تاریخ حدیقه العالم به ایشان منسوب است. ایشان توصیفی از ماه‌لقابائی‌چندا به فارسی نوشت که شعری خاص در نوع خود به شمار می‌آید.

میرعالم در سال ۱۲۲۳ درگذشته است. او دوست داشت که در صحن عاشورخانه پنجه شاه دفن شود و قبری را نیز در آنجا آماده کرده بود. ولی آصف‌جاه سوم دستور داد که میرعالم را در قبرستان جناب میر دفن کنند و ایشان را در همانجا دفن کردند. و به تازگی با توجه خاص نواب میریوسف علی خان سالار جنگ بهادر، کارکتیبه و روشنایی بر مزار ایشان، به پایان رسیده است.

◀ میر دوران

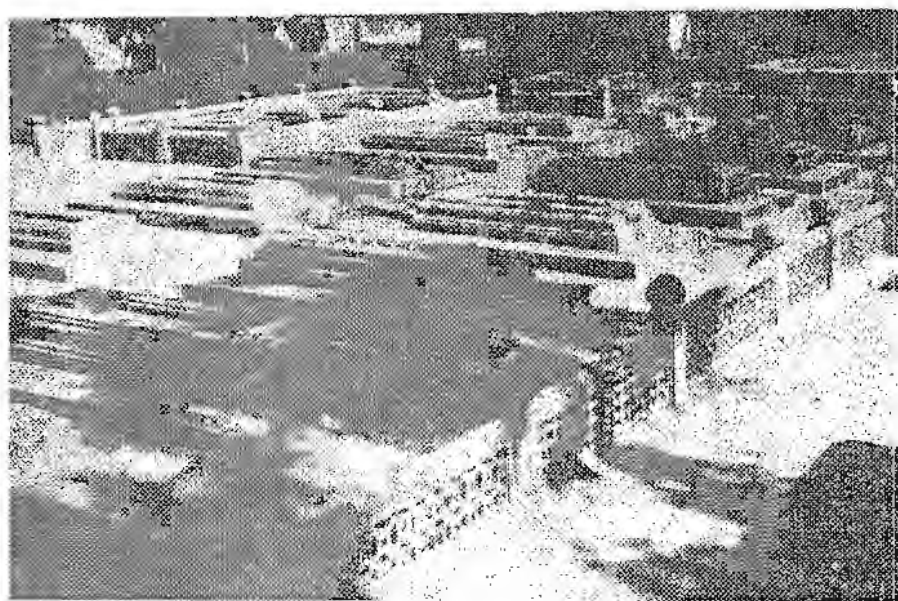
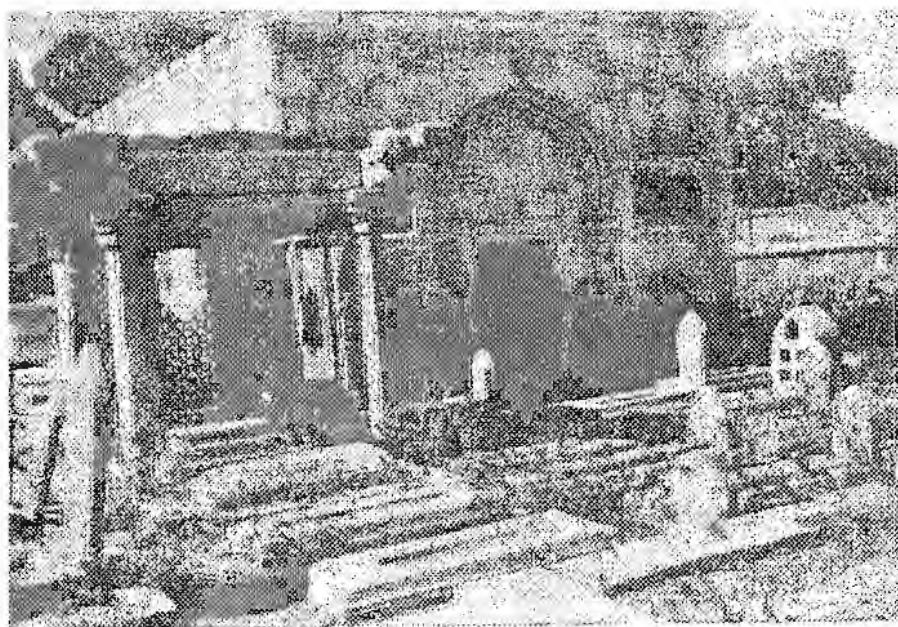
سید رضی میر دوران فرزند میر ابوالقاسم بود. در زمان حیات پدر در سال ۱۲۱۶ فوت کرد و در جانب جنوب غربی قبر پدر مدفون شد. بر قبر وی کتیبه‌ای وجود دارد.

◀ خانواده مختارالملک

کمتر کسی یافت می‌شود که با نام نواب سرسالار جنگ اعظم مختارالملک ناآشنا باشد. در عهد وزارت ایشان، کارهای انتظاماتی قبرستان نیز بسیار باضابطه انجام شد. قبور خاندان ایشان با حفاظی محصور می‌باشند. قبور جد، پدر، عموها و اولاد ایشان با سلیقه خاصی ساخته شده‌اند. و نامهای آنان بر کتیبه‌های کوچکی روی قبرها درج شده است.

◀ عمادالسلطنه

قبر نواب میر لائق علی خان عمادالسلطنه، فرزند مختارالملک، حلقه مهمی از این زنجیره (قبرها) می‌باشد. عمادالسلطنه نیز وزیراعظم بوده است. و به علت هوش سرشار و ذکاوت و حافظه و فراست خود در میان مدارالمهام‌های دکن از مقام ویژه و ممتازی برخوردار بوده است. او در عنفوان جوانی در سال ۱۳۰۶ فوت کرد و در مقبره خانوادگی در قبرستان جناب میر مدفون شد. تصویری از این مقبره در این کتاب آمده است.



بالا: مزار میرعالم واقع در دایره جناب میر

پایین: مزار سرملار جنگ اعظم و خانواده وی واقع در دایره جناب میر

◀ حسام الملک خان خانان

قبور خاندان نواب خان خانان، نیز مانند خاندان نواب مختارالملک، در درون یک محوطه خاصی قرار دارد.

◀ شهاب جنگ

یکی دیگر از وزیران نام آور حیدرآباد، شهاب جنگ نیز در همین قبرستان، در کنار دیگر اعضای خانواده اش آرمیده است.

◀ مشاهیر دیگر

از جمله دیگر مشاهیر عهد آصفیه، شاه یار الملک، اعتصام الملک عرض بیگی، محبوب یار جنگ، ناظم الملک و میرزا محمد علی خان، المعروف به شیر جنگ، و اعضای خانواده آنان نیز قابل ذکر می باشند که در همین قبرستان مدفون می باشند و زیارتگاه خاص و عام بوده است.

در ربع قرن گذشته افراد مشهوری که در قبرستان مدفون شده اند، از این قرارند: سید علی نقی صاحب قبله سنه ۱۳۵۴، میر بهادر علی صاحب صفی سنه ۱۳۵۷، کامیاب جنگ سنه ۱۳۱۶ ف،^۱ حکیم سید ظهور علی سنه ۱۳۴۹، حکیم سید نثار حسین سنه ۱۳۳۸، امداد جنگ سنه ۱۳۱۳، شمشر جنگ سنه ۱۳۵۰، فتحیاب جنگ سنه ۱۳۵۲، حکمت جنگ سنه ۱۳۵۶.

◀ وضعیت کنونی

در عهد حکومت اعلی حضرت سلطان العلوم آصف جاه هفتم، اوضاع قبرستان کلاً متحول شد. خود اعلی حضرت چهار سال پیش در تاریخ سه شنبه ۱۰ جمادی الثانی سال ۱۳۵۶ از قبرستان دیدن کرد که پس از آن، روز به روز بر نظافت و رونق قبرستان افزوده می شود. بر برخی از کتیبه ها، نوشته های اعلی حضرت به صورت قطعات تاریخی، دیده می شود. از

۱. منظور تقویم فصلی است، نه هجری (مترجم)

جمله آن‌ها از کتیبه قبر نواب مختارالملک و کتیبه قبر دختر جوان مرگ جناب مولوی سید محمد حسین جعفری، به طور خاص باید نام برد.

در حال حاضر این قبرستان در اختیار وزارت امور مذهبی است و برای کارهای انتظاماتی (نظافت و رسیدگی) یک شورا وجود دارد که نواب عنایت‌جنگ، نواب شهیدیار جنگ، سید محمد حسین جعفری، مولوی میر محمد حسین فاضل، مولوی میر صادق‌علی، نواب احمد علی خان، مولوی میر جعفر علی خان، و جناب میر عباس علی (سجاده نشین خانقاه میر مؤمن) و غیره... از جمله اعضاء این شورا می‌باشند. رئیس این شورا جناب مولوی سید محمد تقی می‌باشد که با مساعی فعالانه و خدمات خالصانه ایشان وضعیت قبرستان خیلی بهتر شده است. با کوشش‌های ایشان این مکان تاریخی جایگاه و عظمت خود را باز می‌یابد. یکی از علامات علاقه ایشان به امور قبرستان جناب میر، همین کتاب حاضر حیات میرمؤمن می‌باشد که با سفارش و اصرار ایشان، قبل از کتب دیگر مؤلف، آماده نشر می‌شود.

بخش دهم ضمائم

در این قسمت، اطلاعاتی مربوط به قسمتهای مختلف گذشته آورده می‌شود که پس از چاپ آن قسمتها به دست مؤلف رسیده است. در پایان نیز مآخذ کتاب و نیز فهرست اعلام آورده می‌شود.

ضمیمه اول

◀ کتاب رجعت

در مورد تصنیف و تألیف جناب میر قبالا گفتیم که هیچ نسخه‌ای از کتاب رجعت ایشان به دست ما نرسیده است. ولی پس از چاپ نه قسمت، بطور اتفاقی در کتابخانه‌ی نواب سالار جنگ بهادر، به همراه یک کتاب دیگر، یک نسخه خطی این کتاب یافت شد. که پس از مطالعه آن معلوم گردید که جناب میر درباره موضوع رجعت حضرت امام علی (علیه السلام)، این کتاب را نگاشته است. این نسخه دارای ۶۰ برگ بوده و هر برگ آن دارای ۲۶ سطر است. تمام کتاب به زبان عربی است و اینگونه آغاز می‌شود:

◀ آغاز

«الحمد على نعمائه، والشكر على آلائه، والصلوة والسلام على نبيه محمد وآله، فقد سألني بعض من لايسعني رده تأليف مختصر مشتمل على مسائل الرجعة، فاستخرجت له من كتب المتقدمين من اصحاب المعول عليها بعض الاخبار المنقولة عن اصحاب المعصمة (صلوات الله عليهم) في الرجعة، فذكرت في اوله من احاديث باب التسليم لهم والرد اليهم عما ورد عنهم، صلوات الله عليهم كما قال الله تعالى، في محكم كتابه فما اشأزت قلوبكم و انكرتموه فردوه الى الله والى الرسول والى اولى الامر منكم والله التوفيق.

◀ موضوع و ترتیب بحثها

در تمام کتاب، احادیث مختلفی از حضرت پیامبر را در مورد رجعت ائمه علیهم السلام ارائه کرده است و نام روایان را با احتیاط کامل ذکر کرده است. نیز آمدن مجدد حضرت امام مهدی علیه السلام را به وسیله احادیث مختلف به اثبات رسانده است. مثالی از روش نقل حدیث ایشان این گونه است: «روی عن محمد بن الحسين ابی الخطاب عن صفوان بن يحيى، عن داود بن فرقد عن زيد الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام»

رو نوشت این کتاب در مکه به دست یک نفر در آخر محرم سال ۱۰۸۹^۱ نوشته شده، زیرا در پایان آن آمده است:

◀ عبارت خاتمه

«فرغ من تأليفه مؤلفه العبد الفقير الى الله الغنى محمد مؤمن الحسينى الاسترآبادى فى آخر شهر رجب الاصح من شهور عام تسع و ستين بعد الالف فى مكة المشرفة، زادها الله شرفاً و تعظيماً. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله اجمعين. تمه بالخير و الظفر. اواخر محرم الحرام سنة ۱۰۸۹ بعد الالف»^۲

۱. در کتاب اصلی سال ۱۰۸۲ آمده است، که با عبارت خاتمه مغایر است. (مترجم)

۲. طبق این نوشته، تاریخ تألیف این کتاب سال ۱۰۶۹ می باشد که در سال ۱۰۸۹ استنساخ شده است. لذا تذکر این

ضمیمه دوم

◀ افرادی که مورد عنایت جناب میر قرار گرفتند

قبلاً در قسمت‌های مختلف این کتاب ذکر کسانی که با لطف و کمک جناب میر، توانستند به دربار حیدرآباد وارد شوند، گذشته است. و برخی دیگر که تمام پیشرفت آنها مرهون نظر عنایت جناب میر بوده است. افراد ذیل نیز از جمله آنها می‌باشند.

◀ عشرتی یزدی

از اشراف و سادات یزد بود. با شنیدن آوازه دکن در ایام جوانی به اینجا آمد و چون‌که علاوه بر آراسته بودنش به هنر خطاطی، شاعر و نیک مرام نیز بود، لذا جناب میر به او نظر عنایت نمود. عشرتی مدت مدیدی در سایه عطوفت جناب میر، خوش و خرم و فارغ‌البال به زندگی پرداخت. او خط نستعلیق را بسیار زیبا می‌نوشت. و در خوش‌کلامی بسیار معروف و مشهور بود. تقریباً سه سال پس از درگذشت جناب میر در سال ۱۰۳۷ فوت کرد.^۱ کتاب محبوب‌الزمن نمونه‌هایی از کلام او را آورد است.

◀ علی‌گل استرآبادی

او عالم و فاضلی بزرگ بود. ذکر وی قبلاً گذشته است. در محبوب‌الزمن آمده است:
«او از ایران، به خدمت جناب میرمؤمن استرآبادی در حیدرآباد دکن آمد، جناب میر به علت هم وطن بودن وی، از او بسیار پذیرایی و به او احترام کرد و در زمره منصب‌داران شاهی، بر منصب مهمی گماشت.»^۲

نکته بسیار لازم به نظر می‌رسد که تاریخ تألیف کتاب مذکور یعنی ۱۰۶۹ در مکه، بسیار متأخر از سال وفات جناب میرمؤمن یعنی سال ۱۰۳۴ می‌باشد. این نشان می‌دهد که نویسنده این کتاب فردی غیر از جناب میر می‌باشد.

والله اعلم. (مترجم)

۱. محبوب‌الزمن، ۸۴۹

۲. محبوب‌الزمن، صفحه ۶۷۶

◀ ادایی یزدی

نام او میر مؤمن ادایی و از سادات یزد بود. عالم و فاضل و ادایی کامل بود. در فلسفه و علم معقول به حدی از شهرت دست یافت که علمای ظاهربین، تهمت الحاد و دهری‌گری به وی زدند. در پایان در سنین میان‌سالی به هندوستان رفت. چندی در سورت مقیم بود و در نهایت به حیدرآباد آمد با تایید هم نام خود جناب میر محمد مؤمن استرآبادی، در خدمت سلطان محمد قلی قطب‌شاه، بر منصب مهمی منصوب شد و تا پایان عمر در دربار قطب‌شاهی به خوشی و خرمی زیست. در سال ۱۰۳۰، چهار سال قبل از جناب میر به درود حیات گفت. نمونه‌ای از کلام وی در محبوب‌الزمن آمده است.^۱

ضمیمه سوم

◀ شخصیت میر محمد مؤمن

در قسمت چهارم این کتاب در مورد شخصیت و تأثیر و قدرت جناب میر به تفصیل گفتگو شده است. در همین زمینه این داستان از حکیم مسیح کاشی نیز قابل توجه است.

◀ مسیح کاشی

حکیم رکن الدین مسیح، در کاشان به دنیا آمد، او فرزند حکیم نظام الدین علی بود. علاوه بر فن طبابت، در سخن سنجی نیز بی نظیر بود. شاه عباس وی را بسیار تکریم می نمود. چند مرتبه به منزل وی نیز آمده بود؛ وی در یکی از مناظره ها آزرده خاطر شد لذا به هندوستان آمد. در اینجا جهانگیر او را بسیار گرمی داشت. او برای سیر و سیاحت و گردش از دهلی به اله آباد و از آنجا به حیدرآباد آمد.

جناب میر در حیدرآباد، بسیار مشتاق دیدن علما و فضلا می بود. پس از شنیدن خبر ورود وی، به اقامتگاه او رفت. مسیح برای احترام به جناب میر، اشتباهاً، به جای گلاب، شیشه شراب را روی جناب میر افشاند. این قضیه، منافی با زهد و تقوای جناب میر بود، لذا خاطر ایشان مکدر شد و از آن جا برخاست و رفت.

مسیح آنقدر از ناراحت شدن جناب میر، خائف (و شرمنده) شد که دیگر مانند در حیدرآباد را حتی برای یک ساعت، هم گوارا ندید و فوراً بدون تشریفات به سوی بیجاپور حرکت کرد.^۱

ضمیمه چهارم

◀ روستای مؤمن پیتھ

در قسمت سوم این کتاب مفصلاً در مورد املاک و اقطاع و روستاهای متعلق به جناب میر، صحبت شده است. ولی در همین اثناء موفق به بازدید از روستای بزرگی بنام «مؤمن پیتھ» شدیم که در ۵۰ مایلی غرب حیدرآباد واقع شده است. در این روستا، یک مسجد، چندین عاشورخانه، و یک عیدگاه، از زمان قدیم در آن ساخته شده است. ولی متأسفانه هیچ کتیبه‌ای وجود ندارد.

مانند یکی دیگر از روستاهای جناب میر، میرپیتھ (تزدیک ظل‌الله گوره)، در اینجا نیز یک برج وجود دارد که برای دیدبانی ساخته شده بود. این روستا بر جاده آسفالتی قرار گرفته است که از سداسیوپیتھ بسوی وقار آباد می‌رود. فاصله این روستا تا وقار آباد ۱۵ مایل می‌باشد.

عده کثیری از مسلمانان در مؤمن پیتھ ساکن می‌باشند. پس از گفت‌وگو با ساکنان آنجا، معلوم شد که در زمان‌های گذشته در عهد قطب‌شاهی فرد بسیار بزرگواری بنام «مؤمن» اینجا را ساخته است.

کسانی را که به کار نساجی و بافتن پارچه اشتغال دارند «مؤمن» می‌گویند و چونکه ساکنان این روستا به این کار اشتغال ندارند، پس ممکن است این روستا را نیز جناب میر ساخته و آباد کرده باشد.^۱

۱. ترجمه این کتاب از زبان اردو به فارسی در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۸۴ مطابق با سوم صفر ۱۴۲۷ روز ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام به اتمام رسید.

تصاویر



سلطان قلی بیانگذار سلسله قطبشاهی



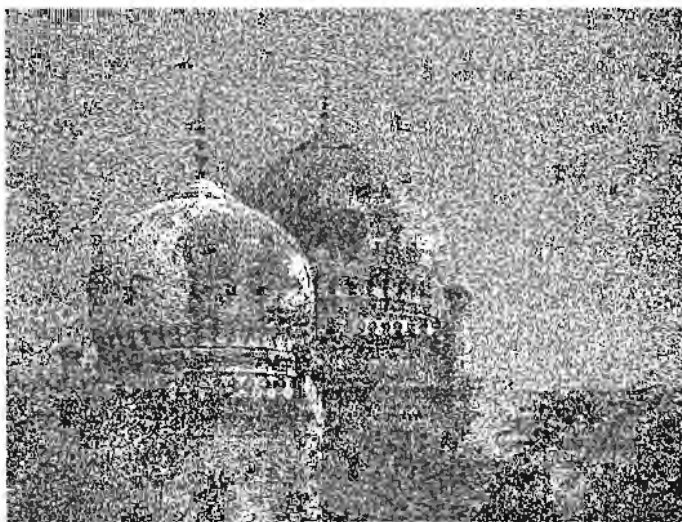
سلطان محمد قلی قطب شاه



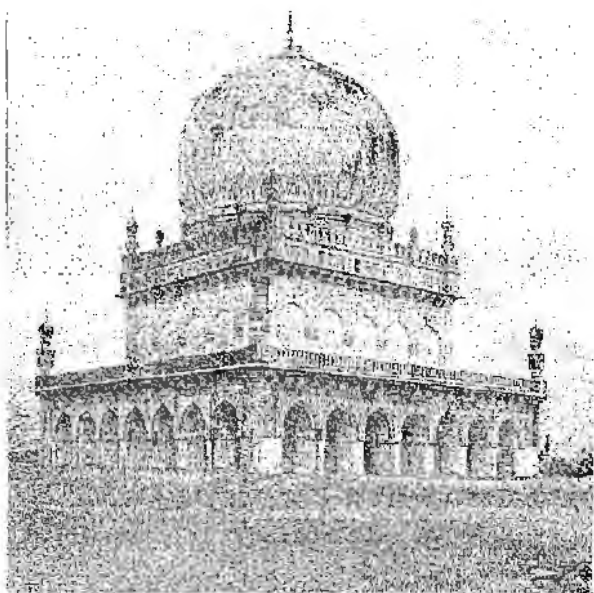
سلطان محمد قطب‌شاه



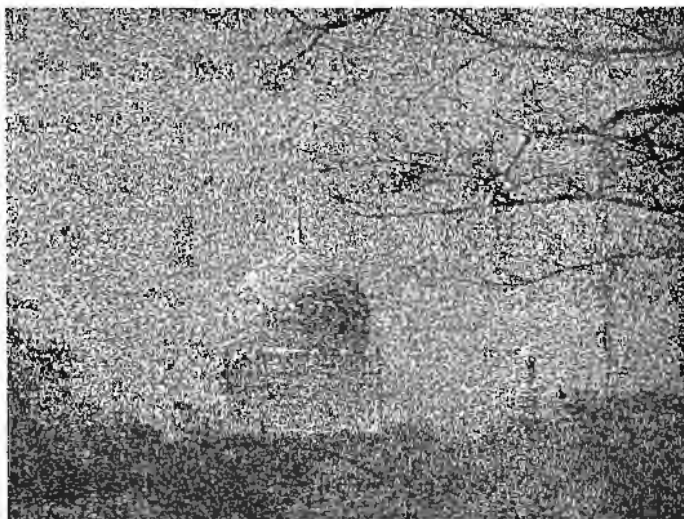
سلطان عبدالله قطب‌شاه



بقعه‌های مقابر شاهان قطب شاهیان



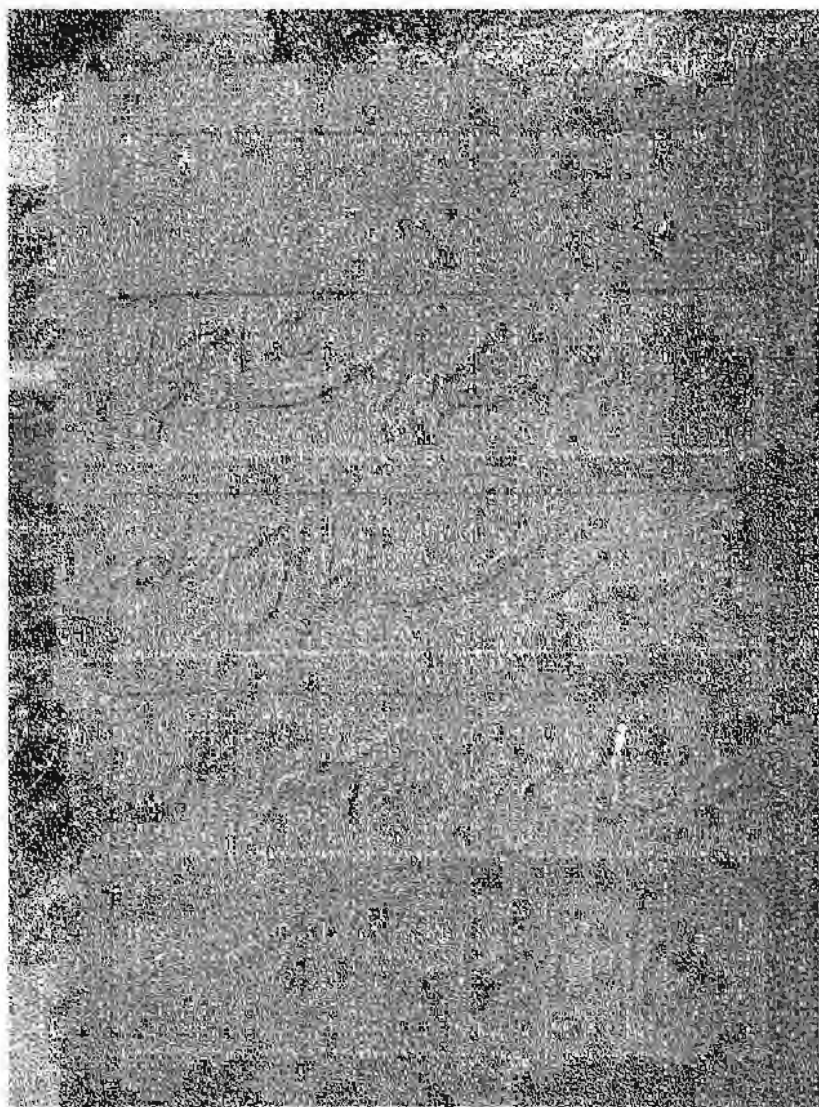
مقبره حیات بخشی بیگم همسر محمد قطب شاه



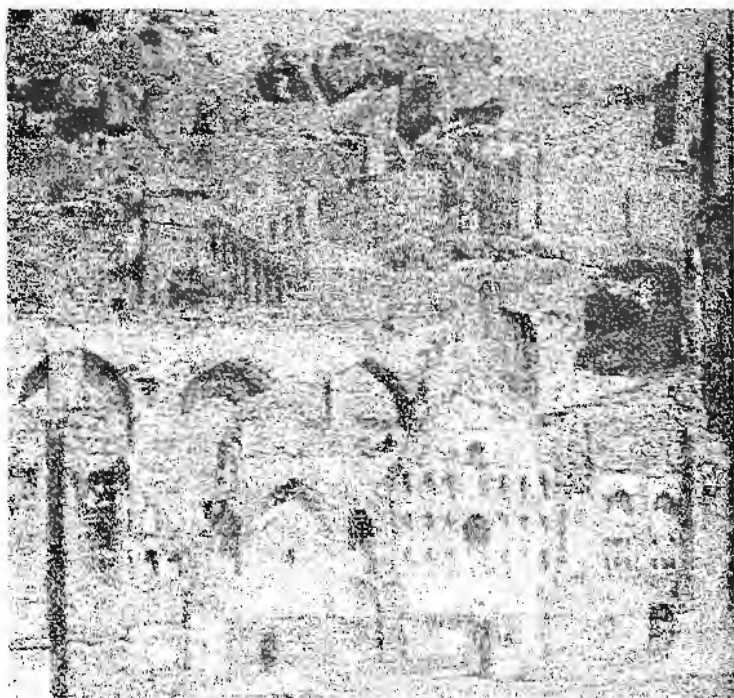
یکی از بقعه‌ها در قبرستان سلطنتی قطب شاهان



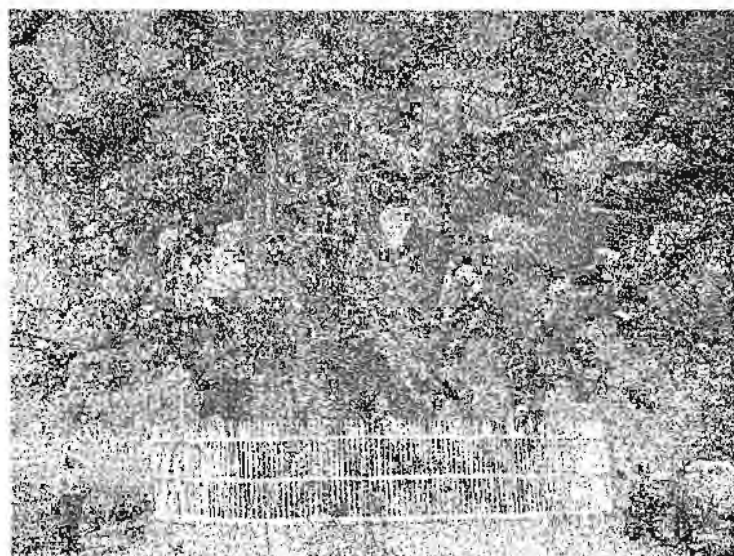
یکی از مقابر شاهان قطب‌شاهی



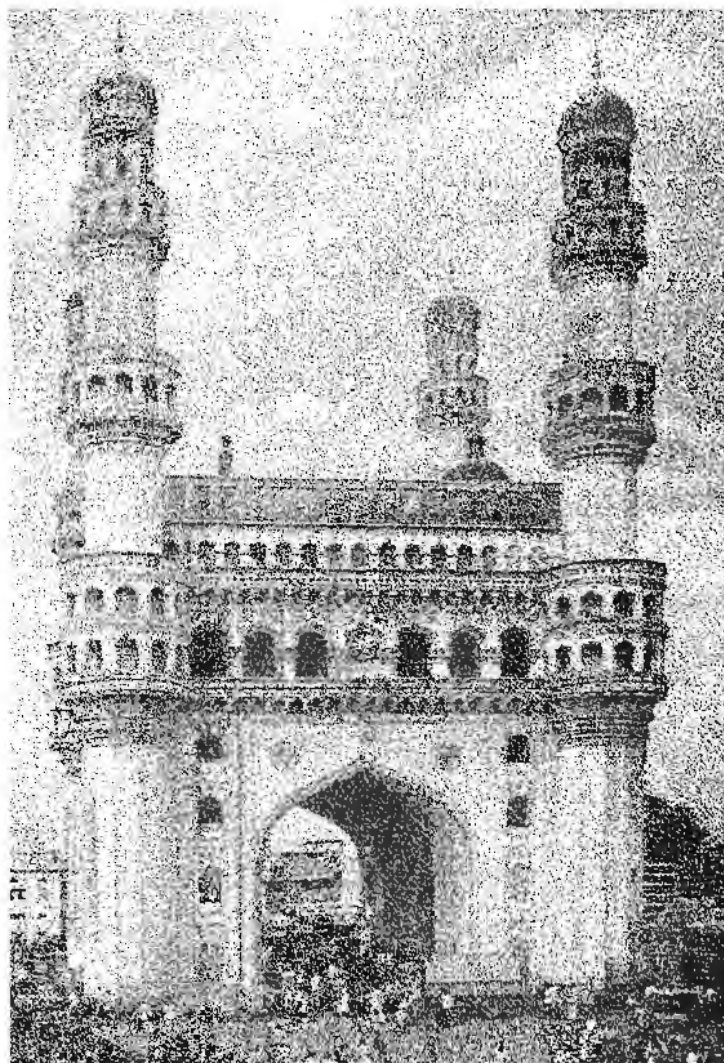
یکی از کتیبه‌ها متعلق به خیرات‌خان. یکی از اعیان دوره قطب‌شاهی



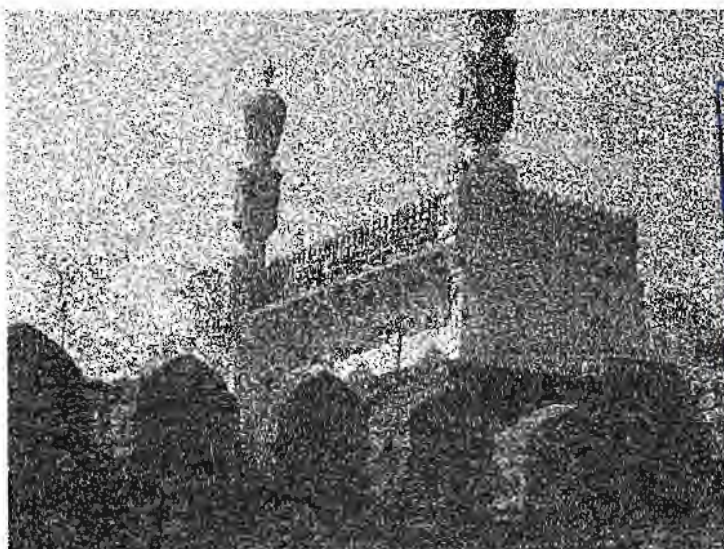
بخشی از آثار برجای مانده از قصرهای قطب شاهان داخل قلعه گلکنده



درختی کهن با قطر چند ستری در محوطه قلعه گلکنده



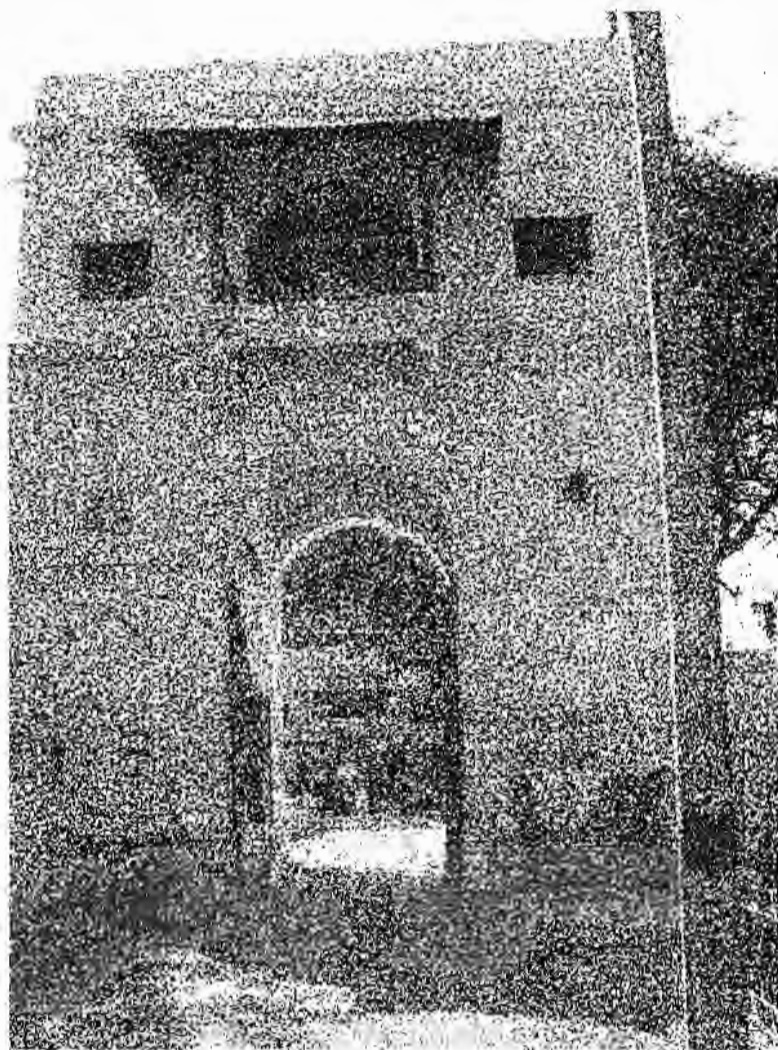
ساختمان چهار مینار در مرکز شهر حیدرآباد



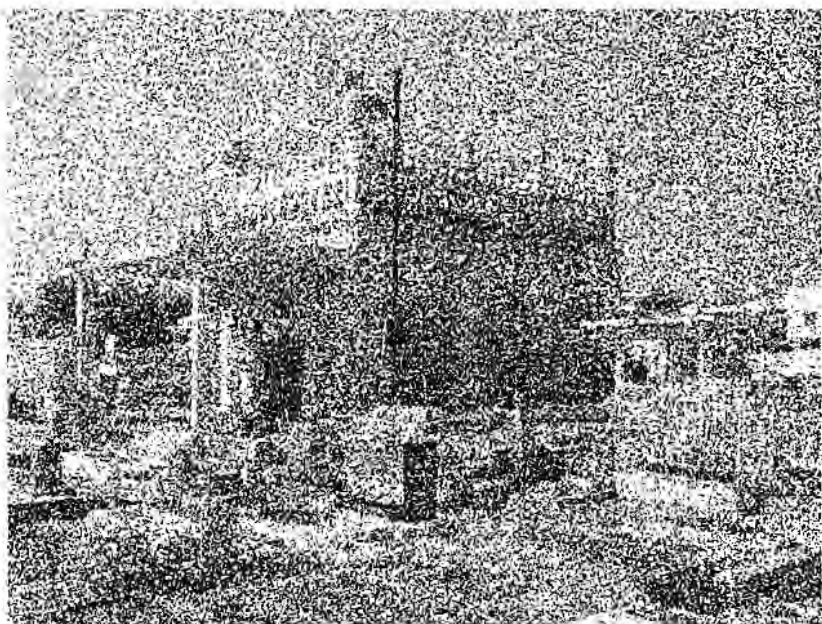
یکی از مساجد داخل قلعه گلکنده



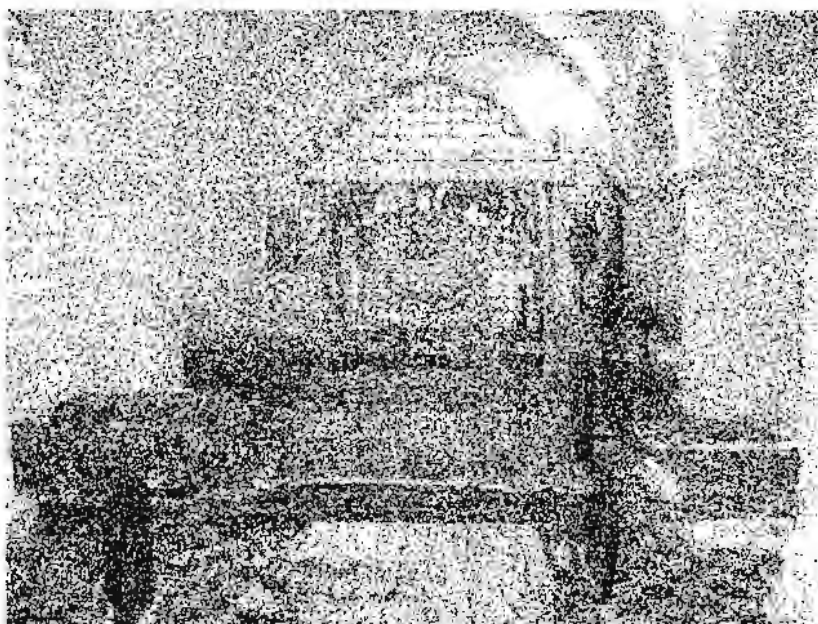
منظره‌ای از داخل دایره میر مؤمن
(اکثر قبور متعلق به شیعیان می‌باشد)



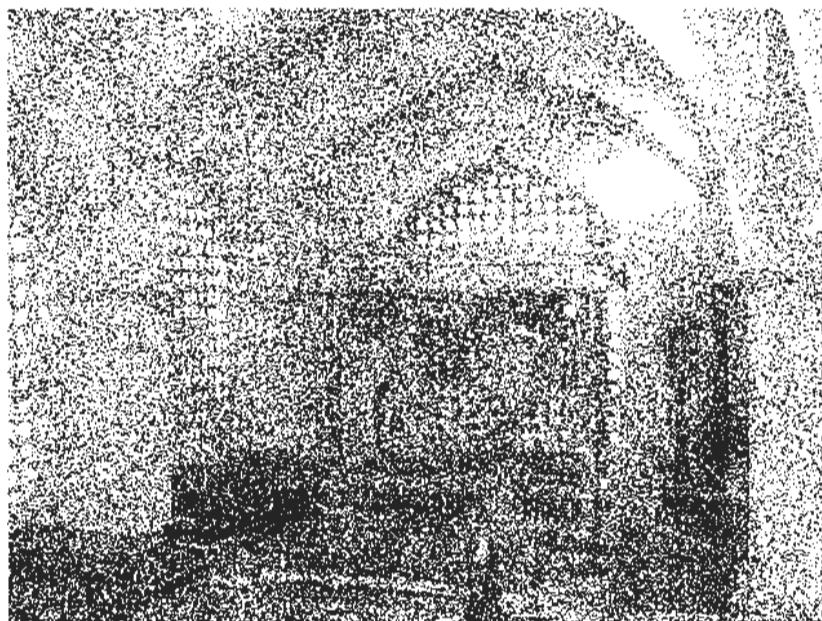
در ورودی دائرة میرمؤمن



نمای بیرونی مقبره میر مؤمن در دائره



قبر میر مؤمن و دیگر اعضای خاندان او



مقبره میرمؤمن استرآبادی از درون
(یکی از زائرین در حال دعا و مناجات است)

فهرست اسامی

آدم، ۱۹۸، ۲۰۹	ابوالقاسم، ۳۱، ۶۱، ۶۹، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۱۰۱
آذر، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۶۱	۱۲۸، ۳۱۵، ۳۱۶
آصف‌جاه، ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۴۵	ابوالمظفر، ۲۰، ۲۰۵
۲۹۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸	ابوالمصور، ۲۰۵
آصف‌جاهان، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۳، ۸۸	ابوبکر، ۸۷
آغا، ۱۱۱	ابوتراب، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۰
آل‌جلایر، ۱۹	ابوطالب، ۱۳۵، ۲۹۳
آل‌مظفر، ۱۹	أبی‌المظفر، ۳۷، ۴۸
ابراهیم، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۵۸	ابی‌عبدالله، ۳۲۲
۶۰، ۶۳، ۶۹، ۸۵، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰	اجنه، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
۱۷۳، ۱۹۰، ۲۷۵، ۲۹۳، ۳۰۷	۲۷۲، ۳۰۱
ابن بطوطه، ۱۹	احمد، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸
ابن خاتون، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۸۴، ۱۸۶	۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸	۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۷
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۸۰، ۲۸۵	۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۱۳۶
ابوالحسن، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶، ۲۷۲، ۲۸۷، ۳۱۱	۱۴۱، ۱۴۵، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۸
۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴	۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵

الف خان، ۱۰۳، ۱۲۶	۳۱۹، ۳۰۷، ۳۰۴
الله وردی خان، ۶۳	اردبیلی، ۳۰۹
الماس، ۱۹۸	اردستانی، ۱۹۸، ۱۱۴، ۱۰۹
امداد جنگ، ۳۱۸	اردشیر، ۲۰
املیا، ۱۹۵، ۱۹۶	ارسطو، ۱۸۷، ۲۵۰
امیر حمزه، ۴۷	استرآبادی، ۱۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲
امین، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۵	۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۶۹، ۹۰
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۲۰۲، ۲۸۷	اسدآبادی، ۸۶
انبیا، ۱۷۷	اسدی، ۲۷
انصاری، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸	اسفندیار، ۲۰
اوحد، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۱۴	اسکندر، ۱۸۷، ۲۳۸، ۲۵۰
اورنگ، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۰۰، ۳۱۱	اسلام، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲
۳۱۲، ۳۱۵	۱۴۲، ۱۷۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۲۴
اورنگ زیب، ۶۹، ۷۴	۲۳۷، ۲۸۲
اهل بیت، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۷۸	اسماعیل، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۹، ۴۳، ۸۰، ۸۵
ایک، ۱۸	۸۶، ۱۰۰، ۱۴۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۳۵، ۲۹۳
ایتون، ۱۳۶، ۲۸۸	اشرف، ۹۸، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰
ایلخانیان، ۱۹	۲۰۱، ۲۰۴، ۲۳۳، ۲۶۵
باقر، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۳، ۴۵، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۷۴	اصغر، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۲۲، ۳۰۸
۷۵، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۳۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۹۳، ۳۲۶	اصفهان، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۷۵
بانو، ۱۵۲، ۲۸۰، ۲۸۵	۷۶، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۱۴۱، ۱۹۹، ۲۸۰، ۳۰۹
بانی، ۷۶	اعتصام الملک، ۲۶۸، ۲۹۰، ۳۱۸
بیر، ۲۸۹، ۲۹۳	اعتماد، ۱۰۶، ۱۴۳، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۶۵
بتول، ۹۷، ۲۸۲	اغزلو، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۷۶، ۱۸۳
بحرینی، ۱۴۱	افضل، ۱۲۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
بخاری، ۳۱۱	۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳
بخشی بیگم، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴	اقتدار، ۲۹۴
۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۳	اکبر، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۷۶، ۸۵، ۸۹، ۱۱۷
بدخشی، ۲۰، ۴۶	۱۲۲، ۱۷۳، ۲۹۳، ۳۱۱
بدرالدین، ۲۳۵	التمش، ۱۸
بدیع الزمان، ۲۸۷	الفتی، ۶۳، ۱۷۴، ۳۱۴

پیغمبر، ۱۸۷، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۰	برکت، ۲۹۴
تانا شاه، ۱۳۶، ۲۷۲، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴	برهمن، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۸۰، ۳۰۴، ۳۰۵
تبریزی، ۲۰، ۳۲، ۳۴، ۵۳، ۶۲، ۷۵	بسطامی، ۹۹، ۱۳۷، ۲۰۷، ۲۸۵
تجلی، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۵	بگوان، ۱۵۱
ترابی، ۸۷، ۸۹	بلبن، ۱۸
ترکه، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶	بلقیس، ۱۰۹
ترمذی، ۲۴۴	بلغرامی، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۳۰۸
ترین، ۲۴۵	بلیانی، ۳۱۴
تغلق، ۱۸، ۱۹	بنی هاشم، ۱۶
تفرشی، ۱۹۵، ۲۸۰	بهادر، ۹۳، ۹۷، ۱۲۲، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶
تقی، ۹۳، ۱۰۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۵	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۸
۲۸۰، ۳۱۹	۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۷، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱
تقی الدین، ۳۲، ۳۴، ۳۶	بهبود علی، ۲۹۴
تھا کر لال، ۷۶	بهرام، ۱۱۲
تهرانی، ۴۰، ۶۴، ۸۵، ۸۹	بهمن، ۲۰
تیپو سلطان، ۸۴	بهمن حصاری، ۷۶
جاء، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۶۵، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۹۰	بهمن شاه، ۲۰
۲۹۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸	بهمنی، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴
جرجانی، ۲۶، ۳۶	بهمنیان، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸
جزائری، ۲۷، ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶	۲۹
۸۱، ۸۳، ۸۵	بیگ، ۹۵، ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳
جعفر، ۲۶، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۶، ۸۴، ۸۷، ۱۱۵	۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۲، ۲۱۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳	۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۶۱، ۲۷۹، ۲۸۷
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹	۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
جلال، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۳، ۲۲۹، ۲۸۹	بیگم، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵
جلال الدین، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۴۹، ۶۹	۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۸۰
جمال، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰	۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴
۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۹۴	پاندیا، ۱۹
جمشید، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۸	پتیل، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳
جهانگیر، ۳۲۵	پرشاد، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۶
چندابی بی، ۷۶	پرینھوی، ۱۷

۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۱	چروان، ۱۷
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹	حائری، ۸۶
۱۷۳، ۱۷۰، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۰۶	حافظ، ۱۱۸، ۱۲۳، ۲۶۲
۳۱۱، ۳۱۰، ۲۸۰، ۱۹۷	حبیب الله، ۲۲، ۲۷، ۵۷، ۷۵
۳۰۸، ۳۰۷، ۲۸۹، ۲۸۰، ۱۳۵، ۱۱۱	حجاج، ۱۶
۳۱۴	حجاج، ۱۶
۸۹، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۷۵، ۲۱	حسام، ۳۱۸
۲۴۸، ۱۹۴، ۱۸۳، ۱۷۹، ۱۷۶، ۳۴	حسن، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۳
۳۱۲، ۲۴۹	۴۵، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۴، ۷۵
۱۷	۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹
۱۷	حسین، تکرار در اکثر صفحات
۲۵۰، ۲۴۷، ۱۸۷	حسینی، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۴۰
۱۸	۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸
۲۵۸	۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۴، ۸۷
۱۴۲، ۱۳۵، ۵۹، ۴۶، ۳۰، ۲۳، ۲۱	حضر می، ۲۸، ۸۷
۱۴۳، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸	حکمت جنگ، ۳۱۸
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹	حکیم، ۲۰، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۵۷، ۶۲، ۶۹، ۷۶
۳۰۹، ۳۰۷	۸۱، ۸۵، ۱۳۵، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۵
۲۹۴، ۲۹۳، ۱۹۷	حمزوی، ۸۹
۲۸۷، ۱۵۰، ۱۳۶	حیدر، ۲۸، ۳۴، ۳۹، ۴۶، ۴۹، ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۶۴
۸۹	۷۵، ۷۶، ۸۴، ۸۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۴۸، ۱۷۵، ۲۸۹
۲۹۵، ۲۹۴	۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۱۱
۳۴	خاقان، ۹۹، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۴
۳۲۲	۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۸۱
۱۶	خان، ۱۵، ۲۰، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۵۸
۲۹۴	۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰
۲۴	۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۰۱
۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۳	۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶
۲۸۷	۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۹۲
۲۹۴، ۶۱	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۹
۷۶، ۱۷، ۱۶	۲۴۲، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۷

۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲	راجو، ۱۱۱، ۱۱۲
۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹	راسل، ۸۴
ساوجی، ۶۳	رحمت الله، ۱۳۶، ۲۸۸
سیحان، ۱۰۹، ۱۱۱، ۲۹۵	رسول، ۹۷، ۱۱۵، ۲۸۲، ۳۲۲
سراج الدین، ۳۵	رشید، ۳۴، ۸۷، ۸۹
سرکشن، ۱۵۰، ۱۶۶	رضا، ۲۲، ۳۵، ۳۸، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۷۴، ۸۴
سرورای، ۱۹۹	۸۷، ۸۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱
سعادت، ۹۳	۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۲۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۳
سعید، ۲۸۷	۲۹۵، ۳۰۹، ۳۱۲
سکندر، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۱، ۲۴۹، ۲۹۴	رضوی، ۶۴، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۲۴۴، ۲۸۶
سکندر جاہ، ۷۶، ۸۴	رضی، ۳۱۶
سکینہ، ۲۸۵، ۲۸۶	رضی الدین، ۶۰، ۸۱
سلحدار، ۲۰۰، ۲۸۱	رفیع، ۱۳۶، ۲۴۱، ۲۸۸، ۳۰۹
سلطان، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷	رکن الدین، ۳۲۵
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۴	روزبہان، ۶۱، ۱۹۹، ۲۸۰
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴	روشن شاہ، ۲۸۷
۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶	زلیخا، ۲۴۶، ۲۵۶
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶	زنجان، ۲۳۵
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵	زور، ۱۵، ۹۳
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	زہرا، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۶۳، ۲۸۷
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳	زہرہ، ۲۹۳
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰	زید، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۲۲
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸	زین العابدین، ۳۶، ۵۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۲، ۲۰۳
۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴	۲۸۹، ۲۹۳، ۳۱۲
۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶	ساسانی، ۶۱
۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰	سالار، ۹۳، ۹۷، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۹۵، ۲۰۰
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱	۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۴۵
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۷	۲۸۰، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱
۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴	سالار جنگ، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲
۳۱۸، ۳۲۴	۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۴۷
سلیم، ۳۴	۴۸، ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴

سلیمان، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۶۶، ۹۸، ۱۱۵، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۹۳، ۲۹۵	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۸۰، ۲۹۳
سماکی، ۹۸	شفانی، ۳۰۹
سمرقندی، ۲۰، ۲۵، ۶۹	شمس الدین، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۹۳
سمتانی، ۴۷	شمشیر جنگ، ۳۱۸
سنجر، ۳۴	شهاب الدین، ۱۷، ۲۲، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۸۷
سوری، ۱۸	شهاب جنگ، ۳۱۸
سوری راز، ۱۲۶	شهرستانی، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۸۹
سید، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹	شسوار، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۴۳، ۲۴۲، شهیدی، ۲۹، ۴۲، ۶۱، شهید یار، ۳۱۹، شیخ، ۱۰۸، ۱۴۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴، شیر، ۱۹۴، ۳۱۸، شیرازی، ۲۰، ۲۱، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۹، ۷۴، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۱، ۳۰۷، صادق، ۲۷، ۶۹، ۷۵، ۸۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۳۱۹، صالح، ۲۷، ۳۲، ۴۴، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۴، ۱۳۹، ۱۴۱، ۳۰۷، صدرالدین، ۱۳۶، ۲۸۸، صدر الشرف، ۲۰، صدیق، ۹۳، ۱۵۱، صفاهانی، ۳۰۹، صفوان، ۳۲۲، صفوی، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲،

عبدالرحمن- ٢٣، ٨٧	١٧٥، ١٧٨، ١٧٩، ٢١٣، ٢٣٣، ٢٨٨، ٣٠٨
عبدالرشيد- ٩٣، ١٥١، ١٥٢، ١٥٥، ١٦٣، ١٦٥	صفى، ٣٠٧، ٣١٨
عبدالعلى- ٥٩، ٦٠	طالقانى، ٣٦، ٦٠
عبدالغفار، ٢٤٤	طاهر، ٢٣، ٢٥، ٢٦، ٦٩، ٨٤
عبداللطيف، ١٣٦، ٢٨٨	طباطبا، ١٠٢
عبدالمهيمن، ٢٤٤	طباطبانى، ٣٤، ٨٩
عبدالولى، ٣١٥	طبسى، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٨٦
عبيدالله، ٢٣، ٢٦	طبعى، ١١١
عرب، ١٤١، ١٩٥، ١٩٦، ٢٠٤، ٢٠٥	طوسى، ٣٠، ٤٦، ٦٩
عرب شاه، ١١١، ١٩٣	طهاسب، ٣٢، ٤١، ٤٤، ٥٩، ٦٠، ٩٨، ٩٩
عرشى، ٢٤٤	١٠٠، ١٧٥
عرض بيگى، ٢٦٨، ٣١٨	طيفور، ٩٩، ١٣٧، ٢٠٧، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤
عزيز، ٢٨٧	٢٢٤، ٢٤٥، ٢٦١، ٢٨٥
عزيز الله، ١٠٢	ظفرخان، ٢٠
عصام الدين، ٢٤١	ظهور، ٣١٨
عظيم، ١٣٥	ظهير الدين، ٣٨، ٤٨، ٦٠
علامه، ١١١، ١١٥، ١١٧، ١٢٧، ١٨٤، ١٨٦	عادل، ١٠٢، ١٧٣، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦، ٢٨٠، ٣١٠
١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٢٣	عادل شاهان، ٢٤، ٢٧، ٢٩، ٣١، ٣٣، ٣٥، ٦٩
٢٢٤، ٢٣٥، ٢٨٠، ٣١٢	عاقلي، ٢٨٧
علامى، ٩٥، ٩٦، ١١٥، ١٨٢، ١٨٤، ١٨٥	عالم گير، ١٣٦، ٢٨٨
١٨٨، ١٨٩، ١٩١، ١٩٢، ٢٠٨، ٢٢٣، ٢٢٤	عاملى، ٢٨، ٣٦، ٤٤، ٥٧، ٥٨، ٦١، ٦٤، ٦٥
علاء الدين، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢٣، ٣٢	٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٤
على، ٢٢، ٢٣، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٣٠، ٣١، ٣٣، ٣٥	عباس- ٣٣، ٣٤، ٤٧، ٥٢، ٨٨، ٨٩، ٩٣، ٩٥
٣٦، ٣٨، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٥، ٤٩، ٥٧، ٥٨	٩٦، ١٢٣، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٥
٥٩، ٦٠، ٨٧، ٩٣، ٩٨، ٩٩، ١٠٢، ١١١، ١١٥	١٣٦، ١٤٨، ١٦٨، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٩
١١٦، ١٢٢، ١٢٣، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨	١٨٠، ١٩٠، ٢١٢، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٤٧
١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٨، ١٥١	٢٨٢، ٢٨٥، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٤
١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٦، ١٨٤	٢٩٦، ٣٠٨، ٣١٩، ٣٢٥
١٨٦، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ٢٠١، ٢٠٧	عبدالجبّار، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٩٧، ٣٠٠
٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥	٣٠١، ٣١٣، ٣١٤
٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٥، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٥	عبدالحكيم، ٨٧

۲۵۲، ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵	فضل الله، ۲۰، ۲۱، ۴۶، ۴۷
۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳	فطرت، ۳۱۰
۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸	فکری، ۳۰۹
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹	فندرسکی، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۷۹
۳۲۳، ۳۲۵	فهامی، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۵، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹
علیم الدین، ۲۰	۱۹۲، ۲۰۸، ۲۲۳
عماد، ۲۴، ۴۰، ۵۸، ۶۱	فیروز، ۲۸۰
عماد السلطنه، ۳۱۶	فیروزآبادی، ۲۳۵
عنایت جنگ، ۳۱۹	قائم، ۲۸۷
عنبر، ۱۹۸	قادر، ۱۵، ۹۳، ۱۲۳
عین الملک، ۱۰۹، ۱۱۰	قاضی، ۱۰۸، ۱۲۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۰
غزنوی، ۱۸، ۱۷	قباد، ۱۲۸، ۲۴۹، ۳۰۸
غزنویان، ۱۷	قبحاقي، ۹۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳
غلام، ۶۹، ۸۰، ۸۵، ۱۱۶، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰	۱۸۸، ۱۸۴
۳۰۱	قدیر، ۱۵۰، ۱۵۸
غلام غلام حسین خان ترین، مصنف ماهنامه هم آن	قربان، ۱۲۳، ۲۹۶
را مطالعه کرده است. ۱	قرلباش، ۱۹۷
غوری، ۱۷، ۲۰	قطب، ۲۲، ۶۹
غوریان، ۱۸	قطب الدین، ۱۸، ۲۲، ۴۹
غیاث الدین، ۱۷، ۱۸، ۳۵، ۵۸، ۶۴	قطب الملک، ۳۰، ۳۹
فاطمه، ۲۹۳	قطب شاه، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸
فتح الله، ۸۹	۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹
فتحی، ۱۰۹	۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳
فتحیاب، ۳۱۸	۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۱۱۷
فخر النساء، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۶۳، ۲۸۷	قطب شاهان، ۱۵، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۷
فرسی، ۳۸	۳۸، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۹، ۷۳، ۷۶
فرشته، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳	۸۸
۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲	قطب شاهی، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰
۲۵۵، ۲۵۴	۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴
فرقد، ۳۲۲	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱
فصیح الدین، ۱۹۵	۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳

لاری، ۲۱	۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۳۰
لَبَّه، ۱۷	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۸۰
لودهی، ۱۸	۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۶
لیلی، ۲۵۲	قطیفی، ۸۷
مادهوراؤ، ۱۵۲	قلی، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵
مازندرانی، ۱۷۶، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۱۴	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
ماه‌لقابائی، ۷۶	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴
متهر، ۷۶	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰
مجدالدین، ۱۳۷، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۱	۱۴۱، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶	۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸
۲۲۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۹	۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۷
مجلسی، ۱۹۲	۲۰۸، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۷۴
مجنون، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷	۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۲۴
مجید، ۹۳، ۱۵۱، ۲۹۳، ۲۹۵	قلی‌خان، ۱۱۰، ۱۷۷
محب، ۲۹۴	قنبر، ۱۷۶، ۱۸۴، ۲۹۴
محبوب، ۷۶، ۸۶، ۱۲۲، ۱۷۲، ۲۹۵، ۳۱۸	کاشانی، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۵۷، ۶۹، ۸۱، ۸۳
مختشم، ۳۴	۸۵، ۸۷
محسن، ۱۹۰، ۲۹۴	کاشی، ۳۲۵
محمدبن‌قاسم، ۱۶	کاسظم، ۶۴، ۸۴، ۸۵، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۸، ۲۱۳
محمد، تکرار در اکثر صفحات	۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳
محمود، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۱	کاکتیا، ۱۹
۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۹، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹	کامیاب‌جنگ، ۳۱۸
۱۵۷، ۲۸۸، ۲۹۴	کانتیا، ۱۹۷
محمی‌الدین، ۱۵، ۹۳، ۲۰۰	کربلائی، ۶۱
مختارالملک، ۸۵، ۸۹، ۲۳۰، ۳۱۶، ۳۱۹	کمال‌الدین، ۱۰۹، ۲۸۳
مرتب‌خانم، ۱۱۱	کوکبی، ۳۰۸
مرتضای‌ممالک، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۴۲، ۱۷۰	گاوان، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۱۱۴
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۲۴	گرجی، ۳۰۸
مرتضی، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷	گل‌اندام، ۱۱۲
۲۸۰، ۳۱۱	گنگو، ۲۰، ۷۶
مره‌ری، ۱۹۴، ۱۹۶، ۳۱۰	گورکانیان، ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۷۲

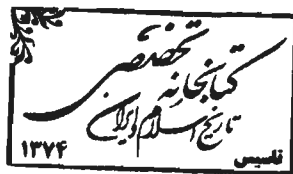
۸۵، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۲۴۲، ۲۹۴	مسجدی، ۲۴۴، ۲۹۳
موسی، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۷، ۲۶۹، ۲۹۳، ۲۹۵	مسیح، ۱۶، ۱۷۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۲۵
۳۱۱	مشکل گشتا، ۱۳۵
مولوی، ۹۳، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲	مشهدی، ۲۹، ۳۳، ۶۱، ۶۴
۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹	مصطفی، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۸، ۲۸۳، ۲۹۴
۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۰	مصلح الدین، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸
۲۲۲، ۲۲۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۸	مطهر، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۹	مظفر، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰
مهاراجہ، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۶	۱۹۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۱، ۳۱۲
میر، تکرار در اکثر صفحات	معافی، ۱۳۵
میرزا، ۲۷، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۶	معزالدین، ۱۷، ۳۲، ۴۰، ۴۸، ۶۰، ۷۵، ۱۲۳
۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۸۴، ۸۵، ۸۶	۱۹۷
۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴	معصوم، ۱۳۵
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۱	معنائی، ۳۴
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸	مقصود، ۲۸۵، ۲۸۶
۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱	مقیم، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۷۹، ۲۸۰	مکی، ۱۹۰
۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۴	ملا تمیمی، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۷
۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۸	ملازم، ۲۹۴
میرزا غالب، ۲۶۰	ملک، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴
میر عالم، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷	۵۵، ۶۵، ۶۹، ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳
میر فتح، ۲۸۹	۱۲۶، ۱۹۸
مؤمن، تکرار در اکثر صفحات	ملک الشعراء، ۲۳
ناصر الدین، ۲۰، ۷۶	ملک المشایخ، ۲۲
ناظم، ۶۱	ملک پوری، ۳۹
نجفی، ۳۶، ۵۷، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۸۴، ۸۸	ملک کافور، ۱۸
نصیر الدین، ۳۰، ۴۶	ممالیک، ۱۸
نظام، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳	منشی، ۱۳۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۸۸، ۳۰۷
۵۸، ۶۲، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۸، ۸۹	منور، ۱۹۲
نعمۃ الله، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۶، ۶۹	منیر الملک، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۴
۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۷	موسوی، ۳۶، ۵۸، ۶۴، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۳

نقشبندی، ۲۳	حاشم، ۱۶، ۲۶، ۳۴، ۶۹
نوايطه، ۱۷	حايلا، ۱۹
نورالدين، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۱، ۴۵، ۵۸، ۶۵	هند، ۱۶
۶۸، ۶۹، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۹۸، ۹۹، ۲۴۲، ۲۴۳	يادوا، ۱۹
والد، ۷۵	يزدي، ۲۳، ۳۸، ۴۷، ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۸۴، ۸۵، ۸۹
ويتوجي، ۱۹۷	يوسف، ۲۹، ۳۲، ۴۵، ۵۵، ۶۶، ۸۳، ۸۶

فهرست کتب

- احوال حیدرآباد. ۱۱۹
 الماس های گلکنده. ۹۳
 برهان مؤثر. ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵
 تاریخ دکن. ۱۱۷
 تاریخ فرشته، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۸
 تاریخ قطب شاهی، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۶،
 ۱۷۰، ۱۷۱
 تذکره علما، ۹۸، ۹۹
 ترک آصفیه، ۲۸۷، ۳۱۵
 حدائق السلاطین، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،
 ۱۰۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۷۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱،
 ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۸۵
 حدائق السلاطین، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۷، ۲۸۵
 حدیقه السلاطین، ۹۵، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۹،
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶،
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹
- ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۸۰،
 ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲
 حدیقه العالم، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۳۹،
 ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۲، ۳۱۶
 حیات محمدقلی قطب شاه، ۹۱، ۹۳، ۱۱۰، ۱۱۵،
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۹۹
 حیات میرزاغائب، ۲۶۰
 حیات میرمؤمن، ۲۴۶، ۲۶۱، ۳۱۹
 دیوان، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۶، ۲۱۴، ۲۴۵، ۲۴۶،
 ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۴
 رساله مقداریه، ۹۷، ۹۸، ۲۰۰، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۲۴۱، ۲۵۰
 روائع گلشن قطب شاهی، ۳۱۳
 زبده العروض، ۲۴۴
 سیر گلکنده، ۹۳
 شرح لمعه، ۲۴۰

شکرستان، ۲۴۴	۳۰۵، ۳۰۴
صاح، ۲۴۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	گلشن راز، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۷۹
صاح جوهری، ۲۳۵	ماضنامه، ۱۰۷، ۱۲۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۶۷
عالم آرای عباسی، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲	۳۰۳، ۳۰۱
۱۲۷، ۱۴۰، ۲۲۳، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶	مأثر دکن، ۲۲۲
فیروزالتغات، ۲۲۲	محبوب الزمن، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۲
قاموس، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۴
قانون، ۲۳۵، ۲۳۶	۲۶۵، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴
قصص العلماء، ۲۴۲، ۲۴۳	۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴
کتاب الرجعة، ۲۳۳	۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵
کثیر المیامین، ۲۳۳	مغرب اللغة، ۲۳۹
کیمیای سعادت، ۲۰۰	مذهب الاسما، ۲۳۵
گلزار آصفی، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۲۲۱، ۲۲۲	ناز و نیاز، ۲۹۴
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲	بد بیضاء، ۲۲۵
۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳	



فهرست اماکن

حیدرآباد، ۱۵، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲،	دکن، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳،
۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۸،	۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵،
۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹،	۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۴،
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵،	۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰،
۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱،	۹۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹،	۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵،
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸،	۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۱۰، ۲۱۲،
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۱،	۲۱۳، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۵، ۲۷۲،
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸،	۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۲۳،
۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴،	هند، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۴،
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،	۳۷، ۳۷، ۳۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۱،
۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷،	۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۱۷،
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰،	۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۵۲،
۲۱۱، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱،	۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۸،
۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۸،	۲۳۷، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۳۰۲،
۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹،	۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۵،

بندر وابل، ۱۷۶	۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۳
بنگالہ، ۱۹۳، ۳۱۰	۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶
بھتکل، ۱۷	آوند، ۳۰۷، ۳۰۸
بھونگیر، ۱۶۱	ابراھیم پتن، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۸۲، ۲۸۳
بیجاپور، ۱۹۷، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۱۲	اپلی، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۸۳
بیدر، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۶۹، ۳۰۰	اپناگورہ، ۱۶۵
پرگنہ، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۸۲، ۲۸۳	اجمبر، ۱۸
پنجاب، ۱۷	احمدنگر، ۱۰۹، ۳۰۰، ۳۱۴
تلنگ، ۱۲۸	ادارۃ ادبیات اردو، ۹۷، ۲۸۷
تلنگانہ، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۴۷	استرآباد، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۰
توران، ۲۶۵	۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۷۹
تھانا، ۱۷	۲۸۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۲۴
تھانیر، ۱۷	افغانستان، ۱۷
جامعہ عثمانیہ، ۱۶۱، ۲۷۷	اللہ آباد، ۳۷
جرلہ پلی، ۱۶۸، ۲۸۳	الوال، ۱۲۰، ۲۶۷
جل پلی، ۱۱۸	انوارم، ۱۳۵
چچلم، ۳۰۴	اورنگ آباد، ۷۵
چھارمنار، ۱۱۸، ۱۱۹	ایران، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۴
چین، ۱۴۳، ۱۷۵، ۱۸۹، ۲۴۶، ۲۵۷	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۷۳
حجاز، ۱۰۲	۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰
حضر موت، ۲۸، ۸۷	۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۷
حویلی، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۳	۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۵
۲۶۹، ۲۸۳	۳۰۸، ۳۲۳
حیات نگر، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۴	بازار، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۷۰
حیدرآباد، ۱۸۹	باغ، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۰
خاصہ خیل، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۸۰	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴
خراسان، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۶۵، ۷۵، ۸۹	۲۴۷، ۲۵۶، ۲۸۲
خلیج فارس، ۱۶	بلدہ، ۱۲۳، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸
خوارزم، ۱۷	۲۹۸، ۳۰۳
دارالسلطنہ، ۲۰۴، ۳۱۰	بمبئی، ۸۴، ۸۶، ۸۷
دارالشفا، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۹۵	بندر تہہ، ۷۵

شبه قاره. ۱۸۷. ۲۲۹	دایسره. ۱۰۷. ۱۱۴. ۱۲۰. ۱۲۱. ۱۲۲. ۱۳۱
شبه قاره هند. ۱۵	۱۴۸. ۲۰۳. ۲۲۵. ۲۷۲. ۲۷۳. ۲۷۷. ۲۸۱
شکرالله گوره. ۱۵۸. ۱۵۹. ۱۶۰	۲۹۷. ۲۹۸. ۲۹۹. ۳۰۱. ۳۰۲. ۳۰۳. ۳۰۶. ۳۱۷
شیراز. ۳۵. ۵۹. ۶۶. ۷۵. ۸۴. ۸۹	دُوارا. ۱۹
ظل الله گوره. ۱۵۱. ۱۵۲. ۱۵۸. ۱۵۹. ۱۶۰. ۳۲۶	دولت آباد. ۱۹. ۲۶
عاشورخانه. ۱۱۵. ۱۱۶. ۱۲۱. ۱۲۲. ۱۳۱	دولتخانه. ۱۰۷. ۱۱۴. ۱۱۵. ۱۲۰. ۱۲۲. ۱۲۳
۱۳۲. ۱۴۸. ۱۴۹. ۱۶۳. ۲۹۰. ۲۹۱. ۳۰۰	۱۳۴
۳۲۶. ۳۱۶	دهلی. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۳۳. ۶۹. ۷۵. ۳۰۰
عتبات. ۱۰۱. ۱۴۱. ۲۶۵	۳۲۵
عراق. ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۷۴	دیورکنده. ۳۰۵
عربستان. ۱۰۱	دیوگیر. ۱۸. ۱۹
عنبرپیتها ۱۶۱	راجمندری. ۱۹۴. ۱۹۵. ۳۰۴
غور. ۱۷	راوریال. ۱۶۲. ۱۶۳. ۱۶۴. ۱۶۵. ۱۶۶. ۱۶۷
فردوس. ۱۳۶. ۱۷۰. ۲۰۰. ۲۵۳	۲۸۳. ۲۸۲
فرمان کوت. ۲۹۰	رفت منزل. ۹۳
قاسم کوت. ۱۹۳. ۱۹۴	رودخانه. ۱۲۱. ۲۶۹
قبرستان. ۱۱۴. ۱۲۰. ۱۲۱. ۲۲۲. ۲۲۵. ۲۲۶	رود کرشنا. ۱۹۴
۲۷۲. ۲۹۷. ۲۹۸. ۳۰۰. ۳۰۱. ۳۰۲. ۳۰۳	سرای. ۱۴۷. ۱۴۹. ۲۲۹. ۲۵۳
۳۰۴. ۳۰۷. ۳۰۸. ۳۰۹. ۳۱۰. ۳۱۱. ۳۱۲	سعداباغ. ۱۳۵
۳۱۳. ۳۱۴. ۳۱۵. ۳۱۶. ۳۱۸. ۳۱۹	سلطان نگر. ۱۳۴
قزوین. ۱۰۰	نُهدرا. ۱۹
قلعه. ۱۰۲. ۱۱۳. ۱۲۳. ۱۳۴. ۱۹۴. ۱۹۶	سمان. ۱۲۵
۱۹۸. ۲۷۵. ۲۸۰. ۲۸۱. ۳۰۰. ۳۰۴. ۳۱۱	سند. ۱۶. ۱۷
قنوج. ۱۷	سواحل سند. ۱۶
کالا چوئترا. ۱۷۷	سواحل عرب. ۱۶
کتابخانه. ۹۲. ۹۷. ۱۲۰. ۱۴۰. ۲۰۰. ۲۰۱	سواحل غربی. ۱۶
۲۰۳. ۲۰۴. ۲۲۵. ۲۲۸. ۲۴۱. ۲۴۴. ۲۶۱. ۳۲۱	سومنا. ۱۷
کربلا. ۱۱۵. ۱۱۸. ۲۲۵. ۲۲۶. ۲۶۵. ۲۷۲	سیدآباد. ۱۳۱. ۱۳۳. ۱۳۴. ۱۳۵. ۱۳۷. ۱۳۹
۳۰۱. ۳۰۴	۱۴۶. ۱۴۸. ۱۴۹. ۱۵۳. ۱۵۵. ۱۵۶. ۱۵۷
کعبه. ۲۴۶. ۲۵۹	۱۵۸. ۱۶۰. ۲۲۹
کلیگور. ۱۹۵. ۱۹۶	سیکا کول. ۳۰۰

کنعان. ۲۴۶	۱۹۴. ۲۲۹. ۲۴۴. ۲۸۲. ۳۰۰. ۳۰۱. ۳۰۸.
کنگره. ۱۱۸. ۱۱۹. ۱۲۰. ۱۳۸. ۱۴۷. ۱۴۹.	۳۲۶. ۳۱۵
۱۵۳. ۱۵۵. ۱۵۶. ۱۶۳. ۱۶۴. ۱۶۶. ۲۸۳	مشهد. ۲۶۵. ۳۱۰. ۳۱۲
کورومندال. ۱۷	مصر. ۲۳. ۸۶
کوه. ۱۳۲. ۱۵۸. ۱۵۹. ۱۶۰. ۱۶۵. ۱۶۶. ۱۶۷.	مصطفی آباد. ۱۵۰. ۲۸۲. ۲۸۳
۱۶۸. ۲۴۸	مصطفی نگر. ۱۹۴
گجرات. ۲۰. ۲۹. ۳۲. ۳۸	مغل پوره. ۱۸۹
گدی انارم. ۱۳۵	مکه. ۱۴۱. ۱۶۱. ۲۰۲. ۲۴۲. ۲۴۲
گلکنده. ۹۳. ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۰۳. ۱۰۵. ۱۰۹.	ملاپور. ۱۵۸
۱۱۳. ۱۱۴. ۱۱۶. ۱۱۹. ۱۲۵. ۱۲۸. ۱۵۲.	ملتان. ۱۷
۱۷۶. ۱۷۸. ۱۷۹. ۱۹۶. ۲۸۰. ۳۰۰. ۳۰۴.	موسی برج. ۳۱۱
۳۱۱. ۳۱۲. ۳۱۵	موسی ندی. ۱۲۱
گولکنده. ۱۵. ۱۶. ۲۴. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲.	میدکی. ۱۶۶
۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۴۵	میرپیتھ. ۱۳۲. ۱۳۹. ۱۴۹. ۱۵۰. ۱۵۱. ۱۵۲.
گولی پوره. ۳۰۸	۱۵۳. ۱۵۴. ۱۵۵. ۱۵۶. ۱۵۷. ۱۵۸. ۱۵۹.
لکهنؤ. ۶۹. ۷۶. ۸۲. ۸۷	۱۶۰. ۱۶۳. ۱۶۴. ۱۶۷. ۲۸۲. ۲۸۳. ۳۲۶
لنکا. ۱۶	میرجوکی. ۱۲۲
مامریلی. ۱۶۶. ۱۶۷. ۱۸۳	مؤمن پور. ۱۶۲. ۱۶۳
منهرا. ۱۷	نارکت پلی. ۱۶۸
مچهلی بندر. ۳۰۰	نام پلی. ۱۲۵
محبوب گنج. ۲۹۵	نبی باغ. ۱۷۴
محله سلطان شاهی. ۲۷۸. ۲۹۳. ۲۹۵	نجف. ۲۲. ۵۷. ۵۸. ۸۲. ۸۷. ۱۷۵. ۲۴۱. ۲۶۵.
محله میر مؤمن. ۱۲۲. ۲۹۵	۳۰۴
محمدنگر. ۱۲۳. ۱۳۵	نلدرگ. ۱۰۲
مدورا. ۱۹	نلگنده. ۱۶۸. ۳۰۵
مرتضی نگر. ۱۹۳. ۱۹۴. ۱۹۵. ۱۹۷. ۲۸۰. ۳۱۱	وجیانگر. ۱۹
مسجد. ۱۱۴. ۱۱۸. ۱۱۹. ۱۳۱. ۱۳۴. ۱۳۵.	وردمان کوت. ۲۹۰
۱۳۶. ۱۳۷. ۱۳۸. ۱۳۹. ۱۴۲. ۱۴۶. ۱۴۷.	ورنگل. ۱۹
۱۴۸. ۱۴۹. ۱۵۰. ۱۵۱. ۱۵۲. ۱۵۳. ۱۵۴.	هرمز. ۱۷۶
۱۵۵. ۱۵۶. ۱۵۷. ۱۵۸. ۱۵۹. ۱۶۰. ۱۶۱.	ینگناکنته. ۱۵۸
۱۶۲. ۱۶۳. ۱۶۴. ۱۶۵. ۱۶۶. ۱۶۷. ۱۶۸.	

